

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228238

UNIVERSAL
LIBRARY

در مجلس از سوانح عمری و
برخی از اشعار در بیان وقایع مستأخره
علیه حضرت سکندر شکست بهرام صولخان
الخواقین بالک رقاب اساطین السلاطین
بن السلطان و الخاقان بن الخاقان صاحب القرآن
للقوم ناصر دین المستقیم ناصر الدین شاه
قاجار خلد الله ملكه و سلطته



بیان مجلی از آثار و مفاخر و نسب اعلی حضرت سکندر حشم سلیمان
السلطین و الخاقان الخواقین غیاث الاسلام و المسلمین
بن شاه عصر ابو الفتح و النصر سلطان صاحبقران ناصر الد
ین شاه قاجار غازی حیدر الله ملکه و سلطه

بسم الله الرحمن الرحیم

اگرچه فکر حسب و نسب و آثار و مفاخر این شاهنشاهی گیتی پناه در بطون تصانیف و متون و آثار فقهی عهد و ادب
عصر و تواریخ متواترین و قضایه شعری معاصرین زمان مسطور و مرقوم و مذکور و معلوم است و کنجش محیط
در قطره و منایش خورشید در ذره محال است ولی بمبدول کلام الملوک ملوک الکلام بعضی از واردات خاطر دیا
مقاطر شاهانه زینت بخش این کتاب خواهد بود بطریق ایجاز و اختصا بی رعایت اغلاقات مستشبهانه و اغراقات
شاعرانه مجلی از ثرا و امجد و آثار اشرف و خصایص ذات و نفایس صفات این شاهنشاهی بزرگوار در مقدمه و آردا
خاطر ملکی صفات سمیت تبیین می پذیرد تا چنانکه این سر و پر ویز غلام تاج سلطین ایام است کفتر مبارکش
نیز که از همه سلطین تاج دار بر سر آمده است تاج تارک کلام ملوک باشد و الا عرض می شود که در سلطین سلسله
قاجاریه بلکه بسیاری از سلطین و پادشاهان کمتر اتفاق افتاده که پادشاهی از دو سوی وارث تاج و تخت

سلطنت باشد و این دارایی انجب از دو جانب بحضرت خاقان معظم صاحبقران کبیر فتحعلی شاه طاب ثراه
غیره محیط محسوب میگردد و ذات مبارکش زین و نخبه وجود پادشاهان سلسله علییه قاجاریه قوی و ملوک است
ازین گذشته خود بالذات شایسته تخت و سرور و قبله برنا و پیراست ولادت با سعادت این شهریار در ششم فروردین
سنه ۱۲۵۷ بوده است و در سال یک هزار و دو و سیست و پنجاه و یک که پنجاه سال از عمر مبارک گذشته بود از جانب پدر
بزرگوار محمد شاه قاجار بمنصب ولایت عمده رسیده در سنه ۱۲۵۳ که قهرمان ایران محمد شاه ثانی قصد یورش خراسان
و تخیر هرات فرموده بودند به نیابت والد ماجد بملاقات امپراطور اعظم دولت بهیتر روسیه که بسرحدات
تقلیس و اوج کلیسیا آمده بودند مامور شدند و بجامعتی از اعزّه رفتند و بعزت و قبول تمام مراجعت فرمودند
و در سنه ۱۲۵۷ بحکم حضرت محمد شاه طوی اعظم برپای شد و یکی از نصایبای بنی اعمام خود را با حضرت ولیعهد خود بقعه
مزدجبت در آورد و چون قطب السلاطین محمد شاه در شب ششمین شهر شوال سنه ۱۲۵۷ در خارج طهران حجت
حق پیوست حضرت ولیعهد در نوزدهم شوال با سپاهی هزار و توپخانه آتشبار از آذربایجان حرکت فرمود
در روز جمعه بیست و یکم شهری قنده اکرام باشوکت کامل و ششمی تمام بمقر سلطنت وارد شدند و در شب
بیست و دوم شهر ذیقعه اکرام جلوس خاص فرمودند و در دو شبته بیست و چهارم بر تخت مرمر دیوانخانه صفا
بارعام فرمودند و از آغاز ورود و جلوس نفی کلی در مملکت محروسه ایران داده شد و سردار بامی ششپا را فرمودند
بخراسان و دیگر بلاد مامور داشتند و چندین مجاریه با سالار طراغی خراسان و عظامی بایسته خوارج ایران و پنج
کر دید غم مکرّم خود سلطانرا میرزا را بکمرانی خراسان و غم دیگر حمزه میرزا که در آن صفحات بزحمت افتاده بود
به حضور طلب فرمود و جعفرقلیان ایلمانی شاد و لو بد را را بخلافه آمد و در سنوات اوایل جلوس سمینت ماکوس
فتنهای عظیم و زرمهای بزرگ در حدود مملکت ایران وقوع یافت و آخر ظفرشاه را بود تا در سنه ۱۲۵۷ احسنیان
سالارغیره خاقان کبیر طغیان و عصیان رسیده و رؤسای خوارج بایسته خراج یافته و پرانگنده شدند و
از دولتهای مؤلفه سفر او بدایا بانامه مودت ختامه بحضور آمدند و بدولتهای دور و نزدیک فرستاد
کان مقیم و راجع مامور شدند و در دولتهای شیر و خورشید که خلاست دولت علییه ایراسنت افرخته
شد در آفراسیاب میرزا تقی خان امیر نظام فرابانی که انجام بعضی خدمات را به او ای نفس مشوب شیت

مغز دل شد و پس از چندی در کاوشان درگذشت و میرزا آقاخان نوری وزیر لشکر که لقب اعتمادالدوله شد
صدر اعظم شد و درین سال جمعی کثیر از علمای قزاقستان را بایران خوانده در مدرسه دارالفنون که برای
تحصیل علوم اعدادش کرده بودند مشغول تعلیم شاگردان شدند و از جای عوالت این سال فتنه اشراذخاچ بابیه
بود که در کتب تواریخ منصفانه که راست و الحقیقه زبانی بوجود مبارک ترنسمید و از جمله ظفرهای سپاه منصورگی این
بود که محمد امین خان خوارزمشاه با پنجاه هزار سوار و زبک و ترکمان و غیره هم قدم سرخس و طبع خراسان کرد و سپاه حضرت
پناه بر او غلبه کردند و او را با جمعی از امرای او اعظم مقتول نموده سر او را با پایه سر سیلکنت مصیر آوردند و در خارج در
دانه دولت مدفون شده و دیگر فتنه از فتوحات بزرگ فتنه امرای کامل و قندهار و هرات بود که بقوت اقبال
شاهنشاه بهمال از یکدیگر پرانده شدند و قهرامان شهر هرات مفتوح گردید و سکه و خطبه شاهنشاه در آنجا و دشت و دشت گشت و
از جمله حوادث بزرگ اختلاف فیما بین امنای دولت علیه ایران با سفیر انگلیس و آمدن جازات به شیر
بنا در عمان فارس و محاربات کثیره بود که آخر الامر بکن تدبیر پادشاهی فیظرف مخالفت بموافقت و جنگ بصلح
تبدیل یافت و چون غرض نفس سر آقاخان و استبداد اسی او در مصالح امور خود و اقربای خود بوضوح
پیوست حکم شاهنشاهی مغزول و مخدول گردید و دزراعی متعدده برای امضای امورات
مملکتی و ملکی معین نموده مشورت خانه و مصلحت خانه مقرر شد و در هر یک از این دو مجلس
جماعتی کار آگاه دولت خواه بر وفق امور پرداختند و از اعمال خیر و بناهای خوب و تعیین اعیان
ولادت ائمه عظام و کرام چندان قرارهای پسندیده مقرر شد که بعضی از آن در تواریخ معاصرین مذکور
شده است و این مختصر محل ایراد آن نخواهد بود در ۱۲۸۱ میل خاطر معطر مبارک زیارت عتبات عالیات
و بازدید و سیاحت ساحت عراق عرب فرمودند پوشیده نباشد که از سلاطین عظیم الشان و خسروان با
حشمت و توان ممالک ایران وجود مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی دام ملکه اول شهریار است که در عالم
سلم و صفای اندیشه عرب و غمرا از لشور ممالک خود تجاوز فرموده و در ممالک خارجی و خدیغه خاطر مسافر
و گردش نموده اند و سفر زیارت عتبات عالیات و عراق عرب اول سفر اعلیحضرت بهایون بک
خارجیه میباشد و ابتدای این سفر سعادت اثر روز جمعه بیستم شهر جادی الثانی این سال خیرت

و در آن زمان که موکب بهایون علی عثمان غریمت را مسطوف فرستاد آن فرموده آن صفحات را نیز از
 قدم میمنت از دم خویش همچون خطه ایران رشک بوستان جهان نمودند و سلاطین یورپ با کمال
 احترام و اغراز که جز حضرت شاهنشاه گیتی پناه خداوند ملکه دیگری را نمی سرود پذیرا شدند خلاصه
 اخلاق و اوصاف حسن شمایل و لطف خصال و غلبه قوت شجاعت و سخاوت و مروت و قوت
 چنان است که به تحریر و نگین چون مرصرت شاهنشاه گیتی پناه را بحسب قدرت پاک و استیال
 که طبعی است موزون اگر وقتی از امورات ملی فراغت باشد به نظم غزلی که رشک در کمون است
 توجیه میسر است این بنده جان نثار میرزا محمد شیرازی ثقیب بک الکتاب خواست

تا همچنانکه تفریح قلوب و تنویر عیون خاص و عام از دیدن سیاحت نام

آن در جبهه جاه حاصل شود ایل سخن نیز از آن نعمت عظمی

بی بهره نباشند که لکبت در زبان اشعار در زبان

آن حضرت را زیب و زینت کتاب

ساخته و بالله التوسیق و

علیه السلام



اشعار شاه ناصردین بوالمطهر
کز جمع خسروان همه چون جبر

بسم الله الرحمن الرحيم

در تنیست عید سعید مولود حضرت امیر المومنین علی که یاد شاه اسلام

عید مولود امیر المومنین شد	عالم دنیا و عقبی عنبرین شد
از برای مرده این عید سعید	جبرئیل از آسمان سوی زمین شد
پنج عنصر حمید رگزار دارد	قدرت حق تا که با خاش عین شد
ذو الفقار کج چنین گوید عالم	راست از دست خدا شرع بمید شد
ناظم خورشید اسرافیل باشد	حاجب درگاه جبرئیل امین شد

من قند لاله

د فانیده کس از دل سبران گل خصار
چو بر ددل ز نفهم خود برفت از نظرم
بجای دوست کشیدیم ماه را بغیل
ولی ز ماه ندیدیم جلوه رخ دوست
چگونه ماه تواند که حلقه سازد زلف
نه ماه راست بسر طرهای مشک افشان
ز ماه بارخ زیبای او مثال مزن
منوده شاهدی از ماه و سرو آزاد

چنانکه گل نهد پیشتر ز فصل بهار
دی نماند که جان در برش کنیم نثار
بیاد یار نشاندیم سرور ابر کنار
ولی ز سرو و پنجدیم میوه قدیار
چگونه سرو تواند که سنبل آرد بار
نه سرو راست بر جامهای نازنین تار
ز سرو با قدر عنای او دلیل میار
که سرو خوش حرکات است و ماه خوش کف

هم از واردات طبع همیون حضرت شاهنشاه عصر خلد الله ملکه است

روزی دلم گرفت زانده هجر یار
آن چشم همچو نرگس و آن دست همچو سرو
در زیر ابرو اش صد تیر از مژه
مکتوم درد زلفش صد مار حلقه زن
چون کردم این خیال ز جا خاستم بشوق
از شوق بوسه که زخم بر لبش شده
از بجز دیدن رخس از آتش دلم
دل در برم قرار نمی یافت هیچ دم
در درکش ندیدم آثار حسرمی
آن غرقا که بودی حوران در آن میان
بر جای ناله ای از بهر طرف رسید
آن مسکنی که بودی روشن چو روی ماه

آید بیادم آن رخ و آن لعل آید
آن ابروی بمان و دوزلفین تاب دار
آراسته بقصد دل عاشقان نثار
در لعل آید ارشش سی در شاهوار
لیکن نگرده و صفش کیت یا هزار هزار
کوئی دهان من شکرستان این دیار
شد کان مشک از فراین خاطر نزار
تا آنکه در رسیدم در صحن کوی یار
کاهش همه شکست و پر کشته از غبار
اکنون گرفته دیدم دیوان در آن قرار
بر کوشم از درویش آواز افزار
بر دیده ام بیامد چون شب ز بچار

بر جای سار و طبل نشسته فوج زانغ	بر جای سنبل و گل روئیده قل قنار
خنداشکسته دیدم پراشته آب تاب	عودش گسسته دیدم بر جای آن نگار
از گردش سپهر چو آن حال شد عیان	کردم هزار شکوه ازین دور و کار
چون آدم برون زد ازین بیت را بچون	دیدم نوشته اند بچلهای زرنکار
رفتم ازین محبان و نداریم هیچ چیز	الادل ر بوده عشاق بار بار

هم از غزلات فصاحت آیات است

بته دارم از ماه گردون نکوتر	دوز نقش سید لب چو خون کبوتر
دو چشمانش جاد و فریب جانی	دو ابروش قتال خوتریز کشور
زخونی و رغنائی و دلپذیری	نه محتاج زیب و نه شتاق زیور
عجب نقش بر بسته نقاش صورت	که در صورتش مات مانی و آذر

هم از افکار در را نثار است

مجلس ما چه بهشت است درین فصل بهار	خیزای ساقی مستانه کی باد و بیار
باد و بهج کل سرخ و یادانه نار	باد و سپو دل عاشق یار و ی نگار
باد و صاف چو دلهای حکیمان آله	تلخ چون زار هر سجاده مشک در بازار
ناکی باشم در دست جهان زار و آیر	ناکی باشم از دست غمت در آزار
عاشقان را بسر کوی تونه راه و نه هم	سوگواران را بهر تونه خواب و نه قرار

از غزلیات معرفت امیر طرب انگیز است

ساقی بیار باد و کلکون بر ایست	ناکید ز دز چرخ برین جای پای
در کنان هفت فلک خواب و خورنا	از ناله دادم و از هایسای
مورزند کی گذر نکستی سومی اولیک	رحمی بدل بیار ز بعد فای

ایست

<p> خجل کرد و چو یار من بصد تمکین شود سپید مستم چون نماید خورشید پر وین شود سپید مگر وقتی که در شمش رخ شیرین شود سپید تن مسکین شود و ظاهر دل خویش شود سپید بقبح باید از اقل بنهد خود اسباب را ^{اوله} تا از صبح بخوانم من مسکین شیب را خود می کشی مرا و فغان می کنی چرا ^{دوله} تیری در این دل جان می کنی چرا پس تا رطبه مشک نشان می کنی چرا راز را از پرده عیان می کنی چرا اشک مرا ز دیده روان می کنی چرا </p>	<p> بهستان در بهاران چون گل نهرین شود سپید تکلم چون نماید مجسمه عسی شود ظاهر بفر دای قیامت کی ز جاف را دگر بنزد اگر تا شرف شکافند کوی آن تکر را ساقی مست اگر می دهدم اسباب را ^{اوله} کریالین من آید شبی آن لاله عذار دل میری و روی منان می کنی چرا بر تیر غمزه ات دل و جان هر دو ازین گر در خیال مبرهم و لهاسی حست تا چند روی خویش نشان میدی کنی چون چشم التفات تو بر حال دیگر است </p>
---	--

ایضا

<p> که بنور رخ خود ز سبب دده انجم است هو شمع از سر بر و لعل شکریت نقره خام از چه خیزد از سریت بعد از نیش سجده باشد جینیت عجب از طالع برگشته که بیدار بود ^{دوله} که شنید است قوی شته بیمار بود زانکه دزدان را این شیوه در قمار بود کعبه و بت کده و خانه خمار بود در قیامت مکر و عده دیدار بود </p>	<p> حوری از خلد بر و ن آید یار نیست تا بم از دل برد زلف عنبریت شکر دقت از چه ریزد از دانه ات عارف شهرار به بیند ماه رویت یار ما را سر پر سیدن بیمار بود ما قوی نجه و چشم تو ز بیمار نیست دل ربودی و رفتی ز برم وین عجب جای معشوق ندانیم ولیکن گویند این چنین کان صنم از نیش من غمزه رفت </p>
--	--

وله
دو دله از بهر صیبت عاشق و معشوق
با کله خوش نیست روی خوب تو دیدن
طاقت صبرم نمانده است در کرب و بخت
دل مار از چه روز از دستم بگریزد
ما که ایان را می شمر ز در خویش همان
روش کبک دری داری چشم آه
کیست آن ماه پری چهره که زیبا کند
عاشقان بد و بوسی و نکاهی خوشدار
بر می لعل تو کر سپهر معان ره یابد
عارف صومعه کمر طره طرار تو را
دل من بایل آن لعبت فرخار بود
خواب با عشق تو در دیده ام آید میثاق
مست از خانه خود چون بخرامی بیرون
چون لیش در گفتن آید لولو و مرجان فشان
صدش حسرت ز دل ما بدر آمد
هر روی خوش و موی سیاه و قد کش
سر و کل و شمشاد همه بی اثر استند
گر خرابات معان در در میخانه نبود
یارب از صیبت که در محفل جانانه ما
کر کنه کار نبود می گجسان روز جزا
شب بجز تو که روز جزا صبح شود

وله
عاشق و معشوق به که کید له باشد
دیدن جانان خوش است بی کله باشد
در شب بجز م چه قدر وصله باشد
عاشقی کفر نباشد چنانچنین باید کرد
که ترجم لغبتیران به ازین باید کرد
صید این قسم شکاری بکین باید کرد
جابه پوشیده ز استبرق و دیبا کند
توجه دانی که شب بجز چه بر ما کند
از می و سیکه و از خم و صبا کند
بینه از سجه و از صومعه می کاند
سر من در ره آن شمع دلزار بود
چشم عاشق همه شب باید بیدار بود
دل ز دستش برود و هر چه که بشمار بود
مچو طرثرس و زار و اهر که بنید جان
تا سر و قد ما رخ ما به بر آمد
رفت از نظرم تارخ او در نظر آمد
آنکه و پر چهره ما با اثر آمد
این دل غم زده را مسکن و کاشانه نبود
هیچکس جز من دل سوخته بیکانه نبود
از غذا و نه حبیبان غم که آنجا نبود
کان شبی نیست که در دوره ما صبح شود

بعد عمری شب وصلی شده حاصل مارا
طاق ابروی تو تا شمس آفاق بود
منع نظاره چشم از چه تو اغم کردن
سیر از نعمت یزدان نشود هیچ کسی
سر بخاک قدست کوی صفت میبارم
سه روزه چون بدر شد غم و اندم بهر شه
بچارگاه کیش شب همه مطربان نوازند
همه لببران عالم بجوی بنی خرم من
قدس و آسای اوزین سان که چو لایق کند
نیت از دستش دل جمعی بعالم کوینا
چون فصل بهار آمد گشتم بیایغ اندر
از جعد و سنبلیشان سنبلیخت جالت حو
از بوی گل و نسیرین گشتم نخل دریایغ
در هر چمنی دستی در کردن جانانی
ای ساقی خوش منظر مستی ما بکن
من خضر و سکن در و اطلالت نهیم
چون خوی تو میدانم از لطف تو مأیوسم
معتوق من زموی سیه کرد و رویا
برقع از چهره بر انداز که تا خلق بیند
در هر دو جهان از روی دی تو دارم
زاهد به کعبه در اهب بسوی دیر

وله

وله

وله

وله

وله

وله

وله

همت ای چرخ ده القدر که تا صبح شود
جفت غم بودن ما بهم بحبان طاق بود
که بر آن صورت زیبای تو مشتاق بود
تالاب پر شکرت قاسم از راق بود
آری این مرحله اول عشاق بود
سه من بیمار ساغر که غم از دم بدر شد
بنوای شور کوین که عالم در کشد
چون کارشوخ رازم بدو زلف پرده شد
عاشق دیوانه را سر مست و حیران کند
هر کجا جمعی است زلفت او پریشان کند
حوری صفتان دیدیم در سبزه و رانغ
وز لاله نعمانسان هر لاله بیلغ اندر
تا نکست نسیرین شان آمد به دماغ اندر
وز هر طرفی مستی صبابه ایایغ اندر
چشم سیت بنای سر مست و خرابم کن
زان آب حیات اینک کجور به کامم کن
باری ز سر رحمت گیر و ز عتابم کن
ورنه سپید باشد چون ماه آسمان
بیکی روز دو خورشید به بیند عیان
در دست ز محصول جهان بوی تو دارم
آری من دیوانه سر کوی تو دارم

۱۲
اندیشه نذر دلم از آتش دوزخ
کر بستم زلف که عنبر بویم
عمریت کا نذر راه تو هر دم زیانی میکشم
رخت سفر پوشیده ام جام و فانی میکشم
خورخو آنسم من و قصور بخوانم
خط غلامی ز آفتاب گرفتیم
با همه ذلت که میکشتم زنگویان
ایکله ندادی دوا می در دهن آتش
گر چه مرا صد سزا مرتبه کشتی
بنده کی حضرت تو بایه شاهی است
کرد و دست کنون ساقی سین بدیم
خیز ای ساقی مسنان و شب چشما کن
کو مفتی بوا غلط که ماند بجان کن
ساقی این شب قدر است که بران تو
بوسه از لب لعلت بمن سوخته جان ده
ایدل آری ره شدی روی بدر کا کن
دیده نباید که دوزخ از رخ چو جی تو
از ازل خوب به شدند ملائیک کل تو
همه جانی و ندانیم کجائی اید و ست
دل عشاق بیدار نکوی تو خوش است
جان شتاقان فدای زلف عنبر ساقی تو

تا راه در آتش که خوی تو دارم
آردم بوی خوش از زلف سیاه تو
صد کوه بیداد ترا با نیم جانی میکشم
در دوریت کوشیده ام بیجا غنائی میکشم
شقیقه چشم و زلف و خال سیاهم
تا ز دل و جان غلام سپو تو نامم
چرخ حسد میر و بعزت و جاتم
هر چه خون رنجیستی به حال تبا هم
غیر محبت نبود هیچ کنا هم
تا شده ام بنده تو بر همه شاهم
توبه خویش بیک ساغر می در شکم
چشم زهره نگران ساز و قدیر و کان
پشت بر سجد و سجاده کن و روی بکان
یارب از بهر درازی شب وصل کن
نگهی از سر رحمت بمن بی سرو پا کن
تن و ایمان دل و دیده خود کان صفای
تحت سلیمان شکست صولیکه تو
لیکن این حیف که گردند ز آهن دل تو
ره نبردند صریفان تو در منزل تو
ره نذارند کجائی بحسن از محل تو
توتیای چشم عشاق است خاک پای تو

عالمی مد هوش خواهد گشت تا حشر ای صنم
دیده دانه جز بجای تو اما کوسب
ای روی ماه تو را صد بنده سپهری
تشبیه روی تو را هرگز نمکنم
خورشید بزکمی سلطان هر سپهری
پیش تو بنده شدن بهتر ز پادشاهی
داوی بکف قدم در عین تشنه لبی
فارغ زهر و پنی کردی بیکت سخنی
تا در محیط غمت افتاده کشتی من
من با سپهر حکیم ای ترک سخت چکان
بیکشتی از سر کین بر شاه ناصر دین
از فاشکینت برسم و بسوی
ساعتی بر گردنم زنجیر نه
کا فر عفت چو خوش گفت ای صنم
وقت مردن تیشه با فرباد گفت
ای خورشید سپهر صنم تا کی پرده روی
ای که چون حسن تو نبود به جهان کالائی
تم آن بخت ندارد که تو تیرش زنی
باغ فردوس نخواهند میمان درت
چهره همچو صفت را همه شب زیر نقاب
تا تو منظور منی دیده فرد و دخته ام

وله

وله

وله

گر بر افتد پرده از آن چهره مرا فرای تو
در دل ویرانه امن تنگ باشد جای تو
از رفتن تو رسد خجالت بیکت دی
زیرا که در نظرم زیبا تر از قمری
شایسته کلمی زمیسنده کمری
پای تو بوسه زدن خوشتر ز باجوری
کردی ز خود خرم در عین بی خبری
هرگز چنین سخنی نشنیدم از درکری
آسوده دل شده ام از موج هر نظری
زیرا که میکند تیرت زهر سپهری
بر قبله گاه زمین زنیسان بگنجوری
میکنم مار از جان و دل بری
ای صنم از آن دوزخ چندی
کز مسلمانی براست این کافری
عشق را نتوان شمردن سر سری
از آفات رخت بر ما کشای دی
چو قد سرور و روانست نشود بالائی
خونم انقدر ندارد که تو دست آلائی
نیست خوشتر ز سر کوی تو دیگر جانی
هر چه پنهان کنی ای دوست با پیدائی
تا نیفتد نظرم بر رخ همه زیبایی

<p>گرچه روی تو ندیدیم ولی خوشنودیم کردیم بر سر شعری نمی آید شاید بر دل نونشده هر لحظه مکن آزاری ز آتش دل همه شب تا بجر بیدارم نه من با قیسمان چون بیایغ اندر شود تنها ز مسجد سوئی دیرم بر دلف غمخیزان او دور رخ آشفته و می در کف و ستانه می آید غم را نیست پایانی درین دوران حیرانی خطرناک و بلاخیز است راه عشق سوزانی اگر خواهی خلاصی بای از رنج و غم و محنت</p>	<p>که ندیده است ترا دیده هر نیاس ز آنکه خوانده اشعار شده و الائی راز ما را مننه اندر سر هر بازاری در همه روی زمین نیست چون بیداری بطرف گلستان کل در کف خار است پند بگردن زلف پریش چو زنا راست پند پریشان کرده مواز با ده سرشار است پند بیا و رساقیا جامی بمن زانواح ریحانی نه بینی اندران وادی بخیز روی پریشانی بنه برد که پر منقاز از صدق پیشانی</p>
--	--

رباعیات حقایق ایاست

<p>مهر علی و آل به دیرانه و لم در تبیین نزد محبت پس از علی شا باز دم مسیح کس زنده نشد خورشید که نور عالمی می بخش حقا که حقیقت علی حق باشد گویند علی حق است که حق نبود دوری تو کرده زار و رنجور مرا گر مکنظرت بار در دست ده دیدار تو دیدنم مسیه نشود هر چند دل از آتش هجرت سوزد</p>	<p>انجی بود که بر سر کنجی نشسته است در طالع عجیب شش و پنجه نشسته است تا نام تو بر زبان او رانده نشد تا بنده نشد پیش تو تا سبده نشد حق است و بحق حق که بر حق باشد حق با سیله و علی مع الحق باشد بی روی تو دیو در نظر عور مرا از هر دو جهان بس است منظور مرا بختم بتو ماه روی رهبر نشود اما داند که چون تو دلبر نشود</p>
---	---

باران ز هوا سپو سر شکم آید
محتاج چمن آب باران نبود
گویند پری و حور ناید بظن
این نکته مرا نکشت باور کاروز
جانانه ما اگر بساید به شکار
هر چند که فصل دی و برف است بخت
چشمان تو مست و غیو آب است امروز
تیر مژه و ابروی لحانداره تو
روزی که گذر بوی بایسنم کرد
آن روز جعبان و جعبان بنیم کرد
از بهر رخت دلم پر از تاب بود
روزی که دمی و عده بهر کس نه روی

۳

وله

وله

وله

وله

وله

وز آمد نشش بدشت رشکم آید
استجا که چو سیل از مژه اشکم آید
وز آمد میان همیشه جویند خذر
یک حور بدیدم ز پری نیکوتر
جان را برش کنم بکیاره تثار
سر آید یار می شود فصل بهار
با عاشق خویش در غناب است امروز
عشاق اگر کشی ثواب است امروز
تن مشکشی ز جان شیرینم کرد
دیدم که بجان چه یار دیرینم کرد
در یاز سر شکست من پر از آب بود
بخت من از آن میانه در خواب بود

۱۵

فرمایش علییه ملوکانه در حق حکیم الممالک

ای حکیم الممالک سلطان
ای فلاطون ترکمین غلام
لیکن او صف حکمت رامن
استخات را چو میسر نذر بروم
گر بکبیری تو نبض بیماری
گر معالج شو مسکینی
ز عفران کردی بگریه شود
خواهی ار دار و نی غنائی سحر

که بشا کردیت سزد لقمان
ای ارسطو بنزد تو نادان
نگنم بر جعبانیا ن پنهان
زیره کوهی بر بند بر کرمان
روز محشر بکیر دت دالان
نهی فرق کوشش از دندان
انگه بودی به صبح و شب خندان
جای باون بیاوری سندان

اثر تلخ خواهی از شر
صاحب ثقل کرد بخندی
بر دوانی که مبدی بر لبش
چون لعنه آئی از علاج کسی
گر شفا یافت از تو بیماری
گر تو باشی طبیب یکده و سه سال
این چنین بود العجب فلاطون را

خشکی مده جوی از ریگان
می کنی شاف بر بنی همدان
واجب است استخاره قرآن
مدد و نجات جوی از شیطان
داد عمر دوباره اش یزدان
کس نماند به خطه ایران
شاید ارشه نواز از احسان

از افکار طبع همایون در صیبت حضرت سلیمان

خبر شکر بخون شه خوبان تشنه
من چه خضم و فراق است اگر آبجیات
آه از آن خطه که صفر بر دوش پدر
کودک آنم که همه شمد و شکر میخورد
گفت شاه شهید با سپهر سعدین
هر زهر بود این آب و همه اولادش
دیو و دجمله از این آب همه سیرابند
کبر و ترسا و نصاری همه زین آب خوردند
اکبرم کشته شد از تیغ شما در میدان
و ستمها از تن عباس فکندید بخاک

خبر شه بدم خنجر تیران تشنه
خضر کی مانده بسیر شه هیوان تشنه
داد خنجر بدم غنچه پیکان تشنه
حال طوطی صفقتند در شکرستان تشنه
آب در کوزه رواداری و همان تشنه
کشته گشتند و قناد میزدان تشنه
کس ندیده است لب آب سلیمان تشنه
بلب نر جلبر کوشه عمران تشنه
رفت در غله برین شاه جوانان تشنه
آس ندیده است که سقا سپرد جان تشنه

ناصر آب خوری یاد کن از شاه شهید
زانکه کشته گشتند شاه شهیدان تشنه



هو الله تعالى شانه

و قايع مسافرت بمساحت مساحت فرنگت مان

عليحضرت قدر قدرت قوشوكت سلطان ابن سلطان

ابن السلطان شانه شاه ايران خسرو صاحبقران سلطان

ناصر الدين شاه قاجار خلد الله ملكه از يوم نهضت انه دار الحما

طهران الى روز مراجعت درود موكب معبود مستقر سر سلطنت

که بدستخط مبارک فرین فرموده اندبعی و اتمام سیر از محمد شیراز

ملک الکتاب در بند برائی بزبور طبع درآمد و چند قصا ویرس که

لازمه این کتاب مستطاب و نجینه که هر کما یاب بود مزید

نمود امید که مطبوع طبع خاص و عام گردد



روزنامه سفر فرنگستان است که به قیمت و مبارکی بخاست خداوند تعالی و قاهر بیجا و بخت نه مهربان
 بشرط سلامت مزاج بنویسیم از طهران الی اترلی را سابقا در سیاحت کردیم و آنرا تفصیل نوشته بودیم و اینها
 بشرح و تفصیل حاجت نیست مگر خروج از دار الخلافه طهران . ابا و قایم که تا اترلی رومی میدهند
 ان شاء الله تعالی بنویسیم بعد از آن از روز جلوس در کشتی تفصیل همراهان در ضمن روزنامه کشتی
 نوشته خواهد شد بعون الله تعالی و حسن توفیق

روز شنبه طبعیت و یکم شهر صفر المصفر ۱۲۹۰

از طهران بعزم سیاحت فرنگستان برخاستیم حال یکمال تمام است که اخبار سفر فرنگستان
 شده است و چند روز هم بود که سینه و زکام شدید می عارض شده و هیچ احوال خوب نبود کسالت

وضعت بنیه بر حد کمال بود بطوریکه هرگز خود را بآن کسالت ندیده بودم متوکلا علی الله تعالی برون
 اندیم صدر عظم و غیره بودند قدری ایستاده رفیقیم و از در کوچه شمس العماره سوار کالسکه شیکم
 جمعیت زیادی بود در داخل و خارج شهر در راه و بسیرا راه را ندیم بطرف اسب دوانی ابرو
 اسب دوانی هم مست رفیقیم بالاخانه افواج و جمعیت زیادی از مرد و زن حاضر شده بودند
 نهارا آوردند بنی میلی قدری صرف نمودیم امیر آخور تیمور مسیر از احسام الدوله حاجی آقا
 اسمعیل و سایر پیشخدمتها بودند امین حضور که چند روز بود ناخوش بود و امروز آمده بود و بعد از نهارا
 اسبهارا روانه اند اسبهای مراد بیک نایب که از اسبهای اصطبل خاصه است چها
 بیرق اول را برداشته یک بیرق اول را بهم اسب و جبهه اند میرزا برداشت اسب اقبال
 مهدی قلیخان بیرق چهارم را در دوره آخر برداشت بعد از اتمام اسب دوانی سفرای خارجه بجهت
 وداع به حضور آمدند صدر عظم و سایرین هم بودند و سوار کالسکه شده بطرف قریه کن را ندیم
 سرپردهای تازه که همه ترمه و زری و غیره بود کنار رودخانه زده بودند بعد از ساعتی مهد علیا کن
 آمدند والد شاه را دیدم ایشان دو شب در آنجا ماندند باد شدیدی هم همه روزه می آمد

سه شنبه بیت و چهارم

رفیقیم بعمارت دولتی کن دیوان روز سوار شده بجهت شکار با همواری حوالی کن رفیقیم نایب السلطنه
 در کاب بودند پیشخدمتان ادیب الملک محتسب الدوله محمد باقر خان حسین خان اسد الله خاوند
 میر شکار از شهر آمده و شکار پیدا کرده بودند قبل از نهارا یک تکه دو ساله با چهار پاره زده و تکه
 اند خوش گذشت با راحت بمنزل مراجعت کردم بچه الله مزاجم در نهایت صحت و سلام است
 و کسالت بالمره رفع شده حالا فصل آکوچه تازه است یعنی خیلی کوچک است و هنوز خور و نی
 نشده چنانچه و شکوفه هم در شمرانات قریب با تمام است کل زرد و کل سرخ هم تک تک دیده
 میشود مهدی قلیخان یک شب به شهر رفته با حالت ناخوش بر گشت

روز چهارشنبه بیت و پنجم

در عمارت کن توقف شد امین الدوله غلام حسین خان محقق حکیم طولوزان وجیه الدیرزا از شهر آمد

روز شنبه بیست و هشتم

رفیق قوری چای بهار را آنجا صرف کردیم آب زیادی می آمد عضد الملک عثمانی و سایر پیشوایان حاضر بودند آفتاب کردان را در کودی زده بودند بسیار هوا گرم بود عصر حضرت مہرل شد انیس الدوله از شهر آمده بود شکر فرجی دارد

روز جمعه بیست و نهم

صبح را در کن بودیم جمعیت از پیشوایان و غیره از شهر آمده بودند صدر اعظم هم آمده است امروزین افندی ایچی دولت عثمانی که تازه وارد شده است باید به حضور بیاید در همان یورت اولی جا در ترمه و غیره افرشته اند چهار ساعت و نیم بغروب مانده بجای در نیتیم صدر اعظم آمد عضد الملک هم بود انصره الدوله معتمد الدوله اعتقاد السلطنة عماد الدوله لطف الدیرزا در سلام خاص شمشیر نگار داشته بودند الحمد لله بادنمی وزیر ایچی آمد و نفرینم نایب سفارت همراه داشت ناظم افندی شارژ دار فریم همراه او آمده بود در مرض شده به ملک خود بروی مینف افندی زبان فرانسه میداند به خصوص فارسی را خوب حرف میزند سنما متوسط است آصف الدوله وارد شد

روز شنبه بیست و نهم

صبح سوار شده رفیق تنگه سولقان دست چپ راه آبشار خوبی دارد بقدر یک سنگ است جایی بود آفتاب کردان زدند آنجا نهار خوردیم نایب السلطنة در کاب بود از پیشوایان امین الدوله ادیب الملک نیز بودند

روز یکشنبه بیست و دهم

اشنای سیکه امروز از شهر آمده بودند خسر و میرزا و قالیچ نکاح سام الدوله سرتیپ فوج خاصه وزیر امور خارجه با حالت نقاب شرفیاب شد مینف افندی مجدداً امروز به حضور آمد جناب

آقا سید اسماعیل مجتهد بهبهانی بدین آمده بودند خا رن الملک جواهر آقا که باید همراه آورد و بود
روز سه شنبه غره شهر ربیع الاول

صبح اشخاصی که از شهر آمده بودند از شاه زادگان و غیره همه بحضور آمدند امام جمعه آمد و دعای
سفر را خواند پس امام جمعه اصفهان هم آمده بود پنج راس اسبی که از عربستان بجهت صطبل
خاصه آورده بودند از سان حضور گذرانند پس بجانب کرج حرکت کردیم در عرض راه صدر اعظم
هم از شهر رسید و اخبار خوب از سیستان داشت عرض کرد در ملک هم سوار اسب دراز
ترکمانی با صدر اعظم آمده بودند نایب السلطنه از نزدیکی آن مرض شده بشهر معاودت نمود از
شاه زادگان که همراه بودند مقتدر الدوله حسام السلطنه عماد الدوله نصره الدوله بود مقتدر الدوله از
قوری جای مرض شده بشهر معاودت نمود مسو بکرو زیر مختار دولت روس که تا انزلی باستی تا
همراه بود چپ ساعت بغروب مانده وارد کرج شدیم منزل در عمارت است صنایع الدوله
عکاسن باشی غلام حسین خان از شهر آمده بودند حکیم طولوزان قسم امروز از شهر آمد مهد لقلین
امروز شکار رفته بود یک آهوی ماده شکار کرده است

روز چهارشنبه دوم

از کرج بقاسم آباد حرکت کردیم پنج فرسنگ راه است هوا گرم و کرد و خاک بسیار بود و غیره
امروز مرض شده بشهر رفت حاجب الدوله الی انزلی در رکاب است عضد الملک
دیشب از شهر آمد ناصر الملک هم از شهر آمده بود از آنجانب مرض شده بشهر معاودت
نمود قراولی اردو تا انزلی با فوج دوم است بیوک خان اقبال الملک از کن شهر حرکت

روز پنجمین سیوم ربیع الاول

صبح سوار اسب شده صدر اعظم و شاه زادگان و حسن علی خان وزیر نواید و میرزا قمران
ایین لشکر و غیره هم ملترم رکاب بودند محمد تقی خان حاجب الدوله شصت راس اسب بجهت
صطبل توپ خانه آذربایجان خرید و از سان حضور گذرانند یک صد نفر مواره مکرر کردی حاجی

عقابیک از سان گذشتند قدری از راه با صدر اعظم صحبت کنان را ندیم بعد از آن یکا لکه
نشتیم منزل امروز کاران سنک است مسافت راه سه فرسنگ است بخسار را در منزل خودیم
ارد در چنین بسیار خوب با صفائی زده بودند همه جا سبزه و مرغزار است ساری احوال
که از پنجم آمده بود دیده شد

روز جمعه چهارم

صبح سوار کاسکه بطرف عبداللہ آباد روانه کشتیم پهنک راه است هوا گرم که دو خاک
بسیار بود در آخر زراعت قشلاق غبار خور ویم قبل از نهار تفنگ دست گرفته در اطراف هوا
کردش میگردد یک خرگوش و یک بلدرچین بایک قطعه زرد دره صید کردیم امروز یکم
و سیوطوسون نایب سفارت خانه انگلیس را دیدیم که بفرنگستان می آیند میرزا عیسی وزیر
دارالخلافه و معاون الملک مرخص شده بشهر فرستند میرزا موسی رئیس دفتر شکر هم امروز مرخص شد

روز شنبه پنجم ربيع الاول

امروز روز و روزه قزوین است یعنی در هزار جریب که قریب شهر است اردو زده اند
فرسنگ مسافت راه است از دهاات خاک علی و غیره گذشتیم صبح که سوار شدم صد
اعظم وزیر مختار دولت روس را با کریم مترجم دم کاسکه آورده قدری صحبت داشتیم
ایلات قریب سیصد نفر استاده بودند صاحب دیوان که آذربایجان آمد بود به حضور آمد
صادق خان قراباغی نایب اجودان همراه او بود بعد بعضی شاه زادگان متوقف قزوین
مثل اسحق میرزا و سلطان سلیم میرزا و یعقوب میرزا و علمای قزوین و اشراف و کلا نتر
و که صدایان شهر و غیره بتوسط ایلیانی حاکم قزوین دست به حضور آمده مترقی نشاندند
درین راه صرف شد بعد از خسار باد شدیدی میوزید امین خلوصه که عقیب مانده بود و یکا
پاری رسیده بار و ملحق شد سواره ابوالباب جمعی اسد خان قراباغی که جز و غلام خانه هستند
با صاحب دیوان از آذربایجان آمده بودند که بطهران فرستد سان بدینند پسر اسد الله خان

که سر کرده سوار است جوان خویشیت نزدیک شهر سوار اسب شده با صدر اعظم صحبت
کنان دارد و شدیم صدر اعظم مرض شده بشهر رفت با دستبرد می آمد شب گذشته بسیار
کم خوابیده بودم امشب زود تر میل با شراحت کردم
روز یکشنبه ششم

امروز منزل آقا باباست صبح باران شدیدی می آمد و با اینست که مدتی باریده بود باز میسباید
این باران برای قزوین بسیار نافع است ایلمانی میرزا ابوتراب عموی میرزا بزرگ حکیم
مرحوم را به حضور آورد خیلی معتر است بعد سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان از کناره شهر که
افتادیم بجاده آقا بابای دبیر الملک از آنجا مرض شده بشهر رفت هوای امروز برخلاف سایر
روزها خوش بود نسیم ملایم خنکی می آمد صحرای کسیر کل و سبزه است دریاغات قزوین یک نوع
کل و رک دیده شد بسیار خوب و مطبوع شبیه بکل زرد گفتم از ریشه آن بیاورند و در
طهران بکارند تا راز در زیر دست قریه محمود آباد شیخ الاسلام مرحوم صرف نموده با مردم
میوزید تا راز در کالسه خورده شد از پیشانی متان شکوه الملک و غیره بودند چهار ساعت بغروب
مانده و در منزل شدیم با سبب باران سرد شدیدی می آمد و شدت باد بطوری بود که کل تخیرها
و چادرها را انداخت تا صبح متصل می آمد و هیچکس را قدرت بیرون رفتن نبود و از شدت سرما
همه آفریده از کار مانده بودند روز دوشنبه هفتم شهر ربیع الاول باید خبر باران
رفت ولی باد و سرما بطوری بود که هرگز در رستناهای سخت بلکه در هیچوقت دیده و
شنیده نشده بود و فرسنگ از راه را سوار کالسه شدیم بعد چون را دو کالسه بد بود سوار اسب
شده کالسه بار بر گردانند صحرای امروز همه بستر و کل بود اما سرما هیچجه نیکداشت کسی احساس
چیزی کند یا تلفت حضرت و طراوت صحرای شود با اینکه کلبه سرداری خروپوشیده بودم از آن
سرما معلوم نبود که هیچ لباسی دارم زیرا که دکن خرزان دره بود که آب کمی می آمد تا راز آنجا
شد با قدری ساکت شده بود عضد الملک امین حضور صنایع الدوله عباسی حکیم طولوزان

محقق و غیره بودند بعد از نهار از کتل مزبور بالا رفتیم این کوه خزران سنگت ندارد همه خاک نرم است و همه جا گل و سبزه و ریاحین است اغلب جاها زراعت کاشت می‌بودند زراعت این کوه را طایفه غیاث و ند می‌کنند حسن علی خان جزال که جزو همراهان است امروز وارد و شد با صدر اعظم صحبت کنان سرفتم بالای کوه دهنظر آمد مکان کردم خزران است بعد از تحقیق معلوم شد اسمعیل خان غیاث و ند سر کرده سواره غیاث و ندادات و آبا دکرده است خوب جائی را آبا دکرده که همه زراعت آن دیمی است از اسمعیل آبا دکیفر سنگت و نیم رانندیم بخزران رسیدیم اعضا و السلطنة لضره الدولة نصر المملکت را در راه دیدیم لضره الدولة شکایت زیاد از سرما و باد دیشب داشت میگفت خیلی صدمه خوردیم الحمد لله وارد منزل شدیم باد نبود اما سه غلیظی در هوا بود که گاه گاه هم میبارید جوهر سر باطوری بود که آب مانند زستان بخ می‌بست

روز سه شنبه هشتم ربیع الاول

منزل امروز لوشان است صبح برخاسته سوار اسب شده با صدر اعظم و ایلیانی و صاحب دیوان صحبت کنان میرفتیم راه این منزل را قدری حکم دولت ساخته اند و ده با و کوچه را حاصل کاشته اند محمد قلیخان جلورفته بود و یسکار بکت میگفت توی فده های اس زرد زیاد بود خلاصه همه جا رانندیم محمد قلیخان جلورفت آفتاب کردان زدند آب شار و د زیاد بود و کل آلود عضد المملکت عکاس باشی صنایع الدولة مشکوة المملکت امین السلطنة امین حضور محمد قلیخان و جیه الله میرزا افلاک حسین خان امین السلطان جعفر قلیخان و غیره بودند نهار آوردند آدم و جیه الله میرزا که در شرط کوفه باب زده بود با کمال حرات اینجا هم با اسب باب زد و ایلی خلی جرات کرد و عصر آنجا بودیم بعد بطرف منزل رانندیم زیر پل دو کالسه خیلی خوب دیدیم که تاجر شیر وانی بجهت فروش بطران میر و شکام غروب وارد منزل شدیم اردو را خیلی دور از پل میان دره و زده بودند بجهت الله باد هم نبود صدر اعظم بعضی نوشته جات از محمد المملکت آورد و ملاحظه شد

روز چهارشنبه نهم

۹
 امروز بخیل سیر ویم صبح زود سوار شده و براه نهادیم حسام السلطنة از راه بکندهی آمده بود بکنده را تا زده
 خریده است در منزل آقا با ازار دو جدا شد خلاصه با صدر اعظم و حسام السلطنة و ایلمانی صحبت
 کنان رفتیم هوا بر ملافت ایام گذشته کرم و کس زیاد بود راه بهم خوب نبود و از بر اهره رفتیم تا بخیل
 بالا رسیدیم در کنار رودخانه نماز خوردیم صبح امروز کشته نه خورده بودیم بعد از صرف نماز سوار شده و
 بمنزل راندم در این راه میرا بر اهرم خان حاکم رحمت آباد و نعمت الله خان رشتی نصر الله خان طاش
 کرکان زودی دیده شدند سواره ابو الجیمی نصر الله خان بسیار خوش لباس و با اسلحه ممتاز بودند یک
 بمنزل جناب حاجی ملا رفیع مجتهد کیلانی به حضور آمدند چون نزدیک بیورت قدیم که پای سرو هر زبیل
 باشد بواسطه حاصلی که کاشته بودند ممکن نبود اردو زدند اردو را نزد یک منخیل در دره که پناه از باد بود
 زده بودند با وجود این بنکام عصر باد شدیدی برخاست از عجایب و بدایع اینکه درین منزل در هر فصل
 که باشد نزدیک بعصر باد شدید میوزد بطوری سخت و شدید است که درختهای زیون که در اینجا است
 یکسر بطرفیکه باد میوزد کج و تمایل گشته اند در حال منخیل و هرزه پل همه جا حاصل کاشته اند کیه دشت
 زراعت و همه صحرای سبز و خرم است روز گذشته یک فراش را در لو شان مار کزیده حکیم طولوزان شغل
 معالجه بود اقراریکه گفتند روز چشمنه و بهم از ملاکت جسته اینجا با ما زیاد و ادا
 منزل رستم آقا است قدری دیر تر سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان رفتیم جناب حاجی ملا رفیع
 مجتهد در سیر منخیل ملاقات شد پل منخیل که بر روی سفید رود است و عبور و مرور قوافل و مترددین
 بسمت کیلان از اینجا بنجاست در سوابق ایام پل چوبی بر روی آن بود که قوافل را عبور از آن بسیار صعب
 بود حال چند سال است که از وجود خزانه دولت پل و کمال استحکام توسط جناب حاجی ملا رفیع بر رو
 رودخانه مزبور ساخته شده است حاجی ملا رفیع همان صحت فراجت که درشت سال قبل ایشان را
 دیده بودم از پل گذشته بسرعت راندم تا قبل ده رسیدیم همان مکان که چند سال قبل در سفر کیلان خنجر
 نماز شد باز اینجا نماز صرف شد نارنج بهار کرده و انا را تازه گل داده بود طول راه امروز موجب

کسالت شد سه ساعت بغروب مانده و در منزل شدیم سر پرده را کنار زد و خانه رده بودند امروزمین
 راه آب بازو شناسنا کردیم که در آب سفید رود که در طول راه واقع بود شناسنا کردیم و جمع
 یازدهم باید بطرف اما فراده هاشم حرکت کرد صبح سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان رفتیم
 را و امری بعضی جا های بد داشت یعنی بالای رستم آبا بعضی جا های آب افتاده و متجاوز از هزار قدم
 کل زیاد بود بعضی جا های دیگر هم سنگ زیاد بود پاره ها ناچار پیاده شده با صدر اعظم صحبت میکردیم
 که ناکا و پای اسب صدر اعظم در کل لغزیده از اسب پرت شد ولی همچو جبهه صدمه نخورد و شخصی دیگر گفتند
 از مال افتاده است بعد از سوال معلوم شد آدم این استلطنه بود و از قاطر پرت شده مرده است
 اعتقاد السلطنة عماد الدوله ازین منزل مرضی شد ندیشدرشت رفتند پل سیاه رود هم که مخارج بنای
 آن از خزانه دولت تویط حاجی طارفع شده است تمام شده اما آب سیاه رود در این وقت بسیار
 کم بود بطوریکه طفل مینو السنت از آن عبور نمود ولی کاهیه چنان طغیان میکند که با اسب هم نمیتوان
 عبور کرد در انتهای رود خانه مریور که وصل بعید رود میشود صرف نهار کردیم همین خوبی بود در سایه
 نشستم شکوة الملک صنیع الدوله و غیره حضور داشتند خلاصه نزدیک منزل که کوه تمام میشود جلگه است
 در شکه مارا حاضر کرده بودند آن شسته راندم تا نزدیک منزل روز شنبه دوازدهم

در شکه مارا حاضر کرده بودند آن شسته راندم تا نزدیک منزل روز شنبه دوازدهم

امروز روز ورود درشت است دیشب خیلی هوا سرد بود صبح زود برخاسته قدری راه را سوار
 اسب بودیم بعد در شکه نشسته راندم وزیر مختار دولت روس میوکریل مترجم دم در شکه
 ایستاده بودند با آنها قدری صحبت شد آفتاب خیلی گرم بود بلبل کاه کاه میان جنگل میخاندازده سوارا
 و شاه آقاجی هم که شتیم معتمد الملک که از درشت با استقبال آمده بود با میرزا عبدالرحیم خان الملک
 که با پرنس میخیکوف هماندا از لپز پورغ آمده بود در پائین شاه آقاجی دیده شدند حکیم الملک که از
 طهران مأمور به پذیرائی همانداران دولت روس بود رسید نهار دست چپ راه در سایه درخت
 جنگلی صرف نمودیم بعد سوار شده قدری که راه رفتیم بازار بسیار خوبی در سر راه ملاحظه شد که تمام
 آن را با جرو کچ ساخته اند معلوم شد که معین التجار کیلانی بشراکت جمعی دیگران بازار را ساخته اند

از علماء لاهیجان و غیره جمعی کثیر باستقبال آمده بودند نزد یک شهر خایان حاجی ملا رفیع و حاجی ملا طاهر و حاجی میرزا عبدالباقی که از مجتهدین شهر رشت هستند استقبال نمودند آنجا آنکاس که پیاده شده باب سوار شدیم صدر اعظم وزیر مختار دولت روس هم سوار شده با ما صحبت میداشتند زن و مرد زیادی از اهل شهر باستقبال آمده بودند شش ساعت بغروب مانده وارد عمارت ناصریه شدیم چادران را باز کرده بودند پرنس منچیکوف هماندار کولونل براک ابودان مخصوص امپراطور روس وزیر مختار دولت روس میسوکریل مترجم سفارت حکیم الممالک کیساعت و نیم بغروب مانده بحضور آمد پرنس منچیکوف شخص محترم و از اعیان دولت روس است و جمال ابودان مخصوص امپراطور سنا قریب بیست سال دارد روز یک شنبه سیزدهم صبح سوار اسب شده برای انزلی را ندیم و همه جاز میان شهر و بازار عبور کردیم جمعیت زیادی از اهل شهر تا نزدیکی بوسار ایستاده بودند از بوسار بالنظر از اسب پیاده شده بکالسه نشستیم راه پیراه بازار را بسیار خوب ساخته اند رسیدیم به پیراه بازار در سر کمر کخانه نما خوردیم لکه و کمرچی دولتی و غیره حاضر کرده بودند بعد از نماز به لنگه نشستیم قدری دور تر از دهنه رودخانه شتیهامی کوچک بخارا انکاسته بودند یکی از دولت خودمان است که بسیار قشنگ و خوب ساخته اند و دیگر از شتیهامی دولت روس بود دیگری از شتیهامی که وزیر مختار روس و امیرال سینگین و حکیم طولوزان نشسته بودند در کشتی دیگر موزیکان چیان روسی بودند و مادر کشتی خودمان نشستیم این کشتی را تازه فرمایش داده بودم ساخته آورده اند آنچه لازم نیست است از آئینه ها و اسباب اوطاق بسیار ممتاز این کشتی دارد و ساعتی هم سه فرسنگ در دریا سیر نمایند بعد از تماشای اوطاق قهای کشتی بعرشه آن که سایبان از ماهوت کل دوزی داشت رفیقیم وزیر مختار روس دریا سکی را به حضور آورده معرفی نمود انقدر در اینجا توقف شد که تمام همراهان ما رسیدند شاهزادگان علمه خلوت که بکشتی ما داخل شدند حکم شد تا کشتی را حرکت دهند چهار ساعت بغروب مانده وارد انزلی شدیم صدر اعظم معتمد الملک امین السلطنه لدوالورد کیه شتیهامی روسی که دور از انزلی نگر انداخته بودند بجهت تعیین جای همراهان و بارها رفتند پنج کشتی از طرف دولت روس آمده بود که همه

از کشتیهای جنگی معروف دولت روس هستند ولی چنان تند نیستند کشتیهای کپانی از کشتیهای جنگی است
و در حرکت سریع تر هستند کشتیهای جنگی مزبور با ما نخواهند آمد از آنزلی مراجعت خواهند نمود مادر برجی است
که بحکم مامورین امور خارجه در زمان حکومت خود در کیلان بنا کرده و بعد توسط میرزا محمد حسین که از جانب مرحوم نظام
الدوله نایب الحکومت کیلان بود با تمام رسید حالا بهین جزئی کاری دارد که مستند الملک تمام خواهد نمود
این برج پنج مرتبه است جمیع مراتب از هر طرف ایوان و غلام گردش دارد و بنای آن تماماً از آجر و سنگ
و گچ است مگر همان غلام گردش با که از چوب نقش است جمیع اسباب و اثاث لازمه از فرش و منهدلی
و میز و اسباب چراغ خوب در اینجا موجود و آماده است چشم انداز این برج از چهار سمت بدریاست
خلاصه با سردی میوزید شرب ما شب خوبی بود بنا شد فردا یکشتی بنشینیم در غازیان آتشباری شد
روز دوشنبه چهاردهم ربیع الاول

امروز انشاء الله یکشتی نشسته و بیاری خداروانه حاجی ترخان میثوم صبح زود برخاسته بدری نگاه کردم دیدم متصل
و کرجی است که بار و آدم از آنزلی کشتیها حمل میکنند هوا هم رقیقی داشت و بادی مختصر می آمد قدری موجب خست
شد قدریکه کشت هوا صافی و مهربان شد ولی چون هوا قدری احتیاط داشت تعجیل در حرکت بهتر نمید
فرستادیم صدر اعظم را آوردند همراهان را یکشتی فرستادیم بعد خود از برج پائین آدم حاجی ملا رفیع مجتهد دهای
سفر خود جمعیت زیادی از فرستیل شده بود و اول کشتی بخاری خود مانده شسته تا یکشتی قسطنطین رسیدیم که مخصوص
ما حاضر کرده بودند پرسشهای گوناگون هم از دوسایرین هم حاضر بودند قریب دو ساعت منتظر شدیم تا همه بارها و کشتی
رسیدند چنانچه ساعت بغروب مانده لنگر کشتی را کشیده بر راه افتادیم کشتی جنگی که حاضر بود متصل شد و یکشتی
و از جلو و عقب و طرفین کشتی ما حرکت میکردند بالاخره کشتیهای جنگی مانده کشتی با تعجیل راه افتاد این کشتی با
اطاقهای خوب دارد همه بازنیت و ممتاز و پاکیزه با قاعده از پیشانی شان امپراطور با اسباب قهوه خانه
و غیره از لطر پورغ آمده بودند اشخاصی که با ما با نفر کلستان می آیند ازین قرارند اشخاصی که در کشتی اول
موسوم قسطنطین که مخصوص ماست مستند صدر اعظم مستند الملک عضد الملک قشقی حضور آیین سلطان صنع
الدوله آیین السلطنته محمد قلی خان حکیم ملولوزان عکاس باشی غلام حسین خان محقق آیین خلوت

فرخ خان و جیه السیرزاجعفرقلینان قنوه چی باشی آقارضای ده باشی میرزا عبداللہ فراش خلوت میرزا
عبدالرحیم خان ساعدالملک سلطان حسین میرزا حاجی حیدرخاصہ تراش آقا حسنعلی آبدار آقا محمد علی جبار
قنوه چی نوکر ہای صدر اعظم نہ نفر آقا باقر اشخاصی کہ در کشتی براتسکی بودند غزال الدولہ اعتضاد السلطنہ
حسام السلطنہ نصرہ الدولہ عماد الدولہ علاء الدولہ الینجا فی حسنعلینان وزیر نوید امین لشکر حکیم الملک
اقتشام الدولہ نصر الملک فخر الدولہ شجاع السلطنہ حسنعلینان جنرال میرزا رضا خان اجودان صدر
ابراہیمینان نایب میرزا احمد خان ولد علاء الدولہ جلو دار دو نفر حتمہ کفر نوکر ملہ نین ہشت نفر سیودو
بسکی وزیر مختار منہ سیو طومسون نایب سفارت انگلیس سیود کیون حکیم انگلیس اسامی اسبہا
اسب جلفہ اسب ظل السلطان اسب جانی اسب صباح الخیر حسام السلطنہ حکیم طولوزان سکیت
دریا یکی روس سر بطری آب جوش را خواستہ بود باز کند سر بطری شکستہ پارچہ از شیشہ چشم او پریدہ یک
چشم او نابینا شدہ است بعد دریا یکی را دیدیم کہ عینک آبی گذاشتہ بود از خود او سوال کردم ہمان نقضیل
ذکر نمود افسوس خوردم نزد یکتہ عصہ کہ بعرشہ کشتی رفتیم کشتی براتسکی را دیدیم کہ متجا و از ایک فرنگ
دور بود شب را با کمال راحت خوابیدیم ✕ روز شنبہ پانزدہم ربیع الاول
اول طلوع با تبارہ دماغہ آبشاران رسیدیم ہر قدر جلو تر میرفتیم زمین دماغہ بیشتر و بہتر محسوس میشد این
سواحل خشک و بی درختست و جزہ باد کو بہ محبوب میشود بو تہ کز زیاد داشت و بعضی جا ہانک دیدہ
میشد کشتی طور ی نزدیک بسا حل حرکت میکرد کہ آدم و حیوان ہمہ پیدا بودند نقطہ مرکزی دماغہ برجی مرغ
بکبتہ چراغ بجری ساختہ بودند اطراف آن چند خانہ وار سنگنی داشتند کہ مستحقان آن برج بودند در دست
راست جزیرہ پیدا بود بعضی بنا ہای عالی دیدہ شد بعد از تحقیق معلوم شد کارخانہ تصفیہ لفظ است اما حالا
بچاکس آنجا نیست از قراریکہ گفتند صاحب آن ور شکست شدہ است آنجا قدری کشتی را بکا ہتند
صدر اعظم بعضی تلکرافتا نوشتہ بود داد بہ باد کو بہ بردند کہ از آنجا بایران و فرنگستان تلکرافت نمایند تا
دو ساعت بظہر مانده دریا آرام بود بعد کم کم متلاطم شدہ طوریکہ امواج مثل کوه بلند میشد بہ اہل کشتی با حالت
منقلب افتادہ بودند مگر خود ما و عکاس باشی و صنایع الدولہ و دہ باشی حکیم طولوزان کہ نیفا دہ بودیم و

و خود داری منم و دیم از صاحب منصبان و عسکری خیر امیرال و چند نفر از ملاحان و غیره سایر یاقاده
 بودند خلاصه بخاطر عظیمی که فرقا ر شده بود دیم ولی باز فضل خدا شامل حال بود که یکت باد مساعدی از
 عقب کشتی مامی آمد که ماراز و در بطرف مقصد میرد شب را تا صبح همین طور دریا متحرک و متواج بود
 مع هذا اندکی خوابیدیم صبح که برخو اتم بدریا نگاه کردم دیدم باز همان طو منقلب بود امیرال را الحضا
 کرده نقشه دریا را با و نگاه کردیم که معلوم کنیم در چه نقطه واقع شده ایم امیرال اطمینان میداد که ماده عت
 دیگر نزد یکت بدنه شط و لکا خواهیم رسید که عمق دریا چارینچ ذرع بیشترست و بانیواسطه تلاطم نخواهد داشت
 خلاصه نزدیک بعضی کشتی بادی دیده شد که از جلله انما کشتی بود که از حاجی ترخان موصل لست کران
 و ما زندان میرفت کشتی جنگی بخاری هم دیده شد موسوم بایران کیساعت و نیم از شب گذشته رسیدیم بجاییکه
 معروف بقبرانتین است که کشتی بزرگ داخل آنجا نمودند شد و باید ازین کشتی بکشتی کوچکت نشسته بجای ترخان
 برویم کشتی ما آنجا لنگر انداخت شام خوردیم اشخاصی که دریا انهارا گرفته و ناخوش بودند کم بجال می آمدند بعد از
 شام حاکم حاجی طرخان را پرش بخیکوف بکنور آورد اسم حاکم میسوپسین است آدم درست کار قابل نظر آمد
 زبان فرانسه را خوب حرف میزد بعد مرضض شده شبانه بجای ترخان رفت که بنکام ورود ما آنجا حاضر باشد
 کشتی کوچکی که باید ما را بجای ترخان بر د موسوم بکوکت و خیلی قشنگ است بعد از شام بان کشتی رفتم کشتی کوچکت
 دیگری هم همین وضع محبت شاه زادگان و سایرین حاضر کرده بودند کشتی ما را کشتی کوچکت بخاری میکشید
 امشب را با کمال راحت خوابیدیم روز چهارشنبه شانزدهم ریح الاول وارد حاج
 ترخان شدیم صبح برخو اتمه با طراف نگاه کردم دیدم الحمد للهد از دریای بزرگ خلاص شده بود و حاض
 و سیمی که امش و لکاست رسیده ایم و عجب صفائی دارد باز عرض رودخانه بسیار است چنانکه از زمان
 یکت شعبه که ما عیور میکردیم البته هزار ذرع عرض داشت کله لوفنگ متداولی ازین طرف با نظرت میرسد
 آبش کل آلود و بغایت تنده مانند دریای متواج روانست سواحل رودخانه همه دخت بزرگجلی و بید
 مستعارنی و بید مشک و زمینها همه چمن و مرتع است و اغلب ایلات قالموق که مذہب بت پرستی
 دارند در آنجا سکنی گرفته اند لب رودخانه الا حق زده مواشی و اغنام زیاد از اسب و مادیان و گاو

و کوسفند و غیره دارند چند ده بزرگ هم از دیات روسیه که از مضافات حاجی ترخان شمرده میشود دیده شد که در کنار رودخانه واقع و از دور حسیلی بزرگ و آباد بنظر می آید در هر ده یکت کلیسای بسیار عالی باشکوه ساخته اند اغلب اهالی این دیات شغلشان صیادی است کشتی ماهیگیری هر یک از این دیات که میرسد اهالی ده بکنار رودخانه آمده هورامی کشیدند درین دیات هیچوجه باغ و زراعت دیده نشد مگر در یکی از دیات که عمارت بسیار معتبر و باغ بزرگ شجرهای از دور ملاحظه شد که از طایفه ساپوژنیکوف بود و ماهی موده زیاد می داشتیمهای خود ریخته و کنار رودخانه را متعفن کرده بودند و بعضی ماهیها را که نتوانستند بودند شک سود نموده بکباب دارند و زیاد عفن شدند و در رودخانه انداخته بودند آب رود و کبابها را کوار است بعضی طعمور از قبیل کلان الملق و سیاه و سارهای بزرگ ماهی خوار بسیار در هوا دیده میشد یک کلان و یک سار بزرگ با تفنگ در روی هوا زدیم دو کشتی کوچک بخاری و شرابی که حامل مال التجاره بودند دیده شد خلاصه را ندیم تا مقارن نظر از دور و سواد حاجی ترخان پیدا شد اول بنائی که بنظر آمد کلیسای بزرگ آن شهر است که بسیار مرتفع و باشکوه ساخته شده شترشل جزیره مابین دو رشته شعبه رودخانه واقع است کمی شعبه بزرگ رودخانه از کنار شهر و شعبه دیگر از میان شهر میگذرد که پلهای متعدد روی آن بنا شده است و طرفین رودخانه کوچه و خانه است مساجد زیاد دارد که اکثر آنها متعلق بنا تا راست یکت مسجد معتبر هم از مسلمانهای ایران است خلاصه وارد شهر شدیم کنار شهر اکثر شتیهای زیاد از هر نوع بود آسیاهای بادی متعدد دیده شد از دام غریبی از مردوزن بود انواع مل و طوایف از تاتار و روسی و ایرانی و قزاق و چرکس و قالموق و غیره در کنار راهها و معابر کرده بودند و پیوسته هورا می کشیدند همه جازاتوی رودخانه آمیمیم تارسیدیم با سکه کشتی ایستاد و وقت چهار ساعت و نیم بغروب مانده بود امروز صبح میرزا ملکم خان و وزیران خان و میرزا اسد الله خان قونولقلیس و میرزا میکائیل برادر میرزا ملکم خان از حاجی ترخان کشتی آمده بودند از کشتی پیاده شده با سکه آمیمیم بعضی اینکه دست مخشکی نهادیم کمی گفتند جمیع مردوزن صد اهورا بلند کردند جمعیت فوق العاده همه غریبی بود طرفین معابر و راهها چند آنکه کنجایش داشت ایستاده بودند طاق لصرتی در کمال رفعت و شکوه ساخته بودند طاق لصره را علی

سبیل الرسم بحجت ورود سلاطین بشهر بایست از دم اسکله الی طاق حضرت زمین را فرش کرده بود
و کما ترشتر چنانکه در روسیه رسم است که بهنگام ورود امپراطور و پادشاهان لاغیر هم در شهری محول
میدارند نان و نمک جلو آورده و بران نمک آن طلا و دوری نقره مطلقه نان در آن نماده تاج ورودها
بشهر حاجی ترخان نقش کرده بودند کاسکه روی باز می که بچهار اسب بسیار خوب بسته بودند کاسکه محلی
قانون روس جلوسبها را بدست گرفته ایستاده بود و پرسن منجیکوف را با خود در کاسکه نشاندند مکیست
سوار قراق هم در عقب کاسکه می آمدند و جمعی کثیر از مردوزن و پیر و جوان پای کاسکه میدویدند و هورا میکشیدند
کرد و خاک و فتنه زیاد بود همه جا اطراف کوچه و مناظر خانها و بالایی با جمعا مردم برای تماشا ایستاده بودند
تا رسیدیم بدار الحکومه که منزل ما را آنجا قرار داده بودند کیفوج سادات در مقابل درب دار الحکومه
بنظام ایستاده بودند همه جوانهای خوب بالباس و صلاح مرغوب پیاده از جلو صف آنها گذشتیم
سرباز با احترام نظامی بجا آورده هورا کشیدند پس داخل عمارت شدیم عمارت دار الحکومه بسیار
و وسیع و پر یورت است اطراف پله که بعمارت و تالار بزرگ داخل میشود محض پذیرائی کوفتهای
کل زیاد دیده بودند این عمارت اطاقهای زیاد و تالارهای متعدد و از تالار سلام و اطاق سفره و منازل
خوابگاه و غیره دارد که همه مزین و آراسته است در اغلب اطاقها شیرینی و شربت و میوه گذاشته
بودند بخاریهای این عمارت برخلاف بخاریهای معمول ایرانست یعنی در گوشهای اطاق قدری از دیوار
بطور خرچی از کاشی سفید جلو آورده اند که آتش را از عقب می افروزند بعد بواسطه منافذ که درین خرچی
بقیه شده هوای گرم وارد اطاق میشود حمام این عمارت در مرتبه تکیه ای است که بواسطه پله زیادی بر
حمام میروند و در حمام بسیار قشنگ است صندلی و میز و نیم تخت و انواع عطریات و کل و غیره در آنجا
آماده کرده بودند حوضی در گوشه اطاق سر حمام بود که دو شیر آب در آن جاری میشد یکی سرد و دیگری
گرم که بهر درجه حرارت لازم باشد آب آن حوض را میتوان نکا داشت زمین حمام را با حصیر بسیار
نرم فرش کرده بودند از یک سمت حمام چند پله چوبیت و بالایی پله ها در یکپه ایست که هر وقت
لازم شود از آنجا هوای گرم داخل فضاهای حمام میکشند شیرهای آب گرم و سرد و ملایم اطراف حمام زیاد

کتابخانه
موزه
و
سازمان
فرهنگی



بود از جام که بیرون آمد مسود و بسکی وزیر مختار و مسود و مسون نایب سفارت انگلیس با صدر اعظم محبت
و دواع و مرضی بحضور آمدند که از جلو بسکوب روند بعد حاکم حاجی ترخان و پرنس منچیکوف و کولونل برانک و مسود
که ریل آمد گفتند که اگر میل دارید شق تلمبه چنان را تماشا کنید بعد از اجازت ما علامت الارام زین
را در برجی که مشرف بشبه بود بلند کردند فی الفور از جمیع محلات تلمبه چپا با عراده تلمبه و مزدبان حاضر شدند
اسبهای عراده هر محله بر نکت مخصوص بودند یعنی که در میدان جلوه عمارت جمع شدند صاحب منصب
اتحادیت سمت میدان را که عمارتی بود چنین تصور کرده که آتش گرفته فوراً جمیع تلمبه ها را بسمت آن
عمارث نگاه داشته متصل آب می افشاندند خیلی مشق خوبی کردند شب در جلوه عمارت چراغان بود بعد از شام
بهاشاخانه رفیق همای آنجا بسیار گرم بود تماشاخانه کوچک و از دوام غریبی بود این تماشاخانه دو مرتبه پیشتر
نذا در همین که وارد شدیم پرده را بلند کرده انواع بازیها در آوردند اول چنین تصور شد که بازیگر بار از مقوی
ساخته اند تا کم کم معلوم شد که آدم هستند خلاصه سه مرتبه پرده بلند شد و سه بازی مختلف در آوردند هر دفعه
که پرده می افتاد چند دقیقه طول میکشید تا دوباره بلند میکردند این طول مدت بقدری بود که انقضای تماشا
خانه بالاخانه جنب آن رفته قدری از کرم با آسوده شده دوباره مراجعت میکردیم اگر کرم نبود خیلی تماشا
داشت

روز پنجشنبه هفدهم

روز عید مولود مسعود حضرت ختمی مآب علیه و علی آله السلام و الصلوة است و امروز باید توبه گشتی
برویم بسیار قیام از آنجا براه آهن نشینیم صبح بعد از صرف نماز با طاق سلام رفته اعیان و نجیبانی حاجی
ترخان و صاحب منصبان ساخلوی آنجا از نظامی و غیره همه حاضر بودند معرفی شدند بعد از انقضای
سلام بکال سکة نشسته رفیقیم به مسجد یکم مخصوص مسلمانان شیعه است پیش نماز این مسجد ملا محمد حسین
تبریزی مرد بسیار خوبیت با از امروز از هر گوشه که میکشیدیم مردم با طرافت کال سکة دویده بهورا میکشیدند
باران و شب کرد و خاک کو چارافروشتانده بود خلاصه این مسجد بطور بالاخانه ساخته شده است
از چند طبقه چوبی بالا رفته وارد مسجد شدیم جمعیت زیادی از تجار و سایر تبعه دولت ایران که همه شیعه بودند
آنجا حضور داشتند شاهزادگان قزاقان هم بودند نماز ظهر و عصر را در آنجا خواندیم بعد از نماز ملا محمد حسین

عمر
محمد
محمد

پیش نماز خطبه غزالی بزبان عربی خواند بعد ملا احمد نامی از اهل رشت که اجازه اجتهاد داشت چند شعری
 بفارسی گفته بود خواند بعد به مسجد تاتار با رفیق جمعی کثیر از تاتارها و علمای سنت در اینجا بودند مردمان خوبی نظر
 آمدند ما را و عاسیکردند یکی از علمای اتمانابالای سمرقنه خطبه خواند و قرآنی بمن هدیه کرد بنامی این مسجد بهم شبیه
 به مسجد شیمه است بعد بجا رتیکه بعضی از اسباب بطرکیر امپراطور روس در اینجا ضبط بود رفیقم دو قافیه بزرگ
 اینجا دیده شد که بطرکیر بدست خود ساخته بود بخصوص یکی از آنها را که بسیار خوب مثبت کرده بود صورت
 بطرکیر و کاترین را هم اینجا نقش کرده بودند استیکان بلور بسیار بزرگی هم در اینجا دیده شد که از بطرکیر بوده و
 معروفست که آن پادشاه با پرنس منچیکوف جدیمین پرنس منچیکوف که همانا رماست در آن شراب
 میخورد و است صندلی بزرگی بود که کاترین بکالم حاجی ترخان که معاصرا بوده بخشیده است کتاب
 قانونی با آن صندلی هم بود که از طرف کاترین کجته ابالی حاجی ترخان فرستاده شده دیگر از اسباب
 بخاری بطرکیر ازاره و کلنک و تبر و غیره بود که با ناکشتی می ساخته است بر دیوار بعضی اسلحه کهنه و آلات
 حرب از تفنگ و غیره نصب کرده بودند و بیرون درازد و طرف دو خمپاره کهنه گذاشته اند حالی از
 تماشا نیست بعد از تماشا با سکه رفته بکشتی بخا موسوم بالکستدر که از کمپانیست نیشیتیم سایهرا بان در این
 کشتی هستند این کشتی بسیار با زینت است اطاقهای خوب وسیع دل و از دار و پنجاغت بغروب مانده کشتی
 حرکت کرد این کشتی علاوه بر سایر محنات بسیار تندرو است در بین راه چند کشتی دیده شد که از سایرین
 بجای ترخان می آمد جمعیت زیادی از هرتبیل در آن کشتی با بودند رودخانه و لکا چنانکه پیش اشاره
 شد مثل یعنی بعضی جاها اینقدر غرض است که سواحل بهیچ وجه پیدائینست بعضی خرابیه معتبر درین رودخانه پیدا
 میشود دها ت مظهر دارد که از کنار رودخانه نمایانست طرف دست راست رودخانه معبد بسیار
 بزرگ خوشنوعی از قدامت های بت پرست است همه سواحل رودخانه پیدا است تپه است و چمن و سایر اشجار
 بسیار خوش منظر است کله کله خاک سیاه و ابلق در سواحل چراسیکردند و گوشت این جانور را ابالی اطراف
 رودخانه میخوردند رودخانه ازین عظیم تر در این قطعه دینی و ساحل ازین خوش منظر تر دیده نمیشود دقیقه
 نمیتوان چشم برداشت تا شب کشتی متصل در حرکت بود شام خورده خوابیدم جمعه محمد هم

صبح که برخاستم معلوم شد که ویشب تا صبح باران شدیدی باریده بود سواحل امروز مثل دیروز است
ولی ده کمتر دارد و تکرانی از دبیر الملکت ملاحظه شد که شانزدهم این ماه باد و طوفان سختی در طهران شده است
ایالتی طهران وحشت کرده بودند که مباد این باد و طوفان در دریا دوچار شده باشد خلاصه سه ساعت
و ربع بغروب مانده وارد شهر سارتمین شدیم که ابتدا راه آهن از اینجا است و در بلندی کنار رودخانه کجا
واقع شده و طول شهر سمت رودخانه است کثیفه از آب رودخانه وسط شهر میگذرد که شهر را دو قسمت
کرده است پلی بر روی آن نصب کرده اند که عبور و مرور ایالتی شهر از آن میشود جمعیت زیادی از ایالتی
شهر و اطراف در اینجا جمع شده بودند همین که کشتی لنکر انداخت کالسکه های بخاری که باید مارا ببرند پیداشدند
خوانده از اطاق کشتی بیرون آمدیم حاکم سارا طوف که شهر سارتمین خبر حکومت اوست بحضور آمد شش کابین
و ارافسکی است مرد خوش روی نجیبی است از راه دور آمده بود رئیس بخای سارا طوف و غیره و صاحب
منصب زیادی از فیهر سیل بودند همه آمده معرفی شدند یک دسته موزیکانچی خوب اینجا بود اسکله را خوب بین
کرده بودند بیریق ایرازا بالایی طاق نصرت نصب کرده بودند خلاصه بعد از دیدن مستقبلین مجید و اکشتی آمد
نماز مغرب را خواند و شام صرف نموده یک ساعت از شب رفته براه آهن رفتیم حاکم حاجی ترخان از اینجا
از اینجا مرض شده رفت از دم اسکله تا مسافتی از راه را از دو طرف چراغان کرده بودند کالسکه های
راه آهن از کالسکه های مخصوص امپراطور بود بسیار خوب و وسیع و مزین و اطاق های متعدد و از سفره ها
و خوابگاه و اطاق پذیرائی همه مزین بچراغ و میز و صندلی و تخت و نیم تخت کالسکه ها همه بهم وصل بودند و
به جمیع کالسکه ها میسر رفت و آمد اشخاصی که در کشتی قطنین با ما بودند در کالسکه ها نشسته و شادان و اداکان
و سایرین با یک دسته کالسکه دیگر از عقب می آمدند اول مرتبه السیت که یکا کالسکه بخاری نشینیم بسیار
خوب و راحت است ساعتی پنجاه و شش راه میرود صبح که برخاستم معلوم شد که شب از جایهای خوب که نشینیم
بجای آنکه هر چه بصره نگاه کردم همه جاسنه چمن کل کیه چشم ما دیان کو سفند خوک و غیره دیدم و در بر دونه
فرسنگ یکت ده آباد خوب دیده میشد این اراضی معروف بجاصل خیزی هستند هر کجا که نگاه میکردیم بجاصل
دیمی بود یا چمن از یکت پل بزرگ خوبی که نشینیم آب زیادی داشت که داخل رودخانه دون میشود و پلهای

کوچک هم زیاد در عرض راه دیده شد در هر دو سه میل یک قراونخانه بجهت حفظ راه و در هر چند فرسنگ
یک استایون ساخته اند برای چرب کردن عراد با چوردن قهوه و غذا که در حقیقت مثل نگاه است بنای
استایونها بسیار خوبست و همیشه چند کالسکه بخار برای حمل و نقل مسافر و مال التجاره در هر استایون
حاضر است امروز از ایالت تامبوف میگذریم در یکی از استایونها از کالسکه بیرون آمدیم صاحب
منصب و سرباز و زن و مرد زیادی اینجا بودند از جلو سرباز که ششیم همه جوانهای خوب و خوش اسلحه بودند
این استایون قصبه بوری سکت لبسکت است جمیع کار که از آن نظامی و قلمی این شهر است قبلاً
آمده بعد از دیدن آنها مجدداً بکالسکه نشسته راه افتادیم راه امروز غالباً از میان بگل سرد و کاج است
تندی حرکت کالسکه بطوری بود که کلاغ وقتی که در پر واز بود کالسکه بخازی او رسیده از او میگذشت و
کلاغ عقب میماند از جنگل که که نشستم صحرا و چمن و زراعت بود در این فصل زراعت اینجا منتهایک سبزه
بخشت از زمین بلند شده است خلاصه رسیدیم با استایون کوسلوف اینجا جمعیت زیادی بود که
گذران و حاکم این ایالت همه حاضر بودند قصبه خوبی بود همان خانه عالی بسیار خوبی همراه بود و نمازم
حاضر کرده بودند بخواب و ممتولین روس در اینجا المخی دارند کسبهای خوب اینجا عمل می آید چند درس از آنها
آوردند دیدیم چند نفر از جنرالها و صاحب منصبان روس هم حضور داشتند بعد از نماز شام اجبت بکالسکه نمودم
قدری که گذشت براه افتادیم ساعتی ننشستم که یک ده بسیار بزرگت دیده نمیشد شب در کالسکه گذشت
صبح زودی از یک پل طولانی عبور نمودیم این رودخانه به و لکا میریزد بعد از کوسلوف نصف شب
بر بازان رسیده بودیم و دو ساعت از روز گذشته با استایون فوستود رسیدیم کالسکه ما را نگاه داشتند
تا کالسکه شاهزادگان رسید از اینجا ما و همراهان بجهت ورود بکوسلوف رسمی پوشیدیم و استایون فو
ستود و پرس دالقور یکی حاکم شهر مسکو که مرد پر محترم و دارای شهنشاهت با استقبال آمد در کالسکه
به حضور آمد مسکو کا مازوف مترجم علیحضرت امپراطور که از جانب امپراطور آمده بود بحضور رسید
مرد بسیار پیری است ایران هم آمده است خلاصه رانیم تا شهر مسکو پیداشد بعد از کلیلهای
که همه مظلای بود خانههای بسیار عالی با پنجه باغات عمارات سیلانی کارخانجات خوب دیده شد تا رسیدیم

که توقف گاه کالسکه بخار است جمعیت زیادی از مرد و زن بود از کالسکه آمدیم بیرون حاکم شهر و جرنها
 و ارباب قلم بودند بطوری از دحام بود که حساب نداشت کالسکه چهار سبه با تشریفات و شاطرهای
 امپراطور که لباسهای خوب داشتند حاضر بودند صدر اعظم و سایرین از شاهزادگان و پیشینی متان برید
 در کالسکه نشسته از عقب می آمدند بهین طور از کوچه ها گذشته به جلای زن و مرد جمعیت غریبی بود تا رسیدیم
 بدروازه ارک عمارت کرملین که از عمارات معروف بزرگ روس بلکه همه فرنگ است دیوار بلند قوی
 سازی از آجر دارد و بر روی تپه مانندی واقع شده که مشه و شبته مسکو است جبه خانه و قور خانه هم
 درین عمارت است از نزدیک اینجا پاکد شتیم کمیو پس بسیار بزرگی عمارت گذاشته اند که بآن بزرگی کمتر دیده
 میشود زنک کلیسای مسکو که از قدیم افتاده و شکسته است نزدیکت ببه خانه بود زنک بآن بزرگی هم در هیچ جا
 پیدا نمیشود و توپها نیکه از ناپلیون اول در جنگ مسکو گرفته در ببه خانه چیده اند خلاصه به پله عمارت رسیدیم کم آنرا
 لنس دورف که مرشال این عمارت و مدیر خلاصه جات و باغات مسکو است جلو آمد جوان خوش نظری تا
 زبان فرانسه را بسیار خوب میدانند ما را راهنمایی و عمارات را معرفی نمود و وصف عمارت کرملین را حقیقت نمیتوان
 نوشت از پله زیادی بالا رفتیم بطوری ساخته اند که خیلی بر ارجحت بالا میرود دست و سونمای بزرگ از سنگ ساقی غیره
 در آن راه زو با بود وسط پله و راهرو و بارامفروش کرده بودند از پله که بالا میرود و در طرف راست یک پرده تصویق
 روسها با مغول بالضب است بعد با طاقی بزرگ و از اینجا بتالاری بزرگتر داخل میشود که معروف به شوالیه
 و سنت ژور است یعنی تالار صاحبان نشان پهلوانی که بر کس قدیم این نشان را گرفته و یکیر و شمشیر را
 در این تالار مینویسند تالار بسیار بزرگ و مفنی است جا و چهل چراغهای بسیار بزرگ دارد از اینجا به سال و بزرگ
 یعنی تختگاه میر و دین تالار هم بسیار بزرگ و طولانی و مرتفع است و تحت امپراطور را با پرده دیسیمی که ساخته شده
 تالار گذاشته اند امپراطورهای روس در اینجا باید تاج سلطنت بپوشانند از اینجا بدو سه طاق دیگر داخل
 شده بعد بخوابگاه میر و دین تالار دی دارد بیک ممتنابی مانند جانیکه از روی ممتنابی همه شهر مسکو و
 پیدا است قدری اینجا شتیم درین عمارت در سنگ کردن کج صنعت غریبی کرده اند که کج مثل آینه شفا
 و مثل سنگ سخت شده است سونمای درین عمارت و اطاقهاست مثلا دو ستون سنگ ساق

یکپارچه بلند در اطاق خوابگاه است و در تالار ستونهای لمخیت بسیار است همه پله ها سنگ مرمر است پور
این عمارت از بالا و پائین بقدریست که آدم نمالدم میشود و نمیتوان همه را در یک روز گردش کرد و کلاهنای
بلور و صنی درین عمارت زیاد است یکباغ زمستانی کوچک شبیه بنا برخستان های طهران متصل به عمارت بود
که از کلهای عجیب و غریب آورده ترتیب داده بودند بسیار تشنگ بود یک کارل و طبل یعنی جانی که پر
تصویر میآوردند در این عمارت است که مانند دالان طولانی جامعیت و جمیع پرد های اشکال را یعنی
کار قدیم را در اینجا نصب کرده اند اشکالی بسیار خوب کلاهنای چینی بزرگ هم بر دیف چیده بودند
خلاصه بعد از شام خوردن که هنوز آفتاب در تماشای خانه رفیتم مردم زیادی در کوچه بودند تا رسیدیم
در تماشای خانه از پله ها بالا رفته از اطاق راحتگاه گذشته در لوزجلوسن یعنی جلو جانی که بازی در می آورد
نشستم تماشاخانه بزرگ است از بنا های امپراطور میکلاست شش مرتبه دارد در همه مراتب زن و مرد زیاد
بودند چهل چراغ بزرگی از وسط تماشای خانه آویخته است پرنس و القور و کی حکمران مسکو در اطاق نشست
پرده بالا رفت عالم غریبی پیدا شد زندهای رقص زیاد برقص آفتادند این رقص و بازی را باله میگویند
یعنی بازی و رقص بی تکلم درین بین هم میرقصند و هم بازی در می آورند با انواع اقسام که نمیتوان شرح داد
بروی مردم پائین محل رقص و بازی هم موزیکان چینی زیادی متصل میزنند و بر دقیقه از روشنائی الکتریکی
روشنی های رنگارنگ از کوشها به محل رقص میاندازند که خیلی خوشامست و رقصان هم مرتبه یک
دیگر در می آیند و رقصان که خوب میرقصیدند اهل تماشای خانه دست میزدند و میگفتند پس یعنی
ایضا بعد از تمام یک مجلس پرده تماشای خانه می افتد و بعد از یک ربع که مردم قدری راحت
میشوند و بار و پرده بالا رفته مجلس دیگر منعقد میشود و بعد از یک بازی که هر بازی را یکت میگویند
رفیتم به نزدیک که نزدیک و مشرف به محل رقص بود شاهزادگان و سایرین در زاولی مانده بودند
نخبرته پرده بالا رفت و پنج قسم بازی در آوردند تا نصف شب طول کشید تماشای خانه هم خیلی گرم
رفیتم منزل اسم رئیس تماشای خانه کاو لین است روزمیت و دوم ربيع الاول
در مسکو توقف شد امروز رفیتم پائین عمارت کرطین که جواهر آلات و تاجهای قدیم پادشاهان

و غیره را چیده اند تماشا کردیم عمارت عالی تو در توشیت که بم اسلحه خانه محسوب میشود و بم جواهر خانه
اسباب و آلات را بلیقه پشت آئینه گذاشته اند از چنبدیهای قدیم و طلا و نقره آلات و اسباب تکه
و غنایمی که از جنگها گرفته اند همه را یکت تحویدار و ناظم انجا که آتش سولو و سیا است نشان میداد که از جنگها
اسبابی بود که در جنگ پول طار الطیر کبیر از شارل دوازدهم پادشاه سوئد گرفته بود و تخمی که شارل بعد از خرم
خوردن روی آن نشسته و آزا با طراف سیدان میرده اند و جنگ میکرد و با چند بقی آزان پادشاه
دیدیم بقدره تاج بود از تاج پادشاهان قدیم روسیه تا بطیر کبیر و اغلب تاجها جواهر خوب داشت
بوضع ذکر می قدیم عصاهای سلطنتی جواهر یکت عصای ساده هم از بطیر کبیر بود و دیگر لباسهای پادشاهان قدیم و جید
مخلفات طاق الکندر اول و بطیر کبیر همه انجا بود و تحت مرصع از فیروزه و طلا و سایر جواهرات دیده شد که شاه
عباس صفوی برای پادشاهان روس برسم هدیه فرستاده است و دست نین و یراق مرصع بسیار خوب
که سلطان حمید خان پادشاه روم برای امپراطریس کاترین فرستاده انجا دیده شد حتی چکله بطیر کبیر و چکلههای اسکند
اول همه انجا به صورت ناپلئون اول که از مرمر بسیار بزرگ حجاری خوب کرده اند دیده شد کالسمهای بطیر کبیر
انجا بود بعد از تماشای انجا بمدرسه لاروف رفتم مدرسه خیمیت اطفال ارانته و مسلمان و روس انجا به
مشرقی و غربی میخوانند اسم رئیس مدرسه دیانوف است بعد از مراجعت از مدرسه صاحب منصبان و جنرالها
متوقف مسکو بجهت آمدن اسم سردار کل قشون مسکو که مرد مسن بلند قامتی است ژیل دنس تول شتاب
بماشاخانه رفتم با زنیهای خوب در آوردند بعد بخانه پرش القور کی مجلس بال رفتم چون زنش مرده بود و خوا
زاده اش تشفیقات مجلس را بعزل آورد
روژیت و سوم ربیع الاول
صبح برخاسته با کالسه قدری در شهر گردش کردم و سبجات تلمبه چیان قدری مشق کردند بعد بموزه اتنو
گرافی که عمارت عالی بود رفتم جمیع اهالی روس را از طبقه از سوم بقدرجه آدم ساخته اند و لباس
همان ایالت و طایفه را هم بجهتمای مومی پوشانده اند مثل انسان مستند بی تفاوت اسبابها
و دیگر هم از جنبهای نیکی دنیا و از لقیته برای تماشا چیده اند و گنگان انجا گفتند و وسیت هر طایفه
کتبست امپراطور هر وقت مسکومی آیند در اطرافهای تختانی عمارت کرملین منزل میکنند انجا باراهم

گشتیم بسیار اطاقهای خمیبت از پاکیزگی اسباب اطاق و سنگهای سماق و هزاره های مرمر و نیز
و صندلی و آئینه و نیم تخت بتر از آن تصور نمیشود در اطاق امپراطور پوست دو فرس که بدست خود
شکار کرده در جلونیم تخت فرش کرده بودند خلاصه بعد از گردش بکار نیکیا که سر راه آهن بطر بوز
رفتیم که انشاء الله مشب به بطر بورغ برویم از عمارت الی راه آهن را چرخان کرده بودند
جمعیت زیادی از اهل شهر سر راه ما آمده بودند زیاده از حد تعظیم و تکریم کردند جمعیت مسکو
سیصد و پنجاه و یک هزار کس است نشان شمال بکار آن مسکوداده شد شاهزاد باور همان کالسه که ما
در نشیند شب در کالسه شام خورده خوابیدیم روز میست و چهارم ربیع الاول
صبح برخاسته دیدیم از زمین راه همه جنگل سرو است امروز از دو پل طولانی گذشتیم که روی دود
عریش ساخته بودند یکی بی آب و دیگر رودخانه آبی بهم از میانش میگذشت بعد از طی مسافتی از
رودخانه غلغلی موسوم به وکت که پل بسیار طولانی از آهن روی آن ساخته بودند کالسه بخار
گذشت این رودخانه اغلب زمینها را مر و آب کرده است دما ت متعدد میان مراب سازه
را ندیم تا یک استاسیونی رسیده از کالسه پائین آمدیم جمعیت زیادی بود ماورین وزارتخانه
شرقیه را استرا تا کوف که نایب پرس چاکوشت بخور آورداسترا تا کوف مروستی است انجلی
زنک و با کفایت و دیلو ماتست قدری صحبت شد بعد بکالسه نشسته را ندیم نزدیک شهر بطر
بورخ لباس رسمی پوشیده میبای و رود شدیم کالسه در کاریتا و اعلیحضرت امپراطور بانواب
ولیعهد و پسرهای دیگر امپراطور و همه شاهزادهای خانواده سلطنت و سردارها و وزراء و اعیان
اعلیحضرت امپراطور الکسندر دوم پادشاه کل مملکت روسیه با کمال گرمی و دوستی ما را پذیرفتند
نواب کراندوک نیکیا سپهسالار کل عساکر روسیه برادر اعلیحضرت امپراطور پورت قشون متوقف
ایطراد و انواب کراندوک قسطنطین نیکیا یوچ برادر دیگر اعلیحضرت امپراطور هم بود خلاصه دست
امپراطور داده پیاده براد افتادیم صاحب منصب زیادی بالباسای رسمی در سر راه بودند از ابتدا
کوچه معروف بنوسکی که کوچه بسیار عریض طولانیست وارد شدیم طرفین کوچه عمارت سه مرتبه و

و پنجم تبره فرش ظرفین کو بهار سنسنت و وسط از تخت است که کالسکه جدا کند هر وقت **م** آمده از در و
سنت فرش میکند و صدای بی بی می آید اما از روی تخت بی بی صدای راحت میرود و خلاصه من و امیر اطور
در کالسکه رو بازی نشستیم هوا هم مساعد و آفتاب بود و در فین کوچه و بالا خانه با و بالاسی با و اعلا از در و در
بود و هوا می کشید و متصل من و امیر اطور با مردم تقارن شد و یکدیگر در میان را اندیم تا از زیر کیلانی و کراسی رفتی
گذشته دارد میدان جلوه عمارت زمستانی شده و من سبب بسیار تقارن رفتی از کراسی چو سنسنت در این شهر
که محبت امیر اطور انگه من در اول در از چو در در کینه بالاسی از کراسی سبب که در انداز من به این در آن
شده با علیحضرت امیر اطور بالا رفتم البته بعد از آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
گذشتیم که هر یک از دیگری عزیز تر و بهتر بود و پودهای خوب است و سببهای سنسنت تا از زیر کیلانی و کراسی
کلان سایر اسباب اطاف که تعریف آنها به ششتر چکن نیست خدص میکند کلان سنسنت خوب است و
بالاسی پله بود که بسیار ممتاز بود و امیر اطور یکی از اطافها را نشان میدهد و در پله می آید اما یکدیگر خدص
بود و آنجا امیر اطور روح که در منزل خودشان رفتند امیر اطور مروی هستند بلند قامت با نیت بسیار
با وقار حکام میکنند و راه میرود و خلاصه هر یک نشستیم گفت آمدی که که وزیر و بار علیحضرت امیر اطور بسیار
خوبست و بنیه قوی دارد و آند نشان سنت از مکمل بالاسی را که بزرگترین نشانهای دولت و پیش
با حایل ابی از جانب علیحضرت امیر اطور برای ما آورد و بعد از دقیقه رفتم باز دید امیر اطور ایشان در آنجا
خود ایستاده بودند دست بهم داده نشستیم صدر اعظم و میوکا مازوف مترجم امیر اطور هم بودند بسیار
صحبتهای خوب شد امیر اطور دو نفر غلام سیاه بسیار خوب بالاسی اسلامبولی دارند که خدمت میکردند و بعد
چند دقیقه برخاسته منزل آمدیم ساعتی بعد باز دید نواب ولیعهد رفتم خانه ولیعهد و در از عمارت سلطنتی
نواب ولیعهد جوانی خوش ترکیب و سن مبیت و چشمال است زوجه ایشان دختر پادشاه داننا
رک است خلاصه قدری آنجا نشسته چای خوردیم صحبت زیاد شد منزل آمده شام خوردیم بخارن غروب
علیحضرت امیر اطور منزل آمده با اتفاق در کالسکه نشسته تماشاخانه رفتم و امیر اطور پرسید و بود که محتاج بچرخه
بودیم راه دور بود و در تماشاخانه پیاده شده از پله زیادی بالا رفتم در اثر و بروی من نشستیم و در آن

امپراطورین ولیعهد زوجه ولیعهد کراندوک قسطنطین سایر پسرهای امپراطور و خانواده سلطنت بودیم
 سطح تماشاخانه از صاحب منصب و خیرال و غیره پر بود این تماشاخانه شش مرتبه دارد همه مرتب
 پر از زن و مرد بود شاهزادگان ایرانی و سایر ملتزمین هم بودند چهل چراغی که در وسط آویخته بود
 باکاز روشن میشد خیلی خوب میوخت اما تماشاخانه مسکونتر و کمتر بازیکراننش بهتر از اینجا بودند اول
 پرده که افتاد باطاق دیگر رفتیم ایلمچی کسبیه فرانسه که مردی بسیار پیرامش رززال لوف لوست و
 ایلمچی کسبیه عثمانی کیامل پاشا هم در اینجا دیده شدند این مرتبه که پرده بالا رفت با امپراطور بزرگپاشا
 که نزدیک به محل تماشا بود رفتیم دو اکت هم اینجا دادند بعد از تمام بهترل مراجعت شد

روز هجدهم و پنجم ربیع الاول

امروز صبح پرنس کرچکوف وزیر اعظم روس آمد خیلی با او صحبت شد میوکریل ترجمه میکرد پرنس کرچکوف
 مرد بسیار زیرک عاقلست معتاد و پنهان دارد بعد از رفتن او اعلیحضرت امپراطور آمده با اتفاق درگاه
 نشسته بمیدان شاندارس یعنی میدان مشق رفتیم متجا و از تربیت هزار نفر قشون از سواره و پیاده
 ایستاده بودند تماشاچی زیادی هم از زن و مرد در اطراف میدان بودند چادری بطرز افغان بگردان
 یکمیت میدان زده بودند زوجه نواب ولیعهد سفرای دول خارجه و شاهزادگان مادرانچاقو
 بعد از آنکه اعلیحضرت امپراطور از جمیع صفوف سواره و پیاده گذشتیم نزدیک آن چادر آمده سوارا ایستاد
 قشون از جلو و فیله کردند و نفر شیموچی سواره هم پشت سوارا امپراطور بودند که ایشان فرمانی میدادند
 شیموچیپان باشیپور قشون میرسانند اول دسته سواره مسلمان خاصه گذشت بعد افواج پیاده
 خاصه بالباسهای خوب مختلف بعد سایر افواج از توپخانه و پیاده بعد دستجات سواره که همه
 جوانهای خوب و بالباسهای ممتاز و اسبهای قوی یک رنگ بودند گذشتند بعد از تمام مشق
 بمانطور سواره رفتیم خانه پرنس اولده مبورغ که بنهار همان بودیم خانه ایشان شرف بر آن میدادند
 دختر این شاهزاده زن نواب کراندوک نیکلایراد اعلیحضرت امپراطور است که هماندار و صاحب
 بود بسیار شاهزاده خاتم محترمه ایست خلاصه رفتیم بالا شاهزادهای ما و صدر اعظم و غیره هم بودند در این

همان خانواده سلطنت روس موعود بودند قبل از نزار دختر تانیکه در مدرسه مشغول تحصیل و در تحت حمایت امپراطریس مستند با محکمه مایه شدند خود امپراطریس در پتریت بعلت درو سینه بفرنگستان فرستاده است خلاصه بعد سیزده نشیمن زن نواب کراندوک نیکلا که صاحبخانه بود دست راست ما و علیحدت امپراطور دست چپ نشیمن امپراطور با حکیم طولوزان صحبت میداشتند من بفرانسه صحبت میکردم بعد از نماز با اعلیحضرت امپراطور یکا لسه نشسته رفتم منزل ایشان بسیار سکو سکو که از بیاد میماند بیرون نهاد است با کالسه بخار رفتند که برای بال امشب در مجمع پنجبای شه مراجعت نمایند ما هم قدری موزه ارمی تار که وصل بعمارت ما بود کردش کردیم جواهرات خوب و اشیاء دیدنی دارد بنا شد روز دیگر انشاء الله بتفصیل متاشا کنیم مقارن نصف شب به مجلس نبال بخار رفتم رؤسای پنجبایان هم بیکر تال کردند امپراطور که قبل از وقت در آنجا منتظر ما بودند بجای آمدند دست بهم زد اگر قدری کردش کرده بعد نشیمن جمیعت زیادی از زن و مرد بودند وضع این عمارت باین قسم است در وسط تالار بسیار بزرگ نیست که محل رقص است اطراف غلام کردش و مشرف تالار است که مردم در آنجا گردش میکنند و میگردند می نشینند قدریکه گذشت منزل رفتم رودخانه نواز سمت شمال بطرف مابین جنوب و مشرق جاری و خیلی رودخانه غنی است کشتی بخار بزرگ در آن کار میکند هر روز پارچهای پنج زیاد مانند کوه از شمال می آرد که بسیار صاف و خوب مثل پنج توچال البرز است میگویند آب نوا سالم نیست امپراطور هم مارا از آشنامیدن آن منع میکرد و یکطرف رودخانه عمارتیت که منزل ماست و طرف مقابل قلعه کمنه است که ایام بطریقیر ساخته اند کلیسایی در وسط قلعه است مناره و میل بلند می از طلا دارد و مقبره سلاطین روس در آنجا است ضرابخانه دولتی هم در قلعه است که چهای بطریق بورخ با کازر روشن می شود

روز بیست و هشتم

صبح که برخاستم بعد از ساعتی سفرای خارجه آمدند پذیرائی شد چهار نفر از آنها بلچی کیر بودند که یکیک را با طاق مخصوص احضار کرده بعد بیرون رفته در تالار ایستادند ما هم رفتم در تالار بنه سفر احوال پرسی کردیم آنها هم اجزای خودشان را معرفی کردند شاهزادگان و سایر ملوک زمین هم حضور

داشتند سلام باشکوهی بود اسامی چهار نفر سفیر کبیر ازین قرار است خیرال لعل لوالیجی فرانسه که مرد
 پیر هوشیار است لورد لوقوس ایلیچ انگلیس کیال پاشا ایلیچ عثمانی پرنس دوس ایلیچ المان و از اکثر
 دول اروپ و نیکی دتیا و یونان ایلیچ و شارژ و فرجسور آمده بودند بعد از دیدن آنکه هماره خوردیم
 پرنس اولد سوغ اتم که دیر در خانه او هماره خورده بودیم دیدن آمد بعد علیحضرت امپراطور آمد قدری
 صحبت دوستمانه بعد رفتند به شوق افواج ولی من امروز بجهت تماشای ارمی تلج میشت ز فخم امر و ترکیه چایم
 و پائین عمارت شغلی کردند از پنجره ملاحظه شد خلاصه رستم تماشای ارمی تلج رئیس آنجا که آتش کده میآید
 و هم رئیس تماشاخانهها و مرد پرست حضور داشت ملکیت اسبابها را نشان میداد اطفا قنایک پر
 های صورت و مجسمهای مرمر و حوضهای بزرگ و کوچک استنکهای قیمتی سیر و غیره داشت غلب
 ستونهای یکبارچین سنگ قطور بلند که از سنگهای محالکت فیلانداست میزنانی که از سنگهای الوان خام ساز
 شده میزنای کلدنهای مخزنت که سنگ سبیر است انواع چیزهای عجیب و غریب بانماشا بخصوص شکل
 مجسمه مرمری بتیهای مختلفه از زن و مرد و بچه استاده و خوابیده ساخته بودند که شخص حیرت میکرد و بزرگن بزرگ
 استاده بسیار خوشگل بود که شخص میتوانست سه روز رفته از تماشاکن هر پرده صورت و هر مجسمه و
 هر طاق را ده روز دیدن کفایت نمیکرد از یک قیفه ملاحظه هیچ چیز قیمیده غنیه متصل طاق باطاق و الا
 بدالان گردش میکردیم بعد از ظهر زیاد می که اطراف آن همه ستونهای سنگ بناق بلند قطور بود پائین
 رفیقیم در طبقه زیر عمارت هم مجسمه زیادی از کارهای قدیم مصری و غیره بود که خود همین رئیس فتنه خنده
 آورده است یک مجسمه بسیار بزرگی از آدم شسته بود بقدری فل اما همه اعضا را بتنا سبب در آورده بودند
 سنگهای قدیم طلا آلات و غیره که در قدیم از زیر خاک و قوی قبور در آورده همه را زیر آینهها چیده بودند پردها
 صورت همه کار نقاشان قدیم انگلیس و ایتالیا و اسپانیول است صورتهای بسیار خوب داشت
 که بهتر از آن تصور نمیشد بعد از گردش زیاد و آدم منزل قدری راحت شده رخت پوشیدیم
 در سرترازی امپراطور شام موعود بودیم در وقتش رفیقیم صد و هفتاد نفر دعوت شده بودند
 بود بسیار شاهزاد روس شاهزادگان و بمرامان ما جمعیت زیادی بودند اول باطاق خلوتی

فیتیم که ولیعهد و زوجه ایشان و غیره بودند قدری نشسته بعد فیتیم بسفره خانه سرسبز نشستیم امپراطور
دست چپ و زوجه ولیعهد دست راست ما بودند شام خورده شد و وسط شام امپراطور
برخاسته همه برخاستیم شرابی سلامتی من خورند بهمان ساعت از قلعه توپ انداختند بعد از
دقیقه من برخاسته باز همه برخاستند شرتی سلامتی امپراطور خوردیم بعد شام تمام شد خوش گذشت
بعد از آن فیتیم اطاقهای والده امپراطور را کردش کردیم امپراطور و وزراء و بعضی خیرالهارا معرّفی
کردند بعد ما فیتیم امپراطور هم برخواستند کالکه روزی حاضر کردند و آن نشسته در شهر کردش
کردیم از نزدیک محبته امپراطور نیکیا که از چوون ریخته اند که نشستیم بیاریم به بزرگیت روی
اسب قرار داده مقابل کلیسای اسحق است کلیسای اسحق هم از بناهای بسیار عالیست
تا ما از شک گنبدش مطلا و ستونهای سنگ ساق قطور بلند در اطراف آن زیاد است هوا
سرد بود برکشیم بمنزل شب فیتیم تماشاخانه بهیشل امپراطور نمودند امروز در سارسکو سولو بودند صدراعظم
وزیر دربار روس و غیره بودند در آخری نشستیم این تماشاخانه از تماشاخانه اولی کوچکتر اما
قشنگ و با زینت است شش مرتبه دارد زن و مرد زیادی بودند ما بس بسیار نزدیک بودیم
در این تماشاخانه کومدی درمی آوردند یعنی تکلم میکنند یکی از اهل سوه بند بازی بسیار خوبی کرد
بعضی اشخاص کارهای عجیب کردند از جمله مردی از قومیک تخت بسته که باز میکرد و پیزی
در میانش نبود یکت پسر دزن خوشکل و آدمی دیگر درمی آورد شخصی برومی اکلوله بزرگی بستهاده
با اکلوله راه میرفت و چند چیز مثل کار و غیره تا مدتی بهوامی انداخت و با دو دست میکرد زنی فریب
که رخت تنگی پوشیده بود و سینه و پامایش باز بود کاسکه را که سه عزاوه دارد و دلو سیدنیاسند
سوار شده تدریجاً خوب راه میرفت بعد یک سیاهی بطری زیادی آورده چید زمین سر بطریا پیچیده
با عرق آتش زوزن کالسه بار از قومیک شیشا بچاکی میکند زاندر آخر از عزاوه بزین افتاده دهن
پشت لباسش آتش گرفت خیلی خفیف شد چند دفعه تابلو و یوان آوردند بسیار چیز غریب خوبست
چند نفر زن و بچه و غیره حرکت و بطرزهای خوب می ایستاد می نشیند که بسیار خوش آئیده است

مثل پرده نقاشی آرم آنها را چرخ میدهند که مکرر دیده میشوند بعد از اتمام برخاسته بمنزل آمده
خواهیم از پاریس خبر رسید که میسوپیر رئیس جمهورى استخفا نموده و مارشال ماکماهون سردار را بر سر قفا

روز شنبت هفتم ربیع الاول

صبح برخاستم باران شدیدی امروزمی آمد امپراطور در سارکوسلو هستند و امشب بنا بود در جزایر
انتباری کنند بواسطه باران موقوف شد امروز بعضی دیدنها کردیم اول بنجانه کراندوک قسطنطین
برادر امپراطور که امیر البحر است رفتم خانه بسیار خوبی دارد و اطاقهای متعدد در اسباب من
جمله اطاقی که بطرز اسلامبولی ساخته بودند آنجا نشستیم از دیوارها و شیرها آب توی حوض نخت
دور اطاق آیات قرآن و اسم مبارک حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین را
نوشته بودند اسم خلفای دیگر هم بود اطاق مدور کوچکی بود بسیار باصفا آنجا هم غلیانی کشیدیم
بعد برخاسته اطاقهای دیگر را کشیم نمونه اسبابهای بگرمی و کشتی و توپ و غیره آنجا زیاده بود و کتابها
و موزه هم داشت روی هم رفته اسباب زیادی بود خود کراندوک قسطنطین هم فردا میرود
بجای سیاه کشتی ساخته اند باب بیدار از آنجا برگشته رفتم خانه کراندوک نیگلار برادر دیگر امپراطور
منزل بودند و جبه ایشان که دختر پرش اولد مهورغ و پسرش که جوان بلند قامت خوبیت بودند
دخترها و پسرهای کوچک و بزرگ هم از خانواده خودشان بودند عمارت خوبی دارد قدری نشسته
چای خورده برگشته رفتم منزل پرش کرچاکوف که وزارتخانه او بود از پله زیادى بالا رفتم
در اطاق اخری نشستیم قدری با او صحبت شد از آنجا برخاسته بمنزل باری نیوتیکلی که زیر عمارت مابود
رفتم این شخص دوست امپراطور است یکوقتى حاکم قفقاز بوده جنگ شامل را این تمام کرد و شامل
اسیر نمود و روئى تنهى خوابیده لمانی بر کوشیده بود جانی سواى سرش پیدا نبود و در پرست محض آنکه
مرد بزرگ محترم دنا خوش بود او را دیدن کردیم چانه را میتراشد کونه هایش ریش دارد و فرانسویست
میز و قدری نشستیم زوجه اش که از اهل جرجانست دیده شده بعد برخاسته آمدیم منزل بعد از استی
یتاشای جواهر خاندمی تاج رفتم طاوس مطلقى آنجا بود و کونکر دند بسیار خوب چتر و خر و س

مطلانی هم بود مثل خروس میخواند بعد خیلی توی اطاق را کشته از آنجا تا در آخر عمارت رفته از پله بالا رفتیم
 که تاج امپراطور و الماس بزرگ لا زاروف که در روی عصای امپراطور است با جواهرهای نوبه
 امپراطور آنجا همه را دیدم الماس بزرگ خوب الماسی است تاج هم الماسهای برلیان و غیره بسیار
 خوب داشت سر تاج لعل بزرگی بود کیتاج الماس کوچکی هم با کردن بند برلیان بسیار اعلامی مال
 امپراطریس است جواهر دیگر هم بود بعد بر شستم منبرل دین عمارت هزار و یکصد اطاق دارد غالب
 آنها را گردش کردیم شب را بعد از شام رفتیم تماشاخانه بزرگ امپراطور آنجا بودند خیلی صحبت شد
 در ژاپن نزدیک محل بازی نشستیم صدر عظم و اله بر بغ و کراندوک قطنین و غیره هم بودند باز
 بترکیبهای مختلف زیاد طول دادند پرده که می افتد و با امپراطور با طاق کوچکی رفته سیکار کشیدیم
 در یکی از پرده افتاد بنا با امپراطور بس رفتیم از دحامی بود دختر باریخته دست امپراطور را میبوی
 منبرل آنقدر تند علی کل حال روز دوشنبه شبت و هشتم صبح برخاسته نهار
 خورده رخت پوشیدم صدر عظم امروز با علیحضرت امپراطور ملاقات کرد بعد با امپراطور یکسکه
 سربازی شسته را دیدم برای میدان مشق دو سوار سواره نظام و قزاق برای مشق حاضر کرده
 بودند هوا ابر بود بنای باریدن گذاشت تا تمام لباس تر شد بمیدان مشق رسیده سوار اسب
 شدیم سوارها مشق کردند باران قدری ایستاد بعد از مشق سوار نظام که پیاده شده مثل سرباز شلیک
 کردند توپخانه هم شلیک کردند بعد سوارهای چرخس و قزاق و مسلمان قزاق که متجاوز از صد نفر بودند
 جلوه اسب بازی کرده تفنگها و طپا آنجا خالی میکرد چند نفری هم سخت زمین خوردند زمین هم گل زیادی
 بود بعد از اتمام سوار کالاسکه شده رفتیم منبرل امپراطور هم یکالاسکه بنجا رفته بسیار سکو سلورفتند
 من بعد از ورود بمنبرل یکساعتی راحت شده سوار کالاسکه شده رفتیم قلع و بانگ دولتی قل
 بباکنت رفتیم جای غریبی بود و حقیقت خزانه و انبار پول و طلا و فقره دولت است نقد و شمش طلا
 و فقره همه جهت دو کور ایران موجود بود شمش بار مثل نیمه آجر تراش درست کرده روی زمین گذاشته
 وزیر داخله روس که شمش ترن است آنجا همه نشان میداد بعد از آنجا سوار شدند راه زیاد

شاهزادگان و غیره در ژاپن و روسی کن بودند خلاصه بعد از اتمام با امپراطور یکسکه

رفته از وی جبر بزرگ ممتدی که روی رودخانه نواست گذشته و خل قلعہ شدیم حکمران قلعہ
 جزالی بسیار پیراست رعشہ ہم دارد آتش کار سا کو فست اول بمقام بر سلاطین روستہ
 رفتیم جامعیت کلیسا مانند صند و قہامی قبور سلاطین را کہ از مر مر است در زاویہ ہا چیدہ انداز
 کیر تا نیلک ہمہ آنجا دفن انداز آنجا رفتیم بضر آنجا نہ کہ در همان قلعہ است امپریال طلا و پول نقرہ سکہ
 میشود بعد از قدری تماشا پایادہ رفتیم بجاییکہ مدال میر تندرکت مدال طلای بزرگی بیا کارا
 زدند کلیر فتن شکل امپراطور است بسیار شبیہ طرف دیگر بخلاف فارسی تاریخ ورود آمدن و اسم
 مارا نوشته بودند بعد سوار شدہ آمدیم منزل امشب در عمارت امپراطور مجلس بال است
 شب را بجمعیت بال رفتیم باز از همان تالار با و دالانهای طولانی عبور شد شاہزادگان
 و پیشقوتان و غیرہ بودند اول رفتیم منزل سپرد دوم امپراطور برسم باز دید قدیمی شستہ بعد باطاق
 امپراطور رفتیم و لیعد و غیرہ ہم بودند امپراطور تکلیف بیال کردند در تالار بزرگی جمعیت زیادی
 از مردوزن و صاحب منصبان و ضرابا و ہر اہان خودمان بجز اعتضاد السلطنہ و علماء الدولہ
 کہ گفتند ناخوش اند ہمہ بودند در داخل شدن باطاق باین طور داخل شدیم اول من دست زن
 و لیعد را گرفتہ از جلو رفتیم بعد امپراطور دست زن پرنس الدیمورخ را گرفتہ از عقب آمدن زن
 و مرد ہم دایرہ زدہ بودند دو دور ما ہمین طور کشتہ بعد ایستادیم سفرای خارجہ از عثمانی و انگلیس و
 المان و فرانستہ ہمہ بودند زن و مرد از شاہزادگان و غیرہ بنای قص کہ اشتند ہمہ زیاد قضیہ
 با امپراطور قدری نشستہ قدری تہادہ قدری باطاق دیگر رفتہ راحت شدیم متصل با امپراطور
 و سفر او دیگران صحبت میکردیم بعد از قص باز ہمان طور من دست زن و لیعد را گرفتہ رفتیم
 بتالار سوپہ تالار وسیعی است چراغ زیادی روشن کردہ بودند درخت خرمای زیادی قوسی تالار
 بقشکی تمام میان کوزہ ہا بود کہ دور ہر کوزہ خرمای را میزدند لی زیاد دی سپیدہ غذا حاضر کردہ بودند
 امپراطور را برده سر نیز بزرگ وسطی و سایر مردم را بسیار نیز ہا نشاندہ خود ایشان را ہ میفرستند
 ہمہ اشخاصیکہ در بال بودند سر نیز ہا نشستند بعد ہر آدمی ہم درخت خرمائی بود و تقدیر کل و سنبل

ورنجیه بودند که مافوق آن متصور نبود موزیکان هم میزدند و درین زمان سفر اوزن و لیعهد و صدر اعظم
و غیره بودند بعد از خوردن شام با زن دست زن و لیعهد را گرفته بیالار بال رفته قدری استساجیم
باز رقصیدند بعد از اتمام رقصیم بسیار خوش گذشت روز بیست و نهم ربیع الاول
امروز باید برویم به بطر هونو که نشاند هوا بسیار صاف و آفتاب خوبی بود جمیع طرین همراه بودند
کالسه شده رقصیم با سکه که ساخته بودند از کالسه پیاده شده داخل کشتی بخار کوچکی شدیم همه آنجا جمع
شدند و اندیم رو بدریا و گرفتار بسیار آسود و بی موج است هوا بسیار سرد بود و شمار را در کشتی نوز
بعد از یک ساعت و نیم بشهر و قلعه جات گرفتار و قلعه جات معتبر زیاد دارد بعضی بچ و باستانیان از شک
ساخته اند که چند طبقه سوراخ جای توپ دارد باستانیان معتبر آتش قلعه قطنین است که بالاتر از شهر
گرفتار است هزار ذرع یا بیشتر مسافت از کشتی پیاده شده اول کشتی خلیجی آهنی بخاری سیمی بکرطن رفته
و پائین آنرا کشتیم بقدره عاده توپ جنگی بزرگ داشت ملاحان شق کردند چند تیر از توپهای بزرگ
بالا را انداختند بعد پائین آمده بقایق کوچکی بخاری نشسته قلعه قطنین رقصیم یا بیامی باستانیان
و قلعه از شک است قریب بیت عاده توپ بزرگ در دو باستانیان بود که هر توپی چهار صد و بیست
خواروزن داشت و هفتاد من وزن هر کلوله توپی بود توپها کار پر و رس است از عقب پر میشود
کلوله را با عاده آورده با اسباب جبر افعال بلند کرده توی توپ میگذرانند اما هر توپی بر گردنش
نخچه قیقه طول دارد و سنگ و برج دیگر است سیمی قلعه منجیکوف دیگر قلعه الکسندر را ناگوچک هستند
اند و در هم یک برج زیادی پیدا بود خلاصه از قلعه زیر آمده سوار کشتی کوچکی شده و اندیم دم اسکله شهر
رسیده پیاده شدیم زن و مرد زیادی بود همراهان هم از عقب رسیدند حاکم شهر گرفتار که آتش کاز
کیوچ است با کلانتر و کدخدایان و عمال شهر و صاحب منصبان نظامی آمده بشقاب و نمک آن سلطان با
و نمک آورد و بودند قدری پیاده رفته لعب سوار کالسه شدیم طرین راه همه جامد و زن بودند از پل کشتی
سازخانه گذشته فیتیم بخارخانه لنگری دو کشتی هم ساخته بودند هنوز ناتمام بود بندر شهر مملو از کشتی بخاری بود
بود این شهر با آنمارک و انگلیس و سواحل روس و پروس و سود و نور و ج تجارت دارد و کارخانه یک تخته

این بزرگی ریخته آورده با اسبابیکه از بالای کارخانه قرار داده بودند این تخته را بهما بطوریکه سرخ بود
 زیر منگنه گذاشته قدری کج کردند این ریزی مقبر نیست قدری کشته مرجهت نموده بکالسهکته نشسته رفیق
 توی و پور شرکر نشاند بسیار شرکشنگی است مردش همه طاج و نظامی و کارگر هستند باغ عاصه خانای خوب
 و سی هزار جمعیت دارد خلاصه کشتی را رویه بطرف هوف رانده بعد از نیم ساعت بانجا رسیدیم حاکم آنجا پرنیازه
 و همش بوم کارون است دم اسکله صاحب منصب و مردوزن زیادی آمده بودند از لب دریا باغ و خیابان
 است که هر چه نظر میکنی انتهای آن پیدا نمیشد و راه کالسهکته از خاک سرخ نرم مثل سرمه و پامی میشد
 همه بنزد و چمن و گل ولی هنوز درختها برکت نکرده و کلها باز نشده بودند شستیم بکالسهکته سائرین هم از غقب و
 حاکم توی کالسهکته جلو ما میرانند از این خیابان با نخچیان و ازین راه بآن راه بردند همه جا فوارهای آب
 بقاعده نظم بود اطفال دور کالسهکته مارا احاطه کرده همه جا همراهمید و دیدند تعریف باغها و خیابانها و قوا
 حقیقت نمیتوان نوشت مگر اینکه شخص ششم خود ببیند چهار صد فواره دارد همه بلند و بزرگ و منبع آنها
 بسیار بلند و از راه دور است هر وقت بخوانند همه را در یک دقیقه باز میکنند و می بندند فوارهای باقی هم تلفات
 یک چل ستونی از سنگ داشت بی سقف و بسیار با صفا که از همه جای آن فواره میجست بعضی فوارها با هم
 بلند میشدند مثل یک کوه آب بعضی تنگک بعضی مثل آبشار بعضی جاها از سقف عمارت آب میرجست خلعه
 خیلی کشته بعمارت بطرف کبر رفیق که توی باغ است و بسیار قشنگ و پر اسباب اسبابهای خود بطرف خلی
 آنجا بود برشته بازوار کالسهکته شدم در محلی حمام امپراطور بود اما سقف نداشت محوطه وسیعی بود با چهار دیوار
 فواره زیادی از توی حوض حمام میجست آب مثل کوه سفید جانی بود مانند بهشت کاهی امپراطور در آنجا آب
 میرانند از آنجا گذشته فواره دیدیم مثل گنبد هرمان مصر شکل مخروطی خیلی خوب فواره بود رفیق بعمارت وسطه
 بهتر از سایر عمارات و دور بود و از جلو آن دو سیت فواره آب بلند میشد مجسمهای آدم و اشکال دیگر که
 از چدن ریخته اند که آب از دهان و سر آنها میریزد یکی از فوارهای اینجا بسیت فرع میجست آب این
 فوارها آبشار شده ازین مراتب بیائین میریزد جلو هم خیابان و حوض طولانی و طرفین حوض همه فوارهها
 و دریا هم ششم اند از این عمارت تحتی تعریف این عمارت و اسباب و افراشته نوشتن نمی آید این عمارت

از بناهای سپهر گیر دکارترین است پائین آمده باز سوار کالسه شده بعبارت مخصوص امپراطور
و عمارت ولیعهد رفتیم خلاصه تماشای عمارات و خیابانهای تماشا داشت ما هم وقت گذشتیم
با کمال افسوس معاودت کرده باز نزدیکت فوارهای متعدد بزرگ از کالسه پیاده شده قدری راه
رفتیم عجب اینکه باغ باین بزرگی و وسعت چنان پاک و تیز بود که یک برکت و خاشاک نداشت درختها همه
بجلی است اما به نظم کاشته و خیابان بندی کرده اند خیابانها کاج و سر و جنگلی هم دارد و خلاصه سوار و ایل
شده راندیم برای جزایر ایلاکین ~~سندک~~ که نزدیک شهر بطور است امشب اینجا اتنبار است
از دریا گذشته رسیدیم برودخانه که طرفین آن همه عمارت و درخت سینر و خرم است دست راست و دست
اتنباری چیده و دست چپ چادر زده بودند قدری گذشته دست چپ که اسکله بود از کشتی بیرون آیم
صاحب منصب وزن و مرد و کالسه زیادی بود که مردم سوار شده از شهر برای تماشای تشبازی
آمده بودند وضع زمین درخت و خیابانهای اینجا هم مثل بطور فست رفتیم تا رسیدیم بعبارت بسیار خوبی
زوجه ولیعهد و شاهزادگان و غیره اینجا بودند قدری نشستیم امپراطور آمدند تعارف و صحبت کردند
قدری مکث نموده بعد با امپراطور و زوجه ولیعهد و زوجه پرنس الیمبورخ و سایر سپه بای امپراطور
همه در یک کالسه نشسته بجهت گذراندن وقت رفتیم یک گردش تا هوا تاریک شد وقت تشبازی رسید
بان هم از عقب بردیف کالسه میرانند و او هم بشدت مسرود بود گردش معطلی کرده بقدر کفرت نکست
سیر نمودیم عمارت نکست متعدد و خیابانهای زیاده از حد پاک و تیز دیده شد بعد برگشته در همان
اولی قدری مکث نموده باز سوار شده رفتیم بجای دیگری که اول دیده بودیم جمعی از فرنگی و ایرانی توی
چادر و تماشاچی زیادی هم توی کشتیها و قایقها و لب رودخانه بودند توی چادر نشستیم اتنباری
بسیار خوبی شد تا نکی داشت اسم ما را هم بخلاف فارسی نوشته بودند با حلاست شیر و خورشید
هدشت خوانده میشد بعد از تشبازی با امپراطور سوار کالسه شده باز بجهان عمارت مراجعت
کردیم قدری مکث نموده کالسه من حاضر شد سوار شده باز از جایهای با صفا و عمارت یلان خوب
و از جلوه انجانه و دم قلعه گذشته و از جسر طولانی عبور نموده وارد منزل شده شام نموده خوابیدیم

امیرالی که امروز از نظر همراه ما بود مرد کوتاه قدی است یکدستش را در جنک المای سواستاپول کلوله برده است
 امش اسکو لکوفست *skoloff* روز غره شهر ربيع الثاني صبح از خواب
 برخاسته لباس رسمی پوشیدم با پرش که چکوف مجلس طولانی صحبت شد بعد سوار کالسکه شده رفتم
 عکاسخانه دم در پیاده شده رفتم بالا اسم عکاس لوتسکی *Lutski* است و مرد فربه قطور
 با مزه بود و سباب و آلات معتبری داشت زبان فرانسه خوب حرف میزد چند شیشه عکس را از دست
 بسیار خوب شد بعد از اتمام عکسها به منزل برگشته نماز کرده چای خوردم امشب در سارسکو سلو که عمارت
 و باغ مخصوص امپراطور است بشام موعود مستقیم چهار فرسخ مسافت کتر است باراه آهن و نیم ساعت طی
 میشود در ساعت معین سوار کالسکه شده بکار رفتم جمعیت زیادی بود سوار و اکنون یعنی کالسکه راه آهن که
 بسیار خوب و قشنگ و مخصوص امپراطور بوده راندم نیم ساعت بعد باؤل آباد می سارسکو سلو
 شهر بسیار خوب خوش وضعی است جمعیت زیادی دارد و کوچه ها همه راست و پاکیزه پیاده شده سوار
 کالسکه شد و راندم همراهان هم همه سوار کالسکه شده آمدند رسیدیم بعمارت بسیار عالی خوبی کلیسای متصل
 و مخصوص باین عمارت بود که چهار پنج کسبند مطلقا داشته با کالسکه از خیابانهای وسیع قشنگ که مثل خیابانهای
 پترهوف بوده رانده بعد بر شستم سله این عمارت پیاده شده بالا رفتم عمارت دیگر بهتر ازین تصور میشود
 این آبادیها همه از عهد کترین است امپراطور حاضر نبودند قدری در اطاق مخصوصی که بجهت ما معین کرده
 بودند نشستم تا آمدند با هم دیگر رفتم بگردش اطاقهای متعدد و تالارهای خوب دیده شد که بوصف
 نمی آید پردهای نقاشی بسیار خوب کار نقاشان قدیم و جدید اینجا بود اطاقی دیده شد که همه دیوارها
 آن از کمره بود یعنی قطعه قطعه نصب کرده بودند خیلی اطاق عالی بود این کار با هر فردی که بید
 پادشاه پروس بجهت کترین دوم فرستاده و او هم باین اطاق نصب کرده است اطاق قمار ایکلیک
 دیدیم همه خیلی خوب بود در آخر کلیسای مخصوص پادشاهیت که کنبه های مطلقا دارد و کلیسای بسیار
 مقبولیت عبادتگاه در پائیز است ازین بالا پنجره و چشم انداز باین دارد بعد از بنای شام خوردن از
 همان اطاقها با طاق اول مراجعت کرده از تالار بسیار قشنگ حیرت انگیزی گذشتیم که تعریف میکنم آنجا

گذشته باطاق رفته با امپراطور قدری استمادیم بعد تکلیف بسر میز شد امپراطور و خانه داده سلطنت روس
 و صاحب منصبان بزرگ و شاهزادگان ما و صدر اعظم و غیره همه بودند شام خوبی صرف شد درین
 شام موریک میزدند بعد برخاسته با امپراطور قدری در مثنای که مشرف بیابان بود راه رفتیم بعد من
 باطاق مخصوص خود آمده قدری استمادیم تا امپراطور آمده باد و سپر وسطی ایشان بکالسلکه بسته
 رفتیم به خیابانهای باغ خلی کشتیم زن زیادی هم پیاده و با کالسلکه در باغ یکشسته همه چیز این باغ شبیه
 است به لطفهوف اما فواره هیچ ندارد و سر باز خانهای قشک دارد که برای سواره و پیاده ساخته
 ابد اکساف درین باغ دیده میشود بعضی خرابه ها از قدیم بنظر رسید این بناها از آباد و خراب همه اکثر تزیینت
 خلاصه همان عمارت معاودت نمودیم امپراطور گفتند اطاق زمستانی در تحتانی این عمارت دارم
 تماشا کنید پیاده شده داخل شدیم دو سکت بزرگ امپراطور یکی سیاه و یکی زرد انجا بودند در این
 اطاق از هر قبیل اسباب که تصور شود موجود حتی تیر که دها و ترکمان و طپانچه و شمیر و اسباب قزلباش
 زلق و ترکش کمان پوست شیر و ببر بعضی بکده و غیره جواهریکه خان بخارا فرستاده و فغان قهوه خور
 چینی با زیر اظلا و مجموعه طلای مینا که نائب السلطنه مرحوم بعد از مصاحبه ترکمان جامی داده است
 همه انجا بود خلاصه تماشای غریبی داشت اما حیف که فرصت نبود بیرون آمده باز رفتیم بعمارت
 قدری مکث کرده سوار کالسلکه شده بکلی رفتیم تماشاخانه که تومی باغ بود من و امپراطور و زوجه و بعد
 در غرض نزد یک بن نشستم تماشاخانه سه مرتبه بسیار قشنگی است کراندوک نیکلادالچی پروس و سایر
 صاحب منصبان و معتبرین همه در پائین روی صندلیها بودند پرده بالا رفت بازی دون کیشوت
 در آوردند بکده و ن کیشوت با ساجو نو کرش ساخته بودند که بسیار شبیه و با مزه بود درین ضمن هم دخترها
 بالباسهای بسیار قشنگ رقص میکردند پس از اتمام سوار کالسلکه شده رفتیم هواشل روز روشن بود غرض
 شهر بیع الثانی را هم دیده خدا را شکر ما کردیم بعد سوار کالسلکه بخار شده را ندیم تا رسیدیم بکار پیاده
 شده باز بکالسلکه ایستادیم رفتیم منزل امشب امپراطور همه همراهان ما بمراتب شوقنا
 نشان و انشتری و ساعت و غیره دادند اسب جانی را به امپراطور و اسب جلعه را بزوج و بعد

دادم میرزا احمد اجدان صدر اعظم که از طهران مامور با سلامبول شده بود در بطریق مجبور رسید

روز دهم شهر ربیع الثانی

امروز انشاء الله تعالی از راه ویلنا که شهر روس و کونستانتینوپل که شهر پروس است باید بایلم
و پروس برویم امپراطور هم فردا با ولیعهد و زوجه ولیعهد و غیره قیصرستان میروند صبح از خواب
برخواستیم امپراطور آمدند با هم وداع کرده با اتفاق سوار کالسکه رو بازمی شده راه افتادیم هم
زیادی از طرفین راه صف بسته بودیم یکسره کارخانجات زیادی در انتهای شهر از دوپیدا
بود تا رسیدیم بکار راه پروس پیاده شده با امپراطور وداع کرده با هم از جلو صف مسالمت
تا آخر صف گذشته بعد با کون بر شتیم ثانیاً با ایشان وداع کرده با هم با همان راه افتادیم این
همان ترتیب است که از سارتن بسکه نشسته بودیم باز هم جامی صحرای سبز و خرم و جنگل سر و کج غنچه
بود از چند پل گذشتیم نزدیک بغروب شام خوردیم در استامبول پسکو که حاکم نشین مقیم است
بقدر پنجاه دقیقه توقف شد حاکم اینجا به حضور رسید و بازراندیم در هر مقامی چند دقیقه ایستاد
باز میرفتیم تا شب شد باران هم می آمد امروز آبادی زیادی در راه دیده شد هر چه میرفتیم هوا رو برتر
میکذاشت درختهای اینجا با شکوفه و برگ داشت خلاصه شب را با کمال راحت از حرکت
کالسکه خوابیدیم از چیزهای که در دست خلی دیده شد کالسکه در بطریق بسیار راه آهن آبی در کوچه
زیاد بود سکهای بزرگ و کوچک بسیار خوب شمس خیلی دیده شد روز ششم
شهر ربیع الثانی صبح که از خواب برخاستیم بلافاصله گفتند اینجا آخر خاک حکومت ویکتور
حاکم اینجا که امش پانزده روز در راه است باید وداع کرده برود توقف شد تا آمد
و رفت خلاصه از پل بسیار طولانی آهن که بر روی رودخانه نین *men* ساخته اند
گذشتیم خواب بودیم گفتند کالسکه بخارا از سوراخ کوهی که چهار صد ذرع تقریباً طول این بوده است
چند دقیقه که گذشت رسیدیم بسوراج دیگر که هزار و چهار صد ذرع طول داشت و مثل شب تاریک
بود شش دقیقه طول کشید تا ازین سوراج گذشتیم راندیم تا بهر حد روس پروس که امش او کون

رسیده و استامسیون شهر پروس پیاده شدیم سر باز صحنه نصب و عیث
 بسیار از مرد و زن بودند همانند ارانی که دولت پروس فرستاده بود همه توی و اکون آمده معنی
 شدند رئیس هماننداران جنرال اجودان معتبر و امش بون است از جلو صف سر باز کنند شده
 بعد رفیق با طاق استامسیون اطاقهای این استامسیون و اسبابش ساده است نهاری برای
 همراهان حاضر کرده بودند خوردن و بارهای ما را از کالسکه روس بکالسکه پروس عمل کرد و خیلی تطل
 شدیم من با پیشین متدا طاق کوچکی بودیم قدری روزنامه نوشتم مرد و زن زیادی بجهت تماشا
 از پشت شیشه پنجره های طاق هجوم آورده معرکه میکردند آزادی اینجا خیلی پیش از دیتیه است
 که همه جای باشند رفیقیم که بکالسکه میشنیم کالسکهای پروس برخلاف کالسکهای روس راه
 بهم ندارد چنانکه هر کس هر جانشست از دیگری بخیر است مگر در جایی که دقیقه بایستد پرس
 منچیکوف و جنرال بزاک آمده مرخص شدند خلاصه کالسکها براه افتاد چندین درجه تند تر از
 کالسکهای روسیه میرفت و اکون من بزرگ و خوب بود عین آن دو قهوه خانه کوکات
 داشت درین سرحد وضع همه چیز از آدم و زمین و کالسکه و خوراکی و غیره تغییر کرد آبادی خاک
 پروس از روسیه بیشتر است هر چه نگاه میکردم ده خانه آدم اسب و دایان کا و کوسفن چمن
 زراعت آب کلهای الوان بود از در و خانه زیادی کشیده آبادیهای بسیار پاکیزه از دور و نزدیک
 پیدا بود تا رسیدیم بیک استامسیون ایستادیم صدر اعظم بکالسکه ما آمد مگر افخی پروس
 مکراف زیادی از طهران داد خوانده شد الحمد خدا خوب داشت باز براد افتادیم چون کالسکها
 بسیار تند میرفت از سرحد روس دو ساعت و نیم کشید تا رسیدیم بشهر کنکس برک که یکی از شهرهای
 پروس و بدریای بالیک بسیار نزدیک است رودخانه عظیمی از وسط این شهر میگذرد که امش
 پرژال *Perzhal* است کشتی بخار تجاری از دریای تارسه شهری آید و میرود شهر کوچکی است
 اما قشنگ جمعیتش بود و پنجره انفر است کینوخ زراعتی که امش راپ *Rape* است
 در صحراهای خاک پروس امروز دیده شد که کل زرد بسیار خوش رنگی داشت برای روغنش میکارند

که بجهت چرب کردن آلات ماشین راه آهن و غیره خیلی بکار میرود بسیار کاشته بودند و صفای زیادی
 به صحرای داده بود طبیعت تمام صحرا چمن است و جنگلهای سر و کج اما در خاک پروس بسیار کمتر از
 خاک روس است خلاصه وارد کار شدیم صاحب منصب و سر باز زیادی بودند همه جوانهای
 بسیار خوب کلاه خود بر سر لباسهای خوب در تن خیلی قشون خوبی بودند مملکت پروس همه قشون
 موزیکان اینچاق مثل افواج طهران همه بالابان و نی دارند اما در روس این قسم نی نبود مردوز
 الی غیره نهایتاً همه جاد و در و طرف راه صف کشیده بودند من سوار کالسکه رو بازی شده راندم
 اطفال زیادی دور کالسکه میدویدند یک تنسکامه غریبی بود کوچی طولانی طی شد خانههای
 سه چهار طبقه و کوچه و تنگست بعمارت دولتی قدیم که پانصد سال است بنا شده رسیده در
 عمارت پیاده شده از پله زیادی بالا رفتیم عمارت کهنه است یکی همراهان هم از شاهزادگان
 و علمای خلوت و غیره آمدند چون اهل این شهر مرکز ایرانی ندیده بودند از ملاقات ما خیلی متعجب بودند
 اسم حاکم شهر دیوکلر *Diokler* است کالسکههای این شهر واسبهای کالسکههای بزرگ
 و خوبی کالسکههای روس واسبهای آنجا نیست که برتر بازی کن دم سیاه و غیره با بیل سیاه
 لقلق و کلایع المتی در نیولایت زیاد دیده شد آسیای بادی هم بسیار است خلاصه شب
 چند دهنه موزیکانچی زیر عمارت ایستاده بسیار زدند یعنی طبل شب را میزدند آنکشتیپورها
 موزیکان و وضع آنخا خیلی خوب بود طبل بزرگ سر بازی را هم بک سکت بزرگی تبه
 بودند زیر طبل غزاده بود که سکت میکشید باران شدید می آمد جمعیت کثیری هم بود از تماشاگران

روز چهارم شهر رسیع الشانی

امروز انشاء الله باید برویم بر برلن این شهر چون نزدیک بد ریاست هوایش بسیار سرد بود این
 عمارت پرداهای کوچک خوب کار استادان قدیم دارد و در مرتبه تختانی یک تالار بسیار
 بزرگ طولانیست اما نقش کوتاه و از تخته است پادشاهان پروس درین تالار تاج گذاری میکنند
 خلاصه قدری محفل شدیم بعد سوار کالسکه شده از همان راه که آمده بودیم راندم صبح بود مردم کمتر از



WILLIAM, EMPEROR OF GERMANY.

دیر و جمع شده بودند فیتیم براه آهن یکی در جای خود قرار گرفته را ندیمم کالسکه بسیار تند میرفت نقد
 یک ساعت و نیم که راه طی شد طرف دست راست دریاچه دیده شد که دورش بقدرست ^{سنگ}
 میشد اطرافش همه آبادی و اشجار و کشتی شراعی و غیره هم در آن بود طرفین راه همه جاده و شهر
 و قصبه و آبادی و جنگل و اشجار زیاد و آرس و کاج و درختهای دیگر بود جنگل کاج در این حد بیشتر
 از روسیه است بعضی جاهای جنگل هم تپه و بلندی میشود خیابانهای بسیار تشنگت متعدد از دخت
 سید و سفیدار بزرگ دارد راه کالسکه اسبی و کاردش عامه است از رودخانههای کوچک و
 بزرگ زیاد که پلهای خوب داشت عبور نموده از شهر مار یا بتون *Marsenbourg* گذشتیم
 که رودخانه عظیم و ستول از میان آن میکند کشتیهای زیاد در رودخانه کار میکرد و پل آهنی
 طولانی داشت در استاسیون ها و قرا و نخانهای عرض راه آهن باغهای بسیار
 تشنگت و زراعتها و کلهای بسیار خوب دیده شد دخت یاس شیر وانی که فرنگیها لیل میگویند
 همه جا گل کرده بود هر چه چشم کار میکرد زراعت آبادی رودخانه قرا و نخانه حمامخانه خیابان جنگل
 گل چمن بود و کاه و یادی مثل کاه و یادی از نذران خلاصه همین طور را ندیمم تا عصری در استاسیون
 بنهار رسیدیم قدری غذا برای من تومی کالسکه آوردند خوردم سایرین بیرون رفته بنهار خورده
 آمدند باز رانده بقصبه بزرگی رسیدیم قلعه سختی داشت اسم شهر کوسترن *Custrin* است
 شلیک توپ کردند ایستادیم حاکم شهر و جزال اینجا به حضور آمدن زن و مرد زیادی جمع بودند قدری
 مکث نموده براه افتاده رسیدیم باستاسیونیکه باید رخت پوشید و نزدیک برلن است همرازان
 هم لباس رسمی پوشیدند باز راه یادی طی کرده با آبادی اطراف شهر رسیدیم کالسکه راه آهن را
 کاهی روی پل کاهی بالا کاهی پایین میردند و کاهی بریکردند مثل اسبی که دهنه آن دست آدم
 باشد خیلی جایی تعجب بود راه آهن بسیار در هر طرف کشیده است و اکنون کوکومو تو زیاد از حد
 در راه دیده شد کالسکه بخار زیادی امروز با ما تلافی کرد خلاصه وار و کار شده پیاده شدیم علیحضرت
 امپراطور المان کیوم و نواب و لیمه پسر ایشان و نواب پرنس شارل برادر ایشان و فردریش شارل

پسر برادر امپراطور که فلج تر است و شاهزادگای دیگر از خانواده سلطنت مثل پرنس هومن
 زولرن که جوانکی است و جنگ المان و فرانسه در همین شاهزاده شده که فرانسویان رضی نمود
 پادشاه اسپانیول شود و پرنس بیزمارک وزیر مشهور معروف دولت المان و مارشال ون
 وزیر جنگ و صدر اعظم پروس و جنرال مورک که حالا مارشال و سپهسالار و بسیار معروف و
 مشهور است با سایر جنرالها و صاحب منصبان و فوج خاصه موزیکا پختی سواره نظام و غیره و
 زیاده از صد همه سر راه آهن بودند پذیرائی بسیار خوبی کردند دست اعلی حضرت امپراطور اگر قهوه
 کماله رو بازی شده از کوزه و سیبی که طرفین آن همه از دختنهای کهن و گل سفید خوشه لبه و همه جا
 شکت فرش و وسیع و اطراف همه خانه بود که ششیم جمعیت زیادی بود و هر یک میکشیدند منم همه تعارف
 میکردم با امپراطور بزبان فرانسه حرف میزدیم تا بجای رسیدیم و از خانه مانده در ختم تمام شد کوزه سیبی بود طرفین عمارت
 عالی چند مرتبه بکشتنی دیده شد که تازه بیا دکار فتح فرانسه میسازند و هنوز نام تمام است کی صورت
 فردرک اول یعنی فردرک بزرگ که با مفرغ ریخته اند سر راه بود از اونی در سینه که ششیم مدرسه بسیار
 عالیت دوهزار نفر شاگرد در آنجا تحصیل میکنند از *Arsenal* که طرف چپ بود
 و دست راست از عمارت مخصوص امپراطور که از زمان ولیعهدی تا بحال با انجامی نشینند و
 بعد از خانه ولیعهد گذشته رسیدیم بمیدانیکه دوحوض داشت و از هر یک فواره بندی سبب دست
 راست قصر سلطنتی است که برای ماسعین کرده بودند تا دم قصر جمعیت بود پیاده شدیم سربازان
 قدیمی با لباسهای خوب که قراول عمارت بودند قوسی اطاقتا و لان از سواره که جوانهای بسیار
 خوب خوش شکل خوش لباس بودند در یا با پیشخدمتان و غیره همه ایستاده بودند از لپها با لایتم
 وسط میدان جلو عمارت با پنجهای بسیار قشنگ است که اقسام کلها از لباس شیر وانی و غیره کاشته
 و مجسمه اسب هم که دهنه هر یک دست آدمی است از چودن ریخته اند امپراطور همه اطاقتارا
 بمانشان دادند پردها و اشکال خوب دین عمارت بود من صدر اعظم و شاهزادها و غیره را
 معرفی کردم و امپراطور هم سر راه آهن شاهزادگان و نوکرهای خودشان را معرفی کرده بودند

بعد با ایشان با طاق خلوت رفته قدری صحبت کردیم صدر اعظم بود امپراطور که رفتند بعد از دقیقه ما باز سوار کالسکه شده رفیقیم خانه ایشان تا یابی پله استقبال کردند رفیقیم نشیمن شد بعد از چند دقیقه مراجعت کردیم امپراطور بقفا دوشش سال دارند برادر ایشان هفتاد و سه سال اما هر دو در کمال بنیه و قوت مستند پرش پیر مارک پنجاه و هشت سال مارشال ملک هفتاد و پنج سال نواب ولیعهد چهل و دو سال دارند خلاصه شب را جانی رفیقیم شهر برلن با چراغ گاز روشنست چراغ اینجا بیش از پطر است مقابل عمارت ما آن طرف میدان عمارت موزه برلن آن یک طرف هم کلیسا و طرف دیگر عمارت جبهه خانه است وسط میدان سکونت از اطراف پله دارد مجسمه فردریت کبیر را سواره از چوون رخنه اند بر روی عمارت برلن زنک خاکستری ملبی و قدری شهر از جلوه انداخته است برخلاف پطر که عمارت با انواع رنگها ملون است رودخانه که از کنار شهر برلن میگذرد و آسمش اسپره است شعبه از آن هم از وسط شهر میگذرد اما کم عرض و آتش هم بسیار بد است خلاصه امروز هشتاد و هشت ساعت راه را در یازده ساعت بلکه کمتر طی کردیم

روز نهمین پنجم شهر ربیع الثانی

امروز رفیقیم تسپدام *Colsdam* که خارج برلن است سوار کالسکه شده از همان واژه و کوچ که روز قبل وارد شدیم خیابانهای زیاد درختهای قوی جنگلی خانهای خوب جلو خانه باغها گلکاری بسیار خوب قشک حوضهای فواره دار گردش زیاد نمودیم و رفیقیم بکار کالسکه نجاشسته رانندیم نیم ساعت راه طی شده رسیدیم باین شهر شهر کوچکی است چهل و دو هزار نفر جمعیت دارد اغلب مستند حاکم شهر و غیره آمدند پیاده شدیم رودخانه عظیمی هم دارد که آتش باول است سوار کالسکه اسی شده از خانهای شهری و غیره گذشته داخل خیابانها شدیم وضع خیابانها و باغها و غیره بشیبه باغات روسیه بود عماراتیکه دارد یکی تسپدام و دیگر ساننوی *Sans Souci* هر دو از بناهای فردریت کبیر است منزل ولیعهد و تسپدام است با کالسکه رفیقیم دم عمارت منزل نبودند رانندیم برای گردش از خیابانهای خوب و باغهای مرغوب گذشته شیم باغات اینجا بکل

بزرگیت مثل ما زندان امروز چون روزیکشتم است کل مردم در گردش جمعیت زیادی در خیابا
 بودند رسیدیم بفواره بزرگی که سه ذرع آب آن محبت محبت های مرم بسیار خوب کار قدیم دور باغها
 و حوضها زیاد بود خلاصه این فواره از عجایب دنیا است منعیش را با اسباب بخار تعبیه کرده اند که
 بزور بخار آب بالا میرود و از دحام مردم قدری مانع از تماشا بود و کل بایس شیر وانی زیاد بود و میل و هزار
 دستان در دوختان میخو اند خوش عالمی داشت بعد از قیم بخیا بان متعال این فواره انتهای این
 حوض دیگر بود فواره آنهم بلند محبت آمانه باین ارتفاع بعد سوار کا لسکه شده فتمیم بهار سنازکی
 ویدین ملکه قدیم یعنی زن پادشاه سابق پروکس که برادر ابراهیم ایلدیرم بوده است پیشینیت
 باشی دیشیک آقاسی باشی ملکه و غیره جلو آمدند فتمیم با طاق ملکه برخاسته تا دم اطاق آمدنیت
 من بمقاد سال بیشتر از عمرش سرود روی صندلی نشستیم صحبت شد بعد برخاسته گشتیم این عمارت
 مخصوص فردر یکت کبیر است اطاعتی که هانجام مرده است دیده شد صندلی که روی آن فوت
 شده نیز تخریر ساعت مجلسی سایر اسباب فردر یکت همه آنجا دیده شد چیزی محض احترام روی
 صندلی انداخته بودند و عقرب یک ساعت بعد از فوت در روی هر دقیقه بوده همانطور مانده است
 که دیگر تا بجای آن نگرفته اند پرده های اشکال بسیار خوب داشت که از همان زمان مانده است
 گفتند وقتی که ناپلیون اول این شهر را فتح کرده ماهوت روی سیز فردر یکت را پاره کرده است
 همانطور پاره انگار داشته اند اطاقهای خوب داشت از آثار قدیم زیاد بود و بعد پائین آمدیم جلو عمارت
 محتابی بلند است در روی تپه با عجمای بسیار خوب و حوضهای کوچک دارد از بلندری
 محبت های خوب قرار داده اند که از دهن آنها آب بخوض میریزد چشم انداز این محتابی و بلندری
 در عالم نظیر ندارد و آن فواره بزرگ محازی این چشم انداز است خلاصه فواره با باغها و خیابا
 نهای خوب زیاد بود قدری شتیم بعد سوار کا سکه شده را ندیم در محلی آسپا خرابه دیده شد از
 عهد فردر یکت کبیر مانده است و تاریخچه دارد معلوم شد وقتی که فردر یکت خواسته بود آنجا را بسازد
 هرگز کرده بود آسپا را از صاحبش بخر و که باغ ناقص نباشد راضی نشده بود و نشان عدالت این

آسیا را همانطور نگاه داشته اند بعد رفتیم بکرمانخانه و ناربختمان از آجر و شیشه و غیره ساخته اند اما می
نش رفتیم بلکه درختار از حال بیرون آورده بودند جلوانارختان باغچه و حوض و منابست مجتبی
مرد بسیار خوب و باغهای خیلی قشنگ دارد از اینجا پله زیاد است که مرتبه مرتبه باغ است بسیار خوب
ساخته اند قدری کشته بعد سوار کالسکه شده راندیم برای عمارت و ویلاق زن پرس شارل که خوا
لکه پرس یعنی زن امپراطور و مادر فردریک شارل است حیاط بسیار قشنگی داشت از اشکال
شکلی و تجاری قدیم مصر و شام و فنو و موصول و غیره مجتبی مثل یکپا یکسر کف دست
شکل حیوانات و انسان بزرگ و کوچک و ناقص و تمام همه نوعی جمع نموده بدیوار با بطرز شکلی
نصب کرده اند معلوم بود که پرس شارل و زنش عالم و با سلیقه هستند خلاصه باغهای خیلی خوب
فواره چمن و غیره داشت بالا رفته قدری در اطراف نشستم زن پرس شارل خیلی عذرخواهی و اظهار تاجا
میکرد و از اینکه دیر خبر شده است و میخواست تکرانی کرده بودند که شما امر و زنی آئید کتانی آورد
اسم خود را در اینجا نوشتیم زن منی است بعد برجسته سوار کالسکه شدم دم منزل زن فردریک
شارل هم رفتیم خانه نبود دم در خیابان فردریک شارل دو مجتبه مرال نر خواصیده بالای حجر
بود بسیار خوب ساخته بودند راندیم از جا های خوب گذشته رسیدیم یک قصر کوچک بسیار خوش
وضع که مال امپراطور است باغهای قشنگ چشم انداز خوبی برود و خانه عظیمی داشت بعد رفتیم بکالسکه
بجای رفته راندیم برانمی بدین راه مردم بازی غریبی در آورده بودند چادر پوش قلندری در دست
کرده و دو و چادر را کالسکه و اسب مقوائی ساخته اطفال مردم سوار آن اسبها و کالسکه میشد
بودند و چادر متصل به بخت چرخ میخورد کالسکه و اسبها و آدمها هم دور میزدند خلاصه دار و منزل
شدیم شب را در عمارت منزل ما امپراطور شام مخصوصی دادند شاهزادگهای ما شاهزادگهای پرس
صدر اعظم پرس نیز مارک مارشال ملک مارشال رون و غیره همه بودند مارشال و رانخل هم بودند
قدری صحبت کردیم مرد کوتاه بسیار پر هیبت نو د سال دارد اما زنگست در حکمای تاپلیون مل
همه جا بوده است خلاصه بعد از شام رفتیم تا شاخه تا شاخه پنجره خوبست بقدر ما شاخه مثل

بطراست جمعیت زیادی بود بازی امشب باله بود خوب رقصیدند رقصها لباسهای غریب داشتند
من و امپراطور بن رفته قدری کشت بعد آمدیم باز بازی در آوردند رقصیدند پردای خوب نشان افند
پرنس شارل برادر امپراطور هم بودند بعد از اتمام رقصیم منزل مخبر الدوله روزیکه از بطرا آمدیم بهمانجا
مانده است برای آمدن پسرش بطیر خواهد آمد
رو ششم شهر ربیع الثانی

بعد از نماز سفرای خارجه آمدند حضور الحلی فرانسه نیامده بود چون میو طیر استعفا کرده اختیار نامه
نداشته است بعد رفتم با طاق دیگر سفر از ایکلیک احوال پرپی کردم بعد پرنس نیز مارک آمخیلی با او
صحبت شد بعد مارشال راون وزیر جنگ بعد مارشال ملک آمده قدری صحبت شد برخاسته
تغییر لباس داده سوار کاسکه شده رفتم بیاغ وحش امروز هم روز عید فرنگیان بود جمیع اهل شهر در
حرکت بودند جمعیت زیاد کاسکه بسیار در راه طرفین راه بود موزیکان هم در باغ میزدند دریاچهای زیاد
واقسام مرغهای آبی در دریاچها بود بعد نکتک قفسهای بزرگ خوب دیده شد که هر نوع حیوانی با
دقش علیحه گذاشته بودند انواع مرغهای شکاری از قرا توش و کوند و ر که مرغ شکاری معروف
بزرگ است و ازینکی دنیا میآوردند یکجفت از آن بود حیوان غریبی است رنگ سیاه تیره دارد سیاه
مرغ میبوی است اما چنگالش مثل قرا قوش ترینیت از جنس لاش خور است دیگر اقسام درناهای افرونی
و هند و نیکی دینی و غیره بود خیلی درشت تر و خوشگل تر از درناهای متعارفی ایران انواع طیوریکه در عالم بهم
میرسد همه در اینجا موجود بود بنوشتن نمی آید آنچه اشکالی که در کتابها دیده بودم در اینجا زنده دیدم بعد
دخل والان قفسهای حیوانات درنده شدیم انواع سباع که بتصور نمی آید بود شیر یال دار افریق که جز
در کتاب ندیده بودم بسیار عظیم الجثه و مہیب یال سیاه بسیار ضخیم ریخته سرش بقدر سرفیل بلکه بزرگتر
چشمهای و ریده خیلی مہیب بدن خوشگل مثل محل شیر یال کوشت بلند کرد بلند میشد کوشت بکیرد
سه چهار ذرع قدش بود کوشتار روی عرا ده گذاشته میکشیدند و میدادند این محلی که بدانان منظر
دارد خانه خانه جای حیوانات است دربی دارد از تخته منجم که باز بخیر بلند میکنند آن طرف در محل کردش
حیوانات است در را که بلند میکنند حیوان بان سمت میرود و غور این در را انداخته اطاق را نیز میکنند زمین

اطاق را با تخمه فرش کرده اند بسیار خیز اصدی میخوانند نزد یک این حیوانات برود گوشت را هم از
 سوراخ پنجره بامید بند خلاصه مایل بودم مدتی تا شامی این شیر را بکنم ولی از هجوم مردم تماشاچی مکن
 نبود بعد چند سیر بسیار بزرگ دیدم از سیرهای هند و افریق دو پلنگ سیاه هم دیده شد از افریق که خیلی
 غریب و مهیب بودند شیرهای دیگر هم بودند یک شیر مایل داری بود خیلی بزرگ اما هنوز یالش مثل آن
 دو شیر اولی نشده بود شیر ماده هم بود که چند بچه شیرها بخا زاسیده و بجایش بزرگ شده بودند پلنگ نر
 یوزهای مختلف کفتارهای عجیب الخلقه افریق که صدای غریب میکردند خلاصه قهقهه های متعدد دیدم که
 در هر یک انواع حیوانات بود میوه های مختلف و غیره و ذیل بود یکی بسیار بزرگ که از هند آورده بودند
 دیگری از افریق ذیل بسیار قفا و ست با فیل بلند داشت که شمشیر خیلی بزرگتر و پهن تر بود و
 زرافه بود زبرهم بود که کوراسب است بدن خطا و بسیار مقبول است سیزون بود که کا و میش
 وحشی افریق و نیکی دنیا است متعدد بودند بزرگ و کوچک کا و میش ثابت بود از اطرافش انقدر شرم آورده
 بود که زمین می کشید بسیار مهیب بود لاما که حیوانیست بامین شتر و کا و وار قالی و غیره و بسیار تند میدوید
 توی باغهای وسیع بود و درش معجز انواع ارقالی و بزکوهی و آهو بود از هند و افریق مثلاً ارقالی دیده شد
 بقدراسب باشا خای بلند ضخیم تر که هیچ شباهتی با قالیهای ایران نداشت انواع خوک و گرازها
 مات عجیب دیگر هم انقدر در آنجا بود که بحساب نمی آمد هر نوع حیوانی که در هر قلمیم بوده در آنجا جمع
 نموده اند و کمال نظافت و پاکیزگی خوراک هر یک را میدهند انواع طوطیها و طاووسها و ققائو
 لهامی طلایی استراليا که بسیار قشنگ بود انواع مرغهای خوش رنگ و فتنی بسیار بزرگ مشغول
 پرواز و بازی بودند خلاصه هم شیر این باغ وحش که مرده حاصل عالمی است حکیم بود و حیوانات
 بعد از شتم منزل بعد از دقیقه چند کالسکه حاضر کردند و بعضی کوچای شهر گردش کردیم یکجائی
 بنظر آمد که باغ است پیاده شده رفتم دیدیم که قبرستان است اما با صفا بود زنهای
 دایه با اطفال کوچک خیلی بودند دور ما جمع شدند بعد سوار شده رفتم بمیدانی مدور رسیدیم که
 دور آن عمارت و در وسط باغهای خوب داشت پیاده شده قدری هم آنجا بکشتیم بعد سوار

شده آمدیم منزل هماندار ما که جنرال بوسیت هماندارنا پلئون هم بوده است در ایام امپریوس
 و هماندار سلطان روم در پروس روز هفتم شهر ربیع الثانی امروز میخواهیم برویم
 بر اکوار یوم یعنی جائیکه حیوانات و نباتات دریا و آبرجبه تماشا نگاه میدارند صبح برخاسته
 رفتم دیدن امپراطریس اکوستا که تازه آمده است امپراطور چون ناخوشند ملاقات نیشوند
 رفتم اطاف امپراطریس که در همان عمارت امپراطور است زن شته ایست نهاد سال دارد
 نشسته صحبت کردیم بعد ما را برده در اطافها کرد و اندک اسبابهای خوب داشتند بعد رفتم خانه
 ولیعهد دیدن زوجه ایشان که دختر علیحضرت پادشاه انگلیس است و اول اولاد ایشانست
 ششیم قدری صحبت شد سه پسر و دو دختر از ولیعهد دارد پسر بزرگش پانزده ساله و دختر بزرگ
 ده ساله است ولیعهد خانه ساده دارند خلاصه بخمال ماهی خانه برخاسته سوار کالسکه شده را ندیم دم
 در پیاده شده از پله بالا رفتم و لیعهد جمعیت زیادی بودند بجایهای عجیب و غریب رسیدیم و الانها و
 سفارهای تاریک دره تپه ایشان چشمه همه را از سنگ کوه بطوری ساخته اند که شخص ابتدائی نمیداند
 اینجا تومی شهر است یا فی الحقیقه مفاره کوه است خیلی صنعت کرده اند از جایهای دیدنی و نیت
 رئیس اینجا که آتش هرس است همه را نشان میداد انواع ماهیها و حیوانات و نباتات بحری را
 تومی حوضها که روی آنها بلور با آئینههای بزرگست انداخته اند متصل هم آب را تازه میکنند
 از اینجا نیکه ما ایستاده تماشا میکردیم که حوض پیدا بود همه ماهیها و جانور با و نباتات بحال طبیعی
 که در دیوارند پیدا هستند بعضی خوابیده و بعضی در حرکت هستند کینوع حیوانیت مثل دسته کل
 و لاله پر پر با انواع رنگها بسنجی یا حلقی چسبیده است بدون اینکه هیچ حرکت کند و ابد معلوم نیست
 که این حیوان و جاندار است تا اینکه از بالا مستحفظ اینجا گرمی را باب فرو برده دل میکند گرمی
 افتد تومی این دسته کل انوقت حرکت میکند و گرم را جذب نموده بخورد خلاصه ماهیهای عجیب
 نوع نوع رنگ رنگ بزرگ و کوچک صدفهای بسیار و چیزهای مختلف رنگ رنگ و زغ و غیره بسیار
 عجیب بودند متصل از پله پایین آمده بجای دیگر رفتم سقف اینجا همه از سنگ کوه است

که هیچ تفاوتی با سقف مغاره ندارد انواع مرغهای آبی طوطیهای رنگینکند یک طوطی بزرگ سفید بود
خیلی شبیه بادم صد امیکرد یک محوطه بود قفس مانند که میان آن فواره آب میجست و دورش باز همه
خانه خانه قفس بود توی قفسها دخت مصنوعی ساخته اند هر نوع مرغی که در دنیا تصور شود از سر و سیری و گرم
سیری در آنجا موجود است و بهر شکلی مرغی که در کتابها دیده بودم رنگت برنگت آنجا دیدم همه انهار اور
کمال پاکیزگی آب و دانه میدهند جمیع این مرغها یک دفعه میخوانند کاکا و بازی میگردند کاکا و پرواز میکنند
خیلی از تماشا می آنها حیرت دست میداد یک جفت حیوان دیگر بودند ماده بسیار عجیب کوشه
دیگر خانه کوچکی برای آنها ساخته بودند سوراخ بسیار کوچکی داشت که هر دو با هم توی آن سوراخ میرفتند
رنگت زرد داشتند سر دیال و ترکیب و دشان مثل شیر یال دارا فرقی نداشت و با مثل انسان
و میمون بود بجا و ده یک انگشتی مثل غرورس داشت که سر آن یک شکلی بود مثل چکات مرغی بسیار
فقیر بودند صدای عجیبی داشتند گرم نمیخورد و حیوانی دیگر هم بود بسیار غریب اما این دو کو یا در باغ وحش هم
بودند حیوان قبل میکوشید این هم با انسان مهوم مغموم شبیه است خیلی کم آزار همیشه چرت میزند خلاصه
عجایب زیاد دیده شد آمدیم منزل عصر را در مرتبه فوقانی همین عمارت منزل ما بشام مهمان
امپراطور بودیم میز چیده بودند همه زن و شاهزاده خانها و شاهزادای ما و شاهزادگان پروس
و ولیعهد و پرنس نیز مارک و مارشال رون و مارشال ملک و غیره همه بودند موزیکان میزوندین
عمارت فوقانی عمارت بسیار خوبیت پردای اشکال بسیار خوب و اطاق با و تالار عالی دارد
بعد از شام پائین آمده شب رفتم تماشا خانه شهر تماشا خانه کوچکی است چهار مرتبه دارد ولیعهد
صدر اعظم و غیره بودند مادر لژ نزدیک بسن بودیم بازی خوب در آورده بودند پرده آخری شبیه عمارت
و باغ و رسایل و تاج گذاری همین امپراطور بود شبیه امپراطور و همه سرداران و مارشال ملک و پرنس
نیز مارک را با همان لباسها در آورده بودند بسیار خوب پرده بود یعنی تصویر نبود اشخاصی بودند که شبیه شده
بودند بعد از اتمام آمدیم منزل روز هشتم شهر ربیع الثاني امروز باید برویم میدان
مشق نهار خورده سوار کالسکه شدیم صدر اعظم شاهزادای ما و غیره همه بودند رفتم آخر شهر جمعیت

زیادی هم بود میدان مشق چمن خوبی بود از کالسکه در آمده سوار اسب حمام سلطنته شدیم امپراتور
 و زوجه و لیعهد و غیره هم بودند امپراتور هنوز ناخوش اند افواج و سوار و غریب میجد و هزار نفر بودند
 با تسکی از صفوف قشون رد شدیم و لیعهد و همه صاحب منصبان و پرس و و تبرغ که سردار
 قشون و مرد بلند قامت پیرسیت فردرکیت شارل و پرس شارل و غیره همه بودند بعد ایتنا هم
 قشون د فیلکه کرده سواره پیاده توپخانه بالباس و اسلحه خوب از حضور گذشته بعد از اتمام سان
 سوار کالسکه شده فیتیم منزل شب را منزل امپراتور پس بشام موعود بودیم رفتیم اینجا همه بودند شام
 خورده رفتیم منزل و از منزل بتماشاخانه امشب تماشاخانه بزرگ کالابو ده همه زن با بالباسای خوب
 و مرد با بالباسایی بودند ما و امپراتور پس و سایر زننا و صدراعظم و شاهزادهای پروس شام
 زادهای مادر بزرگ مقابل سن نشیتم خیلی کرم بود پردهای خوب در آوردند رقصهای خوب کردند بعد
 از دو اکت که قدری در تالار بزرگ کشته و صحبت کردیم بعد رفتیم نزد دیک سن پرده آخری شلیه
 پادشاه موصول بود که بعد از مغلوب شدن از دشمن خود را با همه اسباب و عیال تشنه بسیار
 با تماشا پرده بود بعد از آن آمدیم منزل امپراتور و هنگام مراجعت از میدان شق بار سنال یعنی جبهه خانیتم
 در طبقه پائین نمونه توپهای شیکه از فرانسه و اطیش گرفته بودند با توپهای قدیم همه را چیده بودند در وسط
 حیاط جبهه خانه شکل شیر بسیار بزرگی از چدن بود این شیر را دولت و انمارک بیا دکار اینکه ایالت پوستن را
 از المان گرفته و دولستن ریخته و گذاشته بودند بعد از آنکه پروسها ایالتین شلز و ویکت و هولستن را فتح کرده
 این شیر را آورده اینجا گذاشته اند بقدر که بیست خلاصه رفتیم طبقه بالا جای بسیار وسیع بود تفنگهای
 چیده بودند از هر نمونه اسلحه قدیم و جدید و غیره اینجا بسیار بود جنرالی که مستحق جبهه خانه است مردی بلند
 بالا و کمش تره است زبان فرانسه را هم خوب حرف میزند دست چپش را در جنک کراولت
 که همین جنک آخری بود کلوله فرانسه را برده است خلاصه درین شهر صدای کالسکه از شب الی
 صبح و از صبح الی شب قطع نمیشود یکشب هم طولی و مریحان با مشعلها آمدند پای عمارت مشق کردند

روز پنجم شهر ربیع الثانی

صبح سوار کالسکه بخار شده رفیقیم به پستد ام همه ملتزمین بودند بجز اعتضاد السلطنه که شهر مانده سیم ملکر افزا
باطهران وصل نموده رنجش نشان اکل نوار مکمل به الماس را با حایل زرد و غیره امپراطور توسط
جنرال بون هماندار برای ما فرستادند خلاصه رفیقیم به پستد ام پیاده شده یکسر رفیقیم بالامی عمارت
امپراطریس زوجه ولیعهد و غیره بودند قشون ساخوی اینجارا امروز سان میدهند همه قشون در میدان
پای قصر حاضر بودند بعد از مشق ولیعهد و غیره آمدند بالانرا حاضر کرده بودند چون من اشتنا شدم
از ولیعهد عذرخواهی کرده سوار کالسکه شده بجهت گردش رفتم بنا بختان تالار بسیار خوب
باروحی داشت خیلی روشن نقش قدری از مرمر بود مثل طاق ساخته بودند پردهای اشکال
مجسمهای مرمری با قهای با اسباب خیلی خوب داشت از بناهای فردریک است باز سوار
کالسکه شده رفیقیم گردش نزدیک فواره بزرگ پیاده شده قدری در پلههای مرمر نشسته تماشای
فواره را کردم بعد باز سوار شده گردش کردم در توی باغ عمارت خیلی قشنگی است موسوم
به قصر شارلوت که محل نشین حکیم همبلت معروف بوده که ده سال قبل از این مرده است متبانی سبز
فواره و حوض آب و اطاقهای کوچک پر اسباب داشت مثل فواره نگار شده بودند رسی داشت
فرانسه نمیدانست در پله عمارت شبیه آهومی بسیار مقبولی از چودن رنجیت بودند خلاصه
سوار شده باز بنا بختان رفته نماز کردم نزدیک بعصر سوار شده رفیقیم برای دعوت شام
امپراطور بقصر بابل بر یک خیلی راه بود از پل طولانی رودخانه ها دل که شهر پستد ام را ازین عمارت
سوار کرده و از جاهای با صفا و زیبایانهای خوب گذشته تا رسیدیم بدر قصر امپراطریس ولیعهد پسر
هیزمارک مارشال رون شاهزادهای پروس شاهزادهای ما و غیره شاهزاده خانها همه بودند
عمار عمارت قصر بسیار خوبست از بناهای امپراطور حالیه است حوضهای خوب چشم انداز چمن و
گلکاریهای بسیار خوب دارد شام خوردیم صحبت شد بعد از شام پیاده رفیقیم در چمن گردش
کردیم فواره بسیار بلند بزرگی از توی رودخانه میجد خیلی تماشا دارد امپراطریس با ولیعهد سوار کالسکه
بودند ولیعهد پائین آمده قدری پیاده کشیم بعد با امپراطریس بکالسکه نشسته رفیقیم بقصر ولیعهد و سایر

هم پیاوه آمدند انجا پیاوه شده من و ولیعهد سوار کالسکه شده رفتیم برای مقبره فردرک
 کبیر باز از همان پل رودخانه گذشته داخل شهر پوشیدام شده تا رسیدیم بدر مقبره و کلیه پیاوند
 جانی بودیر قماشیکه از فرانسه و غیره گرفته بودند انجا بود و صندوق در دهنه بود یکی از پدر فردرک
 ریکت و دیگری از خودش قدری ایستاده مراجعت کردیم باز رفتیم بهمان ناخجستان ملتی
 هم انجا گذشت ولیعهد فرستاد بعمارت خودشان که چراغان کرده بودند بعد ما هم رفتیم انجا عمارت
 خوبیت همه سفرا و زنهار و شاهزادگان و غیره بودند باغ مقابل را برنگهای مختلف چراغان
 کرده بودند فواره آب بزرگ سبز محبت خیلی خوب بود ولی آتش بازی نبود نشانیکه
 بزوجه ولیعهد داده بودم با حامل زده بود بعد امپراطریس دست ما گرفته بودند پائین فری
 نشسته و کشته بعد رفتیم با طاق طولانی که بوفه بود یعنی رومی میز اسباب خوراکی زیادی چیده
 بودند میهمانها از زن و مرد همه سر میزها نشسته صرف ماکولات شد بعد با ولیعهد و غیره وداع کرد
 رفتیم براه آهن یک تالار خوبی انجا دیده شد که از عهد فردرک ساخته شده و تمام آن را
 سدف و کوش ماهی نصب کرده اند بطور بسیار قشنگ بعد کالسکه را را اندر رسیدیم به کار
 عجب کار بزرگیت چهل چراغ زیادی داشت همه از آهن و بلور ساخته اند سوار کالسکه ای شده
 رفتیم منزل

روز دهم شهر ربیع الثانی

صبح بعد از نماز رفتیم به پارلمنت یعنی دارالشورای المان که در آخر شهر بود در حجره نشستم و کلای
 المان بقدر صد نفری بودند باقی صندلیها خالی بود پرسش میزمارک هم در جای خود دست راست
 زیر دست کرسی رئیس دارالشورای شسته بود اسم رئیس دارالشورای شمولنت مایب
 وزیر جنگ زیر دست پرسش میزمارک ایستاده با و کلا حرف میزد از طرف دولت ایر
 و کلارادر نکا هاری اکول دکاوه رد میکرد و نطق مفصلی میکرد این اکول دکاوه مدرسه جوانان
 نجیب و پسر صاهنبصیان زنده و مرده است که در قفسه ام است صاهنبصیان خوب پروس
 ازین مدرسه بیرون می آید خود ولیعهد هم درین مدرسه تربیت شده اند یکروز هم ولیعهد پیشان کرد

در جلو عمارت ما آورده شق کردند مقصد نفر شاگرد مستند چون خرچ زیاد دارند ملت را نمی نیت
 اما پرنس نیز مارک پیش خواهد برد خلاصه زود برخاسته رفیق خان پرنس نیز مارک بیازید و حاضر
 شده استقبال کرد خانه کوچک ساده دارد زوجه و دختر ایشان در اطاق نشسته بودند چنان
 خیلی صحبت شد بعد برخاسته رفیق موزه که مقابل عمارت مابود رئیس موزه که شخص من و همش
 لپسی نویس است *Leopoldin* آمد در دیوارهای پله عمارت اشکال و مجانس بسیار
 خوب از قدیم روی کج کشیده اند از پلهها بالا رفته کشیم از دحامی بود مجسمهای کجی کوچک و بزرگ
 که همه را از روی کار استادان روم و غیره تقلید کرده اند آنجا زیاد بود اسبابهای دیگر هم از
 چینی و بلور و عاج و کبریا و چوب و غیره بود قدری کشته رفیق منزل قدری نشسته بعد بجهت دماغ
 رفیق بدین امپراطور زوجه امپراطور آنجا بود امر و زدن را و در آن پرنس الدبرغ پسر عموی
 امپراطور که رئیس کل کشیتمای جنگی المان بوده فوت شده و جده منته امپراطور هم مرده است
 باین واسطه امشب مهمانی ساز و آواز موقوف شد خلاصه امپراطور هم آمده نشسته صحبت یک
 کلدان چینی زوجه امپراطور هم هدیه یاد دادند بعد با کوار یوم رفیق قدری کشیم آن حیوان قنبل را امر و رفت
 دیدم در دستها و ناخن بلند مثل عقاب دارد و در پاها بسته ناخن بهر جا که بندشکل است ول شود رفیق منزل
 روز یازدهم شهر ربیع الثانی

باید برویم بشهر کلون و ویسباد صبح زود برخاستم باد شدید می می آمد هوا ابر و سرد بود درخت شیده
 فقط آمدن و لیعهد شدیم تا ایشان آمدند سوار کالسکه شده راندیم در آخر شهر بکار رسیدیم سوار
 کالسکه بخار شده خدا حافظ کرده راندیم هر قدر خواستیم بخوابیم نماند هر وقت چشمم گرم میشد بیک
 استایون میرسیدیم قال و مقال میشد لابد برخاسته رخت پوشیدم مستعد میشدم تا حاکم فلان شهر یا فلان
 قلعه توسط معتمد الملک بحضور آمده میرفت میرزا ملکم خان در برلن ماند که قوا نامه خرید یقینک را با دولت
 پروس ببندد خلاصه باز وضع صحرا و چمن و اشجار و جنگل کاج و کلهما در و دخانه و آبادی و مزارع و
 شهرها همه جا بهمانطور است که در و در برلن دیده بودیم از شهر با نود *Hannover* که بسیار

قشنگ است و بعد از شهر و قلم رو دست فالی که شتم بسیار جاها می قشنگ بود اینجا قدری که و پها
 بلند دیده شد از رودخانه ای متعدد هم عبور نمودیم که یکی از آنها خیلی غنیم بود یک ساعت بغروب مانده
 رسیدیم بکارخانه کروپ سیو کروپ خودش همراه آهن آمد و بود شخص پیر بلند قد لاغر سست تمام این
 کارخانه را خودش ساخته است توپ کل دول را از اینجا میدهند انواع توپها از توپ بزرگ قلعه
 و توپ کشتی و توپ جنگ صحرایی همه اینجا ساخته میشود دستسگاه و کارخانه های بخار مثل یک
 شهر غنیمی است پانزده هزار عمده دارد که بجهت همه خانه و زمین ساخته و مزد و خرج میدهند بعد از وضع مخارج
 سالی شصدهزار تومان تقدیر اخل خود او است خلاصه بکارخانه چکش بخار فتم چکشهای غیری است
 مثل کوه و بازو بخار و توپ میخورد و بر ترکیب که بخور دهند آنرا درست میکنند و قلیه کش
 به توپ میخورد زمین کارخانه صد امیکرد و میلر زید چیز غریبی است همه کارخانه راکشته بعضی پهای
 بزرگ و کوچک را انداختند بعد فتم بخانه که معین کرده بودند آنجا شام خوردیم شام خوبی دادند
 درختی در نارنجستان خانه دیده شد که برگ آن دو ذرع و نیم طول و نیم ذرع عرض داشت چکش بخار
 با وجود فاصله زیاد باین اطاق زمین اینجا را مثل منکام زلزله حرکت می آورد یک توپ ته پرش
 پوند بسیار اعلی میو کروپ با تمام اسباب بمایشیکش کرد بعد فتم براه آهن شب بود چو رسیدیم
 خوابم برد و ساعت راه بود تا شهر کلون یک دفعه از خواب جسته صدای موزیکان و قال و معانی
 شنیدیم معلوم شد که بشهر رسیده ایم و حاکم آنجا میخواست بیاورد بخت پوشیده ایستادیم گام
 آمدند بالی فتم پائین نظامشان را دیده بعد سوار کالسکه شده داخل شهر شدیم جمعیت زیادی
 بودند شهر قشنگی بنظر آمد کلیه بای بلند خوش وضع بزرگی دارد میگویند اول کلیسای اروپا است
 فتم همان خانه عمارت بارو می بود آنجا سندان کردیم بعد از ساعتی باز خوابیدیم
 روز دوازدهم شهر ربيع الثاني

بعد از ظهر باید رفت بشهر و بسا صبح از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده فتم باغ نباتات
 و وحش که نزدیک شهر مستند متولین شهر پول داده این دو باغ را برای تفریح خودشان و مردم

نکا هارمی میکنند از پای کلیسای بزرگ که شصتیم بسیار کلیسای عظیمی است چهار صد سال پیش
 اینجا را بنا کرده تا امروز مشغول ساختن هستند و هنوز هم ناتمام و بنحقیقها برپاست در بعضی آن بنای
 بسیار عالی است میانش زخمی زده و درش را دیدیم که سبدهای مخروطی زیاد دارد و آنقدر خلل و
 فرج دارد بلند و بزرگست که کلاغ زیادی آنجا آشیانه ساخته است از آنجا که شصتیم پل آهنی بسیار
 طولانی که بر روی رودخانه رن بود دیده شد و رودخانه از وسط شهر میگذرد بیشتر آبادی شهر طرفی
 بود که ما منزل کرده بودیم خلاصه رفتم باغ نباتات عمارتی داشت جلو آن باغهای خوب
 و حوض فتاده دار و چمن بود و لوله کم الاستیک را گذاشته بودند قوسی آب متقل میچرخید و آب از دوش
 با طراف چمن میریخت بعضی هم دو لوله بود مثل آتش بازی چرخ خورده آب سپاشیده و داخل طاق
 و تالار نباتات شده بعضی کلهما و درختهای مرغ و مرغ دیدیم از آنجا بکر مخانه کوچکی که هوای هند را داده
 و نباتات افریق و نیکی دنیا و هند را در آنجا تربیت داده بودند رفتم درخت بنی داشت که برکها
 بزرگ دارد یکدختی دیده شد برش کم عرض اما پنج فرغ طول داشت بیرون آمده رفتم بای خانه
 کوچک بود مثل برلن ما بهیاریشت بلور قرار داده بودند تا شاگرد بهیرون آمده قدری
 نشستم مردم از پشت شیشهها زیاد تماشا میکردند هوا بسیار سرد بود باران هم کاهی می آمد
 کل سرخ تازه غنچه کرده بود خلاصه رفتم باغ حیوانات بسیار قشنگ و عالی بود آنچه حیوان از شیر
 یال دار و پلنگ سیاه و غیره در باغ برلن دیده بودم اینجا هم بود قدری کمتر مرغهای کوچک
 خوش الوان کم داشت اما مرغهای بزرگ عجیب و غریب خوش رنگ بسیار بود که هیچ در برلن
 دیده نشده بود که بوتر بزرگ تاج دار خرایر ملوک که مرغی قشنگ است انواع بوقلمون که تاج دار
 و خوش رنگ و عجیب بودند بسیار بودند و در بود و دوشتر مرغ بود پاهای شتر مرغ و دوشتر
 بسیار عجیب داشت خرهای سیاه بزرگ خرهای سفید شمال مثل برف اسبهای کوچک
 شتر سفید نری بود که مست شده بود خیلی عجیب است که شتر در تابستان مست شود یک کا و کوهاندا
 هندی بود که همه چیزش از شاخ و غیره بکا و های درشت چاق میماند اما بقدر که سفید بود مینوع

قوچ ارغالی دیده شد که از ماروک آورد و بود و نذر نکت بدن و شانش بقوچهای بدایران
 میماند اما یل سیند اش موسی زردخی دراز بود و از زانو با پائین دستهایش بهم یال و موهای بسیار
 او نیخته داشت خلاصه اقسام طیور و وحوش بود که آدم حیرت بگرد برای جای ارغالی و شکار کوه
 مصنوعی ساخت بودند با چشمهای آب جاری که چمن و گلزار و میخانه سنگمار و سپید بود
 خیلی عجیب خلاصه سوار کالسکه شده رانده از موسی پل گذشتیم دوراه داشت یکی بخت
 کالسکه اسبی و دیگری کالسکه بخار که میان این دوراه شبکه آهنی حد فاصل است طول پل
 باید هزار قدم باشد همه از آهن است رودرن بسیار عظیم است و عریض و صاف و
 با صفاست لشتی بخار بزرگ در آن کار میکشد محض تماشا با نظرف شهر رفته دوباره از رود
 جبری معاودت بکلون نموده باز از پامی کبند و کلیسای بزرگ گذشتیم دکالین خیلی خوب
 داشت خانهای بسیار عالی مردمان متمول خلاصه رفیتم بخار کالسکه نشسته رانیم حکیم المملک
 و میوطمون هر دو امروز بلند رفتند همه جاز صحرایای خوب آباد پرزاحت و پر درخت و گل
 گذشته مار رسیدیم به برون رود در کالسکه ایستاد آیدیم پائین فوج سواره هوسا مخصوص امپرا
 طور زیاده ایستاده بودند سر کرده این سواره پرس روس برادر ایلمانی که در پل بود بحضور
 آمد مارشال پر معتبری هم بود که از خدمت معاف شده درین شهر توقف دارد اش هر دو برتین فلد
 شهر کوپنس رسیدیم کالسکه ایستاد حاکم اینجا و غیره بحضور آمدند از قلعه اینجا توپ انداختند شهر بزرگیت
 از پل رودخانه رن گذشتیم اینجا رودرن کم عرض میشود و طرفین آن کوه است کنار
 رودخانه همه ده و قصبه و زراعت انگور و درخت کیلاس و غیره بود کیلا سها هم رسیده
 و پر بار بود هر تاک را یک چوب قطور بسته اند تمام کوه و زمین تاکستان است شراب مشهور
 رن از همین انگور با عمل میآید طرفین رودخانه راه آهن متصل کالسکه بخار در حرکت راه
 کالسکه عراده و پیاده رو هم است خیلی پاکیزه و تمیز تمام زمین گلستان است و همه کوهها و
 صحرایا انگور و درخت میوه و یا پنجهای گلکاری و خیابان و باندک مسافت شهر و قصبه است آدم

حیرت میکند و از تماشا سیر نشود و تملکت قصر بای خوب و کوشکهای بزرگ و کوچک از روی سلیقه
 با کمال فتنگی در کنار رودخانه و بالایی کوهها که مشرف بر رودخانه است ساخت اند مثل بهشت
 بعضی آثار قلعه خرابای قدیم که کوهها و کنار رودخانه دیده شد تردد کالسکههای بخار و عمارات
 و سرباز و کلههای طبیعی و مصنوعی آدم را و اله میگردانند و چند فرسنگ راه شبیه بود با قل و رودخانه
 گیلان و رودخانه سفید رود بعضی اوقات راه کالسکه ما از روی پشت بام خانها و کوچهها
 و هاست میکند شت خلاصه تعریف نمی آید بعد از طی مسافت بسیار دره و کوهها تمام شد و رود
 طرف دست راست افتاد و ما کم از رودخانه دور شده رو بطرف ویسا در فتنه تار رسیدیم
 بشهر جمعیت زیادی از هر قریل بود چون شهر آب گرم معدنی دارد از غربا هم زیاد از اطراف
 می آیند با صدر اعظم و جنرال تومی کالسکه نشسته راندیم تار رسیدیم بمنزل که عمارت دولتی بود منزل
 ما در وسط است سایرین در فوق عمارت ما منزل دارند پنجره اطاق ما رو بکوچه و میدان
 کاویت که یک کلیسای بسیار رفیعی دارد و سر کلیسا که سر ساعت باشد بسیار تیز و بلند است
 چهار بنای سرتیز و دیگر هم در چهار ضلع کلیسا است خلاصه شب را موزیکان زدند جمعیت زیادی
 شد در سوراخهای جلو کلیسا آهنگ انگلیسی و بنگان و شن که فضا طولیه فواره بسیار بزرگی جلو کلیسا
 ایجاد نمودند بسیار بلند صحبت و از رنگته روشنهای رنگت خوش آیند فواره بهم رسیدیم روز
 نظر آقای المی ایران مقیم پاریس بامروز احمد پسر میرزا محمد رئیس که از پاریس آمده بودند اینجا دیده شد

روز سیزدهم شهر ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته نماز خواند و سوار کالسکه شده به قیتم بقصبة شیرستن که نزدیک رود
 رنست اینجا کا رخانه شامپین سازی دارد که نوعی انشراست از شهر خارج شده راندیم
 از خیابان بسیار خوبی کیامت راه بود راه را کالسکه و ساخته اند در کمال خوبی هوا بر و سرد بود
 از توی ده و قصبه گذشته جمعی داشت از ده خارج شده بغامله پانصد قدم از کنار رود
 خانه راندیم از جای خوب گذشته باغ خوبی بنظر آمد دیوار کوتاه و در آهنی داشت بسته بود اینجا

از کالسکه پائین آمدیم باغبان را صدا کرد و آمد در بابا زکر و چند نفر صاحب منصب پروسی همراه ما بودند و
هم داخل باغ شدند باغ بسیار شگفتی بود باغیانها می خوب و جابهای پاکیزه چمن کل سرخ و غیره
رو خانه رن و اطراف آن در نظر مثل بهشت عمارت عالی فنک کر فخانه کوچک بسیار خوب و چمن
انگور بهر شک در کمال سلیقه تعبیه کرده بودند توی باغ یک لانه از چوب برای زنبور عمل ساخته
بودند خیلی تازکی داشت حوض و فوارهای خوب منبع فوارها را یک برج بلندی از سنگ ساخته بودند
مثل کوه طبیعی که از آنجا آب از لولهها و غیره داخل فواره میشود کیلا ساسی بسیار خوب ماکول داشت
در اطراف قماربته بود اما از پشت شیشها مرتبه زیر پیدا همه جا صندلی میز آینه فرش سیاب نیت
خیلی بود این خانه مال کینفرم و معتبر است که امش بلوند مرغ است اما خودش در پل و زلفش در سیزه بود
حضور داشتند بسیار یلاق خوبیت سی و پنجاه تومان خریده است یک میمون خوبی هم که رو
و ماغش آبی رنگ بودند توی باغ درخت بود و چند نفر کنیز میر هم بودند چای نان شیرین و غیره آوردند خیلی
آنجا کشته بعد من سوار اسب صبح انجیر شدم سائرین هم بکالسکه نشسته رانندیم برای قصبه میر شش خیلی
معتبر است در کنار رود رن عمارت و باغ معتبری که از دوک و ناسو که چند سال پیش والی
بلا استقلال این ولایت بوده دیده شد حالا آن والی دروین است برادرش در باغ اولی سواره
بازن و برادرش پیدا شدند اسم برادر والی پرش نیگلا است عینک گذاشته بود ریش زرو زیاد
داشت زلفش از اهل روسته بود لباس سیاهی پوشیده سوار اسب بود قدری صحبت کردیم
من قدری اسب دوانده بعد سوار کالسکه شده برادر والی بازن و برادرش تانیماعت با ما اسب
دوانده همراه آمدند بعد آنها رفته داخل قصبه مزوره شدیم بسیار آباد و دکانین معتبر و جمعیت
و خانهای زیاد دارد از آنجا گذشته بخیا بان بسیار خوبی رسیده رانندیم بطرف شهر ویز با دخیان بان
سه مبر داشت وسط برای کالسکه بسیار عرض طرفین یکی برای سواره و دیگری پیاده وقتی که قصبه
و باغ اول به بریش میخواستیم برویم بین راه از دو ریل و شهر بریش پیدا بود که جای معتبر است و
قلعه نظامی دارد خلاصه عصر وارد منزل شدیم امشب توی شهر در باغی حقه بازی و چراغان

بوده است ولی چون جای مناسب مانود بتماشا رفتیم و جبهه آئینه سیر زار رفته بود و تعریف زیادی از حقّه بازی کرد صدر اعظم و شاهزاده های ما و غیره همه آنجا بوده اند خلاصه شب را بگردش زرقه خویشم

روز چهاردهم ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته بنا بر خوردم سوار کالسکه شدیم صدر اعظم و غیره در آنجا ماندند ما رفتیم سر راه آن بکالسکه بخار نشسته را ندیم بطرف شهر فراتکفورت سورلوسن یعنی کنار رودخانه من است شاهزاده ها و غیره بجز اعتضاد السلطنه و نصره الدوله و ایلیانی همه بودند مسافت از اینجا تا فراتکفورت از طراست الی کرج دیکساعت کمتر رفتیم همه جا آبادی بود از کنار شهر مایان کد شتیم مشتهر آبادی شهر اطراف رودخانه رست خلاصه بکار رسیده سوار کالسکه ای شدیم احترامات لفظا بعل آمد از کوچای شهر کد شتیم جمعیت زیادی بود شهرهای فرنگستان همه مثل هم دیگر است یک شهر که دیده شد وضع و حالت و میزان سایر شهرها بدست می آید خلاصه درسی از شهر خارج شد با آبادی اطراف شهر رسیدیم اینجا ها تکلیک عمارات بهتر و قشنگ تر از بناهای تومی شهر دیده شد اطراف شهر هم همه باغ و خیابان و کلکا رست رسیدیم دم باغ مشهور باغ خرما که پالیه میگویند سه سال است این باغ را از پول متمولین شهر برای عیش و تفریح عامه ایجاد کرده اند جمعیت زیادی از مرد و زن آنجا بودند سر باز لظاحی ایستاده موزیکان نیز دند پیاده شده باغی بود باغچه بندی خوب کرده انواع گلها داشت حوضی وسط باغ بود که فواره آن پنج فرع میجست رئیس باغ آمده لظقی کرد از میان زن و مرد گذشته از پله ها بالا رفته بعمارت سر پوشیده و کلکاری رسیده از آنجا بیاباغ سر پوشیده که همان باغ خرماست رفتیم طاق زده و از شیشه پوشانده اند که در رستمان از سرما محفوظ باشند درختهای خرمای بلندی قبول داشت اما هرگز خرمایند بعضی نباتات نیکی دینائی کاشته بودند فواره آب و در جلو آبشاری داشت آب میرنجت بر روی سنگها که مثل طبعی ساخته بودند زن و مرد متفرقه و صاحب منصب زیاد بودند رفتیم مرتبه بالای تالار نباتات این عمارت را محض موزیک زد و غذا و شراب خوردن

ساخته اندوز یک هم میزدند چشم انداز خوبی بشهر و باغ خرما داشت قدری انجاشته آمیگم مین
 سوار کالاسکه شده بیاض حیوانات رفتم باغ وحش اینجا اگر چه مثل کلون نبود اما بدست حیوانات
 زیاد داشت خرس سفید و سیاه و بعضی از غالیها و کینوع شش و قوچ جزیره سیل یا ساردون
 ایتالیا بود شبیه میش و قوچ ملک ایران اما قدری سیاه تر طوطیهای رنگرنگ توی قفسها
 بد رختا آویخته بودند کینوع طوطی خوشگل کوچک بود شیر یال دار بزرگ شیر ماده پلنگ و دوبرکت
 خیل بزرگی داشت جعبه ساز بزرگی آوردند پنج کوک جعبه رافیل با خرطوم لبرعت میچر خاند و جعبه ساز
 میزد و خود فیل بهوای ساز قاصی میکرد بعد یک سازی که اطفال و غیره با دبان میزنند فیلان بزرگ
 فیل آورد فوراً با خرطوم گرفته بنا کرد بزدن و رقصیدن بسیار غریب بود بعد رفتم سوار کالاسکه
 بخار شده بر شستم بوز باد بعد از چند دقیقه کالاسکه آوردند سوار شده رفتم بگردش از شهر خارج
 شده بخیا بانها و باغات افتادیم که اعیان شهر و غیره تکتک عمارت خوب و باغهای پر گل مرصع
 ساخته اند زن و مرد زیادی در خیابانها میکشند خیلی کشته بعد رفتم سر بالا که درخت و
 تپه زیاد و مشرف بشهر است اما همه جا خیابان و راه کالاسکه هست مقبره برادرزاده
 نیکلا امپراطور روس که زن دوک و ناسو بوده اینجا روی کوهیست در نوزده سالگی مرده است
 همین جا دفن کرده و از دولت روسیه مقبره از شک مرمر در کمال خوبی ساخته اند کسبهای
 مطلقا دارد شکل همان زن را هم که با حالت نزع خوابیده است از مرمر بسیار خوب حجاری کرده
 روی قبر گذاشته اند این دختر دختر پیشل برادر نیکلا بوده است شوهرش که والی سابق اینجا بود
 هنوز زنده و در وین است این ایالت را ناسو میگویند که پای تختش همین ویزبادوست
 و حالا همه مال پروس است شهر فرامفورت هم که امروز رفتم سابقا از او بوده بعد از جنگ
 با اطریش پروس بغلبه گرفته و جریمه زیادی هم از نیشتر اخذ کرده است خلاصه از اینجا برگشته ایم
 منزل شام خورده بعد از شام باز سوار کالاسکه شده رفتم بعمارت بسیار خوبی جلوعمارت
 میدان و باغچه و درخت دارد فواره آبی از وسط میجد اطراف هم همه دکان است اینجا

التبازی چیده و در ایوان عمارت صندلی گذاشته بودند نشیتم صدر اعظم و شاهزادها و غیره بودند جمعیت زیادی هم از زن و مرد و نوی ایوان و میدان بود و التبازی بسیار خوبی کردند بعد از آنست اطفا قمارهای عمارت را کشیم عمارت بسیار عالی با چهل چراغ زیاد و سایر اسباب و الحال مال دولت است و بعضی اطفا قمارها لا شطرنج بازی میکنند بعضی اطفا قمارهای بزرگ گذاشته بودند روزنامه کل دنیا را آنجا می آوردند که مردم خوانده اطلاع بهم رسانند بعد فیتیم باغ بیرون قدری لب حوض نشیتم دختر ملکم ایلمچی انگلیس که بحضور خاقان مغفور رفته بود اینجا بود زن پیر فیهی است دختر هم دارد بسیار خوشگل هر دو حضور آمدند صحبت شد حالا ساکن پروس هستند زن و دختر خبر آن بوا هماندار را معرفی کردند بعد آمدیم منزل میرزا مالکم خان که بجهت خرید قنک در برلن مانده بود امشب آمد حکیم طولوزان فردا میرود پیش کروب برای خریدن توپ صیهارزهای دها می میوه و سبزی و غیره باغرا ده می آوردند جلوه عمارت مادر کلیسار بازار سبزی فروشی میکنند و بعد از ساعتی که بفروش رفت میرود اینجا خر سوارای بسیار معمول است بخصوص زنهای گریه کرده سوار میشوند

روز پانزدهم شهر ربیع الثانی

باید انشاء الله برویم شهر بادن بادیگ شب را آنجا همان دوک هستیم که دختر امپراطور را زوجه اوست آزادی و استقلال هم دارد صاحب تنگ و خطبه است آتش فردریک است اسم زوجه اش لوئیز خلاصه صبح برخاسته نهار را منزل خورده سوار کالسکه بخار شده را ندیم صدر اعظم و شاهزادگان و سایر طرزمین همه بودند بجز المانی که با بعضی دیگر در شهر ویزباد ماند از شهر ما این گذشتیم قلعه سختی دارد همین جزال هماندار حاکم اینجا است با معنی که حاکم قلعه و حاکم نظامی است اما حاکم مالیاتی و غیره از جانب دوک دارم تا د است این شهر مال این دوک است پروسها بوز و قلعه آن ساخو گذاشته اند از آنجا گذشته بفرانکفورت و از آنجا بشهر ارمسار رسیدیم اتفاق غریبی اینجا افتاد یعنی که ما رسیدیم کالسکه بخاری دیدیم رسیده از ما گذشته بعد ایتا معلوم شد امپراطور و س مستند که از وین می آیند بروند آب گرم اس صدر اعظم را فرستادم احوال پرسی بکنند

خود امپراطور و ولیعهد و زوجه ولیعهد و الدربار و غیره آمدند امپراطور و سایرین لباس ساده غیر نظامی پوشیده بودند از کالسکه ماین رفته دست دادیم بسیار با گرمی صحبت شد بعد برادر امپراطور روس را که مردی بلند قامت و والی این شهر که شخصاً مستقل است و دخلی بیروس ندارد با زوجه اش معرفی کردند دختر پادشاه انگلیس هم زوجه پسر یانیره همین والی است که چندی قبل پسرش از پنجره افتاده مرده و هنوز هم عزادار است تفصیل را سابق نوشته بودم خلاصه و دایع کرده بکالسکه نشسته رانندیم بشهر رسیدیم بهیچ که اول خاک کراندک باد است رسیدیم اینجا ایستاده چند نفر حاکم و معلمین مدارس باد آمدند لیکن از معلمین لفظی بزبان فارسی کرد بعد رانندیم بشهر کارسروه که پای تخت کراندک باد است رسیدیم خود کراندوک با جمیع بزرگان مملکت از وزرا و سرداران و غیره همه در کار حاضر بودند پیاده شده تعارف رسمی بعمل آمد موزیکانچی یک دسته سربازی از دو کتشف کشیده بودند ملاحظه کردیم وضع لباس و تفنگ و کلاه همه چیز قشون باد شبیه است بیروس اما کلاهشان نشان دولت باد را دارد در جنگ فرانسه قشون باد خیلی رشادت کرده است بیست هزار نفر از قشون باد در جنگ بوده اما اجمال قشون مستعدشان ده پانزده هزار نفر است شهر کارسروه پای تخت باد شهر خوب آباد است سی و هفت هزار نفر جمعیت دارد کوچای راست طولانی دارد کل حاصل اینجا بادیم است خلاصه من و دوک سوار کالسکه شده رانندیم سایرین هم آمدند بهیچ متصل ابراست زن و مرد زیادی طرفین راه کوچه ایستاده بودند بسیار نموده و آرام خود دوک هم بسیار آدم نجیب نموده خوبت ریش زرد بلند انبوهی دارد روی سرخ و سفید چشمای بزرگ بنیه قوی مدتی بزبان فرانسه با هم حرف زدیم تا رسیدیم بمیدان جلوعمارت میدان خوبی بود بابا غنچه بندی کلکاری حوض فواره سواره نظام جلومیرفت این عمارت قدیم اجدادی دوکست دم عمارت پیاده شدیم زوجه دوک آمد جلوس دست دادیم زن برادر دوک که از شاهزاده خانمهای معتبر روس و همش ماری و برادرزاده یا دختر عموی امپراطور روس است او هم بود جاها می اعلی بر سر زده بود بالا و هم دست داده رفیقیم بالا عمارت خوبیت پرزنت و

و اسباب دوک مارا برد باطاق مخصوصی که بجهت مامعین شده بود قدری نشسته تغییر لباس داده
 رفتم باطاق شام همه بودند دست راست ما دوک دست چپ زوجه دوک نشسته بودند
 شام خوبی خورده شد بعد از شام قدری کشته رفتم با نغمه پائین عمارت کلهای خوب داشت
 همه آنجا بودند قدری کشته باز سوار کالسکه شده با دوک از بهمان راه که آمده بودیم رفتم راه آهن
 کالسکه شده راندم برای شهربان با دوک بمنزل برگشت که صبح بیاید از در استادم که گذشتیم
 همه جادست چپ کوه و جنگل نزدیک و دست راست جلگه بود اما ابتدا کوههای دست
 چپ تپه مانند و کم جنگل است رفته رفته که نزدیک باد میشود جنگلش بیشتر و قدری بلند تر میشود
 زمین و کوه آنجا چمن و هوایش بسیار سرد و یسلاق است خلاصه بعد از غروب شهربان با دوک
 شهربان دره اطرافش همه کوه با سبزه و جنگل و چمن بعینها کوههای کلاردشت مانند ران
 هوای اروم و بسیار سرد و گاهی هم باران تنزی میآید خیلی شبیه هوای اشرف و صفی آباد مانند است
 متمولین فرنگستان در اینجا تکلیک خانهای بسیار عالی خوب ساخته که در تابستان اغلب
 عیاشان آنجا جمع میشوند هوای مثل بهشت رودخانه مثل رودخانه شهرستانک از دره میآید
 از وسط شهر میگذرد الحق شهری نیست که آدم از تماشای آن سیر شود برای عشاق و مردم عیاش
 راحت طلب خوب کوشه اسیت زنهای خوب خانهای خوشگل متصل در خیابانها و چمن ها
 و کوهها پیاده سواره با کالسکه در گردش هستند در حقیقت شهر پر است کلیسای معتبری از کاتو
 لیکی مذهبان دارد از پرستانی هم هستند تمام با چراغ کا زرو شمنت جامهای خوب از آب کم
 معدنی و غیره دارد تا بالای کوهها همه چاپچ و خم راه کالسکه و خیابان است که کالسکه همه جا
 میرود پرسن منجیکوف که در روستیه هماندار ما بود اینجا خانه خوب وزن و اوضاع زندگی
 دارد خود او هم بود آمد صحبت شد زن پرسن هم بحضور آمد خلاصه در همان خانه بسیار خوبی منزل
 ما بود پیاده شده رفتم بالا زن و مرد زیادی تماشاچی بودند شب را بعد از شام پائین آمده
 گردش کردیم موزیکان میزدند باران هم کم میآمد و نزدیکی دکانهای بسیار قشنگ و میدانشان

بسیار خوب بود که همه چمن و درخت کل بود و فیتیم توی دکانها بعضی اسبابهای خوب خریدیم همه جازان
 و مرد و تماشاچی زیاد بودند خلاصه خرید ما خیلی طول کشید برشتیم بشارت آتشبازی کردند فیتیم بالا رفتی
 نشسته خوابیدم روز شانزدهم ربیع الثانی صبح برخاسته رخت پوشیدم پرس
 که چکوف وزیر اول روس هم برای گردش و عیش و دیروز اینجا آمده است حضور آمد صدر اعظم هم بود
 نشستیم خیلی صحبت شد و رفت منم رفتم حمام حمام خوبی بود با بخاری و غیره گرم کرده بودند خزانة کوچک
 مردمی داشت فیتیم توی آب آدم بیرون رخت پوشیده رفتم منزل قدریکه گذشت دوک آمد با هم
 سوار کالسکه رو بازی شده رفتم بگردش جزا ل هم با ما بود هوا ابر و بسیار سرد بود دوکاهی هم باران
 میآمد من عرق دار از حمام درآمدم و بالا پوشی پوشیده بودم در بین راه خیلی سردم شد گردش
 میکردیم سر بالا سرازیر از جاهای با صفای گذشتیم تا رسیدیم بیالای بلندی کلیسایی بود پیاده شده
 داخل کلیسا شدیم این کلیسا را حکمران سابق افلاق بغداد که پرسن رومانی لقب دارد ساخته است
 بیاد کار سپهر جوانی که از او مرده بود خود پرسن و زنش الآن درین شهر اقامت دارند محبته پسرش را از مر
 خوب ساخته بودند مقبره داشت هم در مصالح کلیسا است روی مقبره مجسمهای مر ساخته اند مقابل
 انتم مقبره برای خودش ساخته است که بعد از فوت در آنجا دفن کنند محبته خود و زوجه اش توی
 آن مقبره است که خودش با دست اشاره بقبر پسر یکت کلیسا را از آنکهای مر مر الوان ساخته اند بنای
 عالی است کسندش هم بنظر مطلق از بیرون مثل مقبره دختر مثل برادر نیکو امپراطور روس است که
 درو زیاد دیده شد از آنجا بیرون آمده باز سوار کالسکه شده با دوک و جزا ل فیتیم از پست و بلندیا
 و جاهای بسیار خوب گذشتیم باران شدیدی میآمد آدمیم پائین از دم خانه پرسن منچکوف گذشت از
 خیابان بسیار خوبی عبور شد لب رودخانه فواره خوبی بود که دورش را از سنگ مثل نباتات که وصل
 طبیعی ساخته اند آب از فواره مثل آب شار توی حوض میر بخیت دوک عمارتی را که پادشاه کلیس
 نامیون فرانسه و پادشاه پروس و غیره در ایام آنجا منزل میکردند بمائشان دادند در این راه که با
 گرفت بهنائی در کالسکه سر پوشیده نشستیم خلاصه باز رفتم منزل قدری ایستاده باز با دوک بکالسکه

نشسته رفیقیم بمارت و قصر دوک که عمارت قدیم و در بالای تپه واقع است که اجداد دوک ساخته اند چشم انداز بسیار خوبی با طراف، شهر و جنگل و کوه دارد رسیدیم بدر قصر زن زیادی بود پیاشته بالا رفیقیم در مرتبه دوم عمارت بنا را حاضر کرده بودند اطاقهای عالی با زینت انجیل چراغ و سایر اسباب و پردهای اشکال خوب دارد بخصوص اشکال اجداد و پدران دوک که بدیوار نصب کرده اند قدری کشته بعد رفیقیم سر سبز صدر اعظم و شاهزادهای ما و غیره بودند بواسطه باران بسیار سرد و لطیف است بعد از بنا برخاسته قدری از چرخه های عمارت بصحرا و کوه و شهر نگاه کردیم بسیار خوب چشم اندازی دارد کوهها و سرحدات سابق فرانسه که پیش ازین جنگ در جزو دولت فرانسه بودند پیدا بود اما حالا که ملکات الزاس و لورن پروسها از فرانسه گرفته اند سرحدات فرانسه از اینجا دور شده است بعد از چند دقیقه گردش دوک ما را بدو مرتبه عمارت بالا اشکال شکار با انواع مرغها نیکه درین ملک پیدا میشود از قدیم کشیده بدیوارها نصب کرده اند نشان داد از جمله مرغیست که کوکدو یعنی خروس جنگلی میگویند در همین جنگلها پیدا میشود سر و تکیش بقرقاول شبیه است اما بزرگتر لکن و مثل قرقاول بلند نیست مثل دم مرغ چتر نیست بسیار حیوان خوبیت هیچ ازین جنس مرغ در ایران پیدا نمیشود این جنگلها مرال و شوکا و خوک و ازین مرغها و غیره زیاد دارد و بعد پائین آمده سوار کالسکه شده رفیقیم بکار قدری معطل شدیم پرس کرچکوف و زیر و ستیه و پرس منچیکوف و جمعیت زیادی بودند بالاخره رفیقیم بجایه بنجاشتم دوک هم با صدر اعظم پیش من بودند براه افتادیم بامین بادن و کارلس روه شهر و قلعه است مشهور بر استاد که از قلعه سخت معروف قلمستان است از دور دیده شد در قصر دوک یک آئینه بسیار بزرگی دیده شد پنج فرع ارتفاع داشت و دو فرع متجاور عرض میبخت درگاه خانه آئینه سازی همین ملک است باده که در شهر مانم است ساخته اند خلاصه را ندیم تا رسیدیم شهر کارلس روه که پای تخت دوکست با هم وداع کرده و رفت و ما از جهان راهی که آمده بودیم رانده غروب بویز باد رسیدیم از بادن بادن ویز باد قریب سی و پنجاه سگ سافت هست که باراً آهن در نجابت ملی میشود دوک از دختر امپراطور المان سه سپردار دسپر بزرگش که هفده هجده

ساله است و بعد است خود دوک بنظر چهل سال بیشتر داشت روز هفتم ربيع الثانی
 امروز باید برویم بشهر اسپاکه اول خاک بلجیک است صبح زود از خواب برخاسته رخت پوشیده
 با صبر و عظم و خیزال مهاذ را سوار کالسکه شده از خیابان که به بریش میرفت فریتم تا بابا کالسکه رسیدیم
 قشونی ایستاده بودند انهار دیده بعد فریتم بکشتی صندلی و کوزهای گل و غیره در عرشه کشتی چیده
 بودند نشیتم بسیار سرد بود و همراهان ما بارها همه توی این کشتی بودند اطاقهای کشتی دو مرتبه بسیار
 طولانی و خوب بود اطاق مرتبه دوم سفره خانه و جای نهار شاهزادها و سایرین بود و اطاق
 زیر آن برای امعین کرده بودند اما ما همه وقت بالا بودیم کاه کاه بیائین میرفتیم هنگام سوار شدن
 بکشتی امین سلطان و غلام حسین خان عقب مانده همراه نمودند تا ما کشتی را راه انداختیم آنها
 با سکه رسیده هر قدر اشاره کرده کلاه برداشته تکان داده بودند کسی تلفت نشده بود خلاصه
 ما مورد که از راه آهن آنها را بشهر کولون بیاورد و ما را ندیم رودخانه رن مثل بهشت و طین
 آن همه با قصر و کوشک و آبادی و زراعت و راه آهن متصل کالسکه در تردد است
 کشتی بخار مثل این کشتی که مانسته بودیم زیاد آمد و رفت که حامل سیاح و مسافر و بار و مال التجاره بود
 عمق رودخانه تا ده ذرع میشود طرفین رودخانه همه جاکوه پست و تپه است اما کوه مرتفع هیچ ندارد
 همه کوه جنگل و زراعت انکورا است آدم از تماشای اطراف رودخانه سیر نمیشود و هر دقیقه قصر
 و عمارت تازه بطرح دیگر دیده میشود که مردمان متمول برای سیلاق آمدن و عیش کردن ساخته اند
 الحق برای تفریح جایی بهتر از اینجا پیدا نمیشود بعضی عمارات را در بالای بلند بیا و توی جنگلها و روی
 سنگها ساخته و در جلو باغها و باغات کلکاری خوب احداث نموده اند که از حد تعریف خارج است
 قصبات و دهات و کارخانجات زیاد دیده شد که مشغول کار بودند تا رسیدیم بشهر کولون کشتی ما
 از زیریل آهنی بسیار بزرگی گذشت که سه چشمه دارد و از ریش راه آهن میگذرد و در طرف قلعه
 بسیار سختی ساخته اند اما آبادی عمده شهر در دست چپ است از قلعه دست راست که روی سنگ
 و کوه و تمام آن از سنگ است توپ انداختند درین شهر سلطان عثمانی در سفر ننگستان با امپراطور

پروس ملاقات کرده سه شب مانده بودند و رثه کوکبش همه قلجات بسیار محکم است غلامه
 از آنجا هم که شته رسیدیم شهر بون کشتی آنجا دم اسکله ایستاد همراهمان بابار با رفتند بیرون برای راه
 آهن ما از عقب رفتم جمعیت زیادی از مرد و زن بود رسیدیم به آهن و اکنون ما عوض شده بود
 رفتیم توی کالسکه براه افتاده رسیدیم شهر کولن از آنجا رد بسره بلجیک کرده رانیم همه صحرا بزر
 و چمن و آب و دشت از یکت سوراخ که که شتیم که تقریباً پانصد فرساده بود اینجا با غلب طرفین راه
 تپه در راه کالسکه از دره تنگ نیست است که اغلب راه کالسکه امروز از زیر کوه میگذرد خلاصه تا شهر
 اسپا از پانزده سوراخ که شتیم شش سوراخ طولانی از دشت الی چهار صد فرساده سائر از پنجاه الی
 هفتاد و هشتاد فرساده بیشتر نبود رسیدیم بشهر دورن که از شهرهای پروس است از آنجا که شته بشهر اکلا
 شاپل که بازار شهرهای المان است رسیدیم آنجا نظام ایستاده بودند پیاده شده تا آخر صدف رفتیم
 باز سوار کالسکه شده قدری که رفتیم در یکت استاسیون که نزدیکت سرحد بلجیک است کالسکه ایستاد
 جنرال بون هماندا بحضور آمده وداع کرده با اتباع خود مراجعت کرد که ریل مترجم با یک نفر روسی
 دیگر که تا بحال همراه ما بودند از آنجا مرضی شده فرستند ما رانیم قدری که رفتیم برو دخانه کوچکی رسیدیم
 پل کوچکی هم داشت سرحد بلجیک و المان کو یا نهمین رودخانه است اما خداوند عالم قادر طوین
 و حاکم را چگونه انهم سو کرده که عقل حیرانت در آن واحد یکباره آدم زبان مذہب و وضع حکمت
 آب کوه زمین تغییر کرد که هیچ شباهتی با المان نداشت کوهها قدری بلند تر و پر جنگل هوا سرد تر زبان
 همه فرانسهمردمانش فقیر تر و وضع و لباس قشون و محلق بالمره تغییر کرد و جمیع اهل بلجیک زبان فرانسه
 حرف میزنند زبانی هم خودشان علیحده دارند و ایشان اغلب کاتولیکست اهل این مملکت آزاد تر از المان
 هستند اسم پادشاه ایشان له اوله دوم پای تخت بر و کسل است از وزیر با دنا اسپا با کشتی در راه آهن
 درشت ساعت بیشتر آمدیم خلاصه از دره تپه جنگل و غیره رانده تا رسیدیم با اسپا اگر چه رسا وارد
 نشدیم اما باز حاکم شهر و بزرگان آنجا سواره نظام و جمعیت زیادی از تماشاچی و غیره آمده سر را
 بودند از کالسکه آمدیم بیرون حاکم نظمی کرد جواب داد مردمان خوبی هستند اسم حاکم باتری

پلزار است سوار کالسکه شده رانندیم شهر کوچک فشنکی است توی دره و کوه واقع است اطرافش که چهل
است همه جا جمعیت بود رسیدیم به همانخانه از آن منزل کردیم ما در طبقه زیری منزل کرده بودیم بسیار
همراهان و مردم در اطراف قنای بالا و پائین بعد از شام با صدر اعظم و سایرین رفتیم بکوچه برای گردش
جمعیت زیادی از مرد و زن دور ما گرفته همه جا همراه بودند کوچه را چراغان کرده بودند اسم کوچه است
هفت است کوچه خوبی بود توی دکانها رفته بعضی اسبابها از قبیل جعبه و شکل و غیره خریدیم اسبابهای
خوب داشتند جلو دکانها آئینه منکلی یکپارچه است که تمام اسبابها از پشت آئینه پیدا است رفتیم تا آن
کوچه حوض و فواره ساخته بودند بالکتر سیته روشن میکردند و بالبور الوان رنگت بآب فواره میدادند
بالاخانه از چوب ساخته چراغان کرده بودند اینجا موزیکان میزدند و آواز و تصنیف میخواندند بسیار خوش
آیند بود بعد کم کم بر گشتیم منزل امین السلطنه و غلام حسین خان آمدند بعد از ماکبشتی بخاری نشسته بشکر کون
رفته از اینجا بکالسکه بخارا آمده بودند به بیریش در اینجا یک شخص منسه ز ابلانور پیدا شده که زبان فارسی
میدانسته بکار آنها خورده است خلاصه در المان نه ناخیلی مشغول کار و زحمت هستند به خصوص در
زراعت و باغبانی خیلی بیشتر از مردمانشان کار میکنند کوش اسبابهای کالسکه و غیره را در المان
بماهوت قرمز و غیره میپوشانند که از کس محفوظ باشد در برلن و سایر شهرها اطفال کوچک کوله بار سربازی
بدوش بسته توی کوچهها میدوند و شیپور میزنند که از طفولیت آنها را عادت بشکری میدهند رنگ فرش
کوچک را بسیار خوب میکنند بکنها را مربع کوچک بریده کار میکنند از بدخیلی خوب بهم وصل میکنند آجرهای فرنگی
مثل آجرهای ایران مربع و بزرگ نیست بلکه ترکیب آجر تراش طراست است اسپاشه کوچکی است یک کوچه
معبر بیشتر ندارد بانی هم پس کوچه است روزی چهارم ربيع الثاني صبح در اسپان خواب برجا
نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم گردش حاکم هم در کالسکه انشته از جلو میرفت و بلدیت میکرد از کوچه
رفتیم سر بالا بجمامی رسیدیم گفتند حمام لطر کیر است وقتی لطر ناخوش بوده اینجا آب معدنی رفته است
بعد رانندیم سر بالا بمسافت کمی شهر تمام شد بخیا بان و راه کالسکه رسیدیم ابراهیم خان هم با جلودار دیگر
اسبهای ما را همراهی آوردند بجاییکه همانخانه بود و حوض آب معدنی داشت یعنی چشمه بود از زمین میجوشید

پله میخورد پائین زنی ایستاده استیکان ها داشت که بمردم آب میداد و کسانی که ضعف معده دارند
یا لاغر هستند به خصوص زن ها آنجا رفته آب آشامیده روی صند لیها نشسته از آتش پز هما نخانه غذا
گرفته میخوردند از غربا به خصوص از انگلیس خیلی سیاح آنجا می آیند قدری از آبش خوردم بسیار بد مزه بود
در بیرون چشمه اثر پای بزرگی بر روی شکی بود حاکم میگفت این جای پای سنت مرگ است که یکی از بقین
فرنگیهاست هر زنیکه حامله میشد آنجا آمده پای خود را میگذارد توی این اثر حامله میشود خیلی عجیب است
در ایران هم این اعتقادات زیاد است خلاصه از اینجا سوار شده از خیابان دیگر برای مهمانخانه
و آب معدنی دیگر رفتم چند نفر مرد و زن فرنگی هم توی کالسکه عقب ما بودند من سوار آب
صبح انحر شده قدری توی جنگل و خیابان اسب دو انده مار رسیدیم بهما نخانه و آب چشمه
دیگر که از آن بد مزه تر بود از دور دو نفر فرنگی دیدم اسب دو انده پیش آنها رفته قدری زبان
فرانسه صحبت کردم روی بود و نجیب از اهل انگلیس که اغلب در اله آباد و هندوستان سکنی داشته
و تازه بفرنگستان آمده است زنش کتاب نقل میخواند کتاب را گرفته قدری نگاه کردم بعد سواره
از راه باریکی رفتم که بقدر یک سنگت آب هم از نزد گیش جاری بود کالسکه ما را از راه دیگر برده بودند
باران هم میآمد بعد در هما نخانه دیگری بکالسکه رسیده نشسته رفتم منزل احوال هم خورد و از جهان حمام با دو
باد که عرق دار باد و کشته و سرما خورده بودم حالا بر دگر دیک ساعت لرزیدم سرم درد گرفت
و کیون آمد طولوزان هم که پیش میگو روپ رفته بود امشب آمد خلاصه شب را خوابیده بودم بعد احوال
خوب شد روز نوزدهم شهر ربیع الثانی

صبح برخاستم احوال خوب بود هوا ایراست و باران میاید آفتاب اینجا با هیچ دیده نمیشود امروز
روز عیدی از فرنگیها سنت جمعی از دختران و زن ها از کوچه مقابل هتل ما گذشته کلیسا میرفتند
در کوچه ها همه چراغ گذاشته بودند و درخت های متعدد که توی کوچه ها بود آ و رده زمین کوچه را از علف
سبز فرش کرده گیش بزرگ را با تشریفات بردند کلیسا دختر های تشنگ بقدر دوستی نقره با سهای
سفید خوب طور سفیدی سبر کشیده همه با دسته گل باز دشته دیگر از آنها کوچکتر و دبیت سیصد نفر سر

چو با شمع طمهای زری و مغل صورت حضرت مریم را میبردند و با آنک خوشی میخواندند و ذکر میکردند عقب سر آنها چهار چوبیر از میت کرده صورت عیسی و مریم بالا می آن زیر چهار چوب خالی بود کتیش آئینانه پیاده راه میرفت و این چهار چوب را مثل چتر چار نفر گرفته بالای سر کتیش میردند خلاصه شب را رفتم بتماشاخانه بسیار بجمارت باز دیک بود پیاده رفتم زن و مرد زیادی بودند تماشاخانه بسیار کوچکی است از تماشاخانه حاجی ترخان هم کوچه که اما بسیار قشنگ و سه مرتبه چهل چراغ خوبی داشت از کا زروشن کرده بودند پرده بالا رفت قدری مردون زبان فرانسه گفتگو کردند بازی عشق و عاشقی و غیره در آوردند بعد حقه باز غریبی آمد مردی بود جوان کوتاه قد زن بسیار خوشگلی هم دارد اسم حقه باز کا زنو و حقه باز را در فرانسه پرسید شری تاسیون میگویند باز بهای غریب در آورد که آدم حیرت میکرد از جمله ساعتی مردم را از نشان بدون اینکه ابد دستی بگوشت بر نند یا بنحو ایامند مثلاً در همه ساعتی از شب رفته بود باز میگرد و مینمود در ساعتی چهار از شب رفته بود و دیگری هشت و دیگری دو ساعت قفل بزرگی را باز کرده و قفل نموده داد بمعتمد الملک که در حجره نزد دیک باو نوشته بود بمعتمد الملک خودش قفل کرد زور زد باز نشد قفل را توی چوبی کرده و سر آزاد داد دست مردم بمعتمد الملک گفت تا چند عدد میخوانی بشمارم قفل باز شود بمعتمد الملک گفت دو از ده حقه باز میکی بشمارم و از ده که شد گفت قفل باز شو یکبار قفل باز شد کنجفه باز بهای غریب میکرد بمعتمد الملک یکت چیزی در کاغذ نوشت حقه باز کاغذ را در حضور مردم سوزانده بعد رفت پاکتی لاک ترده خیلی محکم آورد و داد دست بمعتمد الملک بزور پاکت را باز کرد و از توی آن بسته دیگر درآمد هم چنین الی تسیت پاکت همه بسته و محکم در توی پاکت آخری نوشته که بمعتمد الملک بجز خود نوشته بود در آورد چهار عدد پول بزرگ در جبهه کوچکی یکی یکی جاداده بدست یکی سپرد بعد از دو روزی گذاشته روی سیر کلدان صینی بود شای میگرد از اینجا یکی یکی این پولها ازین قوطی جبر نکت صد کرده میرفت توی آن کلدان سیاقا بعد که قوطی خالی شد رفت کلدان را از اینجا آورد و پولها همه توی کلدان بود اول هم که کلدان را اینجا گذاشت

خالی بود همه دیدند خیلی کارها کرد که دیگر نمیتوان نوشت بعد از آنش را آورد روی صندلی نشاند
 بسیار زن خوش شکل و خوش لباسی بود او را با پاره دست مالیدند تا میخوایانند پس از خوابیدن زنش
 غیب میگفت از جمله معتمد الملک نوشت که امشب شب خوبیت حق با از زنش پرسید که چه
 نوشته است بعینها آنچه نوشته بود بطور بسیار قشنگ گفت روز بیستم شهر ربیع الثانی
 انشاء الله بسلامتی امروز برو کسل پای تحت بلجیک باید رفت حانکوف روس را در اسپا
 دیدم به حضور آمد و دوازده سال پیش ازین در اردوی سلطانی دیده بودم حالا جوان تر و چاق تر
 شده است از اعضای مجلس علوم روس است در پاریس توقف دارد خلاصه امروز از حقه
 نده احوال خوب بود سوار کالسکه شده با صدار اعظم رفتم بکار کالسکه های پادشاه بلجیک را آوردند
 بسیار خوب کالسکه های بود سوار شدیم جمعیت زیادی بود زن حقه باز و شیشه هم دیده شد صدر اعظم
 حکیم طولوزان در کالسکه داشتند بودند از اندیم کالسکه بخار بلجیک بسیار راحت و خوب است کم رنگ
 میدید و بسیار تند میرود بعد از ساعتی بشهر لیر رسیدیم که کارخانهای تفنگ سازی و کالسکه
 بخار سازی معتبر دارد از اسپا تا لیر همه راه دره و تپه و جنگل است از سه چهار سوراخ هم که نشستم خیلی
 از آنها سیصد ذرع میشد اما از لیر با نظرف جلگه است در لیر ایشانند جمعیت زیاد از حد جمع شده حاکم و
 اعیان شهر آمده بودند از کالسکه میروند آمدیم نظام بالبا سهای ماهوت ایشانند موزیکان هم میزدند از
 دحام بطوری بود که راه رفتن نبود بعد از که دشن و مردم را پس کرده فیتیم قوی کالسکه را اندیم شهر لیر بسیار
 بزرگ و آباد و قشنگ است همه شهر در پیست و بلندی دره و تپه واقع است باغات و گلزارهای
 بسیار خوب دارد و راههای کالسکه رویه بزرگ را تا ما با سنگ فرش کرده اند تمام صحرای سبز و خرم و
 زراعت و آبادیست در این راهها المی لیر شکل زرد بسیار قشنگی که بگل با قلا شبیه است بسیار بود و صفا
 چهار ساعت بلکه سه ساعت که را ندیم بشهر برو کسل رسیدیم که پای تحت مملکت بلجیک است در کا
 اعلی حضرت پادشاه لیو پولد دوم برابر در شان که کونت و فلاندر است و همه صاحب منصبان نظامی
 و ولایتی و غیره حاضر بودند تعارفات رسمی بعمل آمد پادشاه اتباع خود را معرفی کردند ما هم اتباع

خودمان را معرفی کردیم سوارکاران که شده من و پادشاه با هم صحبت کنان رفتم جمعیت زیادی مین
 راه بودند متصل من و پادشاه با مردم تعارف میکردیم مردم هم هورا میکشیدند و میدویدند پیچیم
 بمارت دولتی که در وسط شهر است رفتم بالا در مرتبه دوم اطاقهای ما را پادشاه نشان داده خود
 رفتند بمنزله نشان که اطاقهای آخر همین عمارت بود نشان صورت خود را برای پادشاه فرستاد
 بعد رفتم باز دید ایشان زوجه پادشاه استقبال کردنشتم بعد از دقیقه برخاسته آمد من منزل پادشاه
 مردیست سی و هشت ساله بلند قامت قدری لاغر ریش زرد بلندی دارند در زمان ولیعهدی
 سیاحت هندوستان و اسلامبول و مصر و شامات را کرده نوه دختری لوی فلیپ پادشاه
 سابق فرانسه و پسر داعی پادشاه حالیه انگلیس است سه دختر دارد و پسر ندارد و پسر او شش گونت
 و فلاندر عیاله و ولیعهد است و شای قدری کوچکتر از پادشاه است زوجه برادر پادشاه از شاهزاده
 خانهای پروس و زوجه پادشاه از شاهزاده خانهای منسه و اصلش از اهل مجار است مملکت
 بلجیک بسیار آزاد و رتق و فتق امورات با مجلس پارلمنت است که وکلا اینجا جمع شده حکم میکنند
 مجلس پارلمنت عمارتی عالی و در شهر است حال هم باز بود و وکلا جمع بودند روزنامه نویسان
 این ولایت بسیار آزاد هستند هر چه بنویسند از هیچکس یا کم ندارند جمعیت بروکسل قریب یکصد و هفتاد
 و هزار نفر است جمعیت کل ده کروگر سیست مالیات قریب سی و هفت کرو و قشون در وقت جنگ
 صد هزار نفر سابقا تمام این مملکت تابع هولاند بوده است چهل و دو سال قبل ازین دو تین انگلیس
 و فرانسه و غیره جمع شده از آن دولت موضوع کرده به لیو پولد اول که داعی پادشاه انگلیس بوده
 داده او را پادشاه کردند خلاصه لارنس صاحب کامبل صاحب طسون صاحب و چند نفر انگلیس دیگر
 که برای هماننداری آمده بودند اینجا بحضور آمدند صحبت شد لارنس دو و ده سال قبل ازین در طهران
 ایچی بود و حالا قدری پیر شده است بعد از نه روز قدری راحت شدیم باغ کوچکی از گوزهای کل قوی
 عمارت ساخته و سرش را از شیشه پوشیده بودند چهل چراغهای کاز و فواره و حوض کوچک بسیار
 قشنگی داشت آب مثل جاب از فواره میریخت انواع و اقسام کلهها داشت اینجا کثرت جلد عمارت

میدانگاه و انظر میدان باغ بسیار خوبیت برای گردش عامه ساخته اند اما من رفتم کیلیا عثم
بخصوص همین مملکت شهر بروکسل بسیار قشنگ است کو چهار است و عرینش اما شهر دست
و بلند است کو چا و خانما اغلب پست و بلند واقع شده اند و ده و تپه دارد و کلیسای بسیار قدیم بهتر
دارد که کمتر از کلیسای کلون نیست خلاصه شب را با پادشاه و زوجه پادشاه بکالسه نشسته رفتم
بماشاخانه رسمی خیلی راه بود مردم هم اندو حام غریبی کرده بودند رسیدیم تماشاخانه بالا رفته در مخصوص
نشستیم صدر اعظم و زوجه برادرشاه هم در همین نشستند شاهزادها و همراهمان ما همه بالباس رسمی
در لباسی دیگر با همه غرا بودند بقدر سه هزار نفر مرد و زن بودند تماشاخانه شش مرتبه بزرگ است
همه با کاز روشن بود از تماشاخانه بزرگ نظر کمتر نبود خلاصه تماشاخانه آپرا بود یعنی آواز میخواندند
موزیک خوب هم میزدند خیلی خوش آیند میخواندند بعد از خواندن و قصیدن زیاد بال آواز زنانه قصیده
خیلی طول کشید بالاخره پرده که پامین آمد من برخاستم پادشاه باز و جایشان باز با من بکالسه
نشسته رفتم منزل و دایر کرده آنها رفتند منم خوابیدم اغلب شبی متها در همانخانه منزل اندین
عمارت که ما منزل داریم خیلی خوب عمارت است باز فیت پردیسی اشکال خوب دارد اگر چه کوچک است
اما بسیار خوب کشیده اند چهل چراغهای متعدد بزرگ خوب سایه اسباب رفیت اطلاق از نیز و صندلی
و غیره همه خوب و نیا است چراغ شهر از کاز روشن می شود و بسیار است

روز مبعیت و یکم ربیع الشانی

درین شهر توقف شد صبح بعد از نهار سفرهای خارجیه بحضور آمدند و رفتند بعد پادشاه آمدند با هم سوار گاه
شده رفتم گردش کوچهای شهر را کشتم میدان گاهی رسیدیم که محبته پیر این پادشاه و اساخته بروی
منار می نصب کرده اند چشم انداز خوبی بشهر و صحرا داشت شاهزادهای خود مات را اینجی دیدم پیاده
سیکرند رفتم بالا بایند راندیم برای کلیسای بزرگ پیاده شده توی کلیسا رفتم بسیار بنای عالی است
پانصد سال است ساخته اند کتیش آمده مارا با طراف کلیسا برده تماشا داد مقبره درار پادشاهان کس
و همچنین قبر یکی از سلاطین قدیم بلژیک درین کلیسا است بنا و عماله مشغول تعمیر بودند خیلی بنای عالی رفتم

در این شهر

بسیار

منبر و محرابهای عجیب داشت از چوب منبت کاری بسیار خوب بعد از گردش از اینجا بیرون آمده برجی دیدم عمارت مانند که از قدیم درین شهر ساخته و همان ترکیب نگاه داشته موزه کرده اند از اسباب و اسلحه ملل حتی قمه و خنجر و کار دایرانی هم خیلی بود خیلی بسلیقه چیده بودند پوست اسبهای معروف قدیم را که فلان پهلوان با فلان پادشاه سوار میشده بصورت همان اسب ساخته اینجا بپا داشته اند کلاً خود زره زره اسب اسلحه تمام از سر تا پا که پهلوانهای قدیم فرنگ و غیره می پوشیده اند اینجا بود قدری کشته آدمیم پائین را ندیم برای قصر لکن *Laken* که عمارت سیلاق پادشاه و ملکه است از نیک خیابان طولانی بسیار خوب میرفتیم طرف درست چپ رودخانه بود که دستی ساخته اند که کشتی تابند را کشتی که از قلاع معتبره فرنگستان و متعلق بدولت بلژیک است آمد و رفت کند رودخانه که از وسط شهر بگذرد اینجا نیست آبی از خارج برحمت زیاد برای خوردن بشهر آورده بخانه راه داده اند خلاصه بعد از مسافتی در آخر شهر بدر باغ قصر لکن رسیدیم بسیار باغها و خیابانهای نیتزد داشت این باغ مخصوص پادشاه است کسی اینجا راه ندارد جنگلهای خوب و درختهای قوی دارد بعضی جاها آب ایستاده مثل دریاچه شده است چمن و گل خوب دارد آهسته با کالسکه رفتیم تا رسیدیم به عمارت ملکه اینجا بود استقبال کرد نشان آفتاب را با حمایل آن میلکه دادیم بخود و نصب کرد در تالار کشید و آری نشستیم چشم انداز خوبی بشهر و باغ داشت چمن بین تالار اطرافها بود و موزیکان میزدند شاهزادگان و غیره آمدند و اطرافها نشستیم فرشهای بافته کار قدیم منقش با شکل خیلی خوب که در خود بر و گل میافزاید و باغ نصب کرده بودند ولی کارخانه اش حالا کار نمیکند باغ و چمن عمارت لکن بسیار خوبست خلاصه بشهر مراجعت کرده باغ حیوانات رفتیم اما چون وقت نبود در دست بخشیتی میان قفسهای انواع گلهای عجیب دیدم کوچک بزرگ رنگه رنگت مابین خانه کوچکی هم داشت اینجا را هم تماشا کرده رفتیم منزل قبل از آنکه به لکن برویم به هتل دولی یعنی نشین حاکم و کارگذاران ولایتی بسیار عمارت عالی و قدیم است بالای عمارت برج بسیار مرتفعی است تالار می دارد که سقفش نقاشی بسیار خوبی شده است صورت اسرافیل را که صور میداد نقاش طوریکه کشیده است که آدم هر طرف میرود چشم آنصورت با و است

عمل این نقاش بسیار عجیب و معروف دینی است بدیوارهای عمارت فرش صورتی نصب کرده اند جلوه توکل میدانست بزرگ جمعیت زیادی آنجا بود طول و میده چنان آمده بسیار خوب مشق کردند اما طول و میده اینجا سواره نیستند پیاده اند اغلب کوچها و خانهای شهر را خراب کرده اند از نو می سازند و دیوانخانه عدلیه می ساختند بسیار اعلی خلاصه عصری مراجعت بمنزل شد شام را در همین عمارت موعود پادشاه هستیم همه بالباس رسمی رفتیم سفرای خارجه و غیره همه بودند شام خورده شد بر شستم بمنزل فردا صبح زود باید از راه بندر اوستان بد انگلیس برویم ازین جهت زود خوابیدیم

روز بیست و دوم ربیع الثانی

صبح زود با کسالت بخوابی شب بر خاسته به تجلیل رخت پوشیدم بسیار سرد بود اهل شهر هم هنوز خواب بودند کیفوج با موزیکان آمده پای عمارت صف کشیدند سواره هم بود پادشاه آمدند بکالکته نشستند از کوچها و خانها گذشته رسیدیم بکارهان کالکته ای بر روی حاضر بود فوج سرباز با موزیکان و غیره بودند پادشاه و درگاه کرده بکالکته نشستند اندیم از محکمت فلاندر عبور شد همه جا بکالکته آبادی سبز و چمن باغ و گل است اینجا برنا فلتنکی که هولاند باشد حرف میزنند خلاصه رسیدیم به بندر اوستان و تجار و کاه معتبر است کشتیهای زیاد بودند آبادیست از بروکل تا اینجا سه ساعت کمتر راه بود کالکته تجار امر و زحلی تند میرفت ما مورین بلژیک مرض شده حاکم و کارکنان اوستان حضور آمده نطق زیادی کردند بعد پیاده شده از اسکله داخل کشتی اعلیحضرت پادشاه انگلیس شدیم که موسوم بوئریلانت است لارنون صاحب انگلیسیکه همراه ما بودند معرفی و راهنمایی میکردند امیرال معینه کشتیهای انگلیس که موسوم بباک کلتنوک است و بسیار جزایر قطب شمالی چندین دفعه رفته و مر و مر و فست استقبال آمده در کشتی بودند صاحبان دیگر بحری هم زیاد بودند رفتیم با طاق مخصوص خودمان نشستیم کشتی بسیار تند رو خوبی است صدرم با عمده جات و بعضی دیگر در کشتی ما و شاهزادگان و سایرین در دو کشتی دیگر که مثل همین کشتی بودند خیلی نظر شدیم تا بارها را آوردند و همراهان جاسی شدند من بواسطه کسالت با طاق پائین رفته قدری استراحت کرده بعد آمدم با ناروی سیر ما میوهای خوب بود بلوی بسیار اعلی انکو سفید و سیاه بسیار حطر

خوب میوه سوز که چیز بسیار خوبیت خربزه کوکات بم بود بسیار شیرین این میوه را کلا در مخانه عمل میآوردند
 و قیمه آنها بسیار گرانست مثلاً کینچو شنه انگور را بد و هزار دینار میدهند و شس علی هذا خلاصه را ندیم همکار
 خوردیم همراهمانرا خوبی داده بودند از بند را و ستانده ای دور که اول خاک انگلیس است عجبت
 را و است و این دریای مانس بطوقان و فوج زیاد و مسعود و دست اما الحمد لله تعالی دریا بسیار آرام
 مثل کف دست بود احوال احدی برهم نخورد مثل سیاحت روی رودخانه بود از عقب سرباز
 سه کشتی بردیف میآمد و کشتی بزرگ جنگی زره پوش هم یکی دست راست ما دیگری دست
 چپ برای احترام میآمدند گاهی توپ می انداختند قدریکه فوتم کشتی دیگری آمد که دو برج و در هر
 برجی دو توپ داشت بر جبهه طرف که میخواستند بیکر داند این کشتی هم آهن پوش است
 گفتند زور پنجره اسب دارد و دیواره کشتی هم چندان از دریا بلند تر نبود میگفتند کلوله توپهای این
 کشتی کشتیمای دیگر را خور و میکنند و سه تیر از توپهای آن انداختند بسیار صد میکرو کشتیمای تجاری
 و غیره بسیار آمد و رفت میکرو دندنا زد کیت شدیم بسواحل انگلیس که بهای کنار دریا پیدا شد کشتی
 جنگی زیادی با استقبال آمد همه توپ انداختند روی دریا از کشتی و قایق کشتیمای بجا بزرگ
 که بزرگان و نجای انگلیس در آنها نشسته تا شام آمده بودند پر بود کوههای ساحل چندان بلند
 نیست و سنگش سفید رنگ مثل معدن کپست خلاصه کشتی سید به بندر دو سکوی سنگی طولانی
 ساخته اند تا کشتی در بندر از موج و طوفان محفوظ باشد خیلی توی دریا آمده است بالای آن زن
 و مرد و خانها و نجای و افواج و سوار بسیار بودند اینجا ایستادیم سپربای علی حضرت پادشاه کلستان
 با وزیر دول خارجه لورد کرانویل و انجیان و اشراف لندن همه آمده بودند سپر وسطی پادشاه
 دوک و ممبروغ و اسپر سبی پرنس از تور در کشتی ایستادیم سپربای پادشاه وزیر خارجه و شیک
 اقامتی باشی پادشاه که مردی معتبر و هم پیشخدمت باشی است توی کشتی آمدند فریم توی اطاق
 نشسته صحبت کردیم تا بار بار از کشتی بردند بیرون سپر دومی ملکه جوان بسیار خوش روی و مایه بیت
 چشمهای زلف و قد می ریش دارد قدش چندان بلند نیست سنش باید میرسد و بهفت

هشت سال باشد پسر سومی که از او کوچکتر است قدیمی رویش باریکتر و جنبه اش کمتر است
 ایشیک آقاسی باشی اسمش لورد سیدنی مرد پیری قوی بنیه ایست خلاصه برخاسته از اسکله بالار فیتیم
 از دحام و جمعیت غریبی بود سوار کالسکه بخار شدیم من و پسرهای پادشاه و صدر اعظم و وزیر خارجه
 انگلیس و پیشخدمت باشی در یک کالسکه نشستیم بسیار کالسکههای خوبی بود هیچ جا چنین واکو نهاده نشده
 بود آهسته چندی رفتیم بکار تیکه غذا حاضر کرده بودند پیاده شدیم من فتم باطاق کوچکی حکیم الماکت که چندی
 بود اینجا بود و دیده شد بعد گفتند حاکم شهر دو روز نفقته حاضر کرده است باید بخواند فتم بتالاری بالای پله
 یلندی ایستاده همه شاهزادها و اعیان انگلیس شاهزادها و سایر نوکرهای مابودند حاکم نطق را مفضل خواند
 بسیار تعریف و تجید از ما بود ما هم جواب دادیم لارنون بانگلیسی بیان کرد مردم دست میزدند بعد برگشته
 فیتیم سر نماز بر بان همه بودند غذای گرم پخته و میوه و غیره آوردند خوردیم بعد برخاسته باز با همان اشخاص
 در کالسکه بخار نشسته رانندیم همه جا را بفل کوه و دره میرو فیتیم از تونلهای متعدد گذشتیم که دو تایی از آنها بقدر ربع
 فرسنگ و بسیار تارکیت و نفع بود زمین انگلیس هیچ شاهتی بسیار زمینها ندارد بکل زیاد دارد و درختهای
 قوی آبادی متصل زراعت زیاد و تمول انگلیسها معروف دنیا است ضرورت بنوشتن نیست از نزدیک
 قصبه و آبادی شکیسوار است که شیتیم که مقر ناپلیون سوم بوده هم آنجا فوت شده است قبرش هم
 آنجا است کالسکه بخار بطوری تند میرفت که امکان نداشت کسی جانی را ببیند از بس تند میرفت
 از عراد با آتش درآمد یک کالسکه سوخت کم مانده بود که همه بسوزد کالسکهها را نکا بداشته آمدند
 پائین خاموش کردند درست شد دوباره براد افتادیم تا رسیدیم ببول شهر لندن دیگر آبادی و جمعیت
 و بزرگی شهر و کثرت را و آهمن که علی الاجمال کالسکه از هر طرف عبور و مرور میکند و از دو کارخانه
 و غیره نمیتوان شرح داد ما از روی پشت بامها میروانیم خلاصه رسیدیم بکار ایستادیم تماشاچی و
 جمعیتی زیاده از حد نظام انگلیس سواره زره پوش خا طلعه نواب و لیعه انگلیس معروف به پرنس
 دوکان *Prince de Galles* همه وزرا و اعیان و اشراف حاضر بودند پیاده شده من و
 ولیعه و صدر اعظم و لرد مورلی همانا را بکالسکه رو بازی نشسته رانندیم طرفین راه و باهما و بالاف

ملوا زن و مرد و بچه بود بسیار اطهار خوشحالی میکردند و هورا میکشیدند و شمال تکان میدادند دست میزدند
خلاصه معرکه غریبی بود من متصل با سر و دست تعارف میکردم جمعیت تماشاچی آنها داشت جمعیت
این شهر را متجاوز از هشتاد و نه نفر میکشیدند زنهای بسیار خوشگل دارند بجا بخت و بزرگی و وقار و تکبر
از روی زن و مرد میریزد معلومست که ملت بزرگ است و مخصوصا خداوند عالم قدرت و توانائی و
عقل و هوش و تربیت بآنها داده است اینست که مملکتی مثل هندوستان را ساخته کرده و در یکی دنیا و
جاهای عالم هم تصرفات معتبره دارند و سربازهای بسیار قوی و هیکل خوش لباس سوارهای زره پوش
خاصه بسیار قوی و جوانهای خوب خوش لباس بودند مثل سوارهای روس اسبهای قوی خوب آماهد و
کم است چهار فوج است هر فوجی چهار صد نفر باین تقصیل نصف را هر که آدمیم باران شدیدی آمد و مردما
سراپا ترک و منجم خلی تر شدیم اما سر کالسه که را کفتم پوشیدند صدر اعظم و لار و مولی سرشان باز بود بالمره تر شدند تا رسیدیم
بماتر یکساعت هم که منزل ماست پیاده شدیم این عمارت منزل شهر پادشاه است عمارت بسیار
عالی و بزرگ و لیعهد و سایر شاهزادگان همراهی کرده ما را بردند بعمارت همه همراهان ما هم در این عمارت
منزل دارند باغ بسیار وسیع با صفائی در جلو عمارتست چمن بسیار خوبی دارد خیلی خوب اصلاح کرده اند آب
در و کری دارند مثل عمارت که اسب میکشد و از عقب چمن یکت اندازه بریده شده میریزد قوی عمارت
دریاچه طبعی بسیار خوبی با کشتی و قایق برای تفریح دارد چند چاه بسیار خوب زده اند در هر گوشه باغ
درختهای جنگلی بسیار قوی و کلهای بسیار خوب طاوس زیاد است آنجا یکت درنا هم قوی چمن راه میرفت
خلاصه بسیار کسل و خسته بودم شب را زود خوابیدم پادشاه در قصر وین زوراستند که شش فرسنگ الی شهر
مسافت دارند اما باراه آهن در نیم ساعت میروند در روی پلها و قوی عمارت سربازان پرنیکلیس بالاس
چهار صد سال قبل ازین از عهد الیزابت ملکه انگلیس ایستاده بودند لباس عجیبی است روز طبیعت و
سوم ربیع الثانی صبح برخاستم امروز دیدن نواب و لیعهد فتم را بش چندان دور نبود خانه
دارند هفت هشت طفل بسیار شرین دارند و زوج و لیعهد دختر پادشاه و انارک و خواهر زن و لیعهد
روس است و لیعهد روس و زوج ایشان هم آنجا بودند چند روز است اینم دیدن آمده و یکماهی

خواهند ماند خلاصه قدری نشستم صحبت شد به جای عمارت از دیوارهای اطاق و غیره اشکال شکار و پوت
بیر و غیره بود خلاصه برخاسته رفتم دیدن پرش الفرد که مقرب بدوک و مبورغ است خانه او هم بسیار خوش
سرماها و شکارها و سر فیلی که در دماغه افریقیه شکار کرده با انواع مرغهای خوش خط و خال خشک کرده
پشت شیشها و غیره چیده بود اسباب شکار بود پرش ارتور بود رفته بود به بیخ اراج از آنجا به خانه دوک و کامبریج
پسر عموی پادشاه رفتم خانه خوبی داشت سپسالار کل قشون انگلیس است به خصوص توپخانه و جبهه خانه و
پرست اما بانی و قوی بیکل سرخ و سفید بسیار خوش منظر است مرد معتبر است قدری صحبت شد رفتم
خانه خواهر همین دوک کامبریج که زوجه دوک و تک است که یکی از شاهزادگان و نجبای المان و جوان
بسیار خوبست سیل کمی دارد و خوش شکل است خانه و باغ خوبی دارد که از دولت داد و اند خلاصه چون
آمدن سفرای خارجه و وزرای انگلیس بحضور بودند زود برخاسته آمدیم منزل رخت پوشیده رفتم بتالار بالا
عمارت همه شاهزادهای ماصدر اعظم و غیره بودند ایشیک آقاسی یاشی پادشاه با همه سفر آمده ایستاد
بکان یکان را احوال پرسیدیم ایچی کبیر روس با رون برنلف مردی پیر و حال سی سال است در لندن
ایچی است میسوروس پاشا ایچی کبیر عثمانی از اهل یونان و مرد معتبر است میسولست ایچی او شریک و وزیر
و بزرگ است سابقا صدر اعظم منسه بود از اهل المان است سفیر فرانسه گنت دارکو از نجبای فرانسه است
سایرین هم بودند سفیر دولت تراپون هم اینجا بود نواب راجه دولپ سنک پسر رنجه شکمه مروف
هم بود بیست سال است در لندن است موجب زیاده دولت باو مید و جوان خوش چشم و ابرو است
زبان انگلیسی حرف میزند جوهر و مروارید زیاد بخود زده بود شاهزاده هند است بعد از رفتن اینها کل وزرای
انگلیس که حالا از دسته و کینت هستند کرد و کانویل وزیر خارجه کرد و کلا و ستون صدر اعظم دوک دایل
وزیر هندوستان و سایر وزرا و معتبرین بحضور آمدند خیلی بالرد کلا و ستون و وزیر خارجه انگلیس حرف زدیم
بعد آنها هم فقط تنها ماندیم عمارت بالا را هم کشتم عجب عمارت است اشکال و پردای بسیار خوب و آرد
بجهت شام بخانه و لیعهد دعوت شده بودیم که از آنجا شام بخانه دوک دسوتر اند که از نجبای انگلیس و سالی گریو
مدخل دارد برویم که مجلس رقص است رفتم خانه و لیعهد شام خوردیم شاهزادهای ماصدر اعظم و غیره و

وزرای انگلیس و لیجروس زنهای هر دو و سعید بودند بعد از شام رفیقیم خانه دوک و سوترلند زن نجیب
معموله دارد خانه اش خوبست جمعیت زیادی بودند تا لا طولانی روی صندلی نشستیم زنهای شاهزاده هند
نواب نانم بکاله هم باپیشش بودند و سال است برای امری بلند آمده همین جا مانده اند نوه تمپو حصا
معروفست خلاصه رقص تمام شد بنظر آمده خوابیدیم روز جمیعت و چهارم ربیع الثانی
باید برویم بقصر و نیند زور که مقرر علیحضرت و کیتوریا پادشاه انگلیس است باکالسه بخاریک ساعت مسافت
خلاصه رخت پوشیده باصدر اعظم ولارد مورلی سوار کالسه شد رفیقیم جمعیت زیاد از حد سر راه و طرفین
راه ایستاده بودند انقدر کالسه بود که حساب نداشت از خیابان های پارک و شهر گذشته رسیدیم کجا
سوار کالسه بخار شدیم کالسه های بسیار اعلی و طرفین کالسه کمپارچه از بلور بود از جای های آباد و صحرا چون گئیم
تا قصر و نیند زور رسید انقدر مثل قلعه چهار برجی بنظر میآید نزدیک رسیده پیاده شده سوار کالسه ای
شدیم جمیع ملزمین ما هم بودند پای پلته پیاده شدیم علیحضرت پادشاه تا پای در استقبال کردند
آمده دست ایشان را گرفته باز داده رفیقیم بالا از آنها قضا و الا نهایی قشنگ که پردای اشکال خوب
داشت گذشته داخل اطاق مخصوص شده روی صندلی نشستیم پادشاه اولاد و متعلقان و خدام خوشا
معرفی کردند ما هم شاهزادها و صدر اعظم و غیره را معرفی کردیم لار د شامیر لانکه وزیر دربار پادشاهیت
شان ژارنیر *garretiere* مکلن الماس را که برانوند معروفست و از نشانهای بسیار بهتر
انگلیس است برای ما آورد پادشاه بر خاسته بدست خود شان نشان را بماند و دو جامیش را انداختند
جواب بند بلند را هم دادند و استمان این نشان از قرار بست که در ذیل نوشته می شود
مورنین را در باب نشان موسوم به ژارنیر که او دارد سیوم پادشاه انگلستان در سنه هزار و سیصد و چهل و نه میلادی
در قصر و نیند زور اختراع نمود و عقیده است یکی آنکه یاد کار فتح کرسی که فلیب چهارم پادشاه فرانسه
شکست داد این نشان را اختراع کرد و دیگر اینکه در یکی از مجالس بال جواب بندگتس و سالیسپوری
مشوقه او را در افتاده اسباب خنده حضار شده بود پادشاه از کمال غیرت و علاقه که با او داشت
روسب بند را برداشته این عمارت را او اگر دمقضج باد کسی که خیال یک کند که همین عبارت



VICTORIA,
QUEEN OF ENGLAND.

الحال در شمه نشان زانو بند نقش است و گفت همین بنده جراب را بقدری محترم خواهیم کرد که هرگز
تحصیل آن منت بکشید این شد که آنرا نشان اول دولت قرار داد و سواى پادشاه انگلیس که رئیس اداره
نشانست و شاهزادگان انگلیس و سلاطین خارجیه با حدی این نشان داده نمی شود و عدد حاملین نشان هم
از داخله و خارجیه زیاده از بیست و شش نفر نباید باشد

خلاصه نشان را با احترام تمام گرفته نشیتیم منم نشان و حامل آفتاب مکتل بالاس را با نشان تصویر خود سادات
انگلیس دادم ایشانم با کمال احترام قبول کرده بخود زدند بعد برخاسته سر نیز رفتیم سه دختر پادشاه و یک
پسر کوچکی که هنوز از پیشانی بانی نمیرود و آتش لیوولد است نشسته بودند این پسر امر و زالی کار با استقبال
آمده بود بسیار جوان خوشگلی است لباس آکوسی پوشیده بود و وضع لباس آکوسی این است که زانوها
الی ران کشوفست یکدتر شازده ساله پادشاه هم همیشه در خانه ایشان است هنوز شوهر ندارد و دختر دین
شوهر دارند شاهزادگان و صدراعظم و لاردر کرانویل و غیره بودند نماز خوبی خورده شد میوه های خوب
نمار بود بعد پادشاه دست مار گرفته با طاق را حکما برده خودشان رفتند قدری آنجا نشیتیم سواره نظام
رزه پوش خاصه با یک فوج در میدان کوچک قصر استاده بودند بسیار سواره خوب و پیاده ممتاز است
فئون انگلیس اگر چه کم است اما بسیار خوش لباس و با نظم و خوش اسلحه و جوانهای بسیار قوی دارند و زیکان
بسیار خوب میزدند خلاصه خیابان عرضی جلو قصر است که طولش یکفرسنگست و طرفین آن دو ردیف درخت
جنگلی کهن قوی سبز بسیار بلند است زمین همه چمن است و گل و سبزه آمیز پائین سوار کالسکه با صدراعظم
ولارد و هماندار از خیابان راندیم سایرین هم بکالسکه نشسته نامی آمدند زن و مرد زیاد و نهایی خوشگل و بچه
بزرگ از اهل خود و سینه زور سر راه بودند و در خیابانها سواره پیاده با کالسکه می گشتند خیلی تماشا داشت
تا قدریکه رفیم چیم تکم شد آهوی زیادی مثل کله کوسف قریب هزار آه و در چنهار و خیابانها ول کرده اند و
دستیه سحر میدن و از آدم چندان وحشت نداشتند کسی هم نمیتواند آنها را اذیت کند فی الحقیقه آهویت
بلکه مابین مرال و آه و شوکا جو نیست بسیار خوب خلاصه خیابان و درخت و چمن آنها ندارد و در سنگ فیم
از خیابانی دیگر گذشتیم مثل بهشت طرفین خیابان درختهای ابنوه بلند همه کلمای بزرگ آبی رنگ و در فز

و غیره داده بود از جنس خنجره انقدر با صفا بود که فوق آن تصور نمیشد رسیدیم بدریاچه ای بزرگ زن و دختر زیادی
دور دریاچه بودند از دریاچه گذشته بعمارتی کوچک بسیار با صفا رسیدیم که مال پادشاه است بنجایاده شد
قدری میوه خوردیم شاهزادها و غیره همه آمده رفتند سر راه آهن با سوار قایق شده رفتیم آن طرف آب
جمعیتی از زن و مرد بودند قدری توی آب ایستاده رفتیم نمونه کوچکی از کشتی جنگی ساخته بودند بمبت و چها
توپ بقدر بزرگ داشت توی آنرا تماشا کرده آمد و بیرون با قایق باز رفتیم تجارت سوار کالسکه شده
از راه دیگر که باز هم چمن و خیابان و آهوی زیاد بود رفتیم به ویند زور و از آنجا بکالسکه نجاتی رفته

را ندیم برای شهر جمعیت مثل صبح ایستاده بودند تعارف زیاد بعمل آمد تا رسیدیم بمنزل عمارت ویند
زور بسیار قدیم است و از خارج چندان زینت ندارد شبیه بایه قدیمه است که از سنگ ساخته اند
و سنگهایش همه بقدر آجر است یکت برج بزرگی دارد و چند برج کوچک بلند اما میان عمارت بسیار
بازینت و شکست و پراسباب اطرافها تالارها دالانهای بسیار خوب و موزه اسلحه دارد تن پادشاه
نخا و سال است اما بنظر چهل ساله نماید بسیار بنشاش و خوش صورت هستند امشب رادر خانه لاردر
حاکم قدیم لندن همان شب نشینی و سوپه هستیم شب را سوار کالسکه شده را ندیم از عمارت تا تالار
لاردر میفرسنگ تمام بود همه طرفین راه و کوچه انقدر زن و مرد بود که حساب نداشت همه بوز یکپند
منهم متصل با همه تعارف میکردم همه کوچهها از چراغ گاز روشن است علاوه بر آن باز باهما و پنجه خانانارو
الکتریسینه کوچه را مثل روز روشن کرده بود بعضی چراغهای گاز بشکلهای مختلف بالای خانها و کوچه
غیره درست کرده بودند شهر و کوچه را آتین بسته بودند از عمارات عالی و دکاکین زیاد مرغوب
میدانها گذشته تا داخل دروازه سیتیه شدیم یعنی شهر قدیم لندن که لاردر ساکم همین سیتیه است دیگر احتیاج
بسیار شهر و محلات ندارد یعنی سایر شهر حاکم ندارد در محله مشورتخانه دارد اگر امری اتفاق افتاد بپلیس گفته
باشی آن محله است رجوع میشود او هم بوزیر داخله رجوع میکند پلیس این شهر هشت هزار نفر است همه
جوانای خوب با لباس معین اهالی شهر زیاد از پلیس حساب میبندند بر کس به پلیس بی احترامی کندش
واجبست خلاصه وارد در خانه لاردر مرشد و از پله بالا رفتیم تا لاری بود و لیعهد الکلیس و روس باز نماند

و همه سفرای خارجه و شاهزادای ما و غیره و شاهزادگان و شاهزاده خانها و بزرگان و وزرای انگلیس^{۸۳}
بودند با هر دو ولیعهد دست داده تعارف کردند این عمارت دولتی است که حاکمان می
نشینند اسم عمارت کیلدال است سالی یک مرتبه این حاکم با انتخاب اهل شهر باید عوض بشود اجزای حکومتی با
سهامی غریب داشتند کلاههای سمو بزرگ خرقه و کاتبهای زیر سمو و غیره در دست هر یک چوب
باریک بلندی دست دیگری شمشیر و قداره بسکت قدیم جلوه مارا می رفتند خلاصه دهان طاق ایستاد
لاردرم نطقی کرد جوانی دادیم بعد باین تشریفات بتا لار بسیار بزرگی که چهل چراغ و چراغهای کاز داشت
رفتیم باز وجه ولیعهد انگلیس باز داده بودم زن و مرد زیادی بودند امشب سه هزار نفر دعوت شده
بودند لاردرم رجه که دامن نشین خلی دراز بود و بزرگ کشیده میشد پوشیده بود رفتیم صد مجلس چپه پانچود
بالا رفته روی صندلی نشستیم زنهای هر دو ولیعهد طرفین مانسته سائرین همه ایستاده بودند لاردرم بزرگ
انگلیسی خطبه از روی تخت نشست درود ما و دوستی و استقامت و ولایت انگلیس و ایران خواند همان زبانان
فارسی چاپ زده و رتی از آنرا بدست فارسی دانند دادند بعد از اتمام تقریر لاردرم صد رانظم همان
فارسی را با فصاحت تمام خواند ما هم جوانی دادیم لارنس صاحب بزبات انگلیسی ترجمه کرد بعد از
آن مجلس سلام منقضی شد بدست هر کس قلمی از مطلقه مراد داشت با ورتی که در آن اسم نوشته
بودند دادند که هر کس با هر کس میل دارد بر قصد اینجا بنویسد جعبه طلائی بهم پیشکش کردند بعد مجلس قص شد
من و هم اینجا نشستیم تا شام میگردم هر دو ولیعهد باز نهما و غیره همه میرقصیدند بعد از اتمام رقص باز داده
داده بزوجه ولیعهد انگلیس رفتیم برای سوپر که شام بعد از نصف شب است از تالارهای بزرگ و پهناور
هر دای زیادی که همه ملوک و از مرد و زنهای خوشکل بود و انواع کلهها و درختا که در کوز و کاشته و در پلیس
و اطفا که داشته بودند گذشته رفتیم بتا لار بزرگی که نیز سوپر را چیده بودند قریب چهار صد نفر مسافر بود و شخصی
از اهل سیت که نایب لاردرم بود عقب سر من ایستاده بود و در دفعه بعد ای بلند اعلام ما بمل مجلس میکرد که حاضر
باشند برای توس نمودن یا بمعنی که صاحبخانه بسلامتی بزرگان شراب بنجر دهمه باید بریزند و بنجر را اول لاردرم
بسلامتی ما خورد بعد ولیعهد انگلیس توس کرد بعد باز لاردرم توس کرد و هر دفعه شخص اهل مجلس را قبل از وقت

خبر میکرد خلاصه بعد از اتمام سوپر بر خاسته رفتم بمنزل مای خود خوابیدیم و در بر کشتن بهم که نصف شب بود بانها نطو جمعیت بود امشب در کالسکه با من لشیک آقاسی باشی و صدر اعظم بودند پادشاه انگلیس کتابی دارند که هر کس در قصر و نیز زور بیدین ایشان رفته هم خود را در آن ثبت کرده برین روز

روز بیست و پنجم ربیع الثانی

روز رفتم بکارخانجات ولوچ که جبه خانه و توپخانه و آهنگر خانه دولت انگلیس است از عمارات ما تا بانجا با کالسکه اسبی و ساعت راه است که همه را از توی شهر و آبادی میرود و ولوچ هم شهر است و حقیقت محله از لندن متصل بآبادی شهر است صبح سوار کالسکه شده رفتم شاه زادگان و غیره هم با پیشخدمتان کشیک بودند از محله ای آباد و شهر و از پل رودخانه تا میز گذشته باز از کوچه های آخر شهر که اغلب قصا بنجانه بود و کسبه و عله که همه از دودغال رویشان سیاه شده بودند گذشته تا رسیدیم بقصبه و شهر و ولوچ که جای معتبر است و سرباز خانهای سواره و پیاده دولت انگلیس همه در آنجا مستکنند رودخانه تا میز واقع است دوت و کاسه ییج و پرنس الفرد و پرنس آرتور جنرال و دایره توپخانه و حاکم نظامی و ولوچ و سایر سرکردهای توپخانه و پیاده و غیره همه باستقبال آمده و جلو ما افتادند با کالسکه را ندیم برای تماشای کارخانجات خیلی راه از کوچه و برزن عبور شد جمعیت زیادی بود طرفین راه و نا میکشیدند منم تعارف میکردم تا رسیدیم بکارخانها پیاده شده توی کارخانجات رفتم حالا رسم است توپها را با قالب غیر نرند آهن تحت را با اسبابی که دارند لوله میکنند بهر اندازه که توپ بخواهند بعد از آن بکارخانه دیگر بر نوبه چکش بخار کرده فشار داده میگویند و جوش میدهند توپ میشود گفتند این طور اعتبارش بیشتر است یکیک کارخانها را دیدم جانی توپ خانها را میکشند جانی دیگر میرند جانی سوراخ میکنند جانی چکش میرند توپهای زیادی مصرف قدیم در جلو کارخانها گذاشته و کلوله و اسباب زیادی چیده بودند جبه خانه همه انگلیس اینجا مستکنند بعد از گردش ما و رفتن نزدیک کورهای آتش که خیلی گرم بود سوار کالسکه شده را ندیم بجا رفت اول که از پهلویش گذشته بودیم منار آنجا حاضر کرده بودند تالار است که صاحب منصبان بری و بگری و توپخانه انجا منار میخورد جانی

خوبی بودند تا خودیم بعد از نماز سوار سب صبح انجیر شده با سپهرهای پادشاه و دوک و کاسبرینج و
سایر صاحب منصبان فیتیم بصحرائی که چمن بود برای توپخانه چندان هم وسیع متجاو از بیست هزار
مرد و دو صحرای چمن برای تماشا ایستاده بودند بمقاوم عراده توپ بزرگ و کوچک بود از قراریکه فتنه این
توپخانه تازه از بند وستان آمده است و باز خواهد رفت توپچیا و صاحب منصبان خوش لباس بودند
توپهای انگلیس مثل قدیم است از دهن با سیم پر میشود مثل توپ کروپ از عقب پر میشود توپخانه
سواره پیاده از حضور گذشته بعد دو بار دیورقه آمده گذشته بعد یورته آمدند بعد دوان دوان آمدند
بعد شق شلیک کردند یکی از توپهای نه پوندرایم بمایشکیش کردند بعد سوار کالسکه شده از همان ای
که آمده بودیم بر شستم منزل شب را باید تماشاخانه برویم رخت پوشیده با امیر آخور پادشاه که مرد عاقلی
و لادشامبرلان بکالسکه نشسته را ندیم جمعیت زیادی بود در راه با همه تعارف کردیم تماشاخانه ولیعهد
انگلیس و روس و زوجه هر دو و شاهزاده خانها و بزرگان همه بودند تماشاخانه بسیار بزرگ شش مرتبه
خوبست پردای خوب نشان دادند جمعیت زیادی هم بود پاتی را که از خواننده های معروف فرستاد
مخصوصا فرستاده از پاریس آورده بودند بسیار خوب خوانند بسیار زن خوشکلی است مبلغ کرانی گرفته
بلندن آمده بود دیگری هم بود البانی نام از اهل کانادای نیکی دنیا بسیار خوب خوانند کارهای خوب کرد
بالاخره بر خاسته فیتیم منزل روز جمیست و ششم شهر ربیع الثانی امروز بعد از نماز فیتیم بیاض
حسام السلطه و نصره الدوله با من در کالسکه نشسته پیش خدمتها و غیره هم همراه بودند چون روز یکشنبه بود کوهها
خلوت بود همه مردم توی چمنها و باغها بگردش رفته بودند چندین هزار نفر دیده شد که توی چمنها خوابیده بودند
باز کالسکه ما را که میدیدند از اطراف دویده میآمدند همورا میکشیدند خلاصه راه دوری بود از کوهها و میدانها و
عبور کرده تا رسیدیم بیاض و شش پیاده شدیم کالسکه زیادی در باغ و کوه بود معلوم شد جمعیت زیادی بواسطه
روز یکشنبه بیاض و شش آمده اند رئیس باغ که مردی پیر و کوشش هم سنگین بود آمد قذری هم فراموشه میداد
صحبت کردم زن و مرد زیادی بود ما از میان کوهچه تنگ مرد و زن عبور میکردیم و متصل هموار میشدند
انصاف اینست که قلبا بمایل دارند و زیاد از حد با حرمت و ادب حرکت میکنند خلاصه و خوش

اینجا رافنس نقس علیّه از هم جدا ساخته اند چند حیوان عجیب اینجا بود که جای دیگر دیده نشده بود و اولاً این
 پوتام است که اسب دریا نیست چیر غریبی است سه عدد بود یعنی یک جفت نر و ماده و یک بچه هم کنار
 زائیده بودند بچه هم خیلی بزرگ بود و بیرون آب ایستاده و بزرگسای آب بودند غذا بدوش می انداختند و
 راسل یکت دروازه باز میکرد و دندانهای بسیار درشت داشت بسیار عظیم الحشّه بود آنچه من فهمیدم که گردن یک
 ثانیسمونی بود بسیار بزرگ کریمه النظر یعنی انسان بخصوص دست و پایش خیلی شبیه بانسان است صاحب
 میرقصاند پازین میرد میایستاد حرف میزد انگلیسی بلد بود بعد جلو ما راه میرفت اما میل داشت دستهایش را
 گرفته راه ببرند یعنی میمونها انداختند جست و خیز غریبی داشت بند بازی میکرد اما نشا شور و باه و بگریست
 که هر دو توی حوض آبی بودند و در حوض معجز بود شخصی بزبان فرانسه با آنها حرف میرد بسیار تیر تیرش بود چشمه
 شیر خیل بزرگست تنش لشم نازکی دارد دست و پایش سیال مایه و پر شب پره شبیه است اما باهاها
 بسیار تند راه میرفت در کنار و وسط حوض سکونی چو نعلی گذاشته بودند روی صندلی میرفت می نشست و با
 هم شبیه بشیر بود اما کوچکتر میرفتند زیر آب مستحضر صوت میرد همان آن از آب بیرون میآمدند روی سکوی حوض
 نشسته مستحضر را میگرداند سگفت یکت باج دو باج هر چه میخواست او را باج میکردند بسیار تماشا داشت
 را با میمونهای کوچک بقدر موش سلطانیه دیده شد بسیار غریب فیل و گردن و شیر یال دار پلنگ سیاه
 ببر و غیره مرغ و طوطیهای الوان بودند غیر ازین هم بسیار جا بود دخته بودم تو انتم بگردم جمعیت یاد هم بود معادّه
 بمنزل کردم

روز بیست و هفتم ربع الثانی

امروز برای سان کشتیهای جنگی باید برویم به بندر پورتسموت که کمی از بنادر معتبره جنگی انگلیس است صبح زود
 برخاسته کسالت بخوابی داشتم رخت پوشیده و سوار کالسکه شده با صدر اعظم و شاهزادها و غیره رفتم همراه
 این پورتسموت جمعیت زیادی بود و رفتم توی کالسکه قدری سطل شدیم تا ولیعهد انگلیس و ولیعهد
 روس بازناییشان و غیره آمدند آنها هم در کالسکه دیگر یعنی ردیف کالسکه مانسته را ندیم همه راه آباد
 و سبز و خرم و جنگل کاج بود سه ساعت کمتر راه طی شد تا رسیدیم به پورتسموت شهری معتبر و بندر
 جنگی عظیمی است قلل و باستیانهای سخت دارد و اسکله پیاده شدیم حاکم شهر با افرای خودش

آمده لطفی کردند تعارف رسمی بعمل آمده توپ زیاد از خشکی و دریایند اخته داخل کشتی و یکتوریا البرت
که کشتی مخصوص پادشاه و تندر و بزرگ و نوبست شدیم با هر دو ولیعهد و شاهزادها و سرداران بزرگ
و غیره کپتان این کشتی همش پرسش می کرد که کشتی ما کجاست و کشتی ما کجاست و کشتی ما کجاست
نما نشستم بعد ولیعهد انگلیس گفت برخیزید برویم بالای کشتی باید کشتیها سلام بدیند برخاسته رفتم بالا همه
آمدند و پسر کوچک ولیعهد انگلیس هم بالباس ملایم آمده بودند اینها دیکم کشتیهای جنگی قریب پنجاه فرزند
مثل کوه در دریای اژدها طرف ایستاده فکر انداخته بودند شکلیک کردند ملاحان رفته بودند روی دکلهها داد
میزدند و میگوشتند سایر تماشایان هم که از لندن و بنادر و غیره آمده بودند در کشتیهای پنجاه و یک
بزرگ و کوچک از حد بودند روی دریای آتما شاهی سیاه شده بود همه هورای میگوشتند و میر قهای نشان ایرازاد
همه کشتیها زده بودند یکتوریا هم بود رفتم تا نزد یکتوریا و دیت که در همین دریای مانس و جزیره بسیار جنگی است
شهری در همین جزیره نقل کرده نمودار شد موسوم به راید که خانههای بسیار رنگ مرتبه مرتبه داشت درین جزیره
پادشاه قصری دارند که باشوهرشان ساخته اند موسوم به اسبورن از دور پیدا بود علی
الظاهر خوب عمارتی مینمود روی نپه واقع و دورش جنگل و چمن بود از آنجا که نشسته از میان کوه کشتیهای جنگی عبور
شد همه توپ انداختند سلام دادند بعد از آن تمام کردش با سوار قایق شده بجهت ملاحظه و کشتی وان کشتی از آنکو
رفتم که بزرگترین کشتیهای جنگی دولت انگلیس است کپتان این کشتی موسوم به فیس هورولی با صاحب منصب
زیاد اینجا بود طول کشتی صد و پنجاه قدم بیشتر بود و زورپا ندره هزار اسب بخار داشت توپهای بسیار
بزرگ داشت بعضی توپها در طبقه بالا و اکثر در مرتبه پائین بود رفتم پائین همه جاتحتی اشرف خانه و جای خوراک
ملاحان و غیره را دیدیم شبیه کشتیها بودند که حاضر جنگ شوند در یک دقیقه کل ملاحان از طبقه بالا پائین
آمده بجا کبی تمام شش جنگ کردند توپهای پائین عظمت را با اسبابیکه داشت میکردند و بسیار عجب
داشت بقدری هر آه توپهای بسیار بزرگ بود و کشتی هم زده پوشش است ازین کشتی با قایق رفتم
بکشتی دیگر موسوم به سلطان این کشتی هم بسیار بزرگ و از هر دو زره پوش اسم ناخدا ایش و زنیارت
توپهای این کشتی کمتر اما بسیار بزرگ تر بود و بعد از ملاحظه پائین قایق نشسته رفتم رو بکشتی خودمان

در قایق ما ولیعهد روس و انگلیس و زنهایشان و معتمد الملک و دوک و کامبریدج و غیره بودند کشتی
 بخار کو چکی قایق ما را یکشنبه هینکه سپای پله کشتی ما رسید از آنجا گذشته رفت زیر چرخ بخار کشتی همان آن چرخ
 بخار هم حرکت آمد کم مانده بود پر چرخ بخار و بقایق ما اگر خدا نکرده یک پره میخورد و همه غرق میشدیم
 الحمد للہ چرخ ایشان و ما بخیر گذشته آمدیم بالای کشتی بر شتیم به بندر پورتسموت آنجا در اطاعتی باز نهار حاضر کرد
 بودند خوردیم بعد سوار کالسکه شده رفتم کارخانه را که اسباب کشتی بخار و از بر قبیل می ساختند کشتیم بسیار
 متاشا داشت از آنجا پله را گرفته بالا رفتم کشتی بسیار بزرگ جنگلی می ساختند و کشتی رفتم علی حده کار میکرد
 اسم کشتی ران ناصر الدین شاه گذاشته بودند پائین آمده سوار کالسکه بخار شده رانندیم برای شهر غزلبی رسیدیم
 شب را به مجلس کنسر یعنی ساز و آواز که در عمارت البترمال است باید برویم شب را بعد از شام سوار کالسکه
 شده با صدر غلم و غیره رفتم از بیت پارک گذشته داخل در عمارت شدیم ولیعهد انگلیس و روس با همه صاحب
 منصبان انگلیس و غیره بودند اول داخل دالانی شدیم که عرضش متجا و از شش هفت ذرع و سرش با شیشه پوشیده
 بود و کویا این هم بود طرفین دالان همه اسباب کارخانجات دیده شد شیرینی سازی سیکار سازی توون
 سازی رشته آردبری که فرنگیان با کاررونی میکوبند شربت آلبیمو سازی او دلس سازی که بطرارا
 در آن واحد پر نموده سرش را محکم میکردند قوطی حلبی سازی بر شیم کشتی لارچه بانی چاپ روزنامه و بکذا انواع
 و اقسام کارخانجات صنایع که نوشتن نیاید در کمال آسانی این کسبها و کارها را درست میکردند خیلی
 مفصل بود ریاست این کپوزلیسیون با بزرگان انگلیس مثل لاردر کرا نویل وزیر دول خارجه و غیره است
 آنها هم پیشاپیش ما راه میرفتند ولیعهد انگلیس و روس و غیره همه بودند خیلی متاشا کرده از پله زیادی بالا رفته
 رسیدیم بتالارهای متعدد که همه با پرده های اشکال دور نما و غیره بود پرده های روغنی اشکال بسیار ممتاز
 که در هر طایفه باین خوبی نمیده بودم رئیس این پرده ها پرسش نفر دپس پادشاه انگلیس است که رئیس بحریست
 و این پرده ها را صاحب منصبان و اجزای بحریه هر یک بخمال خود نقاشی کرده باینجا فرستاده اند و ظاهر
 ازین تالارها گذشته باز بدالانها افتادیم که متعنه که در کارخانهای زیر میا زندانها آورده برای فروش
 می صند زنها و دخترهای خوب چه در کارخانهای پائین مشغول کار چه در بالاست مشغول فروش متعنه بودند

از اینجا گذشته رسیدیم بجای مثل بهشت همه این دالانها و عمارات و کاخها و از چراغ کار بطورهای مختلف عجیب روشن بود اصل کونست در محوطه ایست بسیار بزرگ که سقفش بطور کسب بسیار وسیع بلند است و در این کسب هفت مرتبه دارد که همه جای نشستن مردم است همه قلمو از زنهای خوشگل با زینت جمعیت زیاده در همه از جنب و بزرگان سطح زمین هم از مرد و زن پر بود چراغهای زیاد از کار روشن بود و ما هم رفیقیم پائین توی آن همه جمعیت صندلیها چیده بودند با وسیع انگلیس و روس و بزرگان ایران و وزیران و اعیان انگلیس همه بترتیب ردی صندلیها نشستیم جلومار غنون بسیار بزرگی که بقدر یک عمارت و ستونهای آهنی و لوها دارد که صدای ساز از آنها در میآید بقدر چهار متصل بیک ضلع دیوار عمارت بود در چپ و راست از غنون هشتصد نفر دختر و زن بسیار خوشگل چهار صد نفر این طرف و چهار صد نفر آن طرف بر تاب نشسته بودند همه سفید پوش چهار صد نفر لای آبی داشتند چهار صد حامل قمر بالای سر این زنهای سپر با بالیا سهای خوب آنها هم هشتصد نفر میشد همه اینها به آهنگ بسیار خوش بنوای موزیکان و ارغنون میخواندند ارغنون را کیفر میزد صدایش خیلی دور میرفت بسیار خوب زدن آبا بادش را با بنجا رسید بند و الا کیفر چه طور میتواند با پایا باد سب باید مدتها میزد چای زیادی هم در مراتب پائین بود چپین مجلس تا حال کسی ندیده است دوازده هزار نفر بودند از احرار صداد دنیا همه آسوده گوش میدادند و تماشا میکردند خلاصه کیم عادت بیشتر طول کشید بعد از اتمام رقم بمنزل خوابید

روایت هشتم رابع الثانی

امروز باید دو ساعت بعد از ظهر برویم بقصر و بنده زور برای قشونیکه پادشاه میخواهند سان بدین صبح از خواب برخاستم وزیر بند و وزیر دولتی رجه و صدر اعظم انگلیس بحضور آمدند خیلی صحبت شد کیم ساعت ونیم طول کشید صدر اعظم هم بود مجلس خوبی گذشت بعد رفیقیم سر نما صدر اعظم آمده عرض کرد که وزیر بند محط است میخواهد اجزای خود را معرفی کند و امالی شهرهای انگلیس ادرس یعنی عریضه تنیت و رود آورده میخواهند بخوانند رفیقیم توی تالار از شهرهای بزرگ انگلیس و کلا آمده بودند تنیت و رود عرض کردند اجزای آنها را ایران معرفی شدند بعد بیامی لندن مجوسها آرا منته نچتر و غیره همه ادرس و نطق داشتند عرض کردند بعد وزیر بند اجزای خود را معرفی کرد زیاد بودند از جمله کولدا سمت که بهر حد سیستان و بلوچستان رفته بود

اسمیت و ملکه افیمیا ی طهران و غیره بودند بعد سوار کالسکه شده رفتیم بر آهمن و لیعهد انگلیس و روس
 ز نمایشان و غیره و متعین ما اکثری بودند سوار شده رفتیم به ویندزور قصر ویندزور در حقیقه قلعه سخی است
 از قدیم بانگ ساخته اند روی تپه واقع است دم پله قصر پیاده شدیم پادشاه باز تاپای پله پیر
 آمده بودند با ایشان دست داده رفتیم بالا همه آمدند قدری ایستادیم بعد من با هر دو و لیعهد و سایرین
 پائین آمده سوار اسب شدیم من سوار اسب یمن الدوله شدم خبر الما و صابنه نصبان نکلیس با یک
 دسته سواره نظام همه جلوا افتادند از خیابان طویل جلو غارت را ندیم برای آخر خیابان که آنجا وسعت
 گاه میدان مشق کفر شک در دست راه بود طرفین راه زن و مرد بطوری ایستاده بودند که چو
 عبور میدادند متصل بهورای یکشده بطوریکه از صدای آنها اسبهای همراهان رم میکردند و دیوانچه
 مینمودند تا اسب من بواسطه طول سفر و صدمه که در دریا و راه آهمن دیده بود و بیحوصله رم نکرد و آرام
 بود خلاصه بهمان طور رفتیم الی آخر خیابان نزدیک میدان مشق آنجا ایستادیم تا پادشاه و زنهای
 هر دو و لیعهد که با ایشان در یک کالسکه نشسته بودند برسند آنجا که نزدیک شدند ما هم را ندیم باز
 پادشاه عقب ما بودند رفتیم میدان مشق چمن وسیعی بود دورش درخت و جنگل در یکطرف بطور نیم دایره
 زن و مرد تا شایخی انقدر ایستاده بودند که حساب نداشت و ده پانزده اطاق چوبی و غیره نوبه
 مثل چادر بقطار ساخته بودند که مردها و زنهای اعلاظم و اشرف بر دیف طبقه بر طبقه نشسته بودند
 میر قهای شیر و خورشید و بیرق انگلیس را همه جا جلوا این نصف دایره زده بودند و بیرق بزرگ هم
 یکی علامت ایران دیگری انگلیس در مرکز دایره بپا کردند بودند که ما آنجا باستیم خلاصه رسیدیم زیر بیرق ایستاد
 پادشاه هم ایستادند و ی کالسکه تعارف بعمل آمد بعد من و لیعهد ما و دوک کامبریدج و غیره رفتیم
 از جلو صفوف قشون گذشته باز آمدیم دم کالسکه پادشاه ایستادیم امروز هوا ابر و مستعد باران
 بود خدا را شکر کردیم که باران نیامده هفت هشت فوج بودند سه چهار فوج خاصه که بالباسهای بسیار
 خوب و کلاههای شیم بسیار بزرگ از پوست غرس و غیره داشتند بسیار کلاه ممیزی بود این افواج بسیار
 خوب بودند و فوج بالباس اکوس بودند کیفوج دیگر هم باسم دیدم نکلیس است که فوج روی هم فته

قریب هشت هزار نفر میشدند بسیار خوب مشق کردند چند دفعه میدان را زد و برگردید و رفت مشق
شلیک کردند ششمین مرتبه دست خودم بدو کدک سیریدج سپهسالار انگلیس و آدم بابا و شاه بسیار
صحبت شدند خلاصه بعد از اتمام مشق که نزدیک غروب بود من با هر دو و بیهمد و دو کدک سیریدج و غیره
تا قصر و نیزه زور که کفیر سنگ راه بود همه را از توی جمعیت روانه دار رسیدیم به قصر پیاده شده رفیقیم بالا
در اطاق خلوتی راحت شدیم بعد از نیم ساعت باز رفیقیم پیش پادشاه و داع کرد و رفیقیم براد آهمن مشب
در خانه لار و کرانویل وزیر دولتی و خارجه بشام و بال موعودیم چون و بیهمد انگلیس و زنهایشان حستیه بودند
ازو نیزه زور تکرار کرده بودند که مشب مهمانی موقوف باشد بواسطه این تکرار فاشام را منزل خوردم
اما چون وعده داده بودم برای شب نشینی و بال رفیقیم خانه وزیر خارجه اما بال در فودکن افسیس یعنی در وزارتخانه
خارجه دولتی بود و بیهمد با بودند رفیقیم انجاء عمارت عالی بسیار خوبست زن وزیر خارجه آمد بطور دست با و داده
از پهلایا رفیقیم کل و درخت زیادی در پهلایا و ابر و هاجیده بودند همه نجای انگلیس از زن و مرد سفرای خارجه همه
باز زنهایشان موعود بودند رفیقیم و اطاقی نشستم میز می بود و درش صندوقی بعد برخاسته دست زوجه وزیر خارجه را گرفت
و در اطاقها و پهلایا رفیقیم بعد با همه تعارف کرده برخاسته به منزل رفیقیم خواستیم بنشیند

روز بیست و نهم ربیع الثانی

امروز به کرینوچ باید برویم نه متصل بشهر است نه خارج کنار رودخانه تا میزد واقع است و در حقیقت احتمالات
دور دست شهر حساب میشود صبح از خواب برخاستم صدر اعظم نبود با معتمد الملک و لار و همایان و کال اسکته
را ندیم از کوچای شهر گذشته داخل سیتی یعنی شهر لندن شدیم از کوچی معروف به رزان استریت که بهر کفین
مرغوب بود گذشتیم همه خرید و فروش اینجا میشود کوچی بسیار شهرت است نقد جمعیت و از و حام و کال اسکته
که آدم حیران و مبہوت میشد باز از کوچی عبور نمود و داخل قلعه قدیم لندن شدیم حاکم قلعه که جزایلی است
با همه اعیان و اشراف سیتہ آمدند دیو و دبر و ج قلعه همه از سنگ و جواهر و اسلحه و غیره سلاطین قدیم و
انجاضبط است میخواستیم امروز تماشا کنیم فرصت نشد رسیدیم بلب رودخانه تا میزد میفوج سربازان و زینکان
و غیره ایستاده بودند جمعیت هم بطوری بود که آدم حیرت میکرد و همه لب رودخانه را فرش کرده بوق و یو

صاحب منصبان و بزرگان انگلیس همه بودند کشتی بخار بزرگ خوبی برای ما حاضر کرده بودند و لیعهد انگلیس
و لیعهد روس باز نمایان و غیره همه قبل از ما آمده در کشتی دیگر نشسته بودند ما که رسیدیم همه همراهان و نشان
زادگان ما هم سوای عماد الدوله حاضر شدند رفیقیم کشتی هوا بسیار سر و صدا بدی میآمد و دو کشتیها و کارخان
راتوی کشتی می آورد این رودخانه جزر و مد دارد صبح الی ظهر آب زیاد است از عصر آب کم میشود بطوریکه
یکدفع دو ذراع تفاوت میکند از انگلیسان دیکسون طامسون لارینسون و غیره بودند کشتی ما جلو کشتی
و لیعهد با عقب افتاده را ندیم انقدر تماشاچی رومی کشتیهای بخاری و شرعی بودند که حساب نداشت
فایق کوچک و بزرگ بسیار بود و همه همراهی آمدند از وسط لندن که ششیم طرفین رودخانه همه عمارت
و کارخانه و بناهای عالیت داخل دوک شدیم دوک یعنی حوضها نیست که برای کشتیها ساخته اند
کشتیهای تجارتی و غیره را در آنجا با تعمیر میکنند و لنگر انداخته بارگیری متاع تجارتی می نمایند یا از متاع خانه
میکنند انبارهای مال التجاره هم در لب دوک ساخته شده است اسباب جراثقالی دارند بسیار بزرگ که
بارهای تجارتی را از کشتی خشکی یا از خشکی کشتی باسانی حمل میکنند و برای این دو کماری از این ساخته اند
برودخانه که وقت عبور و مرور کشتی باسانی باز و بسته میشود عرضش کم است کشتی بزرگ به صعوبت داخل میشود
اینقدر کشتی و تماشاچی دیده شد که انسان تعجب میکرد که این همه مخلوق کجا بود و اندو همه با تیر و زنمای
خوشگل زیاد بودند خلاصه بازار دوک خارج شده برودخانه تا میر افتاده را ندیم همین طور جمعیت توی
کشتیها همه را میآوردند چه در طرفین راه ایستاده تماشا میکردند همه جا توپ می انداختند راه زیادی
رانده دارد و کرینوچ شدیم اینجا مدرسه بحری انگلیس است و عمارات عالییه دارد از کشتی در آمده رفیقیم
بهارت وزیر بحری که بسیار عمارت بزرگ کهنه است دولت سال است ساخته شده است و لیعهد
باز نمایان و غیره بودند در این تالار اشکال سرداران قدیم و بعضی جنگهای بحریت شاه نشینی
داشت پله میخورد رفیقیم بالا میزنند برای آنجا برای ما چیده بودند با شاه زادگان و غیره نشیتم میر نهاد
سایرین خیلی طولانی جمعیت زیادی از مردوزن نهاد خوردند بعد از نماز رختهای خوبی لاروسن را
که در جبهه بود با نشان دادند کلوئه به آپولیت او خورده بشانه اش فرو رفته بود جلدیه سفید او که خونی

بود و دیده شد این جنگ معروف به ترافالگار است که کشتیهای بافرانس و اسپانیول جنگ کردند و با وجودیکه لاردنلسن کشته شد باز فتح را انگلیسها کردند خلاصه فیتیم و لیعهد با و زنهایشان و دایع کردند رفتند من خواستم بر صد خانه بروم رفتم بمیدان مدرسه بحریه کشتی جنگی با تمام اسباب و سلا میهن آن بوریای تعلیم اطفال بحری که در اینجا مشق عمل میدی میکنند بقدر پانصد شاگرد بحری بهم صف کشیده بودند ایستادیم قدری مشق کردند بعد سوار کالسکه شده رفتم برای مرج ر صد خانه روی تپه پلندی ساخته اند یکسایه سنگی دارد و در بین های بزرگ توی برج مانند ای قرار داده اند که آن برج را با اسباب میگردانند و بهر طرف که بخواهند دور بین حرکت میکنند بمخماش می معروفی دارد که چست دین دفعه با بالون بهوارفته است چشم انداز بسیار خوبی بشهر لندن و اطراف رودخانه تا میزد داشت بعد آمدیم سوار شده فیتیم با سکه سوار همان کشتی شده رانندیم آب رودخانه طرف عصر بواسطه رودخانه کم میشود این دفعه چون از دو کما برنگشته از راه راست رودخانه فیتیم از زیر چست دین پل معظم آهنی و سنگی گذشتیم جمعی زیاده از حد ایستاده تا رسیدیم بجازی پارلمنت عجب بنای عالیهست بروج بلند دارد و گفتند دوازده کروز خرج بنای اینجا شده است پارلمنت طرف راست رودخانه است و مقابل آن طرف چپ مریضخانه سنت توماس که بسیار عا از کشتی در آمده سوار کالسکه شده رانندیم برای منزلت بیدار مرتبه بالای همین عمارت ما مجلس بال است شب را فیتیم بالا همه بودند دست زوجه و لیعهد را گرفته فیتیم نشستیم همه قصیدند رقصی متعارف بال بعد مرد اکوسی بالباس اکوس آمده فی انبان زد مثل سوزنای ایران صدا مید پرش انفراد پرش ارتور و دیگران رقص اکوسی کردند بعد از رقص مجلس برهم خورد و در فیتیم اطاق دیگر برای سوپرخدا و میوه و غیره بر میز چیده بودند همه خوردند شاهزاده هندی هم بود بعد پانین آمده خوابیدم فردا بایه برویم بشهر لیورپول و منچستر و قصر ترنتام که مال دوکت و دوسوتلاند است

روز پنجم سه سلخ رجب الثاني

صبح زود از خواب برخاستم سوار کالسکه شده رانندیم معتمد الملک و لارد مورلی نوبی کالسکه نشستند صدر اعظم و شاهزاده و اعلی در لندن ماندند خلاصه از کوچه رثان استریت گذشتیم که دکاکین بسیار

خوب بر اسباب دار و از همه چیز دنیا همانخانه بسیار عالی بهم که اغلب بیک دنیا اینها انجا منزل میکنند و همین
 که چه دیده شد آتش همانخانه امریکا نیست و فیتیم تا بکار رسیدیم سوار کالسکه بخار شده را ندیم از لندن
 تا لیورپول چپاعت راه است و پنجاه فرسنگ مسافت افروز کالسکه بخار خیلی از سوارهای کوه
 گذشت زمین نیست و بلند داشت همه جا جنگل و سبزه و زراعت و آباد است از شهرهای بزرگ و کوچک
 که سر راه بود اند شیتیم شهر استوک که کارخانه پنبه سازی بسیار معروف دارد و در آن بود چینی انگلیس را آنجا
 میسازند نزد یک شهر لیورپول از سوراخ بسیار طولانی عبور شد که پنج دقیقه طول کشید بعد از گذشتن بلافاصله
 کار لیورپول پیدا شد جمعیت زیاد از حدی حاضر بودند امروز و سوار راه از پل بسیار بزرگ بلندی عبور شد که برده
 رودخانه مری ساخته اند که همین رودخانه از وسط شهر لیورپول گذشته داخل دریا میشود و طول رودخانه زیاد
 نیست اما عریض و عظیم است خلاصه از کار در آمده سوار کالسکه شدیم حاکم و صاحب منصبان و
 بزرگان شهر دم کار حاضر بودند حاکم سوار کالسکه شد جلوا فنادام از عقب معتمد الملک و لار و پیش بودند
 شهر لیورپول شهر و بندر تجارتگاه بزرگ انگلیس است که اغلب با نیکی دنیا را و ده دارند از نیکی دنیا تجارت
 کنند و پنبه زیاد میکنند و نمک نمکلیس کفایت خوراک خودشان را نمی کنند و ما جریین زیاد از انگلیس و آلمان
 غیره از این بندر نیکی دنیا میروند از قرار یک معلوم شد سالی زیاده از دو لیست هزار نفر مهاجر از این بندر نیکی
 دنیا میروند که هیچیک از آنها دیگر بر نیکیروند خاک فرنگستان یکت کمپانی معتبری برای فرستادن مهاجرین
 روی رودخانه جلوشهر لنکر انداخته بود امروز صبح بنا بوده است بروند محض تماشای مامانده بود و شب
 خواهند رفت اسم یکی از آن دو کشتی اوستانی و خیلی بزرگ و هزار نفر مهاجر در آن بود خلاصه انقدر جمعیت در
 طرفین راه بود که حساب نداشت و راه را تنگ کرده بودند کالسکه نمیتوانست عبور کند از بالایی نهر باها
 کو چنانقدر هورا میکشیدند که گوش آدم گرم میشد کینفرییه زن یا طفل در شهر نبود که تماشا نیامده باشد شهر تجارت
 و صنعت است مردمان کارگر بسیار دارد و بالنسبه با مالی لندن اینجا فقیر بسیار دیده شد که از صورتشان
 معلوم بود که بصعوبت امر معاش میکنند است بید انگاهی رسیده پیاده شده داخل عمارت
 سنت ژانر شدیم تالار و ایوان بزرگی بود تختی بالاسی سکوی تالار گذاشته بودند شیتیم زن و مرد زیاد

در تالار بودند حاکم خطبه خواند نطقی از دوستی و اتحاد دو تین ایران و انگلیس کرد ما هم جوانی دادیم لاریون
ترجمه کرد و طسول و دیکسون هم بودند بعد برخاسته باز سوار شده راندیم برای عمارت حاکم نشین عمارت
خوبی بود در اطاق قدری معطل شدیم باران کی هم آمد بعد از آنجا رفتیم در تالار بزرگی بنشینا گذاشته
بودند نشیتم میوه و غیره خوردیم حاکم سلامتی ما توس کرد بعد نماز تمام شد جمعیت زیادی در میدان محوطه
عمارت جمع شده بودند رفتم جلو پنجره قدری با آنها تعارف کرده بعد رفتم باز با طاق خلوت قدری ایستاد
رفتم پائین سوار کالسکه شده راندیم برای لب رودخانه نشستم کشتی سایرین هم همه آمدند الی دمنه دریا
رفته مراجعت کردیم رودخانه بسیار عریض و از دو طرف شهر است هوای شهر سرد بود بعد برگشته بکالسکه نه
نشسته از میان جمعیت گذشته رفتیم بکار سوار کالسکه شده از راهی که آمده بودیم برگشته بفاصله سه ساعت
بقصر ترنتم که ملک دوک دوستر لاند است رفتیم کالسکه بخاردم در باغ ایستاده دوک و اتباعش حاضر بودند
سوار کالسکه شده راندیم چمن خیابان کل و شکار باغی که در دست زور دیده شد اینجا هم بود توی چمن چرند
خانهای تنگ دوک برای باغبانها و سرایدارها و غیره ساخته است مهمانخانه هم ساخته معبد کوچکی دارند
رسیدیم دقصر سیاده شده و ارداطا قماشیم رفتیم بکمرخانه مخصوص که توی عمارت بود اقسام گلها و درختها
خرما و غیره در آنجا دیده شد که کمتر جانی بود حوضی در وسط بود کوچک مدور زن لخت نشسته از مرمر روی
فواره ساخته بودند از زیر آن آبی جاری بود بسیار صاف و عظیم گلها در آنجا پیچیده بود بخصوص عطر کینوع بنق
سفید بزرگ و ابلق تخم زاپونی که زیاده از حد خوشگل و معطر بود آنجا قدری نشسته غلبانی کشیدیم برفتیم
بجلو خان عمارت که باغ بزرگ است اما درختهای کوچک سرد کاج و درختهای شبیه نارنج که توی چلیک
کاشته در باغها گذاشته و سرشرا کرده بودند باغهای بسیار وسیع قشنگ پر گل بانواع اقسام باقی زمین
خیابان چمن مثل محل فواره ها و درخت جلوه این باغ و باغچه دریاچه طبیعی است طولانی و کوچ و معوج که توی آن چند
جزیره کوچک است همه با جنگل و کارهای و خیابان که با قایق آنجا میرفتند و در دریاچه تیه است همه
جنگل سبز و خرم و اطراف این باغ و باغها همه خیابانهای سر پوشیده از درخت کل و ناک چفتهای
مور از آهن ساخته اند آنطرف چفتها و خیابانها کرمخا نهایی دوکست که بسیار تیز و انواع گلها

و بر کسای رنگارنگ تنگی دنیا و غیره دارد میوه باغی که چیزها کول غنیمت مثل که وی کوچک تازه آمازنگت پوشش که زرد شد آنوقت میرسد مزه خمر زده میدهند زمست همین طور با انگشت میتوان خورد و قدر ثقیل است بزبان هندی موز میگویند و در یلوچستان متصرفی ایران و کرمان بسیار است شلیل بلوانکو سفید و سیاه انجیر آلوچیا لک خیار و غیره دارد و جمیع این میوه ها از نارس و نارس و رسیده در کرخانه بمراتب یافت میشود با اسباب و بچی که تقبیه کرده اند باغبان می سپاند خرباز و سقمنای شیشه بلند شده باز بسته میشود خلاصه آدمیم با طاق عمارت اطاقهای عالی پر اسباب بار و درها اشکال خوب دارد و قنول خمرال انگریز که در مصر بود تازه اینجا آمده است لار در شترنی استان که از نجاست و در همین نزدیکی عمارت و باغی بطرح سوسی دارد او بهم بود شخص انگلیسی که قبل از جنگ انگلیس و فرانسه بدست مردم چین اسیر شده بود آسمش گت ریش بلند بزرگی دارد اینجا بود از احوالات اسیری او پرسیدم میگفت چنیا در اسیری ما را بسیار اذیت کردند بعضی از نجای انگلیس اینجا بودند که سالها از زحما و مصاحبه های دوک بوده اند برادر و پسر برادر و پسر دوک هم بودند اسم پسر دوک مرکی دو تنافرت اسم برادر بزرگ دوک لار دالیر کا دار برادر کوچک لار و در نلد خلاصه شب غذای خوبی خورده شد هر افغان خوبی هم کرده بودند گردش کردم بیک جانی برای کلوله بازی ساخته اند در وسط محله در ازبکستان میانش خالی دو مرتبه کلوله خوبی بزرگ و کوچک زیادی توی آنها گذاشته اند طرفین این خط در زمین از تخته مفروش است بطول پشت ماهی در هر دو طرف آن نهریت کلوله را باید بقوت انداخت که برود به نشانهائی که در آخر چیده اند بخورد هر کلوله که بنشانه خورد میبرد و هر کدام بخورد آن نهر می افتد اشخاص بازی کن دو قسمت میشوند قسمی این طرف خط چونی تمی انطرف بازی میکنند نفر هم در آخر ایستاده اند کلوله را بتوی خط انداخته خودش نمی آید نزد اشخاص بازی کن و نشانهائی هم که خورده و افتاده است دوباره بلند میکنند فتم انجا در این بین دوک و سایرین آمدند بدو ک گفتم خودتان بازی کنید کیار دوک و سایر انگلیسها تخت شده کلاه از سر برداشته بازی کردند خیلی بازی با تماشا شای خوبی بود ناظر خانه دوک که چند روز

قبل در صحرائه تفنگی از دست آدمش رها شده بپایش خورده بود می لنگید اشش راست بود

روز جمعه غره جماوی الاولی

نهار را منزل خورده سوار کالسکه بخار شده رفیقیم برای شهرنخست کالسکه بخار تند حرکت کرد اغلب پیشه مندا
و غیره در منزل مانند امروز هم از بعضی سوارانهای تارکیت کالسکه عبور نمود از شهر با و باهای آباد که شته اول
بخارخانه کرد رفیقیم از راه آهن بزرگ پیاده شده سوار کالسکه بخار بسیار کوچکی شدیم که از توی کارخانه میرفت
بسیار پیچشک تازه بود اما زود پیاو شده بتماشای کارخانه رفیقیم و اینجا با اسباب پرخ و آلات لکوموتور
کالسکه بخار بسیار زنده بطوری آسان آهنهای بسیار بزرگ ضخیم را کرم کرم که سرخ به داره می نمودند و زیر نگین
نرم و محتمل میکردند که مایه تعجب بود و همچنین آهنهایی که برای زنجیر ساختن دراز و باریک میکردند مثل مار
بود که روی زمین راه برد و برای ترکیب آوردن تختهای آهن و کوبیدن و جمع کردن آنها اسبابی داشتند
مثل دو قوچ که با هم کله بزنند آهنها را وسط آنها میکند آشتند و آنها میکوبیدند خلاصه بعد از تماشا بیرون آمد
بخارخانه های دیگر که نازک کاری اسباب میکردند رفته تماشا کردیم از اینجا سوار کالسکه بخار شده شهرنخست
رفیقیم دو ساعت و نیم از قصر ترن نام تا شهرنخست راه است رسیدیم بخار جمعیت اینجا تماشاچی بیشتر از
لیورپول بود شهرنخست بواسطه کارخانجات زیاد و دیوارش مثل دغال سیاه است حتی رنگت رو
لباس آدمها هم همه سیاه است و جمیع خانه های اینجا اغلب اوقات رخت سیاه می پوشند بجهت اینکه خشت
سفید یا رنگ دیگر پوشیده اند فوراً سیاه میشود حاکم و بزرگان و نجابی شهر و حکام اطراف در کارخانه بودند
سوار کالسکه شده را ندیم تا بدار الحکومه رسیدیم تالار بزرگی بود در روی پله صندلی گذاشته بودند نشستیم حکم
نطقی کرد من هم جواب مفصلی دادم در اظهار دوستی بدولت انگلیس و خوشوقتی در ضاییت از اینکه از اول
ورود بجانک انگلستان از دولت و ملت کمال احترام می باشد است لایفون صاحب زبان انگلیسی
ترجمه کرد همه تحسین کردند بعد رفیقیم با طاق دیگر که نهار چیده بودند قدری خوردیم بعد سوار کالسکه شده رفیقیم برای
تماشای کارخانه پنجه رسی کوچکی بسیار طولانی طی شد طرفین راه بطوری از دحام بود و هو را میکشیدند که گوشها
نزدیک بود که شود بسیار انظار میل بملاقات ما میکردند رسیدیم بخارخانه پنجم مرتبه داشت در هر مرتبه کاری

میکردند اغلب زنهای مشغول کار بودند ریسمان و غیره درست میکردند و در مرتبه پایین پارچه پنبه میبافند که این پارچه را بجای دیگر برده نقش چیست زده تمام دنیا حمل میکنند کارخانه پائین بسیار تماشا داشت بقدریک میدان بزرگ بود البته بقدر و هزار دستکاه بافندگی داشت در هر دستکاه چهار نفر زن کار میکردند همه را کتشم یکبار کارخانه از صد افتاد و دخترها و زنهای مرد و با آن از خوبی خوانند بعد از تمام خواندن بیرون آمد سوار کالسکه شده رفتم براه آهن سوار کالسکه بخار شده راندم برای قصر ترنایم یک ساعت و نیم بغروب مانده رسیدیم دوک و غیره همه بودند پیاده رفتم شکارهای باغ را تماشا کرده بعد رفتم توی قالیق نشستم خود دوک زحمت کشیده پارو میزدند رفتم در جزایر گشتیم بسیار خوش گذشت شب را بعد از شام باز کلوله بازی کردند همه بودند پیر دوک از همه بستر بازی کرد روز شنبه دوم باید برویم لنگر و شب را در شرکت برای کردش و صحبت و عصرانه همان ولیعهد انگلیس سیم صبح برخاسته سوار کالسکه شد بادوک وداع کرده راندم سه ساعت بیشتر را بود از بعضی شهرها و توپلهای متعه و گذشتیم دو سوار خاش خلی را بود که هر کدام پنج دقیقه طول کشید از دوره تنگ و طولانی بهم عبور شد ارتفاع دره هم زیاد بود اما مثل دیوار بود یکی از درها همه سنگ بود دیگر سنگ و خاک بهم آمیخته معلوم میشود که بچه رحمت و چه قدر خارج این راههای آهن را ساخته اند خلاصه وارد کار شهر لندن شدیم جمعیت زیادی بود رسیدیم بمنزل بعد از یک ساعت رفتم به چیزیک این عمارت و باغ مال دوک و دودنیر است که از متیو لینگلیس و بادوک دوستو لاندنیش است و او امانت بولیعهد انگلیس داده است که سیلاق او باشد جمعیت زیاد از صدی در کوچهها و محلهها و با هم بودند صدر اعظم و لار و مورلی با مادر کالسکه بودند بقدر یک ساعت راه بود کالسکه زیادی هم که حامل موعودین بود به چیزیک میرفت داخل خیابان باغ شده راندم تا رسیدیم دم باغ مخصوص پیاده شده داخل باغ شدیم شاهزادگان و غیره بودند چند چادر توی چمن و باغ زده بودند عمارت محقری داشت رفتم به چادر ولیعهد روس و انگلیس زنهایشان با خانهای زیاد و سفره خارجی و وزرای انگلیس و غیره بودند قدری ایستادیم پادشاه هم آمدند فیتیم ایشان در چادر قدری نشسته صحبت کردیم بعد من با ولیعهد انگلیس فیتیم بگردش باغ گلکاری خوبی بود که خانه هم داشت

همه مردها و زنهای کشتند در چهار بزرگ خورکی زیاد چیده بودند مردم سر پایشاده هر کسی چیزی میخورد بعد در باغچه
درخت کاجی یا سیلی حاضر کردند که من بیا و کار خود بکارم کاشتم این عمل در نکست مان کنی نوع احترام بزرگی
نسبت با اشخاص بزرگست بعد بچادر پادشاه رفته و داع کرده ایشان رفتند بر دیند زور و ما هم قدری مثل
شده بعد از همان راهی که آمده بودیم رفتیم منزل شب را فراغت بود خوابیدم برادر زنهای ولیعهد روسن کجایم
که پسر پادشاه و امانارک باشد امروز تازه وارد شده بود جو افست بن چهارده سال در بجز منصب
دارد همش والد میر با او هم تعارف کردیم بیدین خواهرهایش آمده دو روز دیگر باز میرود روز
یکشنبه سیوم امروز هوا ابر شده و مه است و باران شدیدی هم میآید بعد از نماز با ملک
و مرلی بکاسکه نشسته قدری در بایت پارک کاشتم با اینکه روز یکشنبه بود و کسی در راهها نبود باران هم شدت
میآید مردم وزن خیلی دیده میشد بعد افتادیم براه چرنیک که دیروز رفتیم از چرنیک گذشته براه ریشمون افتاد
از پهلوی باغ نباتات گذشتیم مردم زیادی اینجا سیر میکردند باغ لب یار بزرگ است اما میانش فتم
اما برج باریک بلند بزرگب چین میان باغ ساخته اند چندین مرتبه دارد بسیار بجای قشکی است از
دور دیدم خلاصه رفتیم بر ریشمون در بالای تپه واقع است ریشمون جای علیجه نیست حقیقت کی از
محللات آخر نداشت خیابانها و چشم انداز بسیار خوبی باطراف دارد خصوصاً برودخانه تیز از نوع شکارها
و دیند زور و چپنهای اینجا بسیار بود چون باران میآمد نشد کردش بکنم گفتند خانه لار و رسل که از وزرای قدیم
معروف انگلیس است اینجا نزدیکست میل کردم بیدنش بروم رفتم پیاده شده داخل شدم خود بازو به
اش استقبال کردند و پیری است قریب شصت و سال دارد قدش کوتاه است با وجود پیری باز خوش
و عقل خوبی دارد از فرقه و یکت است لازم شد تفصیل و یکت نوشته شود کل و وزرای دولت انگلیس دو
فرقه هستند فرقه که حالا وزارت دارند از و یکت هستند که رئیس آنها لار و کلا و ستون صدر اعظم حالیه و لار و کلا و
یل وزیر دول خارجه و سایر وزراء هستند فرقه دیگر را بر ضد خیالات این دسته هستند توری میگویند که رئیس آنها
دیسرالی و لار و دبی و غیره است هر وقت فرقه اولی عزل شوند کل و وزرا و غیره باید تعیین کرده از فرقه ثانیه
نصب شوند خلاصه قدری نشستیم و لبست سفیر استر یا و سایر مردمان پولیتکت آنجا بودند بعد از چند

دقیقه سوار شده فیتیم بهما سخا نه ریشمون که بسیار هما سخا نه خوبست چند سال قبل آتش گرفته بود تازه ساخته
چشم انداز خوبی دارد انامه و ابر مانع از دیدن بود باران متصل بسیارید قدسی انجا نشسته چای و میوه
خورد و فیتیم منزل روز دوشنبه چهارم صبح برخاستم امروز بعد از نماز کل و زراسی توری
بخصوص آمدند ناظم بکاله و پسرش هم بودند لار در و سل هم که دیروز خانه اش رفتن آمده بود و سیمور که در عهد بکاله
ایضا طور سابق روس و قبل از آنکه جنگ سواستاپول قطع مراد و دولت روس کنند وزیر مختار بطور بود دیده
شد و همچنین لار در و بی ولار و مینیری که هر یک سابقا وزیر امور خارجه بوده اند از معارف و زراسی توری
بخصوص آمدند خلاصه بعد بعضی تجار هند و غیره آمدند ترکیب و لباس عجیب داشتند و روسای ارانسه و یهود و نصفا
و بعد بعضی مردم دیگر از اهل پنجاب هند و غیره در میان آنها اسکندر احمد پسر مرحوم سلطان احمد خان افغان را
دیدم که مدتی باید درش در طهران بود جوان زرنگ و سوار خوبست می گفت چند سال در روسیه بوده است
مدتی هم در انگلیس است لباس و عمامه افغانی را مبدل لباس انگلیسی کرده و بی کلاه آمده بود رنگ رویش
زرد و پریده بود خلاصه بعد لار در و دکلیم معروف بخصوص آمده نشست زیاد صحبت کردیم این شخص از دیپلو
ماتهای بزرگ فرنگستان است میت سال شیر در اسلامبول وزیر مختار انگلیس بوده و بسیار با اقتدار و انجا
حرکت میکرده است در جنگ سواستاپول مداخلات انگلیسیها و برضه روسها بوده است و از ایام ناپلئون
اول که قاروان خان المچی فرانسه از ایران بیرون رفته و انگلیسها را خاقان مغفور فتحعلی شاه قبول کرده
بود و اهل خدمت بوده است آمانه در ایران و بخواند داشت آن ایام را قریب باشد و پنجبال دارد خلاصه
هم با کمال عقل و شعور صحبت میکرد و ناخوشی نقرس دارد اگر این ناخوشی را نداشت با عقدا و من حال اسم
آن عقل و هوش و نبیه را دارد که دولت انگلیس نامور تیمای بزرگ با و بدید بعد او هم رفت برخاسته
تماز کردم امشب را باید عمارت بلور که خارج شهر لندن است برویم آنجا آتش بازی و مهمانیت
امروز قبل از دیدن وزیر و غیره تلمبه چیان انگلیس آمده در باغ جلو عمارت مشق کردند نزد بانها گذاشته
بخیاال اینکه عمارت مرتبه بالا آتش گرفته است بجایکی و جلدی تمام از زرد بان بالا رفته مردم سوخته و نیم سوخته
و سالم بعضی را بدوش کشیده پائین آوردند بعضی دیگر را طناب بکمرشان بسته زمین فرو دادند برای

استخلاص مردم اختراع خوبی کرده اند اما تعجب در این است که از یک طرف این نوع اختراعات و اہتمامات
برای استخلاص انسان از مرگ میکنند از طرف دیگر در قورخانه های ویلج انگلیس و کروپلمان اختراعات
تازہ از توپ و تفنگ و کلولہ وغیرہ برای زودتر و بیشتر کشتن جنس انسان میکنند و هر کس اختراعش بهتر و زودتر
انسان را تلف میکند اقتضای این پیدا و نشانها یک ندر خلاصہ درین بین چند نفر پہلوان انگلیسی آمدہ بکس کردند بکس
مشت زدن بہم یکراست کہ خیلی او ستادی و چاکلی میخواہد اما دستکش بزرگی کہ میانش انباشتم و پنبہ بود در دست
داشتند اگر این دستکش نبود بہر یکراست تہ بسیار مضحک و با تماشا بود عصری سوار کالہ شدہ را ندیم برای
عمارت بلوکہ اول اکسپوزسیون فرنگستان در ہیچہ نوزدہ سال قبل درین عمارت واقع شدہ بنور ہم این عمارت
برپاست یک ساعت طول کشید تا رسیدیم بدر عمارت اما باران شدید میساید کہ بسیار اوقات مردم را تلخ کرد
بود با وجود این جمعیت زیادوی از زن و مرد و سوار ہا ایستادہ تنہایت می گفتند رسیدیم دم عمارت پایادہ شدیم صدر
و شاہزادہای ما و سایر نوکر ہا بودند دم عمارت چادری زدہ پریش الفرد و شاہزادہ خانہا و نجبا آنجا غنظر میوہ
و بستنی وغیرہ حاضر کردہ بودند چند دقیقه آنجا مکث شد تا ولیعہد انگلیس و ولیعہد روس و زنہای ایشان
وغیرہ رسیدند دست زن ولیعہد انگلیس را گرفته داخل عمارت شدیم عجب مجلسی بنظر آمد طرفین راہ
ہمہ صندلی گذاشتہ زنہای خوشکل یا زینت و مرد ہا برابر نشستہ و کوپہ برای رفتن مادادہ بودند کہ باید
از میان آنها بگذریم عمارت از آہن و بلور است و بطور رمی مرتفع و وسیع کہ امشب چہل ہزار نفر
با طہیت باین عمارت آمدہ بودند خلاصہ رفتیم بوسط عمارت کہ کنبہ بزرگ مرتفعی دارد و سلاکنبہ حوضی است
کہ بطور سنگ طبعی و کوہ ساختہ اند فوارہ بسیار خوبی داشت آب زیادی بہر سخت طرف دست چپ
ایوانی بود پلہ داشت در بالا شاہ نشینی داشت صندلی زیادی گذاشتہ بودند من و ولیعہد ہا و زنہای
شاہ زادہ خانہا و شاہ زادہا ہمہ آنجا نشستیم دو کتا کا میریج بنو گفتند ناخوشی نقرس گرفتہ آت
رو بروی ما رک بزرگی بود مثل ارک البرت ہال موزیکانچی زیاد با خوانندہا بودند میردند خوانندہا
جمعیت در آنجا از بالا و یائین و جوانب و اطراف روی صندلیا نشستہ بودند کہ چشم انسان خیرہ
میشد و ورین و چشمی آوردند تماشا کردیم از پشت شیشہای پشت سرفوار ہای آب بسیار خوب

میجست زوجه دوک و سوزاند بادخترش عقب سرمانشته بودند دختر دوک بسیار خوشگل است در جلوما
 انگلیسها بازی شرمینا تنیک کردند بسیار کارهای عجیب از حبست و خیره معلق شدن روی طناب
 و غیره نمودند که کار کمتر کسی است بعد میلهای پهلوانی ایران را آورده میل بازی کردند بعد دسته از بالای
 محکمت ژاپون آمدند از طفل کوچک الی مردوزن بزرگ لباس ژاپونی کارها و بازیهای عجیب کردند که
 عقل متحیر میشد اغلب کارها را با ایشان میکردند میخواهند یک صندوق بزرگ چوبی را مثل تپکاه برطور
 میخواستند بچرخانند و بهوامی انداختند باز بروی پامپا فاد شخصی چشم بسته میخواهند زبان بسیار
 بلند را روی پای خود راست نگاه میداشت بچه دو ساله میرفت روی زبان باز میاد و در کلاه
 پای عجیب بهوامی انداخت جعبه سوراخ داری هم در دست داشت که کلولها هر دفعه توی سوراخ جعبه
 می افتاد و یک لنگه در اتم همین طور خوابیده روی پایش میچرخاند بطوریکه نمیتوان نوشت طناب قطور بکنند
 از سقف کنگنه تا زمین چهل فرغ میشد آویختند و دست نفر انگلیسی که کارشان بند بازیست میل خودشان بازی
 میکردند طناب را گرفته بجا یکی تا نزدیک کتف بدو افتاد بجا یک پایتاده کوچ میشدند یکی از آنها از بالا سرازیر
 با کله پائین آمد خیلی غریب بود بعد از اطراف طاق طنابها آویخته نمونی زیر آنها بسته شخص انگلیسی بند بازی
 کرد که الی امروز ندیده و نشنیده بودم همین قدر میگویم که بند بازی نبود سحر میکرد و پرواز مینمود و مثلاً ده فرغ بیشتر
 ازین بند بند میکرد که در هوا معلق بود میجست در آخر از بالای بند خودش را پرت کرده توی نو افتاد باز
 تمام شد مجلس بهم خورد و فیتیم بالایی عمارت شام را در سر میزی که همه اعیان و اشراف بودند خوردیم باغ
 عمارت بلور که بهترین باغهای انگلیس است از بالا پیدا بود و قوارهای متعدد که هر یک متجاو زانیت فرغ میجست
 توی باغ بود منبع این قوارها برج بلندی است که دم در عمارت بلور ساخته اند خلاصه مردم زیادی حیرت بر گرفته
 با وجود باران شدید توی باغ پای عمارت ایستاده هورامی کشیدند بعد از شام در باغ آتش بازی شد آتشها بجا
 فشک و خپارهای رنگارنگ از میان آنها پیرون میآمد زیاد در کردند بعد از اتمام آتش بازی ایام
 پائین از آنکته سیته سی لکراف مانند ساخته بودند همین که من دست با آن زدم فنگهای آتش بازی پل
 از توی باغ بهوارفت تماشا داشت باز در مرجعت دست زوجه و لیعهد را گرفته فیتیم به منزل

کداهای فرنگستان عوض کدانی ساز میزند گانچه میکشد هیچ سوال نمیکند اگر کسی پول داد میگیرند
والا متصل ساز میزند در باغ جلو عمارت ما قراول نرواده زیاد تو می درختها دیده شد که برادر درختها
زیاد است و مثل ایران که بر تر باها هوا می کنند خصوصا در خاک بزرگیک خیلی دیدم اطفال کوچک شیر
خواره و غیره را در کالسکه های کوچکی نشانند و روزها در خیابانهای باغ و چمنهای آنجا با دست
میگردانند بوضع بسیار قشنگ و اطفال در کالسکه بخواب میروند چهار عدد از شکار با یکدیگر در چمن میچینند
و از جنس ارقالی بودند اما شبیه برال اردوک و دوسو تر لاند گرفته بابر اهیمن خان سپردیم که انشاء الله
بپهران بریم زاد و ولد کرده زیاد شوند روز سه شنبه پنجم امروز تماشای بانک و برج سیتة
لندن و کلیسای سنت پول دوست منتر و پارلمنت باید برویم صبح نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم
سیتة داخل سیتة برج شدیم رؤسای آنجا بحضور آمدند رفتیم بالای برجی بسیار کهنه و قدیم میان آن
جعبه بزرگی از آئینه بود و درش معجزی از آهن داشت چند تاج از سلاطین قدیم انگلیس در آن بود
جوهر نفیسه داشت بخصوص در کیت تاجی یا قوت سرخ بزرگی بود بسیار ممتاز عصاره دیده شد
از طلا و ظروف طلا هم قدری بود شبیه الماس که به طور از بلور درست کرده بودند در آنجا بود اما اصل
الماس را در لندن تراشیده بریان کرده پادشاه سنجاق کرده بسینه میزنند روزیکه برای وداع به ویند زور فرست
بودم بسیتة زده بودند بسیار الماس خوبیت خلاصه وقت تنگ بود با سلحرة خانه که در همین قلعه
است زفتم رفتیم کلیسای سنت پول کشیش اول آنجا ناخوش بود حضور نداشت نایب او بود تو می
کلیسا کردش کردیم بسیار بنای مقلع قدیمی است زن دم و زیادی بود کسیانکه درین کلیسا از معمار
مدفون هستند ازین قرار است لرد و لکتون دوک و و لکتون از آنجا آمده بانک دولتی
رفتیم از بلورس که تجارت خانه است که ششمین تجارت معروف لندن با جمعیت زیاد آنجا بودند بر
عمارت بانک رسیدیم رئیس بنک و همه نویندگان و اجزای این کار حاضر بودند از پهلایا رفتیم
عمارت عالیست دفتر خانه و اطاقهای نشین همه را دیدیم برای چاپ زدن کاغذهای بنک
از قبوص و اسکناس و برای بنجیدن وزن طلا و نقره و فیچی کردن پولهای سبک اسباب و آلات

خوب و کارخانهای بخاردارند همه دیده شد اسم خودمان را در کتاب آنها ثبت کرده از آنجا پانین آمده
رفتم زیر زمین شمش طلا و نقره زیاد دید و شد که هر ششی دو هزار تومان ایران بود بعد چهار کرد پول در آنجا
موجود بود خلاصه یک هفته رفتم منزل خیر بسیار عجیب در آنجا دیده شد اولاد و هر ماشینی که کاغذ بانک را چاپ
میکردند به طب نام که یک مثل ساعت عقربه که با داشت نصب کرده بودند که هر عدد و یک چاپ میشد
خود خطب نما اگر دشمن عقربه یک حساب نگاه میداشت که حرکت که با شین میدادند یک کاغذ چاپ
میداد و عقربه یک از خطی بخلی میرفت و این برای آنست که از عدد کاغذهای بانک کسی نتواند در دزدی کند ثانیا
اسبانی بجهت میزان کردن و بخیدن وزن پولها که پول زیادی از طلا از جانی شان و دان پانین میرخت و طرفین آن
جعبه مانند جانی بود که هر پولی که وزن سبک بود بواسطه اسباب بیک جعبه می افتاده پولی که سنگین و تمام
بود بجهت دیگر مثل اسبابی بود که پولهای بزرگتری میکرد و از اعتبار می انداخت که دوباره سکه بزنند خلاصه
رفتم منزل ساعتی استراحت کرده سوار کالسکه شده رفتم خانه کاراستون صدر اعظم زن مستی داشت هر دو
استقبال کردند دست بزرگداشت داد و از پله بالا رفتم اطعمای خوب داشت یک حوض بسیار
کوچکی در بالا خانه با فوارهای آب بسیار خوب بود چشم انداز خوبی داشت بیارلنت بشهر ایچی گیرنسه و
عثمانی و المان و از اعظم انگلیس که انویل وزیر امور خارجه و زوجه دوک سوترلاند و غیره بودند در نشستی
رفتم بیارلنت از تعریف این عمارت و اقد و اطفا و بالا خانه و دالانها شخص عاجز است میگویند
مسلمی که آنی بر و رایام خرج این عمارت شده است و بنای آن از هشتصد سال قبل ازین است اما
ده سال قبل ازین خیلی بر بنای آن افزوده اند ماظم مجلس لاردها که مدیری بود و همش کلیفور و جلوما افتاده
اطاق با طاق گردش کردیم بسیار بنای عالی و محکم و مهیب است واقعا بیارلنت انگلیس را چنین عمارت
عظیمنی و قیاسی است از تالار بزرگی که داشتیم که تالار و آترلوینا منتهی و پرده بزرگی که بسیار خوب کشیده اند
در چنین تالار نصب است یکی جنک معروف ترافالگار است که تفصیل آن در سابق نوشته شد دیگر پرده
ملاقات و گفتگو با مرشل بلو که سر و اسپاه پروس که شریک جنک و آترلو بود بعد از شکست ناپلئون در
صحرای و آترلو روی اسب بهمد کرد دست داده تمهیت میگویند خلاصه رفتم با طاق لاردها همه بودند

عدد لارهای این مجلس از صد نفر متجاوز است قدری نشسته برخاستم از اطفا و دالانها گذر شد و داخل تالار مجلس
ملت شدیم عدد اینها سیصد و پنجاه نفر میشود لار و کلا دستون و لیسرایلی و سایر وزرای ویکت و توری و
یکطرف ویکت بود و دطرف دیگر توری مادر بالا که راه باریکی بود مشرف به مجلس روی صندلی نشسته
بودیم مسئله طرح کردند اختلاف آمد شد رئیس مجلس حکم بطرف اغلب کرد که ماژوریت *Majorities*
میکونند و طرف اقل را *Minorities* میگویند کل و کلا رفتند بیرون که دبیر و نایبها از مجلس بی
شد بجز رئیس کسی نماند بعد از دقیقه آمدند طرف غالب و یکها بودند که حال وزارت دارند بعد از کلا
دستون صدر اعظم آمد پیش ما قدری صحبت شد برخاسته رفتم به کلیسای وست منستر که نزدیک پارلمنت
است بسیار کلیسای عالی خوش طرح خوبی است بنایش قدیم و همه از سنگ است سقف مرتفع طولانی دارد با
هفتم پادشاه انگلیس معبدی ساخته است بسیار عالی متصل کلیسای بزرگ است مثل شاه نشین واقع شده
حجاری بسیار در سقف و دیوار باشد است مقبره خود با نری هم در آنجا است در وسط حجر آبنی بزرگی دارد از
پادشاهان دیگر و سرداران معروف و شعرا هم درین کلیسا بسیار مدفون هستند طول این معبد بالفدوسی
پای انگلیس است ارتفاع ۳۲۵ پا اسم سلاطین دیگر که آنجا مدفون هستند اوار و لوکون فوسر با نری سیوم
با نری پنجم با نری هفتم الیزابت ستوار تمام نانواده سلاطین ستوار و نانواده بانوار و زراپیت فلس
روبرت پیل لوره پلر دستون از سرداران او ترام لور و کلید تخت بسیار گشته آنجا بود که سلاطین انگلیس باید درین
کلیسا روی این تخت تاج گذاری کنند نک حضرت یعقوب علیه السلام هم درین تخت نصب است مثل است
بزرگ که حضرت یعقوب روی آن میخوابیده است از مصر بفرنگستان افتاد و یعنی دست بدست گشته
بسلاطین انگلیس رسیده است خلاصه بر گشتم منزل در عمارت پارلمنت که آنجا نه بسیار معتبر است که گفتگو با می
وجدید پارلمنت و قوانین انگلیس و غیره در آنجا نوشته شده است بالنهای دیگر روز چهارشنبه ششم
باید بونید زور کجبه و دایع با پادشاه برویم منار را منزل خوردیم و لیسر و لیس با ایشان صحبت شد چون ما میر
و خود ایشان هم فردا میخواستند به بندری از بنادر انگلیس بروند یعنی فرمایش کشتی سواری بجهت خود داده حال
تمام شده میخواهند بآب بنید از بعد از رفتن ایشان روانه و بنید زور شدیم همه شاهزادها و صدر اعظم

و نیز در رکاب بودند رسیدیم به ویند زور پادشاه تادم پله استقبال کردند دست هم را گرفته فریم
 بالا مار بردند و جمیع اطاقهای عمارت کردند و اطاقها و تالارهای بسیار عالی چشم انداز بسیار خوب
 اطراف شهر لندن و صحرادر باغ گلکاری خوبی در پای عمارت طرف صحرای بود که تاجانه معتبری داشت
 بعضی کتابها بنحوی زبان فارسی دیده شد از جمله تاریخ هند بود مثل روزنامه نوشته بودند مصوبه نقاشی هند
 بسیار خوب کتابی بود اسلحه خانه خوبی هم بود همه سلاحهای قدیم که از هند و عثمان و غیره بدست آورده پشت
 آینهها چیده اند بعضی اسباب جواهر و طلا که از جمله تخت سلطنتی و زرین اسب مرصع تمیوه صاحب هندی بود
 که جواهر زیاد داشت و همچنین از اسلحه طرز قدیم اروپا و از هدایای سلاطین و چیزهای دیگر در اطاقها زیاد
 بود و کلان بسیار بزرگی از شک طحنت بود که نیکو امپراطور روس فرستاده بود و کلوله تفنگی که در جنگ
 ترافالگار در نلسون راکشته بود از بدن او در آورده در قوطی نکا بسته اند و کل همان کشتی که نلسون در
 آن بوده که کلوله توپ سوراخ کرده است با چند عدد کلوله های آن توپها در اطاق بود و درش
 معجزی بود بعضی کلوله های توپهای روس هم که در جنگ سو استاپول گرفته اند با دو قبضه تفنگت و تکی
 سر بازی از سالدات روسیه برای نمونه اینجا گذاشته بودند مجسمه نصف تنه نلسون را هم از شک تراشیده
 روی نصفه کل کشتی کلوله خورده نصب کرده بودند و توپ هم که در تجت تنگه مهدیه فرستاده اینجا بود
 در تالارها اشکال پادشاهان و وزرای معروف عهد ناپلیون اول را که سنت الیاس میکفتند کشیده
 بودند نیکی گشته بعد فریم در اطاقی سر نیز نشستم من بودم و پادشاه و دختر کوچک ایشان و پرنس لیوپولد که مرؤ
 هم تادم کار با استقبال آمد و بودند باز لباس آکوسی پوشیده بود شاهزاده بسیار خوبیت بعد از آنکه
 قدری میوه خوردیم و رخا ستیم پادشاه تادم اطاقی که برای ما معین کرده بودند آمده رفتند من عکس خود را
 بپادشاه دادم بیاد کار ایشان هم عکس خود و پرنس لیوپولد را بمن دادند الحق کمال مهربانی و دوستی با پادشا
 از اول درود بجاگ انگلیس الی امور نسبت بمابعل آورده اند بعد آمدیم پانین دست پادشاه را گرفته فریم
 تادم کالکه دواغ کرده تومی کالکه نشستم پادشاه خواش کردند که عکاس مخصوص ایشان تومی کالکه کل
 را امیند از عکاس چند شیشه عکس را انداخت بعد براه افتاده قدریکه از خیابان رفیم راه را راج کرده فریم

بجانه پرنس پنا و خرم پادشاه زوجه پرنس کرستیان که از شاهزادگای هولستین المناسنت که دولت پروک
 حالا ولایتش را متصرفست و شاه زاده هنوز ادعای این ولایت را دارد که کیوقت بلکه صاحب شود خلا
 وار و خانه شاه زاده شده قدری نشیتم خانه و باغچه کلکاری خوبی داشت بعد از صرف میوه بر خانه
 با کالسکه رفتیم بمقبره پرنس البرت شوهر پادشاه خیلی راه از پهلوی مقبره دوشس دوکت مادر پادشا
 گذشته تا رسیدیم بمقبره البرت پیاده شده رفتیم سر مقبره بسیار عالی و باروح است از سنگهای رنگین
 ساخته اند صندوق مقبره از سنگ است مجسمه خود البرت را خوابیده با حالت موت از مرمر بسیار خوب
 روی صندوق ساخته اند دسته کلی که در دست داشتم بالای قبر گذاشتم بسیار افسرده و محموم شدم
 بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتیم همه جابر پرنس لیوپولد همراه بود اینجا با کرنهای کل و میوه جات
 و سبزی کاری و یاغات و جای کا و ها و کرفتن شیر و کره برای پادشاه است پیاده شده درخت
 سر و کوهی باید کار کا شتم سوار شده رفتیم سر راه آهن با شاه زاده لیوپولد وداع کرده رفتیم شهر وار و نزل
 شده قدری نشیتم بعد سوار شده تماشا خانه مردم تو سه رفتیم مردم تو سه زنی بوده و حال سیال است مرده
 پسر و نیره دارد جانی ساخته که مجسمه سلاطین و مردمان معروف و شعرای بزرگ قدیم و جدید را از موم
 ساخته اند و درخت همان شخص همان عهد بعینه چه مروچه زن حتی جواهرات مصنوعی مثل تاج کردن بنده
 و غیره با آدمها پوشانده و نصب کرده و همه آنها را در انظار و تالارها ایستاد و نشسته قرار داده اند بطوریکه
 امکان ندارد شخص بتواند تشخیص دهد که این آدم یا مومست خلاصه پسر دم تو سه ناخوش بود نه شمع نور
 صورت ناپلیون سیوم با همان لباس قوی رخت خواب با حالت نزع ساخته اند بعینه آدم جامه آتاکا
 که مشرف بموت باشد بعضی زنهای جاندار میان آنها نشسته بودند هر قدر خواستم فرقی بدم که آدم حقیقی گفتم
 و آدم مومی کدامست نتوانستم تا اینکه زنهای خواسته راه رفتند خنده کردند آنوقت معلوم شد که آدم جان
 دار است اشکال پادشاه حالیه نگلیس و اولادشان و وزیران بود و همچنین تصویر لوی فلیپ و لیوید و
 و مادرش اثرنی خیلی صورت بخلاوه بر اشکال پادشاهان و بزرگان بعضی اشخاص قاتل و بفس را که در
 شیطنت و شقاوت از معارف دینی بوده اند کشیده اند خیلی شبیه مثل ار سینی که میخواست ناپلیون سیوم را

کشته و مزی ایستایانی یکدیگر آید و مرآت آن آویخته بقتل میرسانند از فرانسها خرید بودند اینجا بود که طر
 آنم کشتن را نشان میداد میگفتند باین چوبه دار قریب بیست هزار نفر را کشته اند علاوه بر آنها از
 یاد کارهای قدیم و اطاعتی بسیار بود اغلب اسباب ناپلیون اول در اینجا بود مثل کالسکه‌هاییکه در جنگ
 و اطرو بودست انگلیسیا افتاده بود همان کالسکه که خود ناپلیون سوار میشده دیده شد نقشه که ناپلیون خود
 طرح جنگ کشیده بود فتحی کالسکه‌چی روز و اطرو شش و بعضی رخت ناپلیون دیده شد و همچنین از بعضی
 پادشاهان و بزرگان قدیم و جدید انگلیس و غیره بعضی اسبابا بعد آمدیم بیرون زیر اینجا بازار وسیعی است
 که از برقیل اسباب که تصور شود میفر و شد قدری کشته بعضی بلور آلات و غیره خریدیم از اینجا بنزل برگشته ایم

روز پانزدهم شهر جمادی الاولی

امروز بنهار را منزل خورده بعمارت بلور رفتیم سوار شده رفتیم بکار و دیکتور یا سوار کالسکه بنجار شده
 رانندیم راه آهن مشرف بپام خانه با بود نه یک خانه دو جا متصل کالسکه یا از بالای خانایا از سوراخ کوه
 میگذشت بیست دقیقه کشید که رسیدیم بکار عمارت بلور پیاده شده از پلهای عمارت بالا رفتم زن و مرد
 زیاده از حد بود قدری صورت عکس و غیره خریدیم فروشنده‌کان این بازار همه زن هستند از هر جور
 اسباب بود تفصیل این عمارت ازین قرار است بیست سال قبل ازین که دولت انگلیس بازارا کپوز لیون را
 درایت پارک که توی شهر لندن واقع است ساخت بعد از اتمام بعضی از اجزای آن را آورده و اینجا
 که بیرون شهر است همان ترکیب عمارت ساخته و اکپوز لیون دایمی قرار داده همانجا آنها ساختند
 بجای نقیش برای ایالتی لندن بنا کردند و ارباب حوضها باغبانها و هر چه چیزیکه آدم را مشغول کند ایجاد
 کرده اند الحال بهترین تماشاگاههای لندن است همه روز برسایل استراحت بیست هزار نفر برای
 گردش و تماشا اینجا میروند و آن اشخاصی که اینجا را ساخته اند مبالغی منفعت میبرند خلاصه بعد از خریدن
 بعضی اسبابا از میان زن و مرد که شش چند زن سیاه دیدیم از اهل بزار ژرمانیک که بسیار خوشگل
 بودند شوهر هم داشتند با وجود چهرهای سیاه که در میان زنهای سرخ و سفید انگلیسی شسته بودند باز
 از آن ملاحظتی که داشتند بسیار با جلوه بودند رنگشان برنک قهوه بچنه بودند زلفهای خوب داشتند خلا

عبور کرده بجائی رسیدیم که یکت شیربیل داران فریاد بایک بر بند و شان که با هم بنکت میکردند و مرا میزدند
زیر آنها افتاده بود هر سه این حیوان را که اصل بدن همان جانورها بود بطوری ساخته و بر پا داشته بودند
که هیچ از شیر و بر زنده و مرال مرده نمیشد فرق داد و پنجاهیکه بهم زده و خونی که جاری شده بود مثل این بود که حالا
گوشت بدن پاره شده و خون میریزد اقد خوب درست کرده اند که در روز تمام شخص از تماشای آنها
سیر نمیشود بعد رفتم عمارتی را که از روی قصر الحمر که اعراب سنگام تسلط خودشان در اندلس و تولد در اسپا
نیولی بنا کردند ساخته اند تماشا کردم بسیار قنک و خوبست که بری و کاشی کاری خوب کرده اند این
عمارات چند سال قبل آتش گرفته سوخته بود و باره بوضع اول ساخته اند هنوز هم تمام نشده است
کج بری و غیره میکردند اما کج بری اینجا مثل ایران نیست در ایران همه کج بریها بر خمت تمام بادست میشود
اینجا قابله از سر شیم ساخته اند که انواع نقشها دارد و به نقشی که میخواهند همان قالب را بر روی سخته کج گذارند
فورا منقش میشود فوراً هم خشک میشود و اوقت مثل آجر دیوارها کار میکنند و خوض و فوار خوب بوضع
اعراب داشت بعد از اینجا رفتم به مابین خانه چند پله سیخورد زیر زمین و الان طولانی مستطقی بود هوا
خنک خوبی داشت اقسام حیوانات و نباتات بحری در اینجا بود مثل برلن اما در برلن نوع مایه باوضی
چیزها و دیگر بیشتر از اینجا بود بعد آدمیم بالا باز از میان مردم گذشته از پلهای نیکه شب آتش بازی بالا رفته
بودیم رفتم بالا باغ و فوارها را تماشا کردم بعد باز رفتم از توی باغ برای تماشای دوبالونی که میخواست
با آدم هوا برد و خیلی را دیده رفتم زن و مرد و عده احتساب زیادی هم بودند اما رسیدیم باغ و دوبالون
بسیار بزرگ از بخار پر کرده مستعد بالا رفتن بودند بطوریکه هیچ مجال نمیدادند پا را چپا بریشمی مخصوصی دارد که
روی آن مثل مشع پیزی میکند که مستحکم تر شود و چند طناب برهم بافته مثل تور ماهیگیری بر روی بالون
در زیر بالون سبدی ساخته شده است که آدم در آن می نشیند سبد بقدر جای دوسه نفر بود بالون اول
که هوا رفت اسمیت نام با کینفر دیگر او نوانام در بالون نشسته هوا رفتند و بالون از چشم کشد بالون دیگر را
هم با بخار پر کرده سیر اسمیت که جوانی بود و کجفت تا بحال صد و هفتاد مرتبه با پدرم به بالون نشسته ایم
او هم رفت هوا فرو و آخر آمد بالون اولی در دفرنگی لندن و دومی در کینفر منگی فرو آمده بود بعد باز پیاده

آنکه هم سرخسها و فوارها مردم بطوری ازدحام کرده بودند که مانع از تماشا بودند اما ما هم هر طور بودیم ضحاک
را تماشا کردیم در محبت کالسکه حاضر کرده بودند کالسکه نشستیم با اینکه راه سر بالا بود و خیلی تندی می رفتیم
باز آنها و دخترها و پسرها همه جا کالسکه همراهی کرده هیچ عقب نمی ماندند باز رفتیم بالای عمارت قدری
میوه خورده یکت انگلیس هم از ما انداختند بعد رفتیم پائین سوار کالسکه بخار شده رفتیم منزل قدری در منزل
مانده به البت مال رفتیم کارخانه انجمن کارکنان بعد رفتیم بالا را با اینکه اقسام چوپما و انواع غلیانا و ظروف
انجمنی بر طبقی را با اقسام پارچهای حریر چینی و ژاپنی و فرنگی و غیره از قدیم و جدید همه انجمنها با چیده اند تماشا
کردیم و از انجمنها رفتیم تماشا می بردای صورتی که مردم در سه ماهی که اسپونسیون یا زاست بعضی را
برای فروش و بعضی را محض تماشا انجمن آورده میا و نیزند همه را تماشا کردیم اما انگلیسی از پردای بسیار خوب
یا از پیش فروخته یا مطلقا نمی فروخته بقدری پانزده پرده خوب منتخب کردیم اسمیت صاحب برای ما
ترجمه میکرد صورت غری دیده شد پرسیدم قیمتش چند است رئیس اسپونسیون که مرد فربه ریش سفید
بود و قیمتها را میخواند گفت صد لیره انگلیسی که معادل دویست و پنجاه تومان ایران است گفتم قیمت خرزنده
منتها پنج لیره است اینکه شکل خراست چه باید باین کرانی باشد رئیس گفت چون خرجی نذار و جو کاه نمی خورد
گفتم اگر خرج نذار و بار هم نکشد و سواری نمید پس بسیار خندیدیم بعد وقت تنگ شده بسیار هم خسته بودیم فتم منزل
البرت حال باغ مخصوص بسیار خوبی هم دارد روز جمعیه هشتم امروز بعد از نماز دیدن و بعد
انگلیس رفتیم زنهای وینچه روس و انگلیس و پرسن افراد هم بودند قدری نشسته بعد برخاسته آمدیم منزل قدری مکث
کرده رفتیم به انجمنه سنت توماس که در مقابل پارلمنت واقع است این انجمنه را ملت ساخته است از زمان
ادوار چهارم بنا شده و حال دویست سالست تمام کرده اند موقوفات دارد و از آن زمان تا بحال هم مردم
بمه ساله میل خود پول جمع کرده بجهت مصارف انجمنه میدهند که دو و غذای همه مرضی مفت است بسیار
بنای خوبیت همیشه بقدر چهار صد پانصد مریض از مرد و زن و بچه و بزرگ در آنجا هستند حکیم طولوزان هم حضور
داشت رئیس غلط الفه لندن که آتش همین است با سایر اطباء و جراحان معروف لندن آنجا بودند
اطفال کوچکات هر یک تحت خواب و تختواب علیحده و درخت تمیز داشتند همه را بجهت مشغول داشتن بسا

باز می و پیرهای شنگ فراهم آورده بودند و نگاربان زن بسیار بودند و فتنه با طاقهای دیگر که مرد با بودند با وجود
ناخوشی هوای بلندی کشیدند و در استب زیر اسبابی دارند که ناخوش را بروی تخت گذاشته بر تپه بالائی کشیدند
بدون اینکه خود مریض حرکت کند اول سنگ بنای مرصخانه را پادشاه گذاشته اند بعد رفیق خان را و در ایل
وزیر مهند خانه اش دور بود از هایت پرک و غیره گذاشته رسیدیم زوجه وزیر مهند که خواهر دوک سوزلاند
وزن است ایست با دختر پادشاه که زن سپهر وزیر مهند است جلو آمدند دست داده قدری در باغ گردش
کرده رفیق با طاقی سر بر نهشته قدری میوه خورده دوک سوزلاند هم بود بعد رفیق پائین توی باغچه چادری زده بودند و رفیق
شخص اکوسی بالباس اکوس آمده قدری فی و سرتازد شخص دیگر بالباس اکوس رقص اکوسی کرد روی تخت
مدوری چهار شمشیر گذاشته قدری رقص و در شمشیر با کرد شخص معروفی که اسمش قیسن است اختراع
تلکاتی کرده است که مثلاً از زندان بظهران که بواسطه این تلکراف مکالمه میکنند همان عبارت روی کاغذ چاپ
شده بکمال آسانی خوانده میشود توی باغ گذاشته بودند و رفیق تماشا کردیم بعد بشتیم در هایت پارک پیاده
شده به بنائی که پادشاه سیاه کار البرت شوهر شان ساخته اند رفته تماشا کردیم همه از سنگ است و
جاریهای بسیار خوب دارد که صورت معارف و شعرا و نقاشان عالم و غیره را از سنگ در آورده اند
بمناسبت اینکه خود البرت از اهل علم و صنعت بوده است اما از دحام مانع از تماشا بود بشتیم بکالسه نشسته
رفیق منزل شب را تماشاخانه در و زلام رفیق جمعیت زیادی توی کوچه بود رسیدیم تماشاخانه ولیعهد نخلیس هم تماشا
بود استقبال کرد دست داده رفیق بالادرجه نزدیک سن نشستم پرنس القرو هم آمد او پروا باله برد و بود خوب
خوانند و قصیدند رقصان خوش شکل لباس بودند تماشاخانه پنج مرتبه است قدری کوچک اما خوب
زن جوان خواننده معروفیت نسن نام از اهل سود ولیعهد آوردش بالا قدری صحبت کرد بسیار خراف
وزر نکست همه ساله تماشاخانههای لطروینکی دنیا و غیره رفته مدخل زیاد میکند حالا به شخص کوسونام فرانسوا
شوهر کرده است بعد از تمام در محبت از عمارت سن ترام گذاشتیم این عمارت از قدیم ساخته شده است
حالا هم با ویلای دولت نخلیس اولیای دولت سن ترام می نویسند پادشاه سابقا آنجا سلام می نشسته بعد از مرگ
شوهر شان دیگر بآن عمارت رفته اند حالا کویا مادر دوک و کامیر میرج آنجا می نشیند آمدیم منزل

صبح آنکه دیروز برای تعیین منازل و غیره به پاریس رفته است خلاصه اگر احوالات شهر لندن یا انگلیس را میخواستیم بگویم باید یک تاریخ بزرگی از انگلیس بنویسیم در مدت توقف هجده روزه لندن فی الحقیقه پیش ازین نغشید نوشت انصافا وضع انگلیس همه چیزش خیلی بقاعده و منظم و خوبست از آبادی و متول مردم و تجارت و صنعت و کار کردن و پی کار رفتن مردم سرآمد ملل است

روز شنبه پنجم ماهی الاولی

امروز باید برویم بندر شربورخ فرانسه صبح زود از خواب برخاستیم در این هجده روزه توقف لندن همه روزها بود و خرید زیادی هم در لندن شد خلاصه و لیعهد انگلیس را در کراونیل و زیر خارجه و سرفنی پرنس الفرد پرنس ارتور و غیره همه آمدند سوار کالسکه شده را ندیم برای کار جمعیت زیادی با کمال تأنف حاضر بودند معلوم بود که ابالی انگلیس همه از رفتن ما قلبا ملول و متأسف بودند رسیدیم بکار و کیتوریا و لیعهد و دایع کرده رفتند اما پرنس الفرد و ارتور با صدر اعظم در کالسکه ماندند سپر حکیم الما لک در لندن ماند که درس بخواند را ندیم برای بندر پورتسموت سه ساعت کمتر راه بود اما وقت آمدن ازین راه نیامده بودیم در نزدیکی بندر ملحق بر راه اولی میشود از آبادیها و شهرهای معتبری که گذشتیم قشام السوم دور گشتیم بهور شام اردنل شیشتر بود و وارد بندر شدیم جمعیت زیادی بود از قباجات و کشتیها و کشتیهای انداختند امیرال بزرگ مقیم آنجا و شام سیمور پذیرائی کرد بعد داخل کشتی فرانسه شدیم این کشتی شش اکل و از ناپلیون ستم بوده است که برای خودش ساخته بوده است حال که جمهوری شده همیشه را عوض کرده را پسید گذاشته اند کشتی بسیار خوبست نه از خوردیم میسونیکلای مترجم فرانسه با میسرین مترجم و میسونین وزیر مختار فرانسه که تازه ما مور با قاست در طرابلس است میسونیل شارژد فر سابق فرانسه که در آنجا بود با میسونیلی کپتان کشتی و سایر صاحب منصبان بگری بجنور آمدند بعد از چند دقیقه کشتی بر راه افتاد راه راست خوب نزدیک بندر دو و از انگلیس است بکاله بندر فرانسه که از دریا یک ساعت و نیم است اما ازین راه پورتسموت شربورخ هشت ساعت راه دریاست خلاصه کشتی دیگر هم عقب ما بود که سایر نوکرهای ما و غیره آنجا بودند چهار کشتی بزرگ جنگی انگلیس هم طرفین کشتی ما بجهت احترام میآمدند و



دری که شدیم امواج بحر گشت آمد بواهم ابر و مه بود بطوری احوال همه را منقلب کرده که میچک را قدرت
 راه رفتن و نشستن نبود همه افتادند منجم بسیار بد احوال شدم رفتم خوابیدم تا نزدیک بندر شر بورغ رسیدیم تا نیمه
 راه بهشت فرو گذشتی فرانسه با استقبال آمد توپ زیادی انداختند گشتیهای انگلیس هم توپ انداختند مار الفرانسها
 سپرده مر جبت کردند وقت غروب آفتاب به بند رسیدیم کشتی لنگر انداخت آسوده شام خوردیم صاحبصفا
 فرانسه از بنظر آمدند کشتی ویس امیرالینوها حاکم بحری شر بورغ ویس امیرال رینو سردار کشتیهای جنگی ژنرال دو
 مولن سردار قشون فرانسه در شر بورغ میسود ویت حاکم کل ایالت مانش میسولارناک حاکم شهر شر بورغ با سایر
 صاحبصفا و اجداد انهای بری و بحری بحضور آمده رفتند در کشتیهای جنگی آتش بازی و چراغان خوب کردند
روز یکشنبه و بهم

امروز باید برویم پاریس صبح زود از خواب برخاسته سوار قایق شده راندم برای ساحل بسیار داسه و بوییم
 با کله پله بسیار خوب و طاق قندیل شک متناز از سنگ دبوته و دستهای کل و چهل چراغ و غیره و انواع
 نقشها با اسلحه ارقیل طلا نقره و قنک و سرنیزه ساخته بودند از حق صنعت کرده بودند فیتیم بالا جمعیت زیادی از
 صاحبصفا نظامی بری و بحری و حکومتی و ارباب قلم و غیره صف کشیده بودند حاکم مانش همه را معرفی نمودند بهم
 احوال پرسیدیم که در تاریخیم کجا اسکهای راه این سوار شده قدری ایستادیم اکثری از زن و مرد فرانسه کم
 نه و لاغر اندام هستند مثل ابله روس و آلمانی و انگلیس نیستند شباهتشان با مایلی مشرق زمین بیشتر است قلعه
 شر بورغ خیلی مستحکم است از طرف دریا بروج و با شیانهای محکم و از سمت خشکی هم قلعه و خندق عریض دارد
 میشه پراکت کرد قشون این شهر بندر بسیار مشکل است شهرش چندان بزرگ نیست متجاور از سی و هفت هزار نفر
 میت دارد بندرگاه خوب میت ابتدای این قلعه از عهد ناپلیون اولست و در زمان ناپلیون سوم تمام شده است
 حالاهم کار میکنند خلاصه کالسکها را به اقدام و از از مملکت نورماندی عبور شدند بسیار مملکت خوب پر صحت
 پهنای بسیار وسیع و درخت و گل و گیاه زیاد دارد کاهای خوب مادیان و کوسفت زیاد و گیاه
 میارند بواسطه مرتع زیادی که دارند بوته و درخت کمر زیادی دیده شد مثل ایران است اغلب کله
 و درختهای ایران را از امر و در اینجا دیدیم مثل درخت بید و تبریزی و کمر و غیره زمینهای اینجا همه پست و بلند است

ته زیاد دارد سیب این مملکت بکونی مشهور است درخت سیب زیاد دیده شد خلاصه شهرکان رسیدیم پای
تخت نورماندی است نیم ساعت اینجا ماندم بنار خورده شد شمر بسیار خوب است بعد ازین شهر از چند مورخ
که که نشستم که یکی از آنها بقدر کفر سنگ میشد قلب آدم در وقت عبور خیلی خفه میشد از شربورغ تا پاریس با
راد آهین شست ساعت راه و نو در سنگ مسافت یک ساعت بغروب مانده بکولی پاریس رسیدیم
از پل رودخانه سن که در خارج شهر واقع است گذشته داخل شهر پاریس شدیم از خط راه آهن که از کنار قلعه در
داخل شهر بود و شریک در رفته بکلی رسیدیم مونسوم پاسی که همه خیال و اعیان حالیه دولت فرانسه و سایر مردم
تماشای در اینجا حاضر بودند صبح الدوله و مرشال با کما هو ان که رئیس دولتست بادوک و برو کلی که تازه
وزیر خارجه شده و صاحب منصبان دیگر و وزرا و غیره دم کار حاضر بودند آمدیم بیرون با مرشال و وزیر خارجه
تعارف شد خیابانی بود که فرش کرده و زینت زیادی داده بودند مسافتی را پیاده فتم مرشال امر او صاحب منصبان
عسکریه و غیره را معرفی میکرد تا رسیدیم بکالسه اسبی من و صدر اعظم و مار سال و وزیر خارجه دو کالسه نشسته
سایر سواران هم در کالسه های دیگر سوار شده براه افتادیم شکایت توپ شد و زمین محل در طوفان راه بر باز
پیاده و سوار و نظام و ژاندارم با لباس های خوب ایستاده بودند الی کرلز ایستادیت که منزل مارشالین
کرد و بودند خلاصه عقب سر صف نظامی تماشاچی زیادی ایستاده بودند از بود و بولین عبور شد
که خارج قلعه است و باره و اهل قلعه شده اند خیابان وسیعی که مونسوم است با نو و لا کراندر
عبور کرده بارت و وریوسه رسیدیم که از بنا های بزرگ ناپلیون اولست از سنگ ساخته اند صورت
جنگ های ناپلیون را در داخل و خارج و اطراف آن مجاری کرده اند بسیار بنای عالی است اما درین
جنگ آخر با پرو و سواران کتوله توپ زیاد خرانی در آن بهم رسیده است و میان آنرا هم فرش کرده ضعیف
چیده خیلی زینت داده بودند از کالسه پیاده شده اینجا قدری نشستم حاکم شهر که مردی فربه و توتونه و آتش میسو و است
با کما تر آمده لفظی کردند با هم جوانی دادیم از جانب و کلای شهر پاریس هم ماموری چند آمده لفظی کردند جواب دادیم
بعد برخاسته سوار کالسه شده داخل خیابان شانزلیزه شدیم بسیار با صفا و وسیع است از همه این خیابانها
که عبور شد طوفان درخت های خوب کاشته اند و خانهای سنگ باشکوه ساخته تا رسیدیم به پلاس و لا کراندر

که میل بلندی از مصر آورده اینجا نصب کرده اند میدان بار و حی است و حوض با فواقد داشت آنها را با
 همیشه نمی جدید هر وقت که بخواهند جاری میکنند از پل رودخانه سن گذشته داخل عمارتیکه بجهت ماسعین کرده بودند
 شدیم دم به عمارت میوبوفه که حال رئیس دارالشورای ملتی است بالعننی و کمال نظمی مبنی بر تنبیت و رود کار
 جوانی و اویم بعد رفتیم بالا اطاقها و تالارهای وسیع بسیار خوب دارد تحت خوابی که بجهت مازده بودند تحت خواب
 ناپلیون اول بوده است در زمانی که ماری لوئیز دختر پادشاه اطریش را عروسی کرده بود امروز
 غربی از فرانسها دیدم و الا آن حالت عرای بعد از جنگ المان را بنمود دارند و عموماً از کوچکی و بزرگی
 همسوم و غمناک هستند رغبت زننا و خانها و مردم همه رخت غراست کم زینت بسیار ساده و کما بعضی
 از مردم آواز زنده بادرشال زنده باد پادشاه ایران میگردند از یکی دیگر هم شنیدم در گردش شب
 با آواز بلند سیفیت سلطنت و قواهد و حکم و باقی یاد ازینها معلوم میشود که فرق زیادی حالاد فرانسیه
 که طالب سلطنت هستند یعنی آنها هم سه فرقه هستند فرقه اول ناپلیون را میخوانند فرقه اولاد لوی فیلیپ
 فرقه مانزی نیم را میخوانند که از خانواده بوریون و با اولاد لوی فیلیپ اگر چه یکطایفه هستند اما جدائی از
 جمهوری طلبان هم قوت زیادی دارند اما آنها هم بیک عقیده نیستند بعضی جمهوری روز یعنی جمود
 سرخ را سرخ طالب هستند که اصل جمهوریت بعضی جمهوری وسط را طالبند که هم قواعد سلطنت در آن باشند هم
 پادشاه نباشد بعضی دیگر طورهای دیگر طالبند در میان این فرق مختلفه مایه سکرانی کردن بسیار کار مشکلی است
 و عواقب این امور البته بسیار اشکال خواهد پدید آمد اگر دگر اینکه همه متفق الرای شده یا پادشاهی مستقل یا جمهوری مستقل
 برقرار شود در آنوقت دولت فرانسه قوی ترین دول است و همه کس باید از حساب بیرند اما باین
 اختلاف بسیار شکل است که منظم شود خلاصه قشونی که امروز استاده بودند قریب بیست هزار نفر
 میشدند این عمارتیکه منزل ماست سابقه دار الشوری یعنی مجلس اجتماع و کلامی ملتی بوده است بعد از قطع ناپلیون
 سوم از پادشاهی و جمهوری شدن دولت فرانسه و کلا و اولیای دولتی همه بوسیله رفته شهر پاریس را
 بالمره از ادارات دولتی خالی کردند آشتند شهر پاریس فی الحقیقه حالا مخصوص رعیت و عامه مردم است بر طبق
 بخواهند حرکت کنند دولت چند آن قدرت مانع ندارد عمارت تو میری که بهترین عمارات

دنیایا بوده است بلمره خراب شده است کونهار آتش زده اند از عمارت جهان دیوار باقی مانده
خیلی تاسف خوردیم اما بگذریم عمارت لوور که متشکل از عمارت توپیر است محفوظ مانده و خراب نشده است
هوتل دوویل را که از عمارات خوب دینی بوده است و عمارت نشان لژیون و نوز را بلمره آتش زده اند
مناره و اندوم که ناپلیون اول از مصالح توپهای دشمن ریخته و شکل خودش را هم بالای آن نصب نمود
و جمیع بناهایی که کرده بود در آتشش بوده کونهار شکسته و برده اند حالا هیچ باقی نمانده مگر همان سکوی پایتخت
پاریس شهر است بسیار قشنگ و خوش هوا غالباً آفتاب بسیار شبیه است به هوای ایران شب را
سوار کالسکه شده با مقصد الملک و بنرال ارتور در شهر گردش کردیم از کوچه ریولی و از خیابان سباستپول که
از کوچه های معروفست و از میدان و اندوم و عمارت توپیری عبور کرده از بعضی بازارها و غیره که ششیم چراغ
شهر همه از کاواست بسیار روشن و خوب شهر باصفائست مردم زیادی در کالسکه نشسته میگردند و در قهوه
خانها و غیره مشغول عیش بودند و در خانه سن مثل رودخانه میزنست کم عرض و کم آبست کشتی بزرگ نمیتواند
کند و عمارت ماباغ کوچکت خوبست حوضی دارد و با فواره شکست سماق سه مرتبه چادری هم زده بودند
از آنجا میرود به عمارت وزارت خارجه که شاه زادگان را منزل داده اند عمارت بسیار عالی خوبست
سابقا اینجا وزارتخانه خارجه بوده است باغ گلکاری خوبی هم دارد فواره کوچکی مسجد مرتبه فوقانی عمارت
حام خوبی دارد بسیار پسندیدیم آب گرم و سرد دارد و در هر طور شخص بخواهد ممکن است روز و شب
یا زده هم بعد از نهار سوار کالسکه شده به تماشای شهر رفتیم از کوچه پارک موسکو که بسیار خوب کوچکی است
و از باغ گلکاری خیلی خوبی گذشته بارک ترمویف رسیده رفتیم رویه یوادیولون اول رفتیم به ژاردن
و کلی مانیسون پیاده شده و اهل باغ شدیم بعضی کلهها داشتند و جانی از شک ساخته بودند که لغینه
کوه طبعی بود از آنجا آمده رفتیم باغات و خوش و طیور و در اطراف قمار باسیم شیکه کرده و توی آنها تاب
و درخت برای طیور و حیوانات قرار داده بودند اقامت مرغها و طوطیهای رنگی دنیا و افریق و هند و استرا
ویده شدیم و غیره هم بود حیوانیست ستمی بجان کور که در استرا لیا پیدا میشود خیلی شبیه است بهوش
دو پا نیز عجیبی است تند میجهد راه نمیتواند برود و دستهای کوتاه است پاها بلند متصل باید میجهد بقدر شغال کبوتر

ماده اش هم در زیر شکم گیسنه دارد که بعد از از ایندن بچایش را نوی آن کیسه گذاشته میجد و مید و بسیار پرد و میشو و قفا و کسا
بسیار عجیب خوشه نکت با نوع اقامت دیده شد و دوفیل هم بود که تحت بروی آنها گذاشته زنا و بچا سوار شده را
میره فتد یک در شکله را هم که آدم در آن نشسته بود بیک شته مرغ بزرگی بسته بودند کال سولت یکشید بقدر یکت
اسب کو چک قوت داشت بعد از گردش زیاد فیتیم با هیجانه مثل با هیجانه های سایر فلک بود اما بسیار مختصر و
مختصر تر این باغات و نباتات و دروان و دلوپس است که سابقا در عهد ناپیون وزیر و در فخر جبهه بوده خوش
حاضر نبود امیش که آتش ز فرو و تهیلر حاضر بود و معرنی نباتات و غیره را میگردید بعد سوار کالاسکه شده فیتیم کرد
بود بولون جزیره میان آب بود سوار قایق شده فیتیم انجالی از صاحب منصبان قشون در آنجا پیدا شد از حالات
جنگ تعریف میکرد کالوهای توپ و تفنگی که بدست با خورده بود نشان میداد اغلب درختها را غ و نشان
کلوله داشت معلوم شد که در آنجا با جنگهای سخت شده است هم با پروس و هم با کوندا و آخر جزیره کلاه فرنگی
چوبی کوچکی بود موسوم به پاپیون و لپیز طریس اینی کلاه فرنگی زن پاپیون از چوب ساخته اند با یک رنگت و کو چک
قدری تماشا کرده مراجعت با این طرف آب نموده سوار کالاسکه شده گردش گمان فیتیم و بمنزل شب را به فیتیم کرد
بازار سر پوشیده دیده شد مثل والان قدسی هم اسباب خرید و آمدیم منزل روزنامه پاریس را روز بروز به تفصیل
نوشتن بسیار مشکل است تماشای گردش کالاهای خوب در شب و روز مجال روزنامه نوشتن را نمیدهد ولی آنچه
لازمست نوشته میشود بطور اختصار سفرای خارجه میکردند و بجهت آند از هر دولتی اینجا المچی کیر و وزیر مختار و شمار فر
بهست حتی از ژاپون و جمهور جزیره با یبیتی المچیان کیر شیرینی نونس پاپ یعنی فرستاده پاپ لاردین المچی کیر
انگلیس الوزا کال المچی کیر اسپانیول پرنس ارلوف المچی کیر روس که چشمش در جنگ کیریه در محاصره و قتل
سیلستری کلوله خورده میوب شده است بعضی نغمهای دیگر هم از شمشیر و غیره خورده است و شمالیهای
محکم بروی چشم میوب بسته بود اپونی المچی کیر اطریش سرور پاشا المچی کیر عثمانی مسیونیکر اوزیر مختار
ایطالیا مسیو و اشبرن وزیر مختار دولت یمنی دنیا نا آوین شام شیدا وزیر مختار ژاپون پرنس
منچیکوف هماندار روس و میرزا عبدالرحیم خان ساعد الملک وزیر مختار مقیم بطریم اینجا دیده شدند
مسیو میسون مسیو مینیاک مسیو ترش و زراسی مختار سابق فرانسه و طهران و موسیو مونی سارژ و فرزانسه

که مقیم طهران بود همه دیده شدند همه فربه تر و جوان تر بودند و از بعد از نماز رفتیم بعمارت و باغ و رسایل
 هوا بسیار گرم بود در سما رفتیم جمعیت زیادی در طرفین راه بودند از شانز الیزه و ارک تریمف و بود
 بولون و رودخانه سن گذشتیم حاکم و مامورین سن و او از که انظر ف رودخانه و ایالتی است علیحدت
 بحضور آمده لطفی کردند جوابی دادیم از قضیه سور که معروفست بکارخانه چینی سازی و ده شاپیل و ده ویکتور
 گذشته داخل در سایل شدیم از دو طرف نشون سواره و پیاده صف کشیده ایستاده بودند جمعیت زیادی بودیم
 بیمارست که منزل مسیوقه رئیس وکلای ملت و از عمارات لوی چهاردهم است یعنی کل و رسایل را از عمارت
 و باغ او ساخته است پردها و اشکال خوب در این چند اطاق دیدیم همه عمارت از سنگ و بیار حکم است و در چهار
 و نقاشی و علم معماری اول بنای فرنگست مسیوقه دم کالسه استقبال کرد و کلای دیگر دولت هم بودند رفتیم
 بالا در اطاق روی صندلی نشینیم زن مسیوقه آمد حضور بعد برخاسته از همان راه بیگانه آمد بودیم رفته مانیم راه
 بعد آنکه مارشال با کما هون منزل دارند رسیدیم پیاده شده مارشال و هم در آن و یک استقبال کردند رفتیم
 بالا در اطاق نشینیم اینجا هم عمارت عالی خوب بسیار با زینتی است جز عمارات و رسایل است زوجه
 مارشال بچه و آمد بسیار زن گلجی است مارشال یکتیر بزرگ که بنظر منفره سیجده سال آمد و دو دختر داشت
 آمدن قوی اطاق وزیر قاریه دولت در روی هم آتجا بود بعد رفتیم این ما و مارشال بکالسه شسته رفتیم
 باغ و رسایل گردش کردیم حوضها و فوارهای زیاد و در کنجش مثل فوارهای عمارت بلورین از رخ
 بنجار است منبرها را باز کرده آب افوار یا انداخته بودند دریاچه طولانی پائین حوض و فوارها داشت
 خیابانهای وسیع بسیار خوب درختهای جنگلی همه سرهای درختها را بهم بسته مثل سقف کرده و گاه گاه
 یک میدان مدوری از درخت و سبزه پیدا میشود که در میان آن حوض عظیم و فواره مرتفعی مسجد بسیار
 باصفا جانیست محلی را مثل کوه ساخته اند آبشار را از کوه سیریز چند مجسمه بزرگ مرمر در زیر آبشار
 گذاشته اند که یکی از آن مجسمهها موسوم است پاولو کوبیت النوع حسن مردانه و روشنی و شعر است آرایش
 میکند سایرین دور او آئینه و کل و اسباب آرایش نگا داشته اند خوب حجاری شده است که
 بحضور دینی آید خواستیم بروم بالا نزد یکت آن مجسمهها زیر آبشار مارشال و جنرال را تو گفتند رفتن اینجا

اشکال دارد و بجهت آنکه راهش همه پر تگاه و سنگت و سربلاست من گفتم میروم و از کالکه پائین آمده رفتم بالا اگر چه درین
 بد بود اما برای ماکه خیلی بدتر ازین راهها را در شکارگاه های ایران رفته و دیده بودم هیچ اشکال نداشت تا رسیدیم
 نزدیک مجتبیان برال ارتون آمد آما زمین خورده و همه رختهایش کلی و شمشیرش کج شد بلکه شکست مرشال هم آما خیلی
 بر خمت و با امداد چند نفر دیگر لکن این طور آمدن مرشال و جنرال فرانسه با یخا منافاتی با رشادت و شجاعت
 آنها ندارد خلاصه این مجتبیان بسیار خوب بود و قدری حرکت شده و تار عنکبوت همه آنها را گرفته بود آما میم پائین با
 دیگر بود که مدور ساخته بودند میانش حوض و فواره و در تاد و در همه ستون سنگت و قطار با من ستون خفا
 حوض بلند سنگی پایه داری ساخته اند که از میان آن فواره بلند میسجد و فرستاد و نود حوض داشت که
 از میان هر یک فواره میجست این ستونها و فواره ها و سطح زمین و غیره همه از سنگت و یخا و در سایر جایهای
 باغ فواره و مجتبیان و غیره بسیار است خیابان زیاد و سیرج با عضا تقریباً اندکها بود و حوض کوشش و فکر میسجد
 مکرانیکه خود شخص همه را ببیند زن و مرد و ماشاچی را و ساسم غریبی کرده و فریاد میزد و دور میگردیدند
 و فلیتم حکارت قدری در اطفا کرد و ش کردم با مرشال کان و در و پاییکه سو که در ارتون با سوسین بود و دست
 بختو آمد صحبت شد پالی که سو خالایک را است یک گفت از یک کاری مشغول نوشتم روزنامه پیدایم که از و بریم
 حالا شغلی ندارد آما بسیار سر کرده قابلی است با بوش و رشید و جنگت سواستاپول سردار بوده و در محاصره قلعه
 مترو در حکت حکم با مرشال با زن که در سلیم تون قدمه ایستاد و ساسم جزا سلا میر شده است و کال افسوس
 داشت که چرا در حکت حکم با زن بود و است خلاصه بعد سپرهای لوی فلیت را دیدم در عهد فلیت
 از مملکت فرانسه اخراج و در انگلیس بود و بعد از جمهوری سجا که فرانسه آمده امد و نفر شازا که یکی دو ک
 دمال و دیگری پرنس ژوان ویل باشد امد و زدیدم شاهزاده و بال بسیار آدم قابلیت شان ویل هم
 شاهزاده خوینیت قدری کوشش سنگین است کوننت دیاری که لوی فلیت است و حالا سلطنت طایفه
 اورلیان با و میرسد آنجا بود یعنی رفته بود بخانه که در سیلای حوالی پاریس دارد و با شاهزاده صحبت شد
 رفتند اینها حالا از جانب ملت در دار الشوری و کالت دارند چون در عهد پدرشان در نظام هم منصب
 داشته حالا هم در روزهای رسمی رخت نظامی میپوشند و اعیه سلطنت فرانسه را دارند آما چه خواهد اسامی

و ترتیب شاهزادگان قرار است سپهر بزرگ لوی فلیب دوک و نور است بعد از آن ژوان پیل
 بعد از آن دوک و مال بعد از آن دوک و دومان پالنیه که حال او را سپاهنول است او حامی سلطنت
 اسپانول را دارد و کونت و دپاری نوه لوی فلیب است و سپهر دوک و سپهر دوک و دورله آن که سپهر لوی فلیب و
 ولیعهد بود بعد از آنکه از کالسکه افتاده مرده بود این ولیعهد شده خلاصه بعد از ساعتی مارشال با کما بون
 آمدند فتم با طافی که تخت خواب لوی چهاردهم با اسباب خوابش آنجا بود و تماشا کرده بعد آمده منیر شام
 نشستم منیر طولانی و شام خوبی بود اغلبی از سر کردگان و صاحبان نظامی دو کلا و غیره بودند دست راست
 مایو بود رئیس دارالشوری نشسته بود دست چپ وزیر و نجا ربه و بر و مارشال دست راست ایشان
 صدر اعظم همین طور شاهزادگان ایران و غیره بهم دو طرف نشسته بودند صنایع الدوله عقب صندلی مایاده
 ترجمه میکرد بسیار خوش گذشت این تالار تالار طولانی بسیار خوب میثی است چهل چراغهای متعدد دارد و بعد از شام
 پائین آمد من و مارشال در کالسکه نشسته چرخان عمارت و باغ را تماشا کردیم سواره زره پوش که در دست مرکب
 مشغول بود جلو بودند جمعیت زیادی بود بالاخره فتم بطرف ویکری از باغ که دریاچه بود و اطراف دریاچه چند برتبه
 داشت که از مراتب آب میر بحیثیت مثل آبشار و از حوض فوارها میجست اغلب بزرگان و سرداران و سفرای خارجی
 و نجبا و اعیان و کلاسی ملت و غیره حضور داشتند صندلی گذاشته بودند نشستم همه نشستند آلتبازی بسیار خوبی شد
 و کتاب بود و هوا هم خیلی خوب و خوش بود بعد از اتمام آلتبازی سوار کالسکه شده از راه سنت کلو که عمارت
 عالی دولتی بوده و در جنگ المان همه آتش گرفته و سوخته اما خیارها و باغش برجا مانده است فتم بود بولون
 از آنجا بشهر و منترل رفتم درین راه با جنرال ارتون همه جا منترل صحبت کردیم روزی فتم با نوالید
 که مقبره ناپلیون اول و سایر سرداران و برادران ناپلیون و سرداران قدیم ایام لوی چهاردهم و غیره
 در آنجاست منترل ما که دارالشورای قدیم است یعنی بجا رت پال و بوربن در جلو نوالید میدان وسیعی است
 خیابانهای پر درخت هم دارد و وار و شدیم سر بازاران پیر قدیم که زخمی و بعضی بی پا و بعضی سیدست و برخی کور بودند
 همه صف کشیده احترامات نظامی بعمل آوردند ما هم تعارف کردیم و حیات انوالید بعضی از توپهای
 بزرگ قدیم و خمپاره و غیره گذاشته اند حاکم انوالید که شخصی بسیار پیر و فلیج هم بود شش مارتن پره با جودان با

و سایر صاهمنصبان استقبال کردند این حاکم سابقاً در الجزایر حکومت داشت در جنگ کریمیه و ایتالیا پیش از آنکه
 زور یافته بوده است فوتم تومی کلیسا محراب بسیار خوبی از سنگ و مصلح کاری دارد لوی فلیپ پادشاه سابق
 فرانسه ساخته است بسیار بنای عالی است از حرت محراب تومی گنبد مقبره ناپلیون اول است که جسد
 او را از جزیره سنت هلن لوی فلیپ آورده آنجا دفن کرده است سنگ روی قبر را که زنگ ماشی دارد از جزیره
 کرس آورده اند بالای آن که سنگ بسیار خوب است و رنگ مایل به سبزخی دارد و امپراطور نیکلای روس
 فرستاده است بنای این کلیسای انوالید کلیت از لوی چهاردهم است محراب و بعضی چیزهای دیگر را لوی
 فلیپ ساخته تومی گنبد را هم او کرده است که سنگ مقبره را آنجا گذاشته اند و درش از بالا راه دارد
 که مردم آمده تماشا می کنند عمارت انوالید بسیار عالیست گنبدش را هم ناپلیون مصلح کرده است
 چند نفر از سربازهای قدیم که در جنگهای واترلو و فریدلند و اینا بوده آنجا دیده شدند باز هم با کمال تنیه بودند
 از جنگهای آنوقت تقریباً میگردند اسامی آنها از آنوقت را است کاپتان دو شمان شاسی برانش
 انظر مقبره جانبی بود در پشت آئینه کلاه ناپلیون اول که در جنگها بر سر میگذاشته آنجا بود کلاه را بر داشته
 بسیار نگاه کرده ام کلاه پادشاه و سردار بسیار بزرگ را با سر گذاشته بودم از نگاه معلوم بود که ناپلیون
 همیشه این کلاه در سرش بوده است کلاه ساده بود شمشیر ناپلیون که در جنگ استرلتیس گم شده بود اینجا
 بود برداشته دیدم شمشیری بود کوچک و راست و قبضه اش طلا بود اما شمشیر را زنگ زده بود از
 غلاف کشیده نمیشد با احترام تمام هر دو را بجای خود گذاشته بیرون آمده فرستادم به پوز که نمونه توپهای قدیم
 و جدید و اختراعات آنها را گذاشته و اسلحه قدیم سرداران و پهلوانان سابق و زره زیاد از آدم و سب
 هم بیاورده و اسم صاحب آنها را بنویسد بود بعضی جاها میگردیدم محمل اسلحه و غیره بود چون قاری خستیدم
 تماشا می آنها را بروزد میگرداننده قدیم منزل آنچه آن در انوالید از صاهمنصب و سرباز موجود است
 پانصد و نود نفر است سی و پنج نفر از عهد ناپلیون اول مانده اند باقی از عهد و نیکلای غارترا و اسلحه
 مسیحی بر حسب حکم لوی چهاردهم تو و او وزیر جنگ کرده است سی و دو وعده توپ در انوالید است
 هر وقت کار بزرگی مثل فتوحات عظیمه و غیره روید توپهای انوالید را شلیک میکنند و درود

۱۲۲
 بهیم پاریس از الوالیه شلیک گشت کردند بر فمائی که در عهد ناپلیون و بعد از آن از دوشمائی دیگر جنگها گرفته همه
 در انوارند ضبط کرده اند و همچنین بر فمائی که از زمان لوی چهاردهم گرفته اند آنجا موجود است در دو مقبره
 ناپلیون چهل و شش بریق است که خودش در جنگها گرفته است در کلیسا دوست و چهل و پنج بریق است
 که از عهد قدیم و جدید گرفته اند مقبره اغلب سرداران فرانسه از قدیم و جدید در این کلیسا
 از انجمله تورن دو بان و لانس و کلبه که از سرداران و وزرای لوچسپاردهم بوده اند مرتب و ژوردان
 از سرداران ناپلیون اول هستند در دو مقبره ناپلیون قبر ژرم برادر ناپلیون و مرشل دوک و مرشل پوت
 سه روز قبل از ورود ما بفرانسه در راه آهمن شهر بون و وترن بخار بهم خورده جمعی کثیر تلف و زخمی شده بودند
 میسو که میو که یکی از وکلای ملت فرانسه و بنود لیست و همیشه بر ضد ناپلیون پیوم بوده و مناطق غربی است
 بحضور آمد و دیست پیر بسیار کوتاه حالا هم در مجلس بالمنت فرانسه حرف میزند و باز بر ضد روستاست و جمله
 معروف یودی بهم که بسیار بادولت است بحضور آمد صحبت شد حمایت یهود بسیار زیاد میکرد و از یهودیهایی
 ایران صرف میزد و استدعای آسایش آنها را مینمود و باو کفتم شنیده ام شما برادر با هزارا کرو پول در ایران
 بتر آن میدانم که پنجاه کرو در بیکت دولت بزرگی یا کو چکی داده مملکتی را خریده و یهودیهایی را گدایی را در
 آنجا جمع کنید و خودتان رئیس آنها بشوید همه را آسوده راه بربید که این طور متفرق و پراشان نباشند
 بسیار خنده شد و هیچ جوابی نداد و باو حالی کردم که من از جمیع ملل خارجه که در ایران هستند حمایت میکنم
 میسو پس معروف که دریای سفید را با بحر احمر وصل کرده است یعنی کمپانی زیادی جمع شده با اهتمام
 این شخص راه را باز کردند و بان واسطه راه تجارت هند و ایران و چین و غیره بقرنستان تقریباً
 دو هزار فرسنگ نزدیک تر شد با پسرش که جوانیست بحضور آمد خیال تازه حال دارد که راه
 از شهر اورامسوغ روسیه بسا ندالی شهر سمرقند تا پیشاور خاک هندوستان انگلیس اما این خیالیت بسیار دور
 و دراز ندارد که عکاس قابل پاریس است بحضور آمده عکس ما را انداخت سابقاً بابالون زیاده بود
 رفته است اما حالا ازین خیال افتاده مشغول عکاسی است شخص با مزه با بنیه ایست میسو تا رویو گیش
 مجلس حفظ الصحة پاریس است بحضور آمد بالری که تراج معروف و پسر جراح باشی ناپلیون اول است

و ثول کلو که عمومی کار که حکیم باشی شاه مرحوم حکیم ما بود و خودش در طهران شب نغمه عوض شراب زراری
 خورده مرد میسور که ساقا در طهران وزیر مختار بود بعد در اسلامبول و جاهای دیگر در ایام سلطه ناپلیون
 وزارت مختاری داشته است بخسور آمد بسیار صحبت کردیم آدم قابلی است خلاصه کلو زبانی از پرسها
 بهمین عمارت پاله پور بون خورده که جای کلو به توزیاقیت روزی رفتیم به الکیم چسپ برای سان قشون
 نما خورده سوار کالکه شده همه همراه بودند از ارک تر یوسف و شازا لیزه و بوا و بولون که شتیم وسط و بولون
 مرشال مالکام بون با خبر الما و صمانی صبان و غیره سواره استاده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد بودند
 و خودم و پسر بزرگ لوی فلیب را هم که ندیده بودم سواره آنجا بود با او صحبت شد منم از کالکه در آمده سوار سب
 صیاح انجیر شدم ژنرال لادمیر که سردار کل قشون پاریس است با ما تا ژورینی ابودش بودند خلاصه همین
 طور رفتیم بصوف سوارهای زره پوش کوراسیه و سوارهای سبک سوار رسیدیم از دو طرف ایستاده و از
 نفر سواره بودند بعد از اتمام صفوف سواره رفتیم به صحرا و چین لو نشان که همین وسیعی است طرف دست
 چپ که مصنوعی ساخته اند آب زیادی آبشار مانند میریزد و بولون است پیاده نظام هم قریب
 صد و سیست فوج بودند اما هر فوجی چهار صد پانصد نفر بیشتر نبودند باقی مرض خانه هستند از بطل پیاده و توخانه
 که شتیم این قشون اطراف بعیده پاریس است مثلاً بعضی از این افواج از سی فرسنگ راه برای سان قشون
 آمده بودند سیصد عراده توپ هم بود که با سبها بسته بودند همه فوج سلام نظامی داده و برقرار برای تعظیم و
 احترام میخواستند ما هم جواب میدادیم و در چپنا توی جنگل بالایی درختنا کلا آدم بودند از تماشا
 صفوف رفتیم با تکی چوبی که از قدیم در همین میدان مخصوص همین طور سوارها و اسب و دونه
 ساخته اند بالا رفته نشستیم مارشال فرستند توی سبزه و چین سرداران فرانسه هم با بعضی و ابتکان نظامی
 عثمانی و اطرش و روس و پروسش مرشال استاده بودند در بالا خانه که ما بودیم وزیر خارجه فرانسه
 میسور و وزیر دارالشورای مرشال کان روبر و غیره بودند کان روبر چون حال داخل قشون نیست
 و ابوبکشی ندارد سوار نشسته خلاصه افواج و توپخانه آمده که شتند کل وکلای ملت فرانسه که پانصد نفر
 بودند آمده نشسته بودند در عمارت طرف دست چپ سفرای خارجه و غیره شتند بودند روبر و مرشال

مالکها بون هم بود جمعی از زنهار و خانهای خوشگل هم در اطراف داشته بودند بر فوجی که از جلو میگذشت
و کلامی ملت دست میرزنده و را میکشیدند و مارشال مالکها بون هم برای هر فوج کلاه بر میداشتند
سه ساعت طول کشید تا همه افواج سواره و پیاده و توپخانه گذشتند بر سر هم متجا و زار و زشتا و هزار
نفر بودند قشون خوبی سان دادند بعد از آن همه شکست و خرابی فراستند امید اینطور اجتماع و نظم
قشون نبود و لباسهای خوب داشتند تفنگ افواج همان شاپسود قدیم است توپها همه همان
توپهای است که در جنگ المان پیش از آن داشتند بعد از اتمام سان که نزدیک بغروب بود
برگشتم منزل روزی هم بلانک پس *Longchamps* برای اسب دوانی رفتم خود
مرشال بجات آمده سوار کالسکه شده رفتم سایرین هم بودند از همان راه که آنروز بشق قشون رفته
بودیم الا بوالون رفته از آنجا از دم آبشار گذشتند رفتم بجان بالاخانه که روز سان قشون نشسته
بودیم وزیر خارجه میسوفه روزه مرشال و سرداران و غیره و ایلمچی عثمانی و ایلمچی اطیش بودند
زن و مرد زیادی هم دور اسب دوانی بودند چهار دفعه اسب دوانند هم هر دور یکی
از ولایات ایران گذاشته بودند مثل اصفهان شیراز و غیره دور اول نصف دایره که یک
میدان اسب باشد دوانند چاکت سوار یک لباسش سبز بود برنگت حایل ایران اسب
او پیش آمد بعد دو دور دیگر یکدور تمام دوانند اما چون مسافت زیاد نیست اسبها اغلب با هم
می آمدند اسبی که پیش می آمد مثلاً یک سه و گردن از سایر اسبها پیشتر بود در ایران قاعده اسب
دوانی بهتر است و بیشتر تماشا دارد هر دور دایره اسب دوانی ایران نیم فرسنگ است
شش دور که سه فرسنگ باشد گاهی هفت دور یک نفس میدوانند هر اسبی که پیش بیاورد سه
اینجا منتهی اسب دوانی یکدور است که نیم فرسنگ باشد و هر اسب خوب معلوم میشود و در آخر
چند سوار تخته بار تقاع یک فرع که روی آنها تار و کون صحرانی گذاشته بودند اسبها از روی آنها
چندین دفعه سرتاخت میجستند اینطور بسیار تماشا داشت اسب دوانی یک ساعت بیشتر طول کشید
بعد رفتم منزل مرشال رفتند که شب برای تشبازی و چراغان حاضر شوند ما آمده دم ارک تر کوف

پایه شدیم جمعی از مترین بودند رفیق کاک تر یوسف و سیت و شاد و پنج پله میخورد بسیار مرتفع است
 پلهای تنگ پیچ و دار بسیار مشکل است بالا رفتن من بیک نفس رفتم اما سایرین آهسته آهسته انداز بالا
 کل شهر پاریس و اطراف و قلعات همه پیدا است مرد میکه از لاکت چپس و اسب دوانی بر می کشند همه
 پیدا بودند از بود بولون الی آخر شانزلیزه هفت قطار کالسکه بود و همچنین در سایر کوچه کالسکه زیاد بنظر آمد
 خیلی تماشا داشت قدری آنجا ایستاده آمیم پایین سوار کالسکه شده رفیقم از بس کالسکه جمعیت بود احوال
 عبور داشت بر حمت منزل رسیدیم شب را در مثال آمدند با هم سوار شده رفیقم از شانزلیزه و غیره گذریم
 از دم عمارت عالی محل آتشیازی اندوه طرف آدم بود امشب البته یک گرد جمعیت از زن و مرد دیدیم
 همه فریاد میزدند که شاه ایران زنده باد مرشال را هم توصیف میکردند و می گفتند فرانسو زنده باد چرخ افغان
 بسیار خوبی کرده بودند در جمیع کوچه های بلور مثل کوی کرد آویخته بود باد قدری چرخ افغان را ذیت کردی
 راه رفته رسیدیم بجاییکه رودخانه سن در میان بود و آنطرف رودخانه آتشیازی حاضر کرده بودند اندک
 رودخانه مقابل ما میدان مشق و مدرسه نظامیست که همه چرخ افغان بود جاییکه مانشته بودیم شش تر و گاو
 بود این طرف رودخانه هم همه چرخ افغان بود برای ما از چوب اطاقهای عالی ساخته چهل چراغ زیادی
 آویخته بودند پردهای زیادی که تازه از حریر و مخمل و تافته بافته بودند آویزان بود و دلی باد و باران قدری
 اوضاع را منغوش کرد اما باز چرخ افغان چون از کاژ بود کمتر خاموش شد آتشیازی بسیار خوبی کردند همه کردگان
 فرانسه و سفرای خارجی و غیره حاضر بودند الحمد لله بسیار خوش گذشت آمیم منزل مرشال الی منزل و کالسکه همراه بود
 درین آتشیازی سواره زره پوش کویرا سیه که همه را نفر میشدند از لب رودخانه مشعل بدست موزیکان زنان می کشند
 شکوهی داشت شبی رفیقم سیرک که نزدیک عمارت ماست مثل تماشاخانه جائیست اما بهتر عمارت مدور ساخته
 اند و درش از چوب مراتب دارد و بجهت نشستن مردم سقف هم دارد و چهل چراغ زیادی آویخته اند میان این عمارت
 مثل کدو و خانه خاک ریخته اند و سستی دارد و همه را نفر آدم میگیر و خصوصاً شبیکه ما رفیقم آنجا خیلی آدم بود و صدای
 تومان و پنجاه تومان اجاره کرده بودند زنهای بسیار خوش شکل بودند و صدراعظم و شاهزادگان و غیره همه حضور داشتند آنجا
 همه در واری در طویل اسبهای سیرک است که نزدیک محل بازیست که از همان درآمد میکنند بقدر پنجاه

اسب بسیار خوب دارند برنگهای غریب هیچ جا چنین اسبها ندیده بودم اسبهای خالد را غیبی بودند البته برکت
 هزار تومان و پانصد تومان قیمت داشتند و طوری این اسبها را تعلیم و عادت داده اند که بکیت اشاره هر
 حرکتی که بخواهند میکنند همه اسبها زبان میدارند معلم میگفت بایستید همه بایستادند میگفت تند بروید
 میگفت پالند شوید فوراً بلند میشدند میگفت کج بدو میدویدند خلاصه هر چه میگفت همان میکردند خیلی
 عبرت بود شقاق بزرگی دست میرآخور اسبها بود متصل حرکت میداد مثل تفنگ صداسیگر و زنهای خوش
 خوش لباس سوار اسبها شده دور میدویدند روی اسب میجستند معلق میزدند شکست میزدند باز روی زمین
 میافکند بدون اینکه صدقه بخورند چند نفر در اطراف دایره قطیفه مانکا گذاشته بودند و همه دستها را بلند داشتند
 زن خوشگلی سوار اسبی شده بنا کرد و در میدان دو اندک در حالتیکه اسب سترناخت بود بر قطیفه که میرسید
 از روی اسب بلند شده در روی هوا معلق وارونه زده آنطرف قطیفه دوباره با پای روی اسب پاشن
 میآمد و دو دفعه معلق زده درست روی اسب پاشن میآمد دفعه سوم زمین خورد و اما عیب نکرد دوباره
 جست روی اسب معلق دیگر زد حلقهای بزرگ چوبی نگاه میداشتند جوانی سوار اسب بود در سر
 ناخت اسب نزدیک حلقه که میرسید هوا جسته از قوی حلقه در رفته آنطرف حلقه دوباره با پای روی
 اسب میآمد بعضی حلقه ها را مثل دایره پوست کشیده بودند اسبها در سترناخت بقوت پوست را پاره
 کرده از قوی حلقه رد میشدند و آدمی هم که سوار بود از بالا ای حلقه سه آنطرف روی اسب میافکند
 و زنهای و پسرهای سواره کارهای میگردند که تعجیر و نوشن بنیاد میگذارند یک دفعه بالای اسب
 پانصد معلق وارونه میزدند که از قوه بشیر خارج است اطفال کوچک خوشگل طوری معلقها میزدند که
 بتصور دنیا میدید بازی بسیار خوبی کردند که بجز میمون و عنکبوت کار هیچ ذی نفسی نیست خلاصه کارهای
 غریب کردند خیلی تماشا داشت بعد رفتم بهار ت لو و بر جمیع حکما و دانشمندان پاریس آنجا بودند و
 علوم که مردمی بسیار فریب و بلند و آشنایان است آنجا بود رفتم بمرتبه پائین عمارت که مجسمهای مردم
 قدیم و جدید آنجا بود سواره زره پوش مشعلها در دست جلوسا میروند حکما و علما از دو طرف و وزیر علم
 نزدیکت مارا میرفت بعد از گردش زیاد آمدیم منزل مجسمهای بسیار خوب دیده شد یک مجسمه بزرگی

بود از مرمر بسیار عظیم الجثه و قوی یکل تکیه بکوه داده نشسته پایش دراز و ظریف در دستش بود که آب زان
 میریخت این آب همان رودخانه تی بر است که در شهر رم پای تخت ایتالیا است و مجسمهای
 مرمر و نوس که رب النوع حسن است یکی را بسیار خوب حجاری کرده اند اما هر دو دستش از بازو شکسته بود
 صورتهای دیگر هم بسیار بود که در جاهای دیگر مثل اینها کم دیده شد روزی رفتم بجایی که پانوراما میگویند
 یعنی دور نما این یک علم و صنعتی بسیار عجیب است و مختصر آن یکی دنیائی است نزدیک بهمارت مابود
 صدر عظم و دیگران همه بودند رسیدیم بجاییکه غارت نه روی نظر آمد در کوچکی داشت دخل شده اول
 رسیدیم بدور نمائی که کوچه از کوچه می پاریس را بینماید در هنگامیکه پروسا شهر را محاصره کرده کلوله و نازکات
 مثل تکرک از هوا بیار و فصل زمستان هم هست مردم از خانهها بیرون آمده دست زن و بچه خود را گرفته
 فرار میکنند هر قدر شخص نظر وقت بیشتر نگاه میکرد این حالات محتمل میشد بطوریکه هیچ میشد تشخیص داد که این پرده
 صورت و نقاشی است یا حالت حقیقی و همان زمان که بودا راست شخصی زمین خورده سرش شکسته خون ریخت
 هیچ معلوم نبود که خون حقیقی است یا مصنوعی و همچنین سایر حالتها بعد از آن از اینجا پله میخورد و بالا آبخا
 یک محوطه کردیست که شخص از هر طرف نگاه میکند شهر پاریس و قطبجات اطراف شهر و توپ و کلوله و هنگامه
 جنگ و محاصره بهوارفتن و ترکیدن کلوله توپ و نازکات نظر می آمد مثل اینست که آن شخص در شهر
 پاریس است و جمیع حالات جنگ با پر دس و شورش را ملاحظه میکند خلاصه شخص تا به چشم خود نمیبیند اند
 چگونه است که پرده مصنوعی و امر معدوم را با حالت حقیقی و شیئی موجود نمیتوان فرق گذاشت همین محل
 همیشه محل بروز همین صنعت بوده که هر وقت هر کس خواسته پول داده و رفته تماشا کرده است مگر این
 اینجا را مثل بسیار است تعجب درین است که مدت زمانی دور نمای فتح سواستاپول را که تکلیم و فرانسه
 نموده و روس را شکسته بودند اینجا ساخته بعد از آن چیده مدتی فتح قشون فرانسه را که قشون روس
 استریه را در سولفر نیو و آرناتا و غیره شکست داده بودند بمیان آورده نشان میدادند حال گشت
 و بختی فرانسه را کشیده نشان میدهند اما در اینجا چون هوا بسیار چسب است بیشتر از ده دقیقه هر کس
 بماند سرش کیچ خور و احوالش بهم میخورد و زود برگشتیم روزی رفتم بکلیسای مقدرام و سلیس

که در جزیره رودخانه سن توی شهر واقع است از پهلوی هوتل دو لامونه و انستی تودو فرانس کنیل و تاکه عمارت
بزرگ وزارتخانه و از عهد ناپلیون اقل بنا شده و کمونها بالمره آتش زده اند گذشته بکلیسا رسیده کشیشها جلوس
بنای این کلیسا بسیار عالی و همه از سنگ است و قریب شصت سال است که ساخته اند داخل شده همه چار
برفت کردش کردیم میزها و مچرها از چوبهای منگ کاری قدیم بسیار اعلی دارد و خبرها همه از شیشهای الواف
بسیار خوبست خزانه کلیسا را دیدیم بعضی اسبابا مثل تنگ نظردف طلا و مطلقه و نقره و غیره بود در آنجا
با کشیش بزرگ صحبت کردم پرسیدم اعتقاد شما در حق حضرت عیسی چیست شراب میخورد یا نه یکجا
همه کشیشها مثل اینکه من سوال عجیبی کرده باشم با اجتماع گفتند البته میخورد و سہلست خودش هم شراب
می انداخته است بعد گفتیم کم میخورد است یا زیاد همه گفتند زیاد هم میخورد است بعد برگشته فیتیم میرسد
معادن که اکل دین *Ecole d'ennine* میگویند اسم رئیس اینجا سیود و بره است بسیار جانی عجیب است
از جمیع شکهای معادن دنیا نمونه در آنجا هست از معدن طلا گرفته الی ذغال و همه را با نمره و تقصیل توی
جعبهای شیشه گذاشته اند معدن سنگ زمره دیکه و ملکوت نوول کرنا و نیکی دنیا است حالا سنگ زمره را
از آنجا می آورند قطعههای زمره خوش رنگت بی عیب توی شکما دیده نمونه معدن زمره و سیر و غیره را هم دیدیم
اما همه بزرگ و پست بود خلاصه انقدر از نمونه معادن بود که حساب نداشت و مجالی نمیخواست که مدتها بیک
را بدقت دیده با سطلین سوال و جوابها بکنند تا چیزی بفهمد که در پنج دقیقه باینجا استیم جمیع شکما را دیده و دیدیم
که هر یک را از کدام معدن آورده و خواص و طبیعتش چیست البته محال بود فیتیم مرتبه بالا که فیل با را اینجا میبرد
بود یعنی استخوان حیوانات از قبل از طوفان نوح و بعد از آن و حیواناتیکه حجرت یافته اند بسیار چیزهای
عجیب و غریب بود که دانستن تقصیل آنها علمی مخصوص است و در اینجا نوشتن مناسب نیست و بعد از
کردن شہار فیتیم بمنزل روزی رفتیم بگردش عمارت لوسا مہور غیاغ و عمارتیت بسیار بزرگ و عالی
که از عهد لوی سیزدهم بنا شده است باغش حالا نامہ است که مردم ہر روز آنجا بگردش میروند
کلکارهای بسیار خوب دارد چون ہوتل دوئل دارالحکومہ حالا خراب است و آتش زده اند این عمارت را
دارالحکومہ شہر پاریس قرار داده اند رسیدیم بیاغ سیود و ال حاکم پاریس و مسیو الفاند منندس شہر پاریس و غیره

اینجا بودند که چهای پاریس که باین طور راست و وسیع و مسطح شده و خیابانها را باین نظم و سلیقه درخت شکفته اند همه از روی دستور العمل و اهتمام میوه و سمان حاکم سابق پاریس که در عهد ناپلیون بوده و این مهندس درست شده است قدری در توی باغ نشستم و از اینجا برای تماشا اشکال و غیره بجمارت و فنیسم میبود ترن که رئیس مجلس شهری پاریس است بجنور آمد عمارت لوکسا مبور و عمارت عالییه پاریس است لوی فلیب مجلس سنای دولت را اینجا قرار داده بود عمارتی بسیار عالی لوی فلیب ساخته است متصل باین عمارت است که انجمنی را تشکیل میدهد تا آخر عهد ناپلیون هم اهل سنا اینجا بودند بعد از جمهوری موقوف شد حالادرحمان او حلقی دیدیم یکد و نفر معلم شاگردان مدارس را امتحان میکردند هر شاگردیکه از این امتحان بیرون برویست میباید مفت داخل سایر مدارس عمده شده سنا عمارت بوده است از صد نفر مجامیش از بزرگان و اعیان و سرداران من دولت که بیکار نباشند بیکت سه هزار تومان موجب میدادند و داخل این مجلس میکردند که آنچه مصلحت از مجلس دارالشورای و کهای داشت میباید تا ما مضای اهل این مجلس نمیرسید مجری نمیشد حالا بالمره متروکست خلاصه تالارها و اطاقهای بسیار عالی داشت اما ضعیف که همه اطاقها را از میان بریده تخته بندی کرده اند در هر مکان یکت دایره و مجلسی است از اجزاء حکومت شهر که در هر یک جمعیت زیاد و دفترها و کتابها و اسباب تحریر بسیار از کاغذ و قلم و مرکب و غیره ریخته است خلاصه عمارت را از شکوه انداخته اند اما هر وقت بخواهند تخته ها را برداشته مثل اول نمکنند پربایه اشکال بسیار خوب داشت از کارهای قدیم و جدید خیلی تماشا کردیم کلیسای بسیار خوب بزرگ بلندی در پاریس است که از بالای ارک تریموف دیدیم آتش بلنتون *Pantheon* لوی پانژ و هم شمشیر است اول کلیسا بوده بعد محل قبور اشخاص معتبره شده در این و آخر باز کلیسا و عبادتگاه است تخمین زیاددی دورش بود تعمیر میکردند که نمونها شکام شورش خراب کرده بودند کلیسای دیگر هم بعد از کلیسای تروام در پاریس است که سنو پس میگویند بسیار بنای عالیست کلیسای مادلن هم که ناپلیون اول ساخته است خیلی عالیست کلیسای زیاد دیده شد که دیگر نوشتنش لازم نیست بشی را فنیسم به پاره و ایاال جانی است بسیار وسیع حیاط باغچه و حوض است و دورش سنون و راهرو و سقف و جلو و عقب این راهرو و کالکت

چهارصد پانصد و کان دارد از هر جو چیز اینجا فروخته میشود و جواهرات اصل بسیار خوب و بدل اسباب
خرازی و بلور حسینی و غیره کل دکا کین را کثرت مبالغی خریده شد جمعیت زیادی تماشاچی بودند
روزی رفتیم تماشای خراسانه که هوش دو نامنه میکیدند رئیس اینجا که شش مسیومارکت بود آمد جمعی دیگر
هم بودند اول رفتیم مرتبه بالا از سنگهای قدیم و جدید و لتهای زیاد اینجا پشت آئینه با چیده اند از سلاطین
قدیم ایران و کرستان و چین و هند و سایر ممالک فرنگ هر جو رسکه بود و هر قسم مدال دیده شد از اینجا باطل
که امش طاق ناپلیون اولست رفتیم که همه چیزهای متعلق بناپلیون اول اینجا بود مثل سرسکه و ته سکه و مدالها
که در عهد ناپلیون زده بودند برای یادگار جنگها و ولایات مفتوحه و نشانهای قشون و غیره کلاً اینجا بودند
ستون و از هر هم که کوهنا بالمره خراب کرده اند اینجا بود بقدر و ذرع ارتفاعش میشد از چو تن ساخته بهینه
همان ستون است اما ارتفاع ستون اصلی چهل و شش و قطرش دو ذرع بوده است این ارتفاعش و ذرع
و قطرش کیو حسبست بعضی سورتهای ناپلیون اینجا بود کله از کوهنا آمده و شیشه روی سرسکه مارا سولخ
کرده بدیوار رفته بود همانطور نکا داشته شیشه را عوض نکرد و بودند گفتند برای یادگار نکا داشته ایم
گفتم بد یادگار نیست خلاصه باین آمده اسباب سکه را تماشا کردیم با اینجا حرکت میکنند آنچه پول میزدنفره بود
و هر یک پنجره نک پول خیلی بزرگی بود گفتند حالا طلا بواسطه پولی که به پروس داده اند بسیار کمست انفره
زیاد و تمام پول حالا انفره است سه عدد مدال بزرگ یکی طلا و یکی نقره و دیگری مس یادگار رفتن من
بصره اینجا بود روی ماسکه زدند بخط فارسی نوشته بودند پیشکش کرده بعد آمده سوار کشتی بخار کوچکی شده
بر خلاف جریان آب رفتیم بالا از قلعه شهر بیرون رفته بجائی رسیدیم که رودخانه مارن داخل آن میشد از اینجا باز
برگشتیم کنار رودخانه صفائی نداشت رودخانه سن کم و عمقش دو ذرع بود قدریکه از شهر میگذرد طرفین رودخانه
خانهای سیست و عتی است اغلب رخت شورخانه و حایه هایکه همه را توی رودخانه از چوب ساخته اند دیده
میشود تماشا اینطور است که اطلاق چوبی مسقف بزرگی در توی رودخانه ساخته اند که آب از میان
آن جاریست هر کس میخواهد حمام برود باید برود توی آن اطلاق خودش را بشوید رخت شورخانه هم همین طور
است آئینان می نشیند رخت می شویند رخت شور همه زنست این حمام ها را با بخار گرم میکنند که آدم خوب سرتو

پاک و تمیز کنند خلاصه بر کشتیم منزل روزی رفتیم به کارخانه کوبلن *Gobelins* بسیار دور بود کا
خانه ایست بسیار قدیم که فرش و قالی و چیزهای دیگر میافند و قیمتهای گران خرید و فروخت میشود
کارخانه متعلق بدولت است و رؤسای کارخانه و کارکارها موجب خوار و اجیر دولت هستند این قالیها
و بافتها بطوری خوب و نفیس است که در اطاقها و تالاهای سلاطین محض زینت عوض پرده نقاشی نصب
میکند و در پروس و بلژیک و فرانسه و انگلیس دیدم که با کمال احترام در عمارت نگاه میدارند قالی در دست
بود میافتنند برای تالار عمارت فوتمن بلو *Fontainebleau* که شهرست از شهرهای فرانسه
تا میافتنند در قالی که باین بزرگی باشد هشت سال باید کار بکنند بسیار دیر تمام میکنند تا خوب عیبی که دارد
آفتاب رنگ بافته را سیصد تا قالی ایرانی مشکل است که آفتاب بر دانه شکل پرده معروفی که بنواهند
سیافند نمونه آن نقش را در بروکد داشته اگر نمونه کوچکست بزرگتر و اگر زیاد بزرگست کوچکتر نقش قالی را پیش
خلاصه هر طریق بنواهند ممکن است و این کمال مهارت و صنعت است که بیک ملاحظه نمونه بعینها میافند
چند پرده خوب برای تماشای خانه بزرگ نیمه تمام که ناپلیون سیوم فرمایش داده بود هنوز در دست داشتند
انامیدانم تماشای خانه و این پردهای تمام خواهد شد بسیار کارخانه وسیع است و کارگر زیاد دارد و هم رئیس
اینجا سیو دار سلا از اینجا رفتیم به پایتخت دولتی که کتب و غیره چاپ میکنند بعضی را با دست بعضی را با بنجار بر چه
بنواهند بسیار زود میتوان چاپ زد از اینجا برگشته تماشای عمارت لوور رفتیم در بین راه بعضی جاها که کوهنا آتش
زده خراب کرده بودند دیده شد از جمله یک انبار بزرگ غله و دوانی بود که بسیار عمارت عالی بزرگی بود بامره و این
شده بود و چند پل را هم خراب کرده بودند از میدان باستیل که مناره دارد معروف بمناره ژویه که از بناها
لوی فلیپ و بسیار بلند است محبته ملکی را از برج مطلقاً ساخته اند در آن بالاست اصل مناره هم از چوب است
خلاصه وارد لوور شدیم بسیار عمارت عالی است و از حیث حجاری و پردهای نقاشی و غیره نظیر بنا
تالار طولانی بود بسیار خوش وضع که آسمش کالری و اپولن میگویند یعنی دالان رت النوع حسن و شعرو
او از اسباب زیادی از ظروف و بلورهای معدنی و غیره از مصنوعات زرگرهای قدیم از
طلا و نقره و بعضی اسباب طلا و غیره که از زیر خاک در آورده اند و از بدایع نفایس دنیا همه را در جعبها و پشت آئینها

که داشته اند استخوان بازوی شاکر لومان که پادشاه کل فرنگستان بوده در جعبه ضبط کرده اند جعبه طلایی از قدیم که بسیار
 نو نگه داشته اند مال آن در پیش مادر لوی چهاردهم است این تالار هم از بناهای لوی چهاردهم است شبیه
 تاج لوی پانزدهم است که از سنگهای بدل ساخته اند آنجا گذاشته اند شمشیر و عصای شاکر لومان هم بود و حلقه
 اطراف آن یک پرده های اشکال بود همه را دیدم کار نقاشان معروفست و پای هر پرده باید شخص گیر و تمام نشینند تا
 نکات نقاشی آنرا بفهمد باین تعجیل که من دستم البته درک نکات نقاشی ممکن نیستند آنکارهای رفایل نقاش
 معروف هم بودند اما من پرده های کار البانی را بر سایرین ترجیح میدادم بسیار با سلیقه نقاشی بوده است
 کارهای نور لوم هم بسیار خوب بود پرده های زیاد از کارهای اوستادان دیگر هم بود مثلاً پرده بود که
 هزار تومان بشیر قیمت داشت بعد از تماشا از پله رفتم باغ طولیری عمارت سوخته آن را تماشا کردم این
 عمارتی بوده که در عالم مثل نداشته حال بالمره خراب شده است و دیگر مثل آن را هم ساختن بسیار مشکل است
 چرا که مخارج زیاد دارد عمارت را با تمام حساب سوزانده و خراب کرده اند که همه حجت البته صد کرد و توان
 متجاوز ضرر وار آمده است زیاده از حد افسوس خوردم باغ طولیری هم بواسطه خرابی عمارت و عدم
 مواظبت از صفا افتاده است عصر ما در باغ موزیکت میزدند خلاصه پیاده رفتم تا آخر باغ خیلی خسته بودم
 اینجا سوار کالسکه شده رفتم منزل ناپلیون سیوم یک تماشاخانه ساخته است که از همه تماشاخانه های
 بهتر و با زینت تر است هیچ کس خرج کرده هنوز هم تمام است دو کرد و دیگر خرج دارد که تمام شود حال این
 طور مانده است اگر چه بن تماشای اینجا رفتم اما خیلی تعریف میکردند روزی رفتم بوسایل آدل بکارخانه
 چینی سازی سور رفتم کارخانه ایست بسیار مشهور و قدیم در بلندی واقع شده است چینیهای زیادی که از قدیم و
 جدید ساخته اند همه را در اطراف چیده اند چیزهای بسیار بود تماشا کردم چینیهایی را که از روی کارهای نقاشان
 قدیم مثل رفایل و غیره نقاشی کرده بودند و درجه هر یک مثل پرده های نقاشی بسیار نفیس اعلی بود اگر هر یک را بهریت
 منیر و منیر خیر علیا این نمونه بار از کارخانه بیرون منیر ند و هیچکس نمیشد کارخانه مال دولتست بر فرمایشی به
 تمام میکنند مثل کارخانه قالی ابی عمره و دیگرند و سامو واجب کارخانه تازه گفتند ساخته اند که این کارخانه
 را متروک و کارخانه جدید را دایر خواهند کرد بسیار کردش کرده تا جایی که چینی را میساختند و نقاشی

میگردند و بگویم میردند رفته دیدم بعد برگشته از میان راهی که آمده بودیم مراجعت کردیم دو کلمه آن
 بسیار اعلی و هزار پیشه اسباب چای خوری سبزی بسیار ممتاز و برسم یادگاری بیاورد و داد و از آنجا
 سوار شده رفتیم بوسایل منزل میوه و فیهش استقبال کردند و غنیمت بداد الشوری و کلا از یک کاری
 مجتمهای بسیار خوب ممرکارا و استادان قدیم که همه صورت پادشاهان قدیم و وزیران و مردم بزرگ و
 سرداران و غیره بودند که نشسته مار سیدیم بداد الشوری و اطلاق نشستم بمقتصد نفرو کلا و آن مجلس حاضر بودند
 مراتب بالازن و مرد زیادی هم محض تماشا نشسته بودند این مجلس که حال و کلامی نشینند تماشاخانه قدیم
 و رسایل است که لوی چهاردهم ساخته است میوه و فیهش پون برای پذیرانی با در عمارت خود بودند
 در جایی نشسته بود پسرای لوی فلیب و مال و ژو و اول هم بودند و کلاهی دست چپ و دست راست
 همه بودند دست چهارم بر ضد دولت حالیه سینه چند نفر از ژرنالها و غیره حرف زدند از آنجا ژرنال و اول
 و صدایش بسیار باریک و کم بود کسی شنید که چه میگوید متصل و کلاهی دست چپ داد میزدند که بلند تر حرف
 زن قال و مقال غریبی بود نایب رئیس متصل زنک میزد که ساکت باشند بسیار مشکل است که در مجلس
 کسی بتواند حرف بزند بسیار تماشا داشت کیساعت آنجا نشستم بعد برخاسته از میان راهی که آمده بودیم
 برگشتیم ممشال مالکما چون هم آمده بودند با ممشال و میوه و فیهش و غیره جمیع اطا قما و تالارهای در سایل را
 کردش کردیم اوطا قما و تالارهای بسیار بزرگ خوب دارد و انقدر پرده نقاشی و مجسمه
 ممر و غیره دارد که حساب ندارد پردهای بسیار اعلی از کارهای نقاشی هوراس و رنه که بسیار خوب کشیده است
 پردهای جنگمائی که با اعراب الخرایر در زمان لوی فلیب و غیره شده و جنگمائی ناپلیون سیوم در ایتالیا با
 دولت منسه و غیره پردهای جنگمائی ناپلیون اول و غیره از کارهای استمدان قدیم بسیار بود بطوریکه اگر
 شخص کیال تمام نخواهد بدقت پردبار تماشا کند تمام نمیشود اغلب این اطا قما را هم دفترخانه و کلا و وزرا
 قرار داده اند از آمد و رفت زیاد و ریختن کاغذ و دفتر و گذاشتن میز و صندوق و وزیران و محترمین دفاتر تالارها را
 از شکوه انداخته اند بسیار حسنه شده امیم پائین قدری هم در باغ و کلا سکه کشتم منبع فواره یک طرف باغ را
 باز کرده بودند آب از فواره میجست خیلی صفا داشت برگشته رفتیم منزل از ده داوره گذشته بشکور رسیدیم

از اینجا بدو بولن و از اینجا به بود بولن تا رسیدیم بنزل در سکو چند فوجی از دوزده بودند و بولن می‌مانند
خوبی بود که اسباب زیادی چیده بودند و در سایل میان اشکال مجسمه‌ها را اندازد که پرسش
ماری دختر لوی فلیب که شوهر کرده جوان مرد خودش جباری کرده بود دیدم بسیار خوب ساخته بود
روزی رفتم به باغ وحش و نباتات او منزل تا اینجا راه طولانی بود می‌بینم آنجا که آسمش می‌سویلا نشانده افتاده
پنج سال از عمرش رفته بود استقبال کرد با نالیش و غیره جمعیت زیادی بود از محلات آخر شهر پارک غلب
رعیت و کارگر بودند باز نهایشان همه بهمانا آمده بودند باغ حیوانات و نباتات بسیار وسیع است در
باغ نباتات گل‌های بسیار خوب با سلیقه کاشته اند از همه کلمات در اینجا نمره و عدد گذاشته اند و
کیا همایکه مربوط به علم طبیعت است همه را کاشته و عمل آورده اند علمین علم نباتات و حیوانات برای فهمیدن و
فهماندن خاصیت هر گیاه همیشه در آنجا کار میکنند اول که می‌نار که نباتات و لایات که می‌سیر در آنجا باطل
آورده اند که درش کرده بعد باغ حیوانات و فتم به نوع حیوانی را از پرند و درنده و چرند و فتمش مخصوص
کرده اند مرغهای بزرگ و کوچک و الاوان خوشگل حیوانات سبع و غیره از همه جور دیده شده از باغ وحش
سایر جمالت وسیع تر است ولی هر حیوانی که در اینجا دیدم در اینجا با هم دیده بودم که چپ حیوانی
که در جای دیگر نبودن چپه مرغیت بزرگ قوی هیکل که آسمش را کار و میکونید از استراليا آورده اند بسیار جوان
عجیبی است بقدر شتر مرغ و اندک شباهتی هم بشتر مرغ دارد اما جنس دیگر است دیگر اینست تا پیر میکونید از این دنیا
جنوبی آورده اند بسیار شبیه است بکر کردن اما کوچکتر میانه کردن و خوک و کوساله حیوانیت برای درنده وحشی
و پلنگهای عجیب داشت مکنوع حیوانی بود میانه پلنگ و ببر آسمش را کار و میکونید اما پلنگ بیشتر شباهت
دارد بسیار حیوان درنده وحشی است پلنگها و بچه کوچک زاینده بودند بسیار خوشگل مال دار افریق و شیرها
دیگر هم بودند یکت فیل هم بود در یکت نقش بزرگ هم بقدر پنجاه میمون دیده حیوانات دیگر از اقسام شکار و
غیره بود چیزیکه زیاد تماشا داشت حیوانات مرده بود که در سوزه عمارت نگاه داشته بودند که در دول دیگر
نذیده بودم از هر قسم حیوان و ماهیهای بسیار حیوانها و دیگر از مار و خرچنگ و نهنگ و لاک پشت و انواع
طیور دیده شد تماشا و عالم غریبی داشت مثلاً از ماهی کوچک تا نهنگ را همانطور که مرده نگاه داشته اند

بدون اینکه کسی بفهمد زنده است یا مرده هر مرغی از کوچک و بزرگ که در دنیا هست از مرغ کوچک کس
 نیکی دنیا الی شتر مرغ همه در آنجا هستند مرغ کس مرغیست بسیار خوش رنگ و کوچک بقدر زنبورهای بزرگ
 اما همه چیزش مثل مرغست دیگر ازین شکست مرغی در عالم نیست و جز در نیکی دنیا هیچ جا نیست همه مرغهای مرده را
 از نو ماده با تخم خودشان و با همان لانه که بجهت خود درست کرده اند تکمیل نموده در پشت آئینا چیده و گاهی
 که در روی لانه و تخم میخوانند چنان محبت میکرده اند که هیچ بازنده فرق ندارد از تخم مرغ کس که کوچکتر از آن تخم
 نیست و بقدر یک پرشته میشود گرفته تا تخم مرغ رخ و شتر مرغ که از جمیع تخمها بزرگتر است در یک اطاق گذاشته
 اند اما در آنجا چهار عدد تخم مرغ دیدم که هر یک بقدر غریزه بزرگ بود گفتند ازین نوع مرغ حال در دنیا وجود
 ندارد و این چهار تخم را بر حمتهای زیاد و سیاحت بسیار در جمیع بلاد عالم عاقبت کویا در افریقا و نیکی دنیا
 بدست آورده اند تخم را بلند کردند بسیار و زین بود بقاعده باید جوید که از میان این تخم بیرون میآید بقدر خرد
 خیلی بزرگ باشد مرغ سیمخ و رخ که در کتب ملاحظه شده است باید از همین تخمها باشند و آنان این بیضیه را
 یکی هزار تومان میدهند مایه های عجیب و غریب بود دیده شد که از بزرگی و غرابت نوشتن نیاید میسومای عجیب
 و غریب بود با قوام مختلفه که مینوع از بزرگی بقدراسب و دیگری از کوچکی بقدر موش بود و بر آب جبهه اجسام آنسارها
 طور مثل زنده نگاه داشته اند از جمله میمونیت که همش کوریل است در مملکت افریقیه بهم میرسد که از بزرگی و هیبت
 وقوه و بازو و پنجه و پا و دندان از بزرگتر و بالاتر و قدش دو قد انسان بلکه بلندتر است مکن جفت ز ماده
 بودند ماده اش کم جسته تر است دیگر میمونیت که در جزایر ریئود سوا طرا و جزایر تیور میرسد همش اورانک
 اوتانک است *Orang Outang* اگر چه از میمون کوریل کوچکتر است اما این هم
 خیلی نقل دارد بسیار دنده و بزرگست یک لاک پشت روی همیزی گذاشته بودند بقدر بزرگی آنهم چیز غریبی
 بود که جز بدیدن نمیتوان تصور نمود مارهای بسیار بزرگ که در حقیقت همان اژدهای معروفست دیده شد
 درختی مصنوعی ساخته و جبهه ماری عظیم را بر دو ران سپانده بودند که هیچ با مار زنده فرق نداشت قمارها
 عجیبی داشتند اینکه سرموی این حیوانات را برای فریب مردم از روی صنعت کم و زیاد کرده باشند
 بلکه از بزرگ و کوچک هر چه درین موزه است همان حیوان اصلی است که خداوند عالم خلق کرده است

و فرنگیها حقیقت بخت زیاد و مخارج بسیار و مبالغه کزاف اینها را از اقصای بلاد عالم جمع کرده برای ترقی علم و زیاد می بصیرت و نمودن قدرت خداوند در خلق اقسام مخلوقات عجیبه بر مردم فراهم آورده و متصل بپایگاه نیکوکاری آنها هستند الحق زحمت بسیاری کشیده اند این حیوانات مرده و استخوانها و مرغها را باید حقیقتاً آتش پخته بنشینند تا شاکند تا چیزی بفهمد من در این ربع ساعت چه میتوانم بفهمم آدم پائین و با اینکه دیگر بچفت بجهت تماشا نداشتم بچشم حیوانات زنده رفته همه را دیده از آنجا رفتم منزل آتایش که تنش بهفتاد و پنج یا هشتاد سال بود همه جا با من همراهی کرد بقدریک فرسنگت راه رفت بر چه یکفتم برگردید باز میآمد و میگفت مده التمر مسکرات بخورده و همیشه دیگر از اهرام منع میکنم در فرنگستان مجلس مخصوصی است و اجزای زیاد دارد که همیشه در تدریس شرکت کردن شربستند اما بسیار خیال شکنجی است بخصوص در فرنگستان مکار تر یوم حیوانی در دنیا بوده است قبل از طوفان نوح که از حضرت فیل ولی بزرگتر است خرطوم هم ندارد استخوان آن را پیدا کرد و در باغ وحش گذاشته اند پاریس تماشاخانه بای متعد دارد و یکشب هم تماشاخانه بزرگ رفتم همه سفرای خارجی باز نماندند و مرشال ما کما هون و مسیو بوفه و همه صاحبان و غیره و همایان ما بودند تماشاخانه بسیار بزرگ معتبر است بخرتبه با چهل چراغ زیاد و جمعیت بسیار هم بود رقاصها و خواننده ها خوب خوانند و قصیدند بخصی در پرده زیر دیما که دخترهای دریائی میرفتند شبی رفتم بعمارت الیزه برای شش شینی همه خانهای معروف شهر و سفر و زنهایشان و صاحب منصبان فرانسه و ایرانیها موعود بودند آلتبازی و چراغان خوبی در باغ الیزه کردند باغ بسیار خوبیت با حوض و فواره و چمن و اشجار توئی باغ از روشنی الکتریسیته که از پشت بام زمین افتاد بود مثل منتاب روشن مردوزن که درین روشنی مصنوعی راه میفرستند جلوه و تماشای مخصوصی داشتند رفتم مرتبه بالا را کشتم عمارت بسیار خوبیت کوهن های خوب دارد این عمارت را کبنت دور و ساخته است صد و پنجاه سال قبل ازین بعد از فوتش مستور و کویا نزد هم که اسمش بوم پاد بود و در خرد و خیلی وسعت داد بعد از مردنش به پادشاه رسید بعد موارد اما دنا پلپلون اول خرید خلاصه بعد از گردش و صحبت آمدم منزل شی راهم دور و کلی وزیر خارجه در عمارت و زار تخارجه که نزدیک کوراز بیلا تون منزل ماست سواره و بوفه داد شب با وجود اینکه از راه منزل ما آنجا بسیار نزدیک بود اما با کالکه و تشریفات و سواره نظام و غیره از دور

عمارت کشته نواز تجارجه رفتیم همیشه درین عمارت مهمانها و بالها بوده است اما بعد از جنگ با پروس و رفتن وزیر امور سایل تا امشب در این عمارت بسته بود مرشال ماکما هون و سیو پوز و همه صاحب منصبان و جنرالها و سفرای خارجه و سایر نجبا و بزرگان از زن و مرد و بوزند و عروس و زید و دخارجه چون صاحبخانه بود دست با و داده در باغ و اطفا قما می کشیم قوی باغ چرخان داشت بازی خوبی کردند خوش گذشت بعد از ساعتی مرجهت بمنزل شد روزی رفتم بگردش و شن که صحت خوب پاریس خارج از شهر است صحرائی بوده است چمن و جنگل ناپلیون سوم در آنجا خیمه ها و دریاچه و جابجایی با صفا ساخته است از بولوار پاریس و ژن و از پلاس و شاتله و از پلاس باستی که کشته رفتیم از دروازه شهر پاریس دروازه های شهر پاریس مثل دروازه های ایران نیست که در داشته باشد درش از بجز آهنی است خلاصه از آنکه پیاده شده رفتیم قلعه و خندق پاریس را تماشا کردیم دیوار قلعه که در حقیقت دیواره خندق شهر است نه ذرع ارتفاع دارد و یک ذرع هم خاک بر بالای دیوار است که دو ذرع ارتفاع میشود نه ذرع دیواره هم از سنگ تراش است بقدر آنجه یک اندازه و بالای آن لبه ایست از سنگ بزرگ تراش گذاشته اند اما دیوار خندق از طرف صحرا ارتفاع زیادی ندارد و ما میدو ساخته اند که میتوان پیاده قوی خندق رفت عرض خندق هم ده ذرع میشود همه اطراف شهر پاریس همین طور است و این قلعه را در عهد سلطنت لوی فلیپ که سی سال میشود ساخته اند برشته سوار کالسه شده رفتیم بدریاچه رسیده بکنار نهری که آب خوبی میآید رفتیم بسیار جای با صفا نی بود کل و گیاه زیادی داشت خلاصه از پاریس رفتیم جزیره که قوی دریاچه بود کلاه فرنگی که چکی از ستونهای سنگی و غیره روی تخته سنگی ساخته بودند و زیر آن را مناره درست کردند که یکمالتی غار بنی آویزان شده بود و از بالا سوراخی کرده و لوله نازکی گذاشته بودند آب باریکی بسنگها میخورد و قطره قطره مثل حالت طبعی آب میرخت پائین بسیار با صفا بود قدری آنجا نشستیم چند نفری از فرنگیان زن و آنجا بودند صحبت شد بعد پیاده رفتیم قوی همین جزیره مهاخانه بود کلاه فرنگی خوبی برای موزیک زدن ساخته بودند و قایق آوردند سوار شده قدری کشته رفتیم به جنگی که کالسه بود و بیرون آمده سوار شده از دروازه دیگر از بولوار دو منیل رفتیم بمنزل در کوچه نزدیک عمارتی جمیعت زیادی دیدیم ایستاده و تظر میکنند

معلوم شد خیرال پازول مدرسه خواهران ترجم دینی را خبر کرده بود سپاده شده وارد مدرسه شدیم یکی
از ایشان فارسی خوب حرف میزد چندی در مدرسه سر و آباد آرومیه آذربایجان معلم اطفال کاتولیکی
انجا بوده است زنهای از دنیا که نشسته که سیاه پوش هستند و کلاههای سفید عجیبی دارند مثل کوشنیل
خیلی بودند و در کمال خوبی مراقب تربیت شاگردان هستند این شاگردان شش مرتبه هستند و مدرسه ششم
مرتبه دارد که در هر مرتبه یکدربار شاگردان هستند از اطفال سه ساله و چهار ساله الی دخترها و پسرها
میت ساله انجا تحصیل میکنند هزار نفر شاگرد انجا نگاه میدارند اغلب اطفال یتیم را آورده پرستاری
میکنند و از هر علمی درس میدهند از هندسه جغرافیا زبان خیاطی گلکاری و غیره دخترها کلاههای خیلی
خوب میپازند یکدربار کل بسیار خوب بیا دکار بیا دادند بقدر دوستی نظریه چهار ساله را در کمال ادب
و خوبی در مراتب پلهای کتبه اطاق تعلیم خانه نشاندند بودند زن پیرزاده که علمه آنها بود آواز و نوا
برای مدح و رد و مالتفرانسه یاد داده بود که اطفال بنظم تمام میخوانند دخترهای بزرگ هم در مراتب بالا
آواز و اشعار خوب میخوانند خیلی از وضع و حالت پرستاری اطفال انجا و شاگردان خوشم آمد معاف
کردم شب را فیتیم در سیرک انقدر بازیهای عجیب از اسب بازی و غیره در انجا دیده شد که حاصل اینها
مانند مثلاً یک اسب جلومیزی نشسته غذا بخورد است دیگر میرفت و شمال سبد شراب و غیره دهن گرفته
میآورد خدمت میکرد اسب دیگر با دستش خمر میچرخاند معلم میگفت بمیرند و نکند شو فوراً نکند میشد
و همچنین سایر احوال حجاب که محبته از مردم میسازد همه روزه در منزل از کل شکل مارا میساخت حوصله
غریبی داشت از صبح الی غروب آفتاب کار میکرد صورت مارا بسیار خوب از کل ساخت بعد از
مردم خواهد ساخت اول کلیت مخصوص این کار که صورت را از روی هر کس که بخواهند شبیه درست
کرده بعد از یک میازند بعد از آن از مردم حجابی میکنند صورت مارا از قراریکه میگفت بعد از چار
ماه بطهران خواهد فرستاد در پاریس قنوه خانهای متعدد دارد اما از قراریکه میگویند دو قنوه خانه که در انجا
ساز و رقص و آواز هست بسیار معتبر است که کافه شاستان میگویند مثل تانسانان به جائیت
میان شهر نزدیک بهم هستند درخت زیاد دخیابانهای خوب دارد هر شب چراغ زیاد روشن میشود از

اول غروب شروع میکنند بموزیک زدن سندی زیادی چیده اند مقابل نشین مردم عمارت قوه خانه
است تله خوانده رقص بند باز آدم باز و غیره جلوم مردم توی عمارت میزنند و میخوانند آدم با چسپ
غریبی است شخصی است جوان پهلوان لباسی میپوشد برنگت بدن تنگ و چسبان مثل این که تخت
باشد یک کجی چهار چرخه را که بدات ترین اطفال است بایک سپر بزرگتر که سنش دوازده سیزده سال اینها
را بطوری روی دست و پا بازی میدهند و میمانند از بزرگ روی و پا زمین می آیند و در آن واحد سپر یا طفل را
به مغرور یا انگشتها برد چرخ سید و دیو می اندازد و میکشد و آنها هم روی سر و دست و پای این مرد طوری
معلقه میزنند که بهوشن نیاید البته بچه را که بهوا پرت میگردن پنج شش فرع بالا میرفت در روی هوا معلق زده
باد و پا زمین می افتاد اگر چه من خودم قوه خانه رفتم شنیدم و در سیرک دیدم این سیرک تابستان است سیرک
زمستانی هم هست که بسافت زیادی دور تر از اینجا است همانجا نهایی متحد بسیار خوب در پاریس است
کراند هتل که از همه بزرگتر و بهتر مثل عمارات خوب سلاطین است از اسباب زینت هر چه شخص بخواهد درین
همان خانه موجود و از ناکولات و شروبات همه چیز حاضر است باغی در پاریس است که شمش را با ایل میگویند
باغ بسیار خوبیت هر شب باز است دی دارد محکم از آهن از هر کس داخل میشود پنجره میکشند البته هر شب خوب
و هنر افزایند و شنید میکنند چراغ زیاد در باغ روشن میشود و خیابانهای خوب حوضها جاها که مثل کوه و آبشاری
ساخته اند دارد وسط باغ فونکی جا نیست که موزیک میزنند قوه خانه و اطاقهای خوب پر چراغ دارد در نهان
خوشکل از هر قبل زیاد اینجا سیر و ند جای غریبی است مثل این باغ بهم کمی در لند نیست اما بیچک بظرفانرس
جمعیت پاریس را قریب چهار کرو میگویند در پاریس خبر رسید که فخرالدوله عمه ما که دختر نایب السلطنه و ز
بسیار محترم بود رحلت کرده مایه هم و غم و اندوه شد در پاریس و انگلیس و المان سبهای قریب قوی یکیل
که دست و پا و سم آنها مثل فل است و بار زیاد میکشند خیلی دیدم که بار آد های بار کش بسته بودند و در
رسم است که هر خانواده همه یک رنگ لباس میپوشند مثلاً چهار خواهر همه باید لباسهایشان مثل هم باشد
خوب رسی است روز شنبه مسبت و یوم عجم جادی الاولی از پاریس حرکت شد
بشرو و یرون که یکی از شهرهای فرانسه است صبح زود از خواب برخاسته با مارشال المکانون

۱۴
وزیر دولتی را به غیر کبیر مستر میسوپوف رئیس دارالشوری و سایر بزرگان و خبرهای فرانسه و اهل قلم همه بودند
سوا کالسکه شده رانیم مارشال با کما هون و وزیر دولتی را به صدر اعظم در کالسکه با بودند از پلوار و ایتالیا
و مون مار تو د پلوار د شاتو دو عبور شد از میدان باسیل و غیره که ششتم جمعیت زیادی بود و با هم گرم
تا رسیدیم بکاج جنوب پیاده شده قدری در اطاق کار نشستم زن و مرد زیادی از بنجا و غیره آمده بودند
میسو و تیریر که در عهد ناپلیون سیوم جزو وزیران مجلس سیل و ما بوده و حالا رئیس راه آهن جنوب لیون
و دیرولانت مارشال معرفی کردند تا دیرژون همراه ماست خلاصه بعد از یک ربع ساعت نشستیم کالسکه
بخار و اهل شدیم کویا بهان کالسکه می بود که از شربورخ سوار شدیم رانیم و پاریس از نظر غایب شد رفتیم
رو بدیرژون حالت و هیئت اراضی مثل سایر خاکها بهیچ حاصل خیز و بزره و چمن درخت آبادی پشته
بود و دختانه های کوچک و بزرگ و دره و تپه هم بعضی جاها دیده شود تفصیل اسامی شهرها و استا سیونما
پاریس الی دیرژون از انقیرا راست مونتور و لاراش تو تزارسی ویزون خلاصه شش ساعت طی مسافت
شد کالسکه هم در نهایت سرعت میرفت ساعتی ده فرسنگ غرضی رسیدیم به دیرژون حاکم شهر که حاکم گت
در است امش لیو و ناسان بانایش و بزرگان شهر و غیره دم کار حاضر بودند آن حاکم که از جانب مارشال
یکجا است مامور شده است این مملکت را کلیه بورکن میگویند یک قسمت از بورکن کوت دور است
که با می بخش و یرن است حاصل انکور درین مملکت زیاده از حد است شراب اینجا مشهور است همه دنیا میزند
هر کس انصرا و تپه های تاکستان را ملاحظه میکند که انیمه انکور کجا صرف میشود و از شهر شده از کوچه های تنگ
که نشستم این شهر را در جنگ انفرادی و مرتبه قشون پروس گرفته و داخل شده و انواع اذیت با بالی اینجا کرده جریمه
زیاد و سیورسات و آذوقه بسیار گرفته اند حتی چپ زن دیده شد که زخمی کرده بودند و بیچاره با معیوب
شده بودند عمارت بزرگی دیده شد که از قدیم ساخته اند یعنی امیر بورکن ساخته است برج بلندی هم پشت
مثل برجهای عمارات ایران چون در قدیم اینجا مملکتی علیحده بوده و رئیس مستغلی داشته است بلند انباد
شهر را مستحکم کرده بودند بعد از آنکه مملکت خود متضم کرده که هنوز جز آن دولست چند کلیسای بسیار قدیم دیده
شد بنای کهنه عالیست یکی خراب شده بود تعمیر میکردند یک تا شاهانه داشت که حالا البته بود رفتیم بخانه

حاکم خانه خوبی بود تازه ساخته بودند باغ کوچکی در جلو داشت خلاصه شب را زود خوابیدم فردا صبح درین شهر عمل میاورند روز یکشنبه است و چهارم امروز از دیرین برژنور فیتیم صبح بزرگان شهر بحضور آمدند بعد فیتیم بکالسه الی کار صدر عظم و حاکم پیش بانته بودند جمعیت زیادی بود جمعیت این شهر میل زیاد نفر است راه امروز تا نون هفت ساعت و شش ساعت عرض راه باقی تفصیل است شانی باکن بوغ امبرو کوکون بلکا که آخر خاک فرانسه است تا امبرو به راه صحرا و دره و تپه کوچک بود از این استاسیون بعد کو بهما و درهای بزرگ افتادیم که رودخانه رون از دست است از توی دره جاری بود که از دریاچه ژنو خارج میشود و شربون و غیره رفته در سیلیا بدریای سفید میریزد طبعش از کوه سن کوتا را پست مافقد را بیکه داخل دریاچه میشود همانقدر هم خارج شده موسوم بر درون میشود خلاصه منار را توی کالسه خوردیم کالسه بسیار تنه میرفت از استاسیون امبرو که گذشتیم همه جا دره و تپه و کوههای عظیم و در فین راه و د بات و آبهای خوب بسیار با صفا بود کم پیش رفتیم از چپ سد سوراخ کوه پایانی گذشتیم کمی از سوراخها بسیار طولانی بود پنج دقیقه طول کشید از دریا که کوهها که گذشتیم قدری جلگه دیده شد اما باز بیشتر کوهستان است کوهها برت دارد الب و مون بلان و قلههای بزرگ کوههای ساو و اویطالیا پیدا شد غروب بود ژنور رسیدیم رئیس جمهوری ژنور که پرزیدانت است آتش میوسر ذل است و رئیس مجلس شورای ژنور که آتش اوژن بویل است با پلیس سوس که در پاریس بود و سایر بزرگان شهر و ژنرال دو فور که مردود ساله است و در قشون ناپلیون اول هم خدمت کردند و در سوس مستور و در علم نقشه کشی بسیار معروف است آنجا بود هماننداران فرانسه که اسامی آنها از قرار تفصیل است ژنرال پاشول و ژنرال ارتور کلونل شورن و میسولی برستن از آنجا که آخر خاک فرانسه است منخص شده رفتند در اطاق کار استادیم بعد من و صدر عظم و هر دو رئیس جمهوری بکالسه که رو بادی نشسته را ندیم منزل ما همانجا نه برک است تا همانجا نه مسافتی نبود از کثرت جمعیت امکان عبور از کوه چنان داشت با اینکه چند نفر غلله احتساب بودند باز دفع و منع مردم ممکن نبود زن مرد و پیر و جوان بچه همه توی هم ریخته بودند و اسباب بطوری زور میآوردند که کم مانده بود کالسه را خطری برسد اسب و مردم و کوه فشار میدادند که نزدیک بود مردم زیر مراده کالسه بروند اطفال کریسکه دند و خربا و پسر ها از فشار بهم دادند و بچه ها با بر از حمت فیتیم منزل ما همانجا بسیار عالیست بالا و پائین طاقهای بسیار و در اصل عمارت سلطنتی است آنچه بنای

عالی در فنکستان بخصوص درین شهر دیده میشود همه آن خانه است از جمله مهمانخانه رودخانه رون میکند رود
بسیار آب کو اسی خوبی دارد آبش از صفا بگوید میزند خریزه شجر کو چکی در قوی رودخانه مقابل مهمانخانه است
دورش معجز است پلهای متعدد بخشکی دارد ولی دوپل طولانی از چوب و پاسبای محکم دارد که بسیار معتبر و وصل به
مهمانخانه است شهر در طرف رودخانه واقع شده بسیار عمارات عالی و مدارس خوب و کوچههای سنگ
فرش وسیع تیز دارد تمام عمارات پنج شش مرتبه است اما با وجود این ارتفاع شهر خیلی دلواز و تنگست
مردم همان نوازی دارد کارخانههای ساعت سازی و موزیک سازی اینجا مشهور است جمیع سائهای
جعبه و بلبلها و مرغهای مصنوعی که میخواهند همه را اینجا ساخته بسیار مملکت میبرند بزرگان همه دهین مهمانخانه
منزل دارند چون وضع حکمرانی دولت سوس طوری دیگر است و فواید دیگر دارند و خانه و مکان دولتی
نداشته اند اما مهمانخانه منزل شد سایر سلاطین و معتبرین هم که اینجا بایند سواهی مهمانخانه جانی نیست که بتوانند
منزل کنند کوهای الب و مون بلان از منظره مهمانخانه پیدا است بسیار پر پرست اما کوه دماوند از این
کوها خیلی بلند و خشک تر است حکیم طولوزان که بشهر سنت اتین فرانسه رفته بود هنوز نیامده است روز دوشنبه
بیست و پنجم در ژنو توقف شد امروز صبح سوار کشتی بخار سوس شده رفتم برای سیر دور دریاچه ژنو و همه بزرگان
باد و نفراز و سامی سوس و ایلمی ایتالیا مقیم پاریس و میسود و سکی ایلمی اطیش مقیم طران که تازه از اطیش آمده
است و سایر فرنگیان بودند طرف راست دریاچه قدری ابتدا خاک سوس است بعد از آن خاک مملکت
ساو و متعلق بدولت فرانسه است که این مملکت را بعد از جنگی که ناپلیون سوم با منسه با کرده آنها را شکست
داد و مملکت رو مباردیر که از ایتالیا بود و منسه با چندین سال بود گرفته بودند باز بدولت ایتالیا داد
دولت ایتالیا هم در عوض از خنهای فرانسه ایاالتین نیس و ساو و اربا بدولت فرانسه واکدار کرد که خاک
ساو و ایتالیا دریاچه حالامال فرانسه است و چند قدمی که از آن طرف رودخانه شهر ژنو میکند رود داخل فرانسه
میشود خلاصه اوست که فرزند ز نو حرکت میشود عرض دریاچه کم است بعد کم کم عرض میشود که منتهای این دریاچه
متجاوز از دویست فرسنگ است عمقش را از پنجاه تا صد فرسنگ میکنند همه جاکشتی بخار بزرگ و کوچک و بچه در میان
اطراف دریاچه نیست گاهی که طوفانی شود و امواج بزرگ هم بریزند و طول دریاچه دوازده فرسنگ است

درش ساحت باکشتی بخار سیر کردیم کشتی تساعی سه فرسنگ میرفت تا دور دریاچه از خشکی بگذشت و بکشتی باز شد از
 دولت و کپانی سوس سه چهار کشتی بخار هست که همه روزه سیر و عبور میکنند و سیاح و غیره جل بنیاد دولت
 فرانسه هم دوسه کشتی بخار هست کشتی بادی هم زیاده و جل خاک فرانسه آبادیش کمتر از سواحل سوس است و
 دریاچه هم که بهای بلند است کوههای الب هم از دور پدید است خیلی پر برف و با صفا نما مختصری در کشتی خورد
 رفتیم از آخر خاک فرانسه رفته از دره هم که رود درون دریاچه میریزد گذشته بشد و دی که دریاچه را میسریم
 شده است بیارفتنگ در کنار دریاچه و بطرف مغرب واقع است کنار دریاچه و دامنه کوه ملک خان داشت
 حاصل اینجا هم هم انکوار است هر چه نگاه میکردیم از پای دامنه تا سر قله کوهها هر جا که مکن شده و پیش نرم بود
 درخت تاک داشته بودند توئی شهر قرار بای زیاد داشت که منبع آنرا از بالای کوهها قرار داده بودند که بواسطه
 ارتفاع منبع خیلی بلند محبت زیاد تماشا داشت همه آنجا نمای بسیار عالی دارد میوسر ذل پرزیدان که طغش
 شهر و است مارا بنهار همان کرده بود و همه آنجا ترواکورن یعنی سه تاج کنار حاضر کرده بودند از کشتی بسال
 آمده سوار کالسکه شدیم زنهای بسیار خوشگل دیده شد از اهل نیکی دنیا و انگلیس و غیره اینجا باز یاد سیاحت میآیند
 اهل بلید و غربا خیلی بودند داخل همانجا رفتیم بسیار عمارت عالی است پادشاه بولاندر کیوم و بلج که چند است
 و اینجا سیاحت میکنند در تالار همانجا نه ایستاده منتظر ما بودند و او شده دست با ایشان دادم صحبت شد
 بعد رفتیم سر میز نشینیم نماز مفصلی خوانده شد موزیکان میزدند همه بربان در سر میز بودند پادشاه بولاندر هم جلو نشسته
 بودند زیاد صحبت شد بعد از نماز برخاسته در باغ کنار دریاچه و همانجا نشاندند و در کوش کردیم زنهای زیاد و مردها
 از هر جور بودند درین گردش پادشاه بولاندر آمده گفت من بخوانم مرض شوم دست با ایشان دادم بعد در کمال
 رفتم چند عکس بسیار خوب از دور نمای بای کوههای الب و غیره خریدیم سوار کالسکه شده از راهی که آمده بودیم رفتیم
 بکشتی رفتیم بطرف ساحل سوس از چند قصه و شعر معروف و طرف دریاچه که بدین تقصیل است لوران
 مینون رول سور کولی گذشته وارد نشدیم آتش بازی و چراغان خوبی کنار دریا و توئی کشتی که دوه بودند
 رفتیم منزل از کنار دریاچه در خاک سوس دو خط راه آهن کشیده اند تا دره و شهر سیون میرود دست راست
 دریاچه رشته کوههای الب و دست چپ سلسله کوههای ژورا است روز شنبه به است و ششم

صبح ابد از بنار سوار کال سکده از رودخانه گذشته طرف کوههای ساو واکه خاک فرشته است بگردن
 رفتم درین راه صنایع الدوله مرضی شده برو شهر تورن برای تعیین مکان بمراهمان امروز اعتضاد سلطنت
 عماد الدوله علاء الدوله میرزا مالکیم خان حکیم المملکت میسوریشا بهم فرستند شهر وین خلاصه رانده از حول
 وحوش ژنو که نشتم راه کال سکده سر بالا و پایچ و خم بود هوا بهم بدست گرم بود از شهر ژنو که میگذرد خاک ساه و
 و فرانسه است خاک فرانسه و سوس مخلوط بهم است دات کوچک باصفا سر راه روی تپه باو دهنه
 کوهها بود از رودخانه بختیسی بهم که نشتم که از کوهها و درهای ساو و امیا کید و آخر متنی برو درون میشود راه
 سر بالا را با کال سکده رفتم آخر راه مهاخانه خوبیت زبیده مهاخانه من سوار اسب عین الدوله و ابراهیم خان
 سوار اسب حسام السلطنته شده چند اسب دیگر بهم از فرنگیا آورده بودند سایر همراهان مشد المملکت با کال سکده
 رفت به مهاخانه ما را ندیم بیالای کوهی که مشرف به مهاخانه بود سایرین هم عقب ما بودند فرنگی صاحب
 اسبها که مرد معتبری بود و اسبهای خوب داشت همراه بود و آنجا متوقف است سوار با ما بالامی کوه سیاه بکوه جا
 از عقب پیاده میآمد راه بدی بود چنگل کوچک و بخی هم داشت که هیچ راوان معلوم نبود ما من هر طور بود از
 قوی جنگلها و درختها رفتم بالای کوه دریاچه ژنو و همه کوههای پر برف آلپ و ساو و اوتون بلان و غیره
 از بالا پدید آمد قدری تماشا کرده بعد از شدت کرم رفتم بسایه جنگلی قدری نشستم بعد سوار شده از راه بدی بلین
 آمده رفتم به مهاخانه زن و مرد زیادی از سیاح و غیره درین راه مهاخانه دیده شد در همان خاز هم یک آب خنجر
 دیگر بود قدری در باغ کوچک مهاخانه نشسته دست و روی نشستم درین بین باختکی و هوای گرم معتدل المملکت
 گفت کشیش و نایب الحکومه این محل که متعلق بفرانسه است میخواهند بصفوری بیایند آن دادم آمدند ناگهانی
 نطقی کرد مثل اینکه من وارد شهر پاریس شده باشم ما هم جوانی دادیم بعد از راهی که آمده بودیم رفتم منزل چون کال سکده
 سرازیری آرام میرفت دیر منزل رسیدیم یعنی شب وارد شدیم روز چهارشنبه مسیت و بمقتم
 امروز در همان خانه هتل دوله بنهار موعود دولت سوس هستیم پرزید نما آمدند سوار کال سکده شدیم رفتم راه
 بسیار نزدیک بود پیاده شده رفتم بالا قدری در اطراف ایستادیم ایلمچی ایتالیا مقیم سوس و ایلمچی سوس مقیم
 پاریس که شمش دکترا کرک است و ایلمچی پروس مقیم سوس که پسر پرنس کرچکوف وزیر ظلم روس است

مجلس شورای عالی
 در روز شنبه ۱۳۰۲
 قلمه سوس



و از برین اینجا آمد حضور در ششند با سایرین بعد از چند دقیقه رفتیم سر میز ششم شاه زادگان و صدر عظمی و غیره همه بودند قوطی طلای مینای خوبی که ساعت هم دارد و مرغی و آن میخواند با یک تفنگی که از اسلحه قون سوس بود و هزار کلوله تفنگ اهل شهر رنو پیشکش کردند و نارطول کشید و میزندگان میزدند زن و مرد زیادی هم در راهها و پلهها و اطاقها بودند بعد از نماز بر ششم بنزل دو ساعت که گذشت باز بریزیدان و غیره آمدند و کالسکه شد و رفتیم تا شاهی بعضی جاها همه اهل میز نماز بودند مگر شاه زادهای ما اول رفتیم بهار تیکه اسبافیک و بعضی چیزهای دیگر مثل موزه و حیوانات مرده و آستخوهای انسا بود و چنانکه در پاریس هم دیده شد اما اینجا نسبت به پاریس و غیره بسیار کم و مختصر است علم فزیک ۱۱۰ اتی را تارکیت کرده بعضی تجربیات و تماشاها و شیشههای اولان در قوه الکتریسیته بماند اما در وقت تماشا چون پرد بار انداخته و پنجره بارانی بستند اطاق بسیار تاریک و گرم میشد بعد از سایه اطاقها قدری شست رفتیم تجاربات دیگر بعضی پردهای کارنقا شان سوس و غیره اینجا بود شصت هفت پرده خوب خریدم نقشه کل ملک سوس که در مال دو فون چندین سال خدمت کشیده ساخته است در اطاق بود و بعضی نقشه باین خوبی تا بحال دیده نشده است ده ده در و دبره کوهها و رودخانه را مجسم کرد و قدری آن نقشه را تماشا کرده رفتیم پاتین سوار کالسکه شده رفتیم به درباری عصره هم در باغ و سیاق سیوفا و در که یکی از مسئولین و نجبای سوس است میخواستیم باغ مزبور خارج شهر کنار دریاچه زاکوت خاک سوس است خیلی راه بود از نزدیک عمارت و سیلاق رو چهره معروف گذشته رسیدیم بخانه سیوفا و خانه قشکی بود خانههای خوشگل زیادی از نجبا و غیره اینجا بودند قدری نشستیم قدری صحبت شد چمن چشم انداختیم به دریاچه و غیره داشت غروب بر ششم بریزیدان و غیره اینجا آمدیم بنزل شب را از صدای کالسکه و صدای باران و صدای زنک ساعتها و زنک همان خانها بسیار به خواب شدم و دولت سوس هم بر سریت بسیار قواعد عجیب و در حکمرانی دارند کل سوس پنج کرد و جمعیت دارد و منقسم به بیست و دو ایالت است برای تکیه و حکمرانی دیوانخانه علیحد دارد و هفت نفر هم رئیس دارند که یکی از ایشان هم بر سایرین ریاست دارد اما یکی یکی غیبت اند حکمی در کارهای عمده و محکماتی و غیره میکنند آن بیست و دو نفر اطلاع باین هفت نفر میرسد و هفت نفر هم با اطلاع و امضا بعد یکران کار را میگردانند در حقیقت رئیس کل و حکمران قتل در هیچ ایالت و ولایتی ندارد

بر وقت یکی در کاری اتفاق کردند بگری میشود و الا فلا وضعی است که نوشتن و بیانش اشکال کلی دارد و
 این روزنامه کنجایش شرح قانون حکمرانی و جزئیات قواعد دولت سوس را ندارد و بیش ازین هم لازم نیست
 قشون حاضر را که هیچ ندارند هر وقت جنگ باشد رعیت را مسلح و منظم کرده بجنگ میبرند و در وقت جنگ
 صد هزار قشون میتوانند حاضر کنند این هفت نفر وکیل دولت در شهر برن اقامت دارند چهار رودخانه
 است که سر حشمه آنها از کوه سسکو تا راپ است متعلق بنپوس که دور رودخانه معتبر از آنها یکی رانست که بدیوچ
 ژنودخل شده هر دو خارج میشود روز رعیت و ششم از نو فریتیم شتر قورن پای تحت قدیم مملکت
 ساردون در پیون که حالا بعد از جنگهای با استریه و کرفتن ممالک لومباردی و ویسی و چهار قلعه محکم و
 دری لا تر و ضمیمه شدن مملکت ناسیل و جزیره سیسل و انصاف کردن شهر رومادولت ایطالیا دولت واحد
 معتبری شده است و پای تحت خالیه اش شهر روم است که قدیم در عهد قیصره پای تحت بوده است
 بعد در دست پاپها که بزرگان مذہب کاتولیک هستند و سلطنت میکردند و در عهد این پادشاه پاپ بلو اسکوتو
 الاغتیار شده شهر و پای تحت همه ایطالیا شد خلاصه صبح زود بر خاسته کالسکه لشتیم بریزیدان و صدر علم
 در کالسکه بودند فریتیم کالسکه کالر شتیم نابالگار و کرا و خاک فرانسه است چنانکه آمده بودیم فریتیم از اینجا براه
 تورن و ایطالیا افتاده از دریا و خاک ساد و کالر شتیم همه جا دره وسیع بود پر آب و درخت بسیار با صفا طرفین راه
 همه کوههای بلند پر برف که آبشارهای زیاده از کوههای سیر سخت راه آسن را در اینجا با بسیار خوب بار صحت
 و خرج زیاد ساخته اند همه جانبک و کوه و لپست و بلند است روی رودخانههای عظیم پاپا از این ساقط اند
 ولایت آبا و تشکی است تار سیدیم بشهر شامبری *Chambery* بشامبری رسیده از حال اکس
 لبن که شتیم جز و سا و و است دریاچه صاف بسیار تشکی داشت کم عرض بسیار طولانی و عمیق خلاصه در شامبری
 که پای تحت مملکت سا و و است کالسکه ایستادند جمیع صاحب منصبان نظامی و ژنرال قشون سا و و
 و حکام و اهل قلم با کیفیج سپاده و یلیفوج سواره نظام با موزیکان حاضر بودند از کالسکه پائین آمده از جلو
 صف سپاده عبور کرده باز داخل کالسکه شده براه افتادیم همه جا کوهستان سخت و جنگل و پر آب و شت
 آبشار متصل از طرفین کوهها میر سخت تار سیدیم عبودان که آخر استامبون فرانسه است در مودان همانند

و خبرهای ایطالیا که با استقبال آمده بودند بحضور رسیدند تا سرحد فرانسه و ایطالیا وسط سوراخ نمون نیست
 که نصف آن را ایطالیا و نصف دیگر از فرانسه است از مودان را و افتاد و رسیدیم بسوراخ مینت و شت
 دقیقه گذشت تا از سوراخ گذشتیم و دو فرسنگ و نیم تقریباً طول این سوراخ است مثل این است که از نظریه
 کوپلر زایرین سوراخ کرد و از شهر ستانک سردر بیاورند بسیار عجیبی است اول همه شیشه های کالاسکه را
 بجهت اینکه دو کالاسکه نیاید بستم چند دقیقه که گذشت نفس تنگی کرد چند شیشه را انداختیم تنیمی آمد کاهی صدای
 عجیب میآمد مثل اینکه از دای بساعت بگذرد و صدای گاهی این تاریکی کالاسکه بخار دیگر میآمد میگذشت
 صدای فری میگرد طرفین راه کاهی چراغ و متعطر راه دیده میشد غم این آدمها چهره اینجا گذران میکنند
 آخر توئل که کم قطر و ارتفاع که کم میشود بعضی تخریب ساخته روشنی سوراخ داد و اندر بای دست چپ بزر
 و دست راست کوچکتر است نرسیده به بزر برای هوادادن باین سوراخ از طرف دست چپ کی سوراخ
 طولانی دیگری از توئل صحرای از کرده اند که روشنی و هوای از اینجا داخل میشود اما همه این توئل که دو فرسنگ و
 نیم است بسیار تاریک و مریب است قریب بیست سال هندی سیر قابل فرنگستان ما خارج کلی در این راه کار
 کرده اند قبل از مفتوح شدن این سوراخ مسافرت از خاک فرانسه با ایطالیا با کالاسکه یا اسب یا قاطر از راه
 کوه بود و است خلاصه از سوراخ بدر آمده داخل مملکت پی موت شدیم *Pemouride*
 که شهر تورن پای تخت است باز کوههای بلند پر برف با جنگل و آبشارهای زیاد و طرفین راه دیده میشد
 بخار باز از سوراخ بسیار طولانی و بعد از چندین سوراخ دیگر عبور کرد روی هم امر و البته از شت و سوراخ
 گذشتیم راه کالاسکه و مملکت ایطالیا از جابهای غریب و خوفناک مثل غلبهای کوه و پرتگاهها و دراعمی قی
 و رودخانه های عظیم و سیلابها که پل بر روی آنها ساخته اند میگذشت بسیار کارهای عجیب و غریب
 این راهها کرده اند که بعقل راست نیاید بطوری هم راهها و پلها را محکم ساخته اند که تا هزار سال
 دیگر غیب نخواهد کرد و رودخانه که از این کوهها به سمت ایطالیا میریزد رودخانه پواست رودی
 عظیم اما آتش سیاه رنگ و بد است این رودخانه از پهلوی شهر تورن گذشته پائین تر از شهر و نیزندریکا
 او رتک میریزد هر قدر میرفتیم دره وسیع تر میشد تا آخر جگه و سعی شد صحرا می بردخت بود اما تا بجای شهر تورن

رسیدیم آفتاب غروب کرده هوا تاریک شد از کالک پائین آمدیم علیحضرت و یکتورانوال ثانی پادشاه ایلیا
و نواب پرنس و میر ولیعهد پرنس آمد بهر دوام پادشاه که دو سال در اسپانیول سلطنت نموده بعد استخاکه ده بود و سیو
من کنی صدر اعظم سیو و لیکوتی و نوسا در دوفی رجه پرنس کارسینسیان بهر عوی پادشاه که مرد بسیار معتبر پشی است
سپهسالار ایطالیا است و در قشون بحری منصب دارد و در وقت هم که پادشاه در جنگ است و ولیعهد هم غایب باشد
او را نایب السلطنه قرار میدهند و منیع الدوله که جلوسند بود با سایر صحنه بنبان و حاکم و محترنین شهری هم کالک حاضر
بودند با پادشاه و شاه زاد و دوست دارد و تبارش کردیم بعد ما و پادشاه در کالک روز بازی نشسته را ندیم شب بود
چراغان بسیار خوبی کرده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد و کودکان و بچه ها و عمارات بسیار عالی پیش
مرتبه دارد و آنان کوچه که عبور میکردیم آهش کوچه را هم است اول بمیدان کوچکی رسیدیم که آهش سنا دل است
مجموعه چندی از وی است و وسط میدان بود که از اعیاده پادشاه است بعد بمیدان عمارت رسیدیم میدان وسیع است
مجموعه بسیاری از مردم با سیرق در وسط میدان بود که اهالی بومباردی بعد از آزادی خودشان از دست
استریش بهر تفریح داده اند رسیدیم به عمارت پیاده شد با پادشاه و فیتیم بالا پاتا و دیوار پارا و بهر همه از مردم
بودند و تقفنا بسیار مرتفع و بازنیت و اشکال خوب و مطلقا کاری نگذاشته اند ای مردم روی دست انداز نماند است
بودند که از سر بر کلان چند شجره چراغ کار بر روی آنکه بود بسیار رنگ از طاقهای متعدد و تو در تو کشیدیم که همه مطلقا
کاری قدیم و بعضی آئینه کاری و همه پرزنت و اسباب از پرده های نقاشی بسیار اصلی و تخت و میز و صندلی
و غیره بود بعد از آنکه پادشاه همه اطافهای منزل ما را نشان دادند و دایره گرفته فتنه ما هم بعد از چند دقیقه
بمنزل پادشاه که دهمین عمارت است باز دیدیم چند دقیقه مانده برگشتیم لباس در آورده راحت شدیم و برای
این شهر بسیار کریم است پادشاه در شکارگاهها و کوههای مرتفع در چادر بوده محض آمن باشد آمده اند و الا
هرگز میل نمائند شهر ندارند رستمان و ابلهان همیشه در شکارگاهها مستند بمن میکنند از شهر و عمارت بهم
میآید همیشه میخواهم در شکارگاهها و کوه باشم من پادشاه قریب بیست سال شود تا بسیار بانیه و قوی و مجا و مست
که من فتنه ولیعهد سی سال دارد پرنس گدایت و شست سال دود خرد و اندکی زن پادشاه پور تال است
و آهش تاریکی زن پرنس ناپلیونست بهش پرنس کلو تیلد زن دوک و دوست که همین آمده باشند چند

روز است بسیار ناخوش است نمزش هم در اطاق زیر عمارت ماست شمسپر کو چکت دارد یکی شیر خواره
 و قنای دیگر بن سده و چهار سال دایا شان هر روز در باغی که جلوه عمارت است آورده میگردانند و یکی از این
 های شهر خواره بسیار بزرگ بلندی بود آتش خیلی محبت رودخانه پوزانتهای و سست است شهر میاید
 انطرف رودخانه کوه جنگل است فلکات خانهای بسیار خوب توی دریا ساخته اند این رودخانه و کوه متصل
 بشهر است در سبکی از آنها که از همه بلند تر است کلیسای خوبی ساخته اند که همش سوپر کا دفن اجداد این
 پادشاه است ظرف دست چپ شتر تا کوههای الپ جنگل است مسیدی هیودید درین شهر بسیار زیاد بسیار
 بنا علی عالی است یعنی هیودیدهای متمول ایتالیا جمع شده بشهر اکت میازند هنوز تا تمام است روز
 جمعه بیست و هجتم در منزل بودیم بعد از نهار پادشاه آمدند همراه ایشان رفتم با سلمه خانه که دین
 عمارت است سلمه از قدیم و جدید خیلی بود از شمشیرهای ایران که خط فارسی هم اشعار از آب طلا نوشته بودند چند
 عدد دیده شد زره کلاه خود ایرانی هم بود بعضی اسبهای مرده را مثل زنده واداشته و آدمی که اسلمه قدیم
 فرنگ پوشیده روی اسب سوار کرده بودند بعضی اسلحهها از اجداد و پدران همین پادشاه مثل شمشیر
 و غیره در اینجا بود شمشیری از ناپلیون اول که در دعاء شهر فوئتن با یوسیکی از سرتیپان ایتالیا که درخت
 او بود تکیه کرده بود دیده شد شمشیری دیده شد در از تیر بنظر نیز خیلی گشتیم جمیع سلمه را تماشا کرده صحبت
 بمنزل خودمان کردیم عصر در همین عمارت مجلس ضیافت شام بود پادشاه آمدند رفتم در تالار بسیار خوبی
 میز بزرگی گذاشته بودند صد نفر در میز بودند نشستیم شام بسیار خوبی آوردند موزیک هم میزدند خود پادشاه غذای
 خوردند سبب را پریم گفتند عادت من اینست که نصف شب شام خورده بلافاصله بخوابم همچنین سپر
 عثموی پادشاه که او هم بواسطه همین عادت شام نخورد و میگفت هرگز شراب نخورده ام آب خنک را بیشتر
 دارم سپر عثموی پادشاه ریش بلند و سفید است درویش سرخ و سفیدش کویا شصت و پنج سال باشد آلبا
 باغیه است همراهان ما سوامی آنها که برون رفته بودند امروز پادشاه بعضی اسباب بسیار خوب کران بها
 برسم یاد کاری برای ما فرستاده بودند اقیل تصویرات خاتم سازی کار ایتالیا که هر یک میلنگ حرف
 قیمت دارد و این صنعت منحصر است با ایتالیا این خاتم سازی دخلی بجا تم ایران ندارد خاتم ایران

از استخوان استخوانهای معدنی الوان بسیار خوب میسازند و خیلی نادر است میسازند بزرگ خاتم نقشهای شکار
بسیار خوب اعلی پرده تصویر خود پادشاه که بسیار شبیه و خوب ساخته بودند بعضی اشکال عمارات از سنگ مرمر و بعضی
اشکال از چوب و جعبه خاتم خلاصه بسیار اسبابهای خوب بود و بعد از آنکه پادشاه از اوها و سایرین هم نشان داده
بودند شب را با اتفاق پادشاه تماشاخانه فرستیدیم و همین عمارت آنرا خیلی راه است از اطراف و همان اسلحه خانه
که نشستم داخل یک دالان تنگ طولانی که هر آن خان کرده بودند شده رسیدیم تماشاخانه در اثر اول نشستیم بسیار
تماشاخانه تنگی است نه بزرگ نه کوچک چتر تیره چرخ کاغذی و جمعیت زیادی هم بودند خواننده و قصیده میخوانند
بالافت چون هوا گرم بود بیشتر از دو اکت یعنی دو پرده نشستیم خواننده بود آهنگش آهنگ بسیار خوشگل و
چون خوش آواز از ابله نیک دنیا است و شوهر دارد و درود و دیگر کجبه خوانندگی بی نظیر میروند و برخاسته آمدیم
منزل شهر تورن و دویست هزار نفر جمعیت دارد لباس صاحب منصبان و اسبهای سواره نظامشان خوب
بود روز شنبه سلج جمادی الاولی صبح برخاستیم هوا بسیار گرم بود و نماز خورده بعد رفتیم اطراف
عمارت راکشته پدهای بسیار خوب را تماشا کرده بعد رفتیم کنار خانه پادشاه را که در مرتبه پایین عمارت است دیدیم
کتاب زیادی بود و وضع کنار خانه مثل دالان طولانی بود و بعد برگشته رفتیم بالا باغ عمارت را که نشستم بعد رفتیم حیوانات
مخصوص پادشاه که در همین باغ قوی قفسهاست تماشا کردیم شیر زیادی بود یک پلنگ سیاه که گریه و باغ شغال
کفتار یک جفت فیل یک جفت زرافه بر پلنگ خرس سیاه بخت که حیوان عجیبی است و قفسی همیون زیادی بود
انواع شکارها و کوراسب و غیره بودند و حیوان عجیب اینجا دیدیم که در سایر باغهای وحش نبود یکی یوشیر نشینده
بودم شبیه شیر است اما یوز مانند بسیار مقبول دیگر میمون بود بسیار کوچک خلق درنده که تماشاگاه میدهند آهنگ
نمیخوانند نزدیک بروند و آنها را مثل ببر بسیار بزرگ ریش زردی داشت بینی همه سرخ که نه آبی خط
آهنگش مانند ریل است که از افریقا آورده اند آمدیم عمارت یعنی چون از پله زیادی برخاست باید بالا رفت و آهنگ
عجیبی تعبیه کرده بودند مثل کالاسکه صندلی داشت نشستیم بچاند که کم با کمال راحت رفتیم بالای عمارت
منزل خودمان بعد از دقیقه گفتند پادشاه آمده در اطاق معتدل هستند با اتفاق رفتیم سوار کالاسکه شویم شهر را
کردش کردیم چرخان بسیار خوبی کرده بودند زن و مرد زیادی بودند و نمای بسیار خوشگل دارد و بعد رفتیم میدان

مشق را که در آن همه درختانی بزرگ بلوط و خیابان خمیست گردش کرده از کوچه که ششم یکت کوچه طویالی بود بسیار خوب چراغان کرده بودند آخر کوچه برود خانه پوسید و نظرش بر دو خانه ردی کوه و تپه انباشته بود کرد بسیار تماشا داشت بعد از آن شبازی برکشتم بنزل من در کالسه بودم و پادشاه و صدر اعظم و میرنکار و غیره و وجودان پادشاه که آتش همیو بر تویینان است رسیدیم بنزل پادشاه زن معتبره که داشته بدقیست فوت شده است و بعد از آن و دیگر زن معتبره عقدی نکرفته است انکیت زن صیغه من غیر رسم گرفته اند نشان آنجا نبود کنار دیار فته بود که باب در استقام کند جوهری باد تعارف کرده بودم عکس خود و برای من فرستاد و بنوط الگوشتی خاصه پادشاه که سپر نموی همین زن است و پادشاه میخواستند این زن در همه جنگها با من بوده است و در شکار با هم با من است و شکار هم میخواستند زنم زده است از این زن یکت سپر دارند که در سواره صاحب منصب است و یکت دختر که برهنگی شوهر کرده و شوهرش مرده حال بیوه است روز یکشنبه غره جمادی الاخری بایداز تورن بشهر میان برهیم باراد آهمن چهار ساعت مسافت است صبح از خواب برخاسته رخت پوشیدیم پادشاه آمدند شسته صحبت کردیم پریش آمد و سپر دوم پادشاه هم آمد و زنش همانطور ناخوش است و لیحد دیر ذرفته است به میلای برای پذیرایی ما پادشاه گفتند شکاری زده اند که تالار است پند ازین جنس در ایران هست یا نه برخاسته رفتم شکار مرده را در تالار گذاشته بود و دیدم از نوع همانا شکار هائیکست که در باغهای انگلیس دیدم نوعی از مرال است که کوچک است فیتیم پانین سوار کالسه شده پادشاه هم بودند فیتیم بکار از نیجا کالسه نشسته زن بسیار خوبی بود همه را با بارها و غیره همین یکت زن بودند همه کالسه با هم بهر یک راه دارد مثل کالسه های بخا و ملک روس است پادشاه و همه ارکان و اعیان دولت لب کار ایستاده بودند تا ترن را افتاد تعارف کرده که ششم طرف دست راست شهر همه کوه است کلکت عمارات میلانی بسیار قشنگ در روی کوهها و دره ها که همه چهل است ساخته اند کالسه بخا که مسافتی طی کرد کوههای طرف راست دور افتاده و همه جا صحرای جلگه شد بسیار ایا و بود اغلب حاصل زرت بود زرت هم تازه سیاه بود و تفاوت زرت اینجا با ایران این است که اولاشا خه زرت اینجا بسیار است ثانیاً وسط ساقهای این زرت مثل زرت ایرانست که میخورد اما سر شاخه طور دیگر است مثل کندم خوشه تبه آویزانست آن را هم

آرد کرده میخورند و نوع رزت در کسانیه بود کندم و جورا در و کرده بودند درخت توت ابریشم زیادی در حوالی شهر
سیلان دیده شد ابریشم ایتالیا بخوبی معروفست اما چند سال است خوب نمیشود همه صحرادرخت و حاصل بود از چند
رودخانه بزرگ و کوچک عبور شد اسم یکی از رودخانه های بزرگ دونا و دیگری ستورا و رسیا بود و خلاصه را ندیم در
شهر سانیاقدری استنادیم شهر که چکیست در هر شهر که کال سکسیا است و اهل شهر از سر باز و صحنه صبان نظامی و
قلعی حاکم و غیره استقبال میکردند بعد شهر نوآر رسیدیم در دانسه کوه افتاده است اغلب خانه ها را روی
کوه و توی دره ها ساخته اند بسیار خوش وضع و قشنگ از نورن تا این شهر همه جا جلگه بود اینجا باز کوه پیدا شد
یعنی طرف چپ که شهر واقع است کوه بود طرف دست راست جلگه و در این کوه ها سبزه و جنگل کمی
است همه جا کشت عمارات و خانه های سیاقی و غیره ساخته اند بسیار با سلیقه ازین شهر که چند فرسنگی
که شتیم بده ماژنتا *Magenta* رسیدیم که از زمان جنگ ناپلیون سوم با دولت استریه
که درین ده و صحرای واقع شد مشهور شده است و قشون استریه از دولت فرانسه و ایتالیا درین صحرای
شکست فاحش خورده فرار کردند یک میل بلندی ناپلیون برای یاد کاری و مقبره کشیکان این جنگ که
فرانسوی بوده اند ساخته است دیده شد دو ساعت و نیم بغروب مانده شهر سیلان وارد شدیم کار بسیار
خوب بندگی داشت که دولت استریه در وقتی که این شهر را داشته ساخته است باین وسعت و خوبی مگر کار
دیده بودیم از کال سکسیا بخار پیاده شده و بعد ایتالیا که دیروز اینجا آمده و مخصوصا هم خود اد حاکم و همیشه متوقف اینجا
با حکام و صاحب منصبان نظامی و قلمی حاضر بودند با ولیعهد تعارف کرده سوار کال سکسیا شدیم جمعیت زیادی در کوچه
و بخیابانها بودند کرم و از طهران کرم تر بود از کوچه های خوب عبور شد بسیار شهر قشنگی است زنهای بسیار
خوشگل و از خیلی راه رفتیم تا رسیدیم بمیدان عمارت دولتی و کلیسای معروف مشهور دنیا که اینجا ساخته شده است
چنین کلیسا و بنای دیهج جای عالم نیست خلاصه وارد عمارت شدیم عمارت بسیار عالی براسباب از سیز و صندلی
و تخت خواب و آئینه و غیره و همه اطاقها و تالارها و درها مطلقا کرسی و نقاشی است و همه را پارچهای خوب و پردا
نقاشی اعلی چسبانده و چهل چراغ زیاد و کینه اند این عمارت را از قدیم ساخته اند ناپلیون اول که فتح ایتالیا و این
شهر را کرد و این عمارت را تعمیر کلی و زینت زیاد داد و مدت ها در تصرف ناپلیون بود که پرنس اوژن از جانب ناپلیون



هشت سال درین مملکت سلطنت میکرد بعد این مملکت و عمارت بدست دولت استریه افتاد سالها هم سلطنت داشت و شاه زاده مکرینیلین برادر امپراطور حالیه استریه که بالاخره امپراطور مملکت کنرکیت نیکی دنیا شد آنجا اورا گشتند درین شهر و مملکت از جانب امپراطور نسیه نایب السلطنه و بعد از شکست بنسبه با حالاجرد دولت ایطالیا شده است خلاصه بعد از قدری راحت میل کردم بروم بالای کلیسا که جلو عمارتست برخواستم و قل رفتم توی کلیسا روزگشینه بود جمعیت زیادی از مرد و زن آنجا بودند قدری گشتم از توی کلیسا راده است پله بخورد و میرود بالا بالا و بعد رفتم بالاتر بالا پانصد و هفتاد پله بخورد کم رفتم بالاتر و دویست پله تنگ و باریک و هیچ است بعد از آن محتسبها دشت باغهای وسیع دارد از آنجا باز پله های خوب بالا دارد و از آن بالا کوههای الب و سنت برنارد که ناپلیون اول قشون فرانس را با ایطالیا و خل کرده بود پیدا بود کاسکاسی بخار که دو و دیگر دند و از اطراف دخل شهر شده بیرون میفرستند از آن بالا بسیار صفاداشت دوارک میرو که ناپلیون اول در فتح ایطالیا بیرون شهر بنا کرده و نهری که ناپلیون ساخته و آب شهر را وی برده است بسیار شهر عظیمی است همه پیدا بود از بس ارتفاع داشت مردم از پایش بقدر مورچه پیدا بودند مقام این کلیسا از مردم همیشه چهار هزار مجتبه مردم بزرگبهای مختلف دارد که آنچه استادی صنعت حجاب است در آنجا بکار رفته است اغلب اشکال مجتبه را خارج از بنا ایستاده نشسته از پشت و رو ساخته بعضی را برجسته از دیوار و بنا و بعضی را چیده دیوار دست کرده اند از بنا و پائین و خارج و داخل کلیسا جز سنگ مردم چیزی نیست این کلیسا را بر و رایم ساخته چنانکه الآن هم مشغول کار بودند تجاری میکردند از پانصد سال قبل الی حال همه روز مشغول تعمیر و نو سازی هستند و میگفتند صد سال دیگر تمام میشود توی کلیسا ستونهای بزرگ عجیب از مردم دارد و سقف کلیسا را از مردم چنانست کاری کرده اند که عقل حیرانت و القدر سقف بلند است که شخص ایستاد نمیتواند درست نگاه کند منبرها و محرابها اشکال خوب همه چیز دارد اگر بفرج تجار قابل مد العمر جمیع اوقات و صنعت خود را صرف ساختن یک جعبه کوچک از مردم بکند باز نمیتواند از عمده صنایعی که در تجاری این کلیسا شده است برآید این کلیسا انقدر بنای قابل است که اگر شخصی مثلاً از نیکی دنیا آمده مخصوصاً همین کلیسا را دیده مراجعت کند دیگر مستغنی از دیدن هر صنعتی میشود و پشت با عماد و اهر و ما و پله ها و هزار نفر بیشتر میتوانند راه بروند بشینند بدون اینکه جابرسی تنگ شود

پشت با ما همه تخته سنگهای مرمر است میلهای مرمریت کاری بسیار دارد در سیریل هم مجسمه کینف ادم است
 و یک میل بزرگ میان که از همه بلند تر است مجسمه از برج دارد که در دستش برقیست و از سر آن مجسمه
 تا زمین کلیسا صد و چهارده ذراع است که تاپش آن مجسمه همه جا پله دارد بعد پائین آمده از تومی کلیسا که
 رفتم بیازاری چهار سو مانند که سقفش از شیشه تازه ساخته اند طول و عرض زیادی ندارد اما بسیار خوب است
 قدری گشتم حقیقت زیادی بود که گشتم بمترل شب در تالار بسیار عالی سمریز بزرگی شام خورده شد همان بعد
 بودیم همه بزرگان ایران و فرنگستان بودند شام بسیار خوبی آوردند خیلی طول کشید حاکم شهر میلان هم که مرد
 بسیار خوبی است بود بعد از شام رفتم دم بخیره که کلیسا میدان نگاه میکنند در میدان البته تخریب است
 هزار نفر بودند همه کلیسا را با چراغ نکال که روشنی های الوان دارد روشن کرده اند یکبار همه کلیسا را بالا
 پائین سرخ یکبار سبز زد و در رنگ دیگر میشد کوبهای سفید که در بالای منارها آتش میاند داشتند از ترس
 در تاریکی شب و روشنایی چراغها در هوا برق میزدند بسیار تماشا داشت روز دوشنبه دهم
 باید رفت بسا بکوه که جز ملک اطرش است صبح سوار کالسکه و هم نصیبان و اخراجی حکومت شهر بودند از
 راهی که دیروز آمده بودیم رفتم بکار سوار کالسکه شده رانده از شهرهای متعدد و گذشتیم باین تفصیل اول از تریگیو
 Treviglio دوم برکام Bergame سوم برسنیا Brescia چهارم
 در سنزانو Desenzano پنجم درن که قلعه نظامی معتبر است ای شهر برکام جلگه بود و همه حال زرت
 و ثروت ابریشم از چند رودخانه هم که گذشتیم از همه بزرگتر رودخانه اویرا است که از شهر درون میگذرد آب کل
 آلودی داشت شهر برکام که رسیدیم دست چپ کوه پیدا شد و شهر هم در دامنه کوه افتاده است و بعضی
 خانه های تنگ روی کوه ساخته اند که بسیار قشنگ است کوه هم سبز و جنگل کمی دارد در شهر که کالسکه بخار میآید و
 جمیع اهل شهر با سرباز و سوار و حاکم و صاحب منصبان با استقبال میآیند طرف چپ همین طور کوه در طرف راست
 تا چشم کار میکرد جلگه بود پر درخت و در حاصل کوههای دست چپ کم کم بلند میشد و در اغلب کوهها قلعه ها
 مردم عمارات سیلابی خوب ساخته بودند همین طور رفتم تا به ریاض بسیار بزرگ قشکی رسیدیم که سفرش
 را کوههای بلند احاطه کرده آب صاف بسیار خوبی داشت از دیاجو رنو که چتر آبیلی بزرگست جزیره بسیار

قشکی میان دریاچه بود عمارت زیادی در جزیره ساخته بودند یک راحی مثل پان خشکی داشت اسم دریاچه
 کارواست دوز دریاچه همه خاک ایتالیا است کرد آخر دریاچه جزئی خاکی متعلق با ستریه است قلعه پشیرا
 که یکی از قلعه محکمه ایتالیا است در کنار این دریاچه واقع است که از آب دریاچه همیشه خندق قلعه پرا زانست
 ساغلو و توپ از طرف دولت همیشه اینهاست از قلعه شلیک توپ کردند از آنجا که رشته بشهر و قلعه درون
 رسیدیم شهر و درون میانه جلگه دکه واقع است و اطراف شهر قلعه و خندق با ستیانهای محکم دارد توپ زیاد
 آنجا است دور که راهیم برج و با ستیان ساخته اند و غلیم و پرتیم که از پیلوی قلعه میکند در بر استیحا مثل فرود
 است شلیک زیاد کردند قدری از قلعه بالاتر بکار رسیده آنجا ایستادیم حاکم شهر و حاکم نظامی قلعه و سرباز و پو
 و اهل شهر همه آنجا بودند بعد کالکما از جهان راهی که آمده بودیم برگشته از قلعه و شهر و درن گذشته افتادیم براه
 سالتورغ و النبیوع و داخل دره تنگی شدیم که رودخانه عظیمی از دره میکند طرفین کوههای بلند و چکل کم اسم
 رودخانه اینجاست همه جا از کنار رودخانه و دره دکه کوههای بلند فیتیم دره کاهی وسیع کاهی تنگ و کوهها
 رفته رفته بلند تر و سخت تر و چکل میشد و کاهی رودخانه اولی ناپدید و رودخانه دیگر پیدا میشد که از دره دیگر
 میآمد پلهای متحد روی رودخانه ساخته اند و ایل دره آبادی کثر بود و هر چه پیش میرفتیم زیاد تر میشد درخت انکو
 بسیار کاشته بودند مسافت زیادی که ازین دره رفتیم بجای رسیدیم همش الا که سرحد دولتین ایتالیا و آستیر
 است در استاسیون آنجا کالکما ایستاده مامورین و همانداران اطراش بجنور آمدند رئیس همانداران شخصی
 معتبر و پشیمت باشی سپه اطراست منصب نظامی هم دارد همش گشت دو کر نزل و سیو بارب مستشار دربار
 که فارسی را خوب حرف میزد و کلماتها صحبت شد بعد مامورین ایتالیا که رئیس آنها گشت پیانی بود آمده عرض
 شدند نصف این استاسیون مال ایتالیا و نصف دیگر مال ستریه و سرباز هر دو دولت در آنجا خلوا
 است خلاصه بعد از دره دقیقه راه افتاد به سرعت فیتیم همه جا باز کوههای بلند و دره و رودخانه
 های عظیم بود و از دره هر چه بالاتر میرفتیم کوهها بلند تر و چکل قوی تر میشد نوی دریا همه درخت انکو چنیده
 بود و درختها سایه بسیار خوب داشت آبادی و دیات خوب شکست در دامنه کوهها بود و قلعه محکم
 دولت ستریه در دهنه این دره ساخته است که قشون دشمن مجال است بتواند ازین دره عبور کند

توب زیادی بالای قلعه و باستانی ناکه داشته اند همیشه صاحب منصبان معتبر و ساخوی درین دو قلعه مستقیم
 قلعه فراتر اوست خلاصه اینجا معلوم شد که الی شهر سالبورغ که منزل راست خیلی راه است که اگر متصل برویم
 فرو و عصر اینجا میرسیم غروب با تاسیون رسیدیم کالسه کیاعت آنجا ایستاد شانی برای همراهان در اطاق حاضر
 کرده بودند منم پائین آمده نظامی که ایستاده بود قدیم تر از آنها و صاحب منصبان را که آنجا بودند معرفی کردند و
 کرشش معلم علم توپخانه را که سابقا معلم مدرسه دارالفنون طهران بود که محمد حسن خان پسر سپهبد اردو محمد صادق خان
 قاجار از شاگردهای خوب او هستند اینجا دیدم قدری شیش سفید شده است بنیه اش بسیار خوبست بعد آنهم
 توی کالسه حالا شام خوردیم همراهان بعد از شام آمدند راه افتادیم اگرچه تاریک بود اما معلوم میشد که رودخانه
 زیاد است و از پلهای سیکه ششیم طریقین راه که بهای بلند چرخل دره تنگ و راه هم سربالای بود در این بین بعد از
 شدیدی شد باران تند آمد شام خورده و خوابیدیم کباب از خواب بیدار شده صداهمهمه زیادی شنیدیم معلوم
 شد که کالسه شهر سالبورغ رسیده و ایستاده است اهل شهر از زن و مرد و حکام و صاحب منصبان همه حاضر
 شده بودند و نگاه می نمودند بود بعد از خلوت شدن خوابیده صبح که بیدار شدم با رقال و مقال زیاد بود و کالسه براه
 افتادند باز خواهم برد و ساعت برخواستیم رخت پوشیدیم درینوقت در خاک المان دولت باویر بودیم صبح آنجا
 کردم مثل بهشت بود و کوههای بزرگ چرخل و درقان سرد و کج چکلی زیاد و دنیا همه سبز و چمن گلها سی زیاد و از هر
 و با اینکه وسط تابستان همچو او کوه مثل اول بهار بود و رودخانههای زیاد که از شعبات و انوب است و با انوب
 ملحق میشود همه جابر حاصل هنوز حاصل اینجا در نشده هوا ایش سرد و سیلاب است تا رسیدیم بشهر و پنجم
Rosenheim که از شهرهای باویر است و از اینجا تا پای تخت باویر که مونیخ است با شهر
 سالبورغ که منزل است راه مساویست که تا هر یک از این دو شهر کیاعت و نیم راه است قدری کالسه
 ایستاده روی سالبورغ روانه شدیم همه جا از جابهای با صفا و جنگلهای کاج گذشته اند و یا چه با صفا
 کوچکی هم عبور شد تا رسیدیم با تاسیون شهر تر و نستن جمعیت زیادی بود با یکی از اهالی المان که فرانسه میباش
 صحبت کردیم یکی از اهالی این شهر چوپی از ساقه درخت ساخته صنعتی کرده بود و ما داد که یادگار این شهر باشد
 قبول کردیم جمعیت این شهر پنجهزار است خلاصه وارد رودخانه سارتر شدیم که مرکز دولت آتریه و باویر و

بشهر سالبورغ است از پل گذشته دارد کارشیدیم اهل شهر و سرباز نظام حاضر بودند شهر خوب خوش موسیت
 در کنار کوه جنگلی واقع است چهارده هزار نفر جمعیت دارد و ناپلیون سیوم با امپراطور حالیه بنده سایر شهر
 طاقات کرده بودند معدن نیکت معروفی دارد و سوار کالسکه شده دارد عمارت شریف عمارت خوبیت
 بسیار قدیم میدان کوچکی در جلو دارد حوض سنگی با فواره بزرگی دارد و از وین دو اسب و آدم سنگی آب میریزد
 کلیسا و همان خانه دور میدار است اغلب راه امر و زور و دیر و زاز خاک تیرول بنده بود که همای آنرا الپ تیرولین
 میگویند از میلان با سالبورغ دو است و پنجاه فرسنگ بیشتر بود که در هیت و سه ساعت طی شد این شهر حکومت
 سابقا در دست کشیشها بوده و اینجا سلطنت میکردند و همین عمارت که منزل داریم از بناهای آنهاست کوهی
 پر جنگل و سبز تری شهر واقع شده که سر آن کوه عمارت و قلعه سختی همان کشیشها در ایام سلطنت خود برای حفظ شهر خفته
 اند و دیوار محلی در وسط کوه کشیده اند یعنی یک رک سنگ بزرگ است که این دیوار را روی آن سنگ ساخته همان
 خانههای خوب دین شهر است بخصوص یکت همانخانه که هتل در و پ میگویند امر و زور در صدا و دیوار نش قلعه
 دیده شد که توپ انداختند اسمش هوفتن بعضی مجوسین پولوتیک را هم باین قلعه میفرستند روز سه شنبه
 سیوم انشاء الله تعالی باید رفت بشهر وین پای تخت است هر یا صبح برخاستم در نزدیکی شهر جائیت معروف به
 شوخرون که نیم ساعت راه است که در ایام سلطنت کشیشها ساخته شده است لفظ شوخرون بزرگالمان
 یعنی شپه صاف سوار کالسکه اسبی شده را ندیم شاه زاده ها و غیره هم عقب ما آمدند و اقداری کرم بود از شهر
 گذشته خیابانی بود سایه داشت همه جا کالسکه از خیابان رفت تا باغ و عمارت رسیدیم در اینجا بعضی جابای
 دیگر درخت چنار زیاد دیدیم چنار اینجا با ایران تفاوت دارد یعنی رنگ ساقه و شاخهای چنار اینجا تر از چنار
 ایرانست اما در برگ تفاوتی ندارد خلاصه باغی شدیم گلکاری و چمن بودند و مرد تیاج و تماشاچی زیاد
 بود این باغ با بعضی عمارات دیگر و حوضهای قدیمی ساز دارد و در و امنه کوهی واقع است پر جنگل و سبز چمنهای
 خوب چشهای آب صاف متعدد از دامن کوهها میرون میآمد سر هر چشمه یک جانی مثل حوض و آبشار و پاویون
 یعنی کلاه فرنگی ساخته اند که آب چشمه داخل آنجا شده بعد بنهرهای عریض میریزد آب سرد کوار ائیت مای غزل لای
 ایران آنجا زیاد توی آب بود از کنار نهر پائین رفته گردش کنان بجایهای بسیار خوب رسیدیم که باز چشمهها و

حوضهای متعدد دیده شد و بعضی جاها را مثل حوضخانه مانند از سنگ بنا کرده بعضی جاها را مانند جبه ساخته ستر
را بلند کرده بودند و شش هفت شیر که بزبان فرنگی در میه میگویند پیدا شد هر شیر را که میگرداندند از یک فواره یا از
زمین و سقف آب میجست مثلاً یک حوضخانه دیده شد که وسط آن حوض فواره کوچکی و تاجی از پنج ردیف فواره
بود شیر آن را که با آرمی باز میکردند آب زیر تاج پر شد و تاج را که کم بلند میکرد و تا بقدریکه سر تاج بقف حوضخانه
میرسید باز کم پائین میآورد یا اختیار خود شخص است اگر بنحو اهرامیت ذرع هم تاج بالا رفته پائین میآید
تماشا دانای در آن بود که مردم تماشاچی بخیر دنیا با نهایی ریکت ریخته و اطراف دالانها مشغول تماشا شد
رفتن بودند غافل از اینکه تمام زمین خیابان قوسی ریکت همه فواره و سوراخهای کوچک است که هیچ معلوم
نیست یکبار شیر منبع فواره را باز میکردند از اطراف زمین و خیابانها و بالا و پائین آب بلند شده مردمان را که در آن
میداد خیلی تماشا داشت انصافاً خوب صنعتی کرده و از عهد قدیم الی حال هم خوب نگاه داشته اند هوای اینجا
سرد و سیلاب است دیگر یک شهری یا انواع و اقسام چیزها از مقوای یا چوب ساخته در آن ظرف نهر و رود
چشمه گذاشته اند مردم شهر هر یک بکاری مشغول هستند یکی میرقصید یکی خرس بازی میدهد یکی سوار کاسک
میرود یکی از زیر چشمه و درختی آب میخورد همه وضعی زیاد ساخته اند این دستگاه هم باز در آب چشمهها ب حرکت
میآید یکی و دیگری با اسباب کوچکی دارد که تا دست زده اند مردم این شهر ب حرکت آمده کارهای عجیب
و غریب میکنند بسیار تماشا داشت دیگر نهری بود که طرفین نهر دو لاک پشت ساخته بودند و چنان بهین این
دو لاک پشت را محازی میکرد که قرار داده بودند که از دهان یکی آب پرتندی و زور تمام در آمده بدین
لاک پشت دیگر میریخت که هیچ معلوم نبود این آبست یا میلی است از بلور که بدین این دو لاک پشت گذاشته
اند تا وقتی که دست زده از هم بریده و معلوم میشد که آبست باز که دست بر میداشتند مثل میل بلور میشد
خیلی حیرت انگیزی بود و دیگر بغل نهر را برای نمونه و تماشا و بازی کارخانه پنی سازی و حلاجی و چرخ چاقو
تیرکشی و غیره ساخته بودند همه آدمهای کوچک و چرخ و اسباب بازیچه اما بطوریکه هیچ با کارخانه
و کار که حقیقی فرق نداشت همه اینها را از صد و سبست سال قبل از این مخض نمودن صنعت ساخته اند
خلاصه بسیار گردش کردیم و چون باید در ساعت معین سوار کاسک بخار شده برویم باین زیاد از آن نتوانیم

نمائش کنیم مراجعت بشمر کرده بکراست رفتیم بکار قدری در اطاق متطر شده بعد رفتیم قوی کالسه بخار تاوین باراه آستان
 هفت ساعت راه است صدر اعظم پیغام فرستاد که حاکم سالبورخ میخواهد مرض شده برود برخواستہ دم کالسه
 آمده با حاکم تعارف کرد و رفت ما هم بعد از اندیم این راه کوه بزرگ ندارد اما طرفین راه همه تنهائی تنگ
 سبز و غرم و جنگل پر سرو و کاج است بعضی جاها که زراعت بود تازه چیده بودند زردی حاصل قوی چمنهای
 سبز و جنگل عالمی داشت اما طرف دست راست بسافت زیادی بگو بهای بزرگ میرسید و طرفین راه همه جا
 تپه و دره های کوچک آباد حاصل جنگل بسیار خوب داشت خیلی راه با صفائی بود و هوا هم معتدل و کاهی بار بود
 باد خلی هم میآمد و استاسیون ها کالسه میایستاد همه جا استقبالین و سرباز نظام با موزیکان بودند در شهر نزر که کالسه
 ایستاد دم استاسیون زن و مرد زیادی جمع بودند پائین آمده فئون را دیده بعد رفتیم قوی اطائی که برای مین
 نموده و بنا را حاضر کرده بودند اینجا زنهای بسیار خوشکل داشت مملکت بنه دهن و مقبولی آمد هر مملکت است خلاصه
 بمکران که بنا را خوردند کالسه شسته را ندیم حالت صحرا همه جا با نظور بود که نوشته شد بلکه بهتر بشود چکی رسیدیم که پیش
 املباش است قدری از اینجا که رفتیم رودخانه عظیم و انوبست دست چپ دیده شد قدری از کنار رودخانه رفتیم
 بعد دور شدیم بعد از این شهر شهر سن پولتن رسیدیم دندوی کوچکی که وسط شهر است عمارت و کلیسا و مدرسه بسیار عالی
 دیده شد که مال کشی است بسیار جای خوب خوش منظری بالید باشد هر چه نزدیک شهر وین میشد شهر با آباد و بسیار
 خوب و عمارات سیلائی عالی در دره بود و دسته کوه های با صفا دیده میشد وضع خانه ها بسیار خوب بود
 رودخانه های خوبی در راه بودند نزدیک غروب رسیدیم با استاسیون پاترنک آنجا کالسه ایستاد علی حضرت
 امپراطور و منته دم کالسه ایستاده منتظر بودند بانواب و بعد و شاه زادگان که تاد و فرسنگی شهر استقبال
 آمده بودند پائین آمده دست دادیم امپراطور فرانسوا ژوزف است که از خانواده باسیوخی
 هستند و حال هم پدر امپراطور زنده است امش فرانسوا شارل سنش شصت و پنج سال اشخاصی که همراه امپرا
 طور بودند کم است و بکار دبارن شطرنج مترجم فارسی که بسیار خوب حرف میزد از صاحب منصبان بزرگ
 و کوچک و غیره هم بسیار بودند بعد از تعارفات آمدیم بکالسه بخار بودیم و امپراطور و صدر اعظم و میرزا علم
 خان و بارون شطرنج و کونت و بسکی وزیر مختار منته مقیم طهران و کونت کرونیل هماندار را ندیم منزل

ما در قصر لاکسا بنورغ است که ماری تزلزل که سابق اطیش ساخته است بشروین پنجره است منزل امپراطور
 قصر شونبر و سنت که بشتر نزدیک تر است چون هوای شهر گرم بود از آن جهت شهر منزل نکردیم خلاصه رسیدیم
 بقصر لاکسا بنورغ چند خانواری مانند در اطراف قصر بود و قصر عمارتیت مربع و دو طبقه میان عمارت
 حیات و میدانی کوچک دارد همه اطاقهای عمارت بهم را دارد شاه زادگان و علماء الدوله و حسنعلی
 خان وزیر فواید قدری دور از اینجا در عمارتی منزل دارند باغ بسیار بزرگی با خیابانهای خوب و دریاچه و رود
 خانه کوچک در جلو همین عمارت است خلاصه با امپراطور و غیره وارد عمارت شدیم امپراطور از کان
 دولت خودشان را معرفی کردند اول ولیعهد دولت که بن چهارده ساله است و همین یک پسر را هم
 دارند بسیار کمبود بیاثریت شیرین خومیت آتش رودلف شارل لویی که از شاه زادگان است و لویی
 و کیو را ایضا از شاه زادگان و کنت اندر اسی صدر اعظم اوستریا و سایر وزراء از نظامی و علمی بعدا هم صدر اعظم و
 شاه زادگان و غیره را معرفی کردیم بعدا امپراطور فرستند شاه زادگان و غیره که پیش به دین آمده بودند همه را دیدیم
 شام خورده خوابیدم روز چهارشنبه چهارم امروزم بجماعت شونبرون بیا زدید امپراطور بارها
 نیامت را هست بعد از قدری نشستن و صحبت داشتن در جهت عمارت خودمان کردیم روز پنجشنبه پنجم
 صبح برخاسته نماز خواندیم هوا بطوری گرم بود که بیرون رفتن ممکن نبود حکیم پولاک که قریباً در طرآن علم علم طب و چند
 سال هم حکیم باشی مخصوص ما بود بحضور آمد بسیار از دیدن حکیم خوشحال شدیم آدم خومیت قدری پیر شده
 گرفته چندی بمصر رفته بود حالا در وین است عصری سوار کالسکه شده در باغ عمارت گردش کردیم نهر بزرگی می‌پاشد
 مثل رودخانه از باغ میگذرد و پله‌های خوب دارد دریاچه بود ماهی زیاد داشت قدری نان بختند ما بهای
 خیل بزرگ دیده گفتند دولت سال است این ماهیها درین دریاچه هستند باغ و خیابانهای وسیع است
 دریاچه بزرگی هم بود اطرافش درخت و چمن داشت میان دریاچه جزیرهای خوب بود قاز و حشی در جزیره زیاد
 دیده شد لب دریاچه زن و مرد زیادی تماشا آمده بودند اینجا کالسکه پیاده شده بقایق نشسته در دریاچه کردیم
 عمارت کهنه لب دریاچه است که از قدیم ساخته اند قلعه محکم میبای دارد آتش عمارت پهلوانان است میلهها دارد
 که سر آنها آذوقه‌های مغربی و خروس و غیره است درهای آهنی محکم دارد بعلینها این عمارت و قلعه عمارت دیو و

و جادوگرها و اجنه شبیه است که در کتب افسانه خوانده شد است از چند دروغل شده با طاقها و الا انسانی
 غریب رسیدیم به اطاقی و راه روی باریک در آهنی داشت که به جای تاریکی بود بسیار مهیب کرک مرده مثل
 زنده با پوست و چشم روی سکونی گذاشته بودند شخص مهدی را از تاریکی ساخته نشاند و مثل مجوسین زنجیر کرده بود
 و زیر این اطاق اسبابی مخفی بود که چون تکان میدادند دست و پای این مجوسین حرکت میکرد اگر شخصی تنها و خیر
 در آن جای تاریک این حرکت مجوس را بیندیشد و اهمه میکند چنانی دیگر دیده شد و در وقت که جمعی همای بر
 بزرگ اجداد این امپراطور و پادشاهان مملکت ستریه را ایستاده گذاشته بودند خوب جاری کرده بودند و دیگر هر
 اطاق از کوچک و بزرگ و بالا و پایین دیده شد همه بسیار مهیب و دلشک و خفه بود یعنی قصر پهلوانان همین طوط
 باید باشد اطاق دیگری که اسلحه پهلوانان را که همه از آهن است با آد جمای مقوایی پوشانده و سایر سلاحهای
 قدیم را بست و دیوارها و پنجه بودند اطاقهای تو در توی مهیب زیاد داشت مثل طلسم زنگوله بود
 و دامنه و شامه جادو که در افسانه میگویند آتخا دیده میشدند خلاصه بعد از گردش رجعت بشارت کردیم صدر
 اعظم و غیره که با کپوزیون شهر رفته بودند از گرمی و بدی هوای شهر صحبت میداشتند امروز منزل و لیعهد هم رفته قدر
 نشستم صحبت شد و لیعهد با وجود صفرن بسیار با تربیت و دل حسب جوانیت و دولت از امپراطور خوب
 یادگار است روز جمعه ششم امروز بعد از نماز بعضی از شاه زادگان نمیدیدن مانند که اسامی آنها
 ازین قرار است سپر پادشاه سابق مانور که حالا پادشاه در مملکت نمیه اقامت دارند و مملکت آنها را دولت
 پروس ضبط کرده است آتش از نت او گوست یکی از شاه زاد های باویر آتش از نولف دیگر از شاه زاد های
 ساکن و میاد آتش همان دیگر از شاه زادگان و برترغ آتش ماکریمیلین بعد از نماز عصر در انستم دولت استریت
 اندر اسی بحضور آمد خیلی صحبت کردیم بعد از واپس گیری دولت انگلیس که آتش بوکنان است و بعد از پی گیری دولت
 عثمانی قبولی پاشا بحضور آمد بعد از آن سواکال سککه بخار شده را ندیم برای قصر شونرون که شامرا همان
 رسمی در سرنیز امپراطور مستقیم رسیدیم بکار آنجا از پله بالا رفته کال سککه اسی حاضر بود سوار شدیم شونرون
 قصبه ایست و خانه های آن وصل بخانه های بیرون شونرون است چندان از شهر دور نیست قصبه شونرون
 حد و نفوس و خانوارش کمتر از ورسایل و پوسته ام برلن است جلوعمارت امپراطور میدانی بود

همه را زیر است و رودخانه از آب از آن شهر میگذرد و یک شنبه را در وقت آن رودستی ساخته و نخل شکر در آن
از رود سن پائین را به یک کج است بخشی بخوار بسیار که یک است و آن حرکت میکند آب این رودخانه هم در وقت
اهل شهر بیشتر آب خورده اند و از رود سن و انوب که یک ثانی است از شهر میگذرد و غلظی ناخوش در شنبه حال این رود
از خارج خود اهل شهر از آب رودخانه های برنی که در مسا و چشمه نر خطی می کنند بهر سیاه و در خارج زیاد که در رود سن
هم تمام نشده گفته که سال دیگر تمام میشود و جمعیت شهر وین ششصد هزار نفر است خلاصه این رودخانه را بهر سیاه
منصبان و غیره دم بخار حاضر بود و پیاده دست با میوه اطور داده سوار کالسکه ایی شده همه به از اتوی
شهر و بولوار دی که تازه ساخته اند و از بلوی عمارت بود که عمارتی قدیم است و حال پادشاهی نقاشی ایی انداخته
اند که ششم و از نزدیک ارشال یعنی جایی که سیاه قورخانه میگذرانند که دیوار بزرگ و برج داشت عبور کرده
و از بل شنبه رودخانه و انوب گذشته و از خیابان طولانی که طرفین آن اشجار قوی داشت شدیم که راست میرود
بعمارت اکسوزیون طرفین خیابان هم باغ وسیع و چین است قوه خانه های خشک از چوب ساخته مسندلی و
چرخهای فانوس گاز زیادی بود تا رسیدیم به یک اکسوزیون از اول شهر تا آنجا همه با جمعیت بودند تا به وسط شهر
ناخوشی و باد و گرمی هوای شهر از معتبرین شهر همه به سیاه قورخانه رفته اند و اردیاب و یون که عمارت مخصوص این شهر
و در خارج اکسوزیون است شدیم میزنهار حاضر بود و میزنهار رفتیم بعد از نهار با امپراطور رفتیم
یا اکسوزیون محوطه بزرگ است چهار سو مانند ساخته اند و وسط بازار آکنده و در بسیار بلند و سعی است خنجر بنای عالی و نامنا
بسیار است و راه هم دارد که مردم برای تماشا بلای آن میروند همه این اطراف دور و بازارها و غیره آنجا همیشه
و آینه است ازین است جدید بزرگ سایر بازارها منقوب میشود بهر طرف اطراف این بازار هم دور است و در راه آن
شد و در باقی بسته است در زیر کبند بزرگ حوض و فواره بسیار خوبی ساخته اند که آب میر بخیت جمعیت زیادی
قوی اکسوزیون بودند برای هر دولتی که اسباب و متاع خود را آورده و مکانها و جایی مخصوص داده اند
مثلا دولت فرانسه یک بازار طولانی و دو بازار دیگر در جنبین آن دارد که متاع دولت خود را از هر جایی
ساقه فلان درخت جنگلی فلان و نایت فرانسه افرتا ده است بایرک خشک آن یا فلان حیوان و فلان
یا مرغ فلان جمال و شهر فرانسه به ترکیب است صورت آن تعبیه آنجا است از این جزئیات باید قیاس

کرد به مطاعهای کلی نفیس مثل پارچههای شاهی ایشیمی آینه بلور اسباب حرب و غیره همه با سلیقه تمام فرستاده اند سایر دول بهمین طویر یعنی بعضی دول بزرگ مثل روس و انگلیس و المان و خود دولت اطرش جا و آبنا زیاد دارند دولت عثمانی و مصر و یونان و ژاپون و چین و غیره هم بقدر کفایت از هر قسم متاع فرستاده اند باین طویر بازارها را با امپراطور کردش کردیم تا رسیدیم بجاییکه متاع دولت ایرانرا گذاشته بودند با وجود آنکه سه ماه قبل ازین حکم شده که تجارت و غیره اسباب جمع کرده بفرستند و بسیار دیر بود و اغلب متاعها ترسیده بود باز هم اسباب و متاع نفیس خیلی دیده شده قدری اینجا ایستادیم چون امیر اطریس ناخوش و در سبب است امپراطور میخواستند بروند سبب دادع کردند و رفتند ما دوباره همه بازاررا گشته کرانند و ک قطنین برادر امپراطور روس را در بازار دیدیم بسیار شاهزاده خوبیت ایستاده با او تعارف و صحبت زیاد کردیم قدری بد حال و رنگ و رو پریده بود علت را پرسیدیم گفت بعد از مرگت از نیکو لایف به بطریقه کور نشاد رفته اینجا از شتی بکشتی دیگر میخواستم بروم زمین خور و پایم زیاد درد آمده است معلوم شد خیلی صدمه خورده بود خلاصه بعد از اکیسویسیون بیرون رفته عماراتی که نمونه از عمارات ممالک ساخته اند تماشا کردیم یک عمارت خوب و مسجد عالی بامنازعه بلند از مصر و یک و قنوه خانه از دولت عثمانی و یک عمارت بسیار خوب از دولت ایران ساخته بودند بجز اینها دیگر عماراتی از سایر دول ندیدیم فتمیم تجارت ایران چند ماهه بنحور دیکفر بنا ایستاده اسمعیل نام و کینفر تجار با آنکه سه ماه بود که مامور بساختن این عمارت شده بودند بسیار خوب از عهده برآمده باین زودی همچو عمارتی ساخته اند خیلی جای تحسین بود بخار و دنیا حاضر بودند بنا زبان المان را هم در این سه ماه خوب یاد گرفته است این بیشتر مایه تعجب ما شد اینجا نشیستم رئیس اکیسویسیون در حضور ما بود بعد فتمیم بناهای دولت عثمانی و مصر را تماشا کرده سوار کالسکه شده از سایر محلات شهر و عمارات و بازارها گذشته آخر عمارت نشین امپراطور رسیدیم از اینجا هم گذشته وارد بکار شدیم سوار شده بمنزل آمدیم آنجکه الله تعالی بسیار خوش گذشت خرج این اکیسویسیون از دولتست هفت کرو خراج کرده اند بعد از سه ماه دیگر که بر چسپیده میشود از قیمت مصالح و ار دین که پول داده داخل میشوند سه کرو و نیم عاید دولت میشود نصف خرج ضربه دولتست اما میگویند از آنکه رفت از راههای دیگر هم مبالغی منفعت بعیت و دولت میرسد این امپراطور بخار

از بیست و سه سال است سلطنت میکنند فرو دنیا ذوق که عموی این پادشاه است امپراطور بود از سلطنت
استغفار که حال هم زنده است ششاد سال دارد و در شهر پاک که یکی از شهرهای اطرش است زندگی میکنند
سلطنت برادر او که پدر امپراطور حالیه است میرسد او هم نجو است سلطنت را داد به پسرش و پدر هم
هنوز زنده است فرستاد دروین است تابستان در ایل که سیاقی است میرود حال هم آنجا است روز یکشنبه
هشتم امروزاری نداشتیم عصری با کالسکه در باغ و با قایق در دریا خیلی کردیم صدر عظم و میرزا مالک خان هم
توی قایق نشسته آمدند غروبی بنزل فیتیم صنیع الدوله و محقق رفیده اند بشهر بادیه بک فرسخی این قصر است در اینجا آبهای
گرم و سرد معدنی دارد که برای بعضی مرضها خیلی نافع است بخصوص برای ناخوشی فالج و غیره درین فصل ناخوشها
برای معالجه آنجا میروند روز دوشنبه نهم جادی آشنایم امروز عصر امپراطور ما را دعوت بشکار کرده اند
بعد از شکار بقصر شونرون برای شام خوردن طرف عصر سوار کالسکه بخار شده رفیتیم بمارت و قصه بلبرون از
کالسکه بخار پیاده شده بکالسکه اسبی سوار شدیم امپراطور رفته بودند بشکارگاه ما هم رانده از دهات سیلانی شهر
دین گذشتیم این چند دهه که شمرده میشود سیلانی شهر است بعد از شونرون ده هتترن در ف بوجیت زن
بعدتر که شکارگاه امپراطور است راه طولانی بود عمارت و مهمانخانه درین دهات زیاد است رانیم تا از آباد
بیا که گذشته بخانی رسیدیم طولانی طرفین جنگل سختی بود بعد رسیدیم بجایی که ده جنگل را تجیر کشیده بودند تجیر کتان سخت
سفید رنگ بلند تا در لای تجیر چوب نداشت هر گشته عوض طناب چهار چوبی داشت که تجیر تنگیده داده بودند بسیار
چیزیت برای باد خلاصه دو جنگلها را بقدر دوفر سنگ تجیر کشیده راه حیوانات را بسته بودند رسیدیم
امپراطور پیاده باشکار چپا ایستاده لباس شکاری پوشیده پری بگاده زده اند و قره بقره که از گشته مثل صندوق
مربع ساخته و در صندوق را بابرک درخت کاج پوشانده اند بقدر دوازدهم از زمین ارتفاع داشت بقدر صد
لشمن باین طور ساخته اند در هر یک سه چار تنگست کلوله نئی ته پر با کلو از زیادی گذاشته و در هر یک هم دو سه
نفر از اعظم نشسته اند که تیر میزدند و خود اتم از کالسکه پیاده شوم امپراطور واقع شده با کالسکه و امپراطور دیگران
پیاده میرفتیم تا رسیدیم دم که که از همه بالاتر و بیشتر بود که برای اسمعین کرده بودند پائین آمد رفیتیم بالای گشته
ایستادیم امپراطور بکله پائین تر رفتند ما هم بقتلگهای امپراطور را که دکه ما بود دیگر کرده مستعد شدیم میرشکار

امپراطور که از اهل جکت و آتش کونت و بین است مردیت نهاد ساله و از پیری تویش شایسته چشم کم نور شده
 انجا بود قدری صحبت از شکارهای ایران و امپراطور کردیم وضع شکار آنها ازین قرار است اول گفتیم که تخیر نایب
 کشیده بودند آن تخیر همین طور آمده از مقابل ما کشیده شده ما پشت سر با هم تخیر بود از آنجا که داشت بودیم با تخیر روی
 سی قدم بود روی از تخیر بالا از جای سب قرار داده بودند برای دخول و خروج شکار دیگر هیچ راه آمد و رفت نبود بعد
 چهل پنج نفر از جنل شکار ما را زنده دستمه و دستمه بهیست الی سی شکار می شود از این تخیر داخل میکنند که دستمه داخل
 شده آمده از ده قدمی تفنگ چها میکند و بنای شلیک میکنند و متصل آنها را با کلوله میزنند اگر درین که رزق در گنده دیگر
 همین طور تا آخر که راه زیاد است این حیوانات میدوند که غری پیدا کنند و هیچ غری ندارند که شته می شوند همین که
 متفنی از اینها ندانند و دیگر داخل تخیر میکنند این دسته را هم همین طور قتل میکنند چند تیری هم من انداختم این
 شکارها از جنس مال هستند و چندان وحشی نیستند و دسته دسته که داخل شده کشته شدند خلاصه شکار خوبی شد و بسیار
 نوش که شست بعد امپراطور آمدند با هم سوار کالسکه شده از آنجا که آمده بودیم رفتیم بقصر طبرون بعد از چند دقیقه با کالسکه
 قدری در باغ هبرون گردش کردیم خیابانهای خوب دارد و درختهای ایند مجتبهای مردم ضیایانها گذاشته اند و در
 آخر باغ و عمارتی بالای آتشت را دیدیم و حتمی دارد از تپه که بالا رفتیم باغ وحشی دیده شد مختصر آتشا کردیم فیل که کلان
 طوطیهای خوب حیوانات دیگر بودند این باغها و باغ وحشها است همیشه مردم برای گردش و دین
 باغ هستند خلاصه که شتیم بجارت رفتیم سمریز شام شام خوبی خورده شد بعد از شام با کالسکه بخار رفتیم منزل
 امروز صبح که در سپاه تاتیک وین حضور آمدند اسم چند نفری نوشته میشود و نوکیوف وزیر مختار روسیه و یلیوت
 دو ژونک وزیر مختار بلجیک سیوجی وزیر مختار آمازونی گنت دور و ویلان وزیر مختار ایتالیا روز
 سه شنبه و جم امروز عکاس آمد چند شیشه عکس ما را انداخت قدری در باغ گردیدم شخصی تمبه آورده
 و اسب یکیده نزع زمین را داده دقیقه سوراخ کرده آب در میآورد و با تمبه بیرون میرنجت این اسباب از
 فولاد و آهن است هر طور زمین بخت یا سنگ باشد سوراخ میکند و هر اسبابی هم پانزده تومان قیمت داشت گفتیم
 چند دستگاه خرمیده بایران میاورند عصری سوار کالسکه بخار شده رفتیم بشهر همه شاهزادها و اکثری از پیشی میآوردند
 بکار شهر رسیده پیاده شدیم امپراطور تماشاخانه رفته بودند ما هم رفتیم تماشاخانه که اوپرای بزرگ وین بلکه از همه جا

بهر است دم دماشا خانم پیاو شده نیم امیر اطهر پای پلای شده بودند دست داده با اتفاق بالا فتم امیر اطهر
چند نفر از شاه زاده خانمها را اندین قرار مری کرد و در کشید و شش از است که زن شادان فردینان است
طدی دیز پرس و شو و نول که زن پیر بوی فلیب و دختر پادشاه ذیل است پرس کبورع که دختر بوی فلیب
و زن شده زاده کبورع است فتم و در شو و نشیتم این شاه زاده خانمها دوست است و چوب و صدر
عظم عقب ما و شاه زاده های استریه و المان همه بودند و نضا خانمها شادان بسیار عالی است امیر اطهر حالیه
خیلی درین من شاهانه بنای کرده اند و غیره بسیار است و سفید و وسیع خوبی دارد و با چراغهای کانی بسیار خوب و زیل
چرخ و غیره جمیعت زیادی بود و در ده بالا رفت و تقدیر خوب بازی در آوردند و تصدیق نمود و نیک زدند که در هیچ
جادیده نشده بود لباس این شاهانه هم در دقیقه طرح و رنگ دیگر میشد همه پاره های خوب خوش رنگ و شب
باله بود و هر دفعه باله هم میزد و رقص تمیز میکرد و اسباب جادوگری و دیو و اجنه و پری بطوری نشان دادند
که عقل حیران میشد دخترهای پری شب در جنگل بسیار پنهان و مخرم که ماه تازه میخورد است خوب کند عکس ماه برود
خانه افتاده بود ماه و در آب و جنگل همه مثل و طبیعی بیکر رخت قوی شکسته مثل بل روی و در خانه افتاده
بودند و پیرایه ای آن میرقصیدند و اجنه آمده دیوهای سیرستند باز پیرایه آمدند بعد یکبار این جنگل بنزد و الت بیدار
میرفت قطب شمال را که سبای اینجاست باشد و برف میآمد و قطعه های اینج را مثل کوه آب دریا می آورد و میزد
هر سبای سفید شمال روی پنجاه تنگها فلکها یعنی فل در بانی آمده میکردنشتند روی پنج شاه زاده درین سبای که
کرده میخواست میرد یکبار دخترهای قطب شمال و پریهای اقلیم سبایا الباسهانی سفید و دیوهای برف
حاضر شده از زمین آتش آورده شاه زاده را کرم کرده با هم رقص میدادند الباسهانی قشنگ و آهنگ میزد
را در هر مقامی بطوری میزدند که آدم حیرت میکرد و شاه زاده یا وزیرش در خانه جادوگر با کیر کرده بودند و نقد
اسباب جادوگری نشان دادند که نوشتن آن ممکن نیست در آخر پرده زیر دریا را نشان دادند و بسیار انواع و اقسام
کلهای مرجان و علفها و کلهای دریایی جوش آب نه در یاد دخترهای دریایی هر یک یکچه طغاری زیر کلهها و بر کلهها
خوابیده بودند یک دفعه از میان صد فدا و کلهها که خرد دریایی بیرون می آمد بسیار مقبول کاهای از آسمان لکه لکه با
میش آمده میرقصیدند کاهای زمین فرو میروستند کاهای آبا یالون بهیامیرفتند کاهای بر پشت حضرت بهیامیرفتند

و زول میگردند حقیقتیوان نوشت باینکه شام نم نخورده بودم میخواستم تمام شود بالاخر تمام شد برخواست
 آمدیم امپراطور آمد کالسکه آمده فرستادیم برآه آهن نشسته بنزل آمدیم شام خورده دیر خوابیدم روز چهارشنبه
 یازدهم صبح کراندو که شطین برادر امپراطور روس آمد قدری صحبت شد بواسطه درد پا عصاره دست
 داشت امروز عصری برای سان قشون باید برویم به بلبرون عصر سوار کالسکه بخار شده رسیدیم کابل بلبرون
 سوار کالسکه ای شده رانندیم آنکه چاکه شته رسیدیم به صحرای چینی که علف کمی داشت وزر شده بود پرا
 طور سواره با جود آنها خودشان ایستاده بودند ششم واداسب شده صدر اعظم و حاکم السلطنت و سر
 قیپای ما هم دانه بودند اعتضاد السلطنت و فخره الدوله و غیره هم بودند پیاده دم اطاق کوچکی که برای
 ماساخته و صندلی گذاشته بودند ایستاده بودند و امپراطور و صاحب منصبان اطیش و ایرانی و غیره را دیدیم
 افواج و سواره و توپخانه پشت سر هم در پنج خط ایستاده بودند جمیع این پنج خط را امپراطور
 سوار کشتیم قشون بسیار خوبه خوش لباس بودند چند خط افواج سواره هونگری که مجارستان میگویند سواره
 هوسار و راقان اسبهای سواره و توپخانه هم قوی و خوب بود اسبها را از مجارستان می آورند اسب آنجا خوب
 میشود لباس هم باز اطیش از قییم الی حال ماموت و بارچه سفید است از قریه ای که میگفتند امپراطور میخوا
 این رنگ سفید را استبدل برنگ آبی کنند فلان بعد از گردش زیاد آمدیم دم همان اطاق چوبی
 ایستادیم افواج و توپخانه سواره آمده از حصه که نشسته تمام قشون پانزده هزار نفر میشد تماشاچی زیادی هم
 بودند نفر از معتبرین اعراب مملکت الحیر که خبر فرانسه است با کپوریون آمده اندمه سواره با همان لباسها
 عربی سفید و عمامه آنجا بودند امپراطور رفتم با آنها تعارفی کرده آمدند اسم این اعراب ازین قرار است علی
 الشریف فرماندهی عسک الدین عسکر حسن بن قدیر احمد انجری محمد بن محمد الصیفی همه زبان فرانسه را خوب
 حرف میزدند غروب آفتاب که سان تمام شد مر حبت بنزل کردیم امپراطور و همه صاحب منصبان معتبر روی گاه
 شان پردمای بنزدک بود و روز پنجشنبه دوازدهم امروز عصری باید برویم به بلبرون برای اینکه امپراطور
 از یساق آمده در آنجا همانست بود از هزار برادر امپراطور که تازه از یساق آمده بودند آتش شاتلوی ملاقات
 شد دست داده تعارف کردیم شاه زاده بسیار خوش صحبتی بود قریب پانزده روز است عروسی کرده



بانمینی که دوزن سابق گرفته و هر دو مرده اند تازه زنی از شاه زاده خانهای مملکت بر تقال گرفته
 است این شاه زاده خانم در مملکت باویر نشو و نما یافته است برادر امپراطور اودر همان مملکت
 باویر عروسی کرده است بعد از صحبت زیاد مرا بخت کرد وقت غروب آفتاب با کالسکه بخار بپرو
 رفتیم رسیدیم به پله عمارت امپراطور آمده دست دادیم بالای پله امپراطریس ایستاده بود ویاورسیده
 تعارف کرده دست داده رفتیم با طاق اول جمعی از شاه زاده خانها و شاه زاده های اطرش و اما
 که تازه از سیلا قات آمده بودند مرد و بار امپراطور و زنهارا امپراطریس معرفی کردند امپراطریس
 بسیار خوش رو و خوش ترکیب و مهربان و برانزده است فرجاً قدری علیل و ازین جهت اکثر اوقات خود
 را در فصول اربعه خارج از پای تخت میگذرانند سناسی شوش سال دارد خلاصه دست امپراطریس
 گرفته و اردتالار بزرگ شدیم سفرای خارجی بانهایشان و وزرا و سرداران و بزرگان دال
 قلم مملکت اطرش بازنهانشان شاه زاده های نسه و المان برادرهای امپراطور همه بودند و تالار بزرگ
 کوچک برای سوپه گذاشته بودند اعراب الجیر هم امشب هم اینجا بودند بعد از صحبت زیاد هر چند
 نفری دور میزی برای سوپه نشستند سر نیزه امپراطریس صدر اعظم قبولی پاشا ایلمچی کسیر عثمانی گشت اندرا
 صدر اعظم اطرش و یک زن محترمه نشسته دیگر هم بود خیلی نشسته صحبت زیاد می با امپراطریس کردم
 بسیار افسوس میخورد که چرا چند روز پیشتر نیامده و امشب برای وداع آمده است منم از اظهار
 محبتی که میکرد بسیار اظهار دوستی کردم بعد از اتمام سوپه همه برخاسته امپراطور آمدند منم
 برخاستم امپراطور هم با بنده نفر دیگر و همین مجلس سر نیزه علیحه سوپه خورده بودند خلاصه رفتیم بمبتیای مملکت
 طولانی جلوعمارت که رویا بود برای تماشای تشبازی صندلی زیادی گذاشته بودند رفتیم
 امپراطریس دست راست ما دوزن برادر امپراطور دست چپ نشستند سایر شاهزاده خانها و
 زنهار هم در راست و چپ قرار گرفتند خود امپراطور بودند و سایرین هم بعضی نشسته و بعضی ایستاده بودند
 قومی باغ بقدر پانصد نفر موزیکان چی ایستاده موزیکان میزدند جمعیت زیادی از تماشای بودند
 آب از فوارهای حوضهای حبت عمارت روی تپه جلوعمارتیکه مانسته بودیم چراغان و آتش بازی

بود و او هم صاف و متحاب بسیار خوبی بود آتش بازی خوبی کردند نشان شیر و خورشید را با آتش بازی
بسیار خوب ساخته بودند بعد از آن آتش بازی دیگر شد قلعه از آتش پیدا شد در کنار دریا دریا را هم نمین
از آتش ساخته و کشتیهای جنگی محاصره این قلعه را کرده بودند از قلعه و کشتی توپ میزدند و از بام عمارت
بهیرون هم روشنی الکتریسیته بردی تپه و حوضها انداخته بودند بسیار خوشگل مثل آفتاب و متحاب بعد از
انجام آتش بازی برخواست باز بازو بازوی امپراطریس داده امپراطور هم بازو بازوی زن محترمه نشسته
داده عقب سر حامی آمدند تا رسیدیم به پله عمارت امپراطریس و امپراطور را وواع کرده بتزلزل فتریم
الحمد لله خوش گذشت روز جمعه سیزدهم امروز باید رفت به سالن نورع صبح زود
برخواستیم بعد از نیم ساعت امپراطور و همه شاه زادها بی غمسه و وزیرا و صاحب منصبان حاضر شده
بودند اول امپراطور با برادرهایشان و شاهزادها داخل اطاق شدند بطور فتره دست دادیم روی
صندلی نشستم خیلی صحبت شد و از اقامت چند روزه خودم در لاکسا بنورع بسیار اظهار رضامندی
کردم که نویل هماندار وارد شده گفت وقت حرکت است برخاستم در اطاقی دیگر گریستند که
وزیر اعظم و سایر وزیرا بودند تعارف کردم تا ادع آخرین را با شاهزادها و اندر اسی غمزه
نگرده خیال کردم که تا دم کالکه بخار خواهند آمد با امپراطور کالکه نشسته رانده در کار پیاده
شدیم شاه زادها و اندر اسی عقب مانده نرسیدند بسیار فوس خوردیم که پرا با آنها و ادع زدیم
با امپراطور مجددا و ادع کرده رفتم قوی کالکه امپراطور دم کالکه تا آخر ایستاده بودند در حرکت
زن هم و ادع کرده رفتم هوا امروز دروین و صحرای بسیار گرم بود باز در شهر لتر کالکه ایست
ایستاد در همان استمایونیکه وقت آمدن نماز حاضر کرده بودند امروز باز حاضر بودیم
رفته نماز خوردیم بعد از یک ساعت سوار کالکه شده رانندیم در استمایون لامباش کالکه
ایستاد پادشاه بانو و ربا زن و دختر و نوکرهای معتبرشان دم کالکه ایستاده بودند رفتم
پایین با ایشان دست داد و خیلی صحبت شد و بسیار اظهار مهربانی به پادشاه کردم زن
پادشاه بسیار عاقله و سنش متوسط است دخترشان بسیار خوشگل و خوش اندام و مودبت

منزل سیاق پادشاه نزدیکی این مکان است شصت و دو مایه اینجا جو میگیرند آمده بود اما از دیدن پادشاه
 بسیار نفوس خور و ماین پادشاهی بود معتبر صاحب خزانه و لشکر سپه اطوار المان که خواستند کل
 مملکت المان را محاکمی واحد قرار دهند لازم دید که مملکت این پادشاه را هم از دستش بگیرند لهذا اینک
 کرده بودند قی قیون پادشاه را شکست داده و مملکت را جزیره یروس کردند پادشاه هم با عیال بعضی
 جواهرات نفیسه خود فرار اینجا کرد و در آنجا پادشاه را بطور پنهانی روزی یک نفر از
 علوه بر این بجای دو چشم پادشاه هم باقی است و به اش و دستش را گرفته را میبرد پادشاه بسیار
 جوان بلند بالای قوی نمیه است آنحضرت که چشمش اینهاست از قرار یکی گفتند در طفولیت یک
 چشمش غایب بود و بعد از آن با یک نمیه پول با یک نمیه دیگر بازی میکرد که یک چشمش خورده چشم سالم را هم میخورد
 کرده است شش شصت و چهار سال است آتش زو و زنج است اسم زوجه اش لارن ماری از شاه
 زاده خانهای مملکت ساکس اسم دخترش پسر فردریکت خلاص پادشاه و دوازده فتمیم بکالسا که اینم
 غرونی سیدیم بشهر سالبورخ در همان عمارتی که وقت آمدن منزل بود منزل کردیم همان تشریفات بجهت
 بعمل آمد قبولی پادشاه وزیر مختار عثمانی مقیم استمریه ماموریت از دولت خود دارد که تا بر ندیزی همراه ما
 باشد روز شنبه چهار و نیم باید برویم به شهر اسپر وک باز او این شصت ساعت راه است
 صبح سوار یکا اسکة بخار شده اندیم از خاک باویر و از رودخانه آن که رود عظیمی است و ملحق بر رود انوب
 میشود عبور شد تا رسیدیم قلعه کوفتن که در مرز استمریه و باویر ساخته شده است رودخانه که از زیر
 این قلعه میگذرد طرف دست چپش خاک باویر است و طرف راست خاک تیرول که جز مملکت استمریه است
 قلعه سخت کوچکی است قوی در دروی سانس بسیار بزرگی واقع است توپ و ساخو در قلعه بود ثلثیات
 کردند عمارت کمی از او کونا عیب کرد و بود یک ربع ساعت مختل شدیم تا باران کان که را بجای دیگر حمل
 کردند کفوج با موزیک و صاحب منصب زیادی حاضر بودند حاکم سالبورخ از اینجا مرخص شد
 رفت براه افتادیم وقت آمدن ازین راه شب بود چیزی ندیدیم امروز که دیده میشود عجب
 جانی است دره بسیار وسیع رودخانه آن از وسط دره میگذرد اطراف همه کوههای بلند پر جنگل

سرد و کاج سر کوهها و دامنه و جلما همه حاصل دیم است د بات همه در دامنه کوه واقع است
 بسیار با وضع و خفا همین طعم را ندیم الی شهر انپرو که نزدیک شهر هو ابرو باد و طوفان شده
 شد باران زیادی آمد هوا خوب شد سه ساعت لغروب مانده و در شهر شدیم شریست کوچک
 قریب ده هزار نفر جمعیت دارد سیاق قشنگ خوبیت در میان دره واقع و دورش کوههای بلند
 برف دار است با وجود باران تماشاچی زیادی بود و نور یکاتی و افواج زیاد از پیاده و سواره کتک
 توپ کردند و در عمارت دولتی شدیم اگر چه ساده اما عمارت بسیار تمیز و قشنگ با تیرها و صند
 خوب تا لا بسیار بزرگ طولانیست اکثر اطاقها سفید است با چوبهای مظلالت داده و بعضی
 اطاقها را پارچهای لژیونی سفید پانته اند پردهای اشکال خانواد و ملطنت امپراطور استریه زرقم
 و جدید و اطاقها نصب است اشکال دیگر هم در سقف اطاقها و غیره بود و در کالسکه بخار نزدیک
 شهر از پلی که روی رودخانه بود گذشت این محل و صلاست به پلی که الی شهر می گین و با تلاق ساخته اند
 بسیار بل طولانیست البته دو هزار ذرع بیشتر طول دارد و در جهت دره آهن از این بنا هست که در
 محال استحکام باید باز نذر و فر یک شبیه با نذر و هم باید بشه بولون الطالیا برویم صبح
 در تالار بزرگ قدری گشته پردمای اشکال را تماشا کردیم و لایشب الی صبح باریده بود صبح
 هم خیلی باریده و ما و ایر بود اما کم کم باز میشد و بروی این عمارت تماشا خانه کوچکی بود گفتند
 حالا البته است زستان باز میشود وقت حرکت شد آمدیم سوا یکا لکه شده را ندیم برای الا آهن
 نظر آثار خض شده بپارین رفت یکا لکه بخار شسته را ندیم چون راه سربالای بود کالسکه خیلی
 آرام میرفت ساعتی دو فرسنگ و نیم طی میکرد اما کوههای بلند درهای خوب چشمهای خوب با صفا
 رودخانه با آبشار با د بات خانههای تکتک قشنگ کلهای رنگرنگ چمن سبز در طرفین راه
 بسیار بود و ما هم از باریدن باران مثل بهشت چون آمدن از این راه از بعد از استاسیون
 فرا تر از این نیست که از قلاع محکم استریه است الی شهر انپرو و کتک شب بود و ندیده بودم این است
 که حالا تفصیل مینویسم خلاصه همه به سربالای سرفتم و کالسکه از ده سوراخ کوه گذشت اما چندان طولانی

نبودند تا رسیدیم باصل قلعه و بلندی که امش برزاست که چهار هزار و سیصد و هفتاد و سه پاز سطح دریایان
 تراست بسیار سیلاب و جای بسیار خوبست که همای بلند پریرف در اطراف این مکان است و از
 انهر و کنالی اینجا همه جا جنگل انبوه است که اکثر درخت کاج است کالکها ایستاده آنچه آبی که این
 قلعه بطرف انهر و کنال میریزد داخل رودخانه دانوب شده بدریای سیاه میریزد و آنچه بطرف
 جنوب و سمت ایتالیا میریزد داخل رودخای پودا می‌رشته بدریای ادریاتیک میرود خلاصه رانده چند
 فرسنگی که رفتیم بجای رسیدیم که امش شلیخ است کالکها ایستاده از اینجا دیگر راه آهن سرار می‌شود دیدیم
 صدر اعظم و دیگران همه از کالکها پیاده شده روی پائین می‌روند پرسیدیم گفتند کالکها بخار که ازین کوه
 سرار می‌شود تماشا دارند منم پیاده شده رفتیم سر پائین راه زیادی رفته تا رسیدیم بدکه کوسناس از توی
 ده پیاده می‌رفتیم بچکس در ده بود عماد الدوله و اعتضاد السلطنه را دیدیم تنها راه می‌روند پرسیدیم چه می‌کنید
 گفتند رفته بودیم تماشای کلیسای ده چون روز یکشنبه است همه اهل ده در کلیسا بودند و کشیش روی سبز خوش
 میکرد چون چشمش بآفتاد از کمال تعجب روی سبز شک شد و متحیر بود که اینها کیستند که با این کلاه باو ترکیب
 وار و کلیسای این دهی که یکی از کوشنای فرنگستان است شده اند پیاده بسیار رفتیم و آمدن کالکها بخار را
 هم ندیدیم کالکها پیش از ما پائین آمده ایستاده بودند و آنها که طالب تماشا بودند با یوس و دسته شدند
 رفتیم توی کالکها رانند هر چه می‌رفتیم کوهها کوچکتر و کم جنگل تر و کوههای سنگی سخت دیده میشد تا بفراتر رفت
 رسیدیم اینجا پیاده شده نماز خور دیدیم یکجا عت طول کشید در همه این تاسیو تا فوج سر بار با سوزیکان چشمه
 منصبان و غیره برای احترام حاضر بودند بعد از نماز اندیم تا به الا که سرحد ایتالیا و اطراش است
 رسیدیم شب بود اینجا ایستادند که نویل هماندار با همه همانداران دیگر آمده منحص شدند کمال اتفاقا
 را با آنها کرده از محبتهای امپراطور خیلی اظهار رضا مندی نمودم مستقر خان مهندس هم از اینجا رفت
 بولایتش که باز بطهران پیاده خلاصه الی قلعه ورون را که در آمدن روز بود دیده بودم از ورون
 تا شهر بولون رانده بودم اگر چه شب شد اما هوا صاف و حساب بسیار خوبی بود و کوهها تما
 شده بجا که افتادیم شام را در کالکها خوردیم و بعد از شام بخوابیدیم بخوابیدیم بخوابیدیم

همان خوابید من متصل به صحرانکا و میگردم کالسکه بخار هم ساعتی ده فرسخ نرفت باز ملاحظه کردم که صحرانکه حاصل نرفت و شلتون و در و درخت توت البرشیم بعضی تنها و کوههای کوچکی هم دیده شد آبادی طرفین راه بسیار بود عمارات در متاب سفیدی میزد با صفا بود از یک سو رانگ که ششم زیاد طولانی نبود از دور و در خانه عظیم هم که پل خوبی داشت عبور شد چهار ساعت نصف شب گذشته که سفیده صبح زده بود و در کار بولون شدیم بسیار کسالت بخوابی دهم حاکم شهر حاکم نظامی آنجا که همش فراکا پو است با سایر بزرگان حاضر بودند اهل شهر هم همه خواب آلود و دل بودند آنها درست گفت ما و نه ماطقت حالت آنها شده سوار کالسکه شدیم تلکرافتی از بادش ایتالیا که در شکار کاه کوه الپ بوده اند رسید بسیار آنها خوشوقتی از ورود ما به دآنجا خود کرد بودند خلاصه راه زیادی طی کرده رسیدیم منزل مهمانخانه که در میان خان شخص کرده بود فیتیم بالا اطلاق شد مقابل معبر عام بود صدای کالسکه و عماره و قال و مقال و موریکان بطوری بود که امکان نداشت دقیقه شخص بخوابد بهر طور بود چهار چنگا عت خوابیده باز خیلی غنیمت شمردم دروین و ایتالیا و غیره مندا نهایی خوب بهم میرسد زرت شیرینی خوب بهم زیاد است دیگر میوه خوبی بهم میرسد امشب از دور و در خانه گذشتیم اول رودخانه اویر که از شهر کوچک رو یکو میکند رو این همان رودخانه است که همه حاز درهای سرون اطیش بعد از سر از یری شلبرک همراه ما بوده است دوم رود پو است که از نزدیک شهر فرار گذشته دخل دریای اد ریاتیک میشود روز دوشنبه شانزدهم در شهر بولون توقف شد نهان را در همان خانه خورده عصر با حکیم طولوزان و حاکم بولون که همش گشت بار دسون است در کالسکه نشسته را ندیم فیتیم بردش رسیدیم بدو برج که ششصد سال قبل ازین ساخته اند اما قطور نیست مثل میل مزین است از میانش هم پله دارد میتوان بالا رفت اما بسیار خطرناک است در میان آن احتمال دارد نفس آدم بگیرد صد و سه ذراع ارتفاع دارد قدری هم کج است برج دیگر هم که عمدا بنا صنعت کرده کج ساخته است نزدیک همین برج است آنهم ارتفاع زیاد داشته است اما بوس کج ساخته بود مردم و همه خرابی آن را داشته عمدا خراب کرده اند حالا نصفش مانده است بعد از

بعضی کو چاه و محلات و از پهلوی عمارت صرافخانه که تازه ساخته اند که ششم بسیار خوب ساخته اند
 کوچه های شهر همه سنگ فرش و متمیز است با آبادی اطراف شهر صد هزار نفر جمعیت دارد کالسه و
 عراده زیاد دارد میوه جات بسیار خوب مخصوص بلو و هندوانه خوبی دارد از شهر بیرون رفته همه جا
 از کناره شهر که دیوار آجری از قدیم دور آن ساخته اند و دروازه چند با خندق کم عمقی دارد و از
 پهلوی قورخانه که تازه ساخته اند گذشته فتم سر بالا طرف جنوب شهر چیده است که بالایی آنها
 مردم عمارت خوب ساخته اند عمارتی بود بالایی تپه که از قدیم معبد بوده و هر وقت باب بزرگ
 باین شهر می آمده آنجا منزل میکرد است حالا پادشاه ایتالیا ضبط کرده و مال مخصوص پادشاه
 است چون این شهر با زده سال قبل ازین در دست پاپ و حکومت آن باشیشها بوده حالا
 بملکه مال دولت است رسیدیم بدور عمارت میانش رفته قدری ششم بنایی بسیار قدیم است
 بعد بیرون آمد و در عمارت که چشم انداز بسیار خوبی شهر و صحرا داشت و خیلی با صفا بود قدری راه
 رفته دیدم تا چشم کار میکرد صحرا سبز و آباد و حاصل زیاد و عمارات نیک است که از توی
 سبز با سفید میزند تپه بود ازین تپه مرتفع تر روی آن عمارت سیلانی خوبی یکی از خوانین معتبر ایتالیا
 که آتش و یسینی است ساخته است خلاصه غر دبی پائین آمده از دروازه دیگر وارد شدیم از
 پهلوی عمارت نموده عالی گذشتیم که کتابخانه این است و از قراریکه گفتند کتاب زیادی از خطی
 کهنه و غیره دارد از عمارت حاکم کشین گذشتیم دور عمارت از قدیم دیوار سختی مثل قلعه کشیده اند عمار
 بزرگ قدیمی است اغلب بناهای این شهر کهنه قدیم است اکثر عمارات را از سنگ ساخته اند ام
 این همان خانه که منزل ماست بهوتل برون است وارد منزل شدیم شب را تماشاخانه رفتیم
 تماشاخانه بزرگ و مجریه خوبیت چون ما سب بازی خوانسته بودیم زمین تماشاخانه را سیرک
 ساخته یعنی گرد کرده دورش را چوب گذاشته خاک ریخته بودند مثل پاریس سب بازی کردند
 چهل چراغ و دیوار کو بهای خوب همه با کار روشن بود تماشاخانه سفید است چوبهای مطلقا در سقف
 و غیره اشکال هم دارد جمعیت زیادی بود و وزن سب بازی میکردند یکی بد بازی میکرد و

از اسب میافاد اما دیگری که یکی دنیائی بود خوب بازی کرد الواط هم بازی در آورد و چون شام نخورده بودم زود برخاسته بمنزل رفته شام خورده و خوابیدم شهر با چراغ کاغذ روشن است و خورشید لباس تنگی در نماشاخانه تا زیاده دوست گرفته اسب را تعلیم میداد که میدوید میایستاد بلند میشد اسبها هم اطاعت تا زیاده را میکردند هم مطیع حق و تنگی و خور بودند روز سه شنبه بعد از ظهر باید برویم به برنیزی که آنرا بندر ایطالیا است و آنجا کشتیهای دولت عثمانی حاضر شده اند برای بردن ما با اسلحه و اسب سواران زود برخاسته نماز خور ویم همراهان از شوقی که برفتن ایران دارند همه فرستند برای ما حرکت در سه ساعت بغروب مانده است ما هم بعد از نماز قدری در همانخانه مانده بجهت گذراندن روز سوار کالسکه شده رفیقیم بتماشای کتابخانه جمعی از بزرگان و صاحبمنصبان ایطالیا آنجا بودند و الان طولانیست بعضی توشحات دیده شد بخط قطبی که از دوهزار سال پیش ازین بر روی چوب که مثل کاغذ صاف و نازک کرده نوشته اند دیگری از فراغته مصر سردار بزرگ را برای خریدن اسب با سوار جانی کرده بود سه هزار سال قبل ازین تقصیل سفر خود را باز بر روی چوب کاغذی نوشته است بخط قطبی و عبری میکنند که خوانده اند اما ترجمه اش حاضر نبود اغلب چوب و خطش ریخته بود خط را هم برسم ایران و عثمانی از راست بچپ نوشته اند بعضی اسباب موزه هم بود از تجاری مصر و غیره بعضی اشیا که از چین شهر بلون و قبرستانها سوار کرده اند آنجا گذاشته بودند در قدیم رسم بوده است هر کس که میمرد و خوراک چند روزه او را با بعضی اسباب با او دفن میکردند آن اسبابها را که از دوهزار سال پیش بود پیدا کرده حتی پوسهای تخم مرغی که گذاشته بودند مرده میخور و جمع کرده آنجا گذاشته بودند استخوان چپ مرده را همانطور آنجا چسبیده و آورده بپا داشته بودند دست یکی از مرد با پول سیاه آن ایام بود که همانطور دستش دیدم مانده بود پول را بدستش میداده اند که وقتی که از پول صراط میکند زده به خط پیل بدیده که گذارند بسلامت عبور کند یکی از مرد با که زن بوده است دیدم کردن بندی کردنش بود حلقه اکثری هم در استخوان دستش مانده بود خلاصه که آنجا نه موزه بسیار فضلی است این کتابخانه که عمارت بسیار قدیمی است در آنوقت محل درس بوده است علمای زیاد آنجا بوده و از اطراف آمده در همین مدرسه درس حکمت و غیره میخوانده اند بعد از

۳۷
 کردش سوار شده فیتیم براه آهمن چون وقت رسیده بود در اطاق کارنیم ساعت بطل شدیم حاکم شهر سران
 نظامی و غیره بودند تا وقت رسید فیتیم بگویند این زن عوض شده است این زن مال کپانی ایتالیایی
 راه بندیزی است و اکنون با هم دیگر را دارند در و کون پشت سر ما قمودی و غیره بودند که هر وقت شب
 چیزی بنخواستیم دست دراز کرده می گرفتند دست راست تا نیمه شکست مسافت همه جا تپه و پشت تپه
 کوه بلند بود و دست چپ صحرای بنبر و آباد و درخت و حاصل از پشت کوهها میرو و تا به فلورانس که
 یکی از شهرهای معتبر ایتالیا است در می نی که شهر کوچکی است دریای ادریاتیک دیده شد بسیار قشنگ
 اما قدریکه فیتیم بعضی تپه ها حاجب و مانع از دیدن دریاد کوههای دست راست بودیم نزدیکتر آبادی
 و عمارات و دهاات و قصبات خوب ردی کوهها و صحرای بود از بنبر و و فوفا نو که ششم در اینجا با چند دقیقه
 کالکه ایستاد مردم زیاد از صد طالب دیدن ما بودند بطوریکه زیر عرا ده ماه آهمن بختیستند زندهای بسیار
 خوشگل و پسران نیکو شمایل که خلعتشان میانه ایرانی و فرنگی بود دیده شده بعد رسیدیم شهر انکون که بندر
 معتبر است اما شب بود چیزی دیده نشد جمعیت زیادی سر راه کالکه آمده بودند و زیکان هم میزدند
 حاکم قلمی و نظامی و اعیان شهر به حضور آمدند وزیر بارت و زراعت را مخصوصا پادشاه ایتالیا مامور
 کرده بودند که تنیت و رود بگوید امش با روان فیئال است بعد که که ششم شام خورده خوابیم
 روز چهارشنبه صبح هم صبح بخوابیم بسیار سرد بود از شهر فوفا نو که خواب بودیم که ششم بودیم
 رسیدیم به بارتا و باری و نو نو پولی هر جا چند دقیقه ایستاده تا رسیدیم شهر بندیزی از بارتا
 نزدیک بندیزی همه جا طرفین راه درخت زیتون بود و زیتونهای کهنه پانصد ساله دیده شد و غن
 زیتون اغلب فرنگستان را از اینجا با میسرند زراعت پنجه هم بود بندیزی قدیم کهنه است از وقتی
 که راه آهمن ساخته شده کم کم آباد میشود حالا نیدر راست پوست و نوشتجات انگلیس بند و ران
 از این راه میرو و هم باز بند با انگلیس از راه مصر و دریای احمر مردمان اینجا با بسیار فقیر هستند که
 با ایستاد جمعیت زیادی بود اشرف پاشا که سابقا در طهران ایلمی بود با کشتیمای عثمانی آمده است
 صدر اعظم او را با قبولی پاشا و مکرکین افندی ایلمی فیتیم ایتالیا و سایرین که از اسلامبول آمده بودند

به حضور آورد و صحبت شد قبولی پاشا از این امر اجبت بفرمود و چون حکم قلمی و لفظی و بزرگان
ایطالی که درین شهر اقامت دارند و قولشولهای دوله را در عین اینجا به حضور آمدند بعد پیاده شدند
رفیقیم کشتی دو کشتی از علیحضرت سلطان آمده است اسم یکی که سلطانیه و کشتی سواری خود ملکات
برای شکن ما آورده اند کشتی سواری باین شکل و زینت در فرنگستان ندیده بودم تالار وسیع و اطراف
تمامی با اسباب بسیار خوب دارد کشتی دیگر همیشه طلایه است آنهم کشتی خونیت در کشتی ماجاتانک
بود صدر اعظم و عمده خلوت و حکیم طو لوزان مانده سایرین همه کشتی طلایه رفته اند بجهت آوردن بارها و
جای شدن مردم و چنانکه در لنگرگاه ماندم دو ساعت بغروب مانده بطرف اسلامبول حرکت خواهم
کرد در فرنگستان آنحضرت تعالی بخیر و سلامت گذشت انشاء الله آخر سفر هم بخیر و سعادت خواهد گذشت
راه امر و زانو کز یابان طرف چندان آباد نبود و غلب سحر بود بوقت کون و غیره داشت بنا بود پنج ساعت
دیگر حرکت شود بعلت زیاد شب را در بندر ماندیم روز نوزدهم صبح برخاستیم بکشت
اندوخته گذشته حرکت شد شاه زادها و سایرین که در کشتی طلایه بودند بخیر ابراهیم خان و مسیوریشار
و زبیر خان و برادر میرزا مالک خان و اسبهای ما همه باین کشتی آمدند گفتند آن کشتی بسیار بد جائیت
شکایت انگذافت و جانورهای گزنده آنجا داشتند بعضی را هم مکرزیده بود و هیچکس خواب نکرده بود
خلاصه شام و نهار یکبار آتشپز سلطان طنج میگذارد بسیار خوب است الحمد لله هوا صاف و آفتابی
باد بود امواج زیاد کشتی را حرکت میداد قدری خوابیده بعد که برخاستم با خبر خاک ایطالیای رسیده
بودیم که ولایت او ترانت است یعنی سه ساعت بعد از حرکت از بر بندری باینجا رسیدیم
چون نزدیک بماعل بود امواج کم شد نهار خوردیم نمیاغت بغروب مانده از مقابل جزیره
کرفو که دست چپ واقع است گذشتیم کوههای آنجا پیدا بود اما بقدره فرسنگ بیشتر مسافت است
این جزیره بزرگترین جزایر سیه یونانست سابقا در دست انگلیسها بود و خودشان ده سال است
به دولت یونان و گذارده اند شب هوا صاف و بی ابر و باد بود و ستارها میدرخشید ماه هم چون
میتم بود و در طالع شد اما در طلوع از دریا تماشا شای داشت از پنجره کشتی تماشا شای دیدار میکردم آب

دیار که چرخ بخار شکافت کف کرده مثل رودخانه سفیدی میشد خیر بسیار غریبی دیده شد متصل از
میان آب و توی کفها مثل برق آتش در میآمد مثل نعل است که بسنگ بخورد و سنگ چشماق که آتش
بمبد یا چرخ الماس که آتش الکتریسیت میدهد بهمانطورها آتش متصل در میآمد توی کفها بیشتر و سایر جاها
آب کمتر بود و در شبستم صبح یک ساعت از دسته گذشته از محارزی جزیره سفالونی که یکی از هفت
جزایر یونان و در دست چپ است گذشتیم دریا مر و آرام بود و هیچ باد نبود نه از خورده شد و از جزیره
زانت هم که یکی از هفت جزیره یونان و طرف دست چپ واقع است از محارزی ناوارن گذشتیم
که در اینجا ششهای سه دولت روس و انگلیس و فرانسه با کشتیهای دولت عثمانی و مصری بنک کرده بر
ازادی ملکت یونان و کشتیهای دولت عثمانی و مصری را بلرزه تمام کرده و آتش زدند و در آن زمان شش
بحری عثمانی بالمره تمام شده دولت یونان از دولت عثمانی جدا شده پادشاه علیجه پیدا کرد و این سنگ
چهل سال قبل ازین در عهد سلطنت سلطان محمود خان پدر همین سلطان اتفاق افتاد و در آن اوقات شتی
بخاریشوعی نداشت همه بادبانی بودند و است خلاصه سواحل یونان کم آبا دیست معلوم بود که در کوهها
آب بسیار کم است باد و زمین دیدم اغلب خشک بود بعضی بوتهها در کوهها بود کوههای عقب
مرتفع بودند خاک یونان افلاطون و ارسطو و لبقراط و سقراط و اسکندر بزرگ و حکما و شعرا
قدیم اینجا را بنظر سیاه و در غروب آفتاب بدماغه مانپان رسیدیم در دامن کوهها آبادی زیاد پیدا بود که همه جز
آبادی مانپان است خانه و عمارات سفید بود هر خانه و اریک یک برج مانند برای خود ساخته اند بسیار محکم کویا
اینجا با امنیت زیادی نداشته است محض احتیاط خانههای خود را محکم میسازند کوههای اینجا بسیار خشک
و بی آب و هیچ سبزی حتی یک بوته نداشت همه سنگی بود شب را داخل تنگه مالیا شدیم از سیاه مالیا و
جزیره هر میو گذشتیم هر میو دست راست بود مالیا دست چپ از اینجا رو به شرق رفتیم که طرف
یونان و اسلا مبول باشد الی حال یاد هیچ نبود باین تنگه که رسیدیم قدری یاد آمد کشتی را تکان میداد
روز شصت و یکم صبح برخاستم باد مانا هوا صاف بود و امواج دریا هم چندان زیاد نبود
نیم ساعت از دسته گذشته یکون ساعت ایرانی به خلیج اتن رسیدیم اتن پای تحت ملکت یونان است

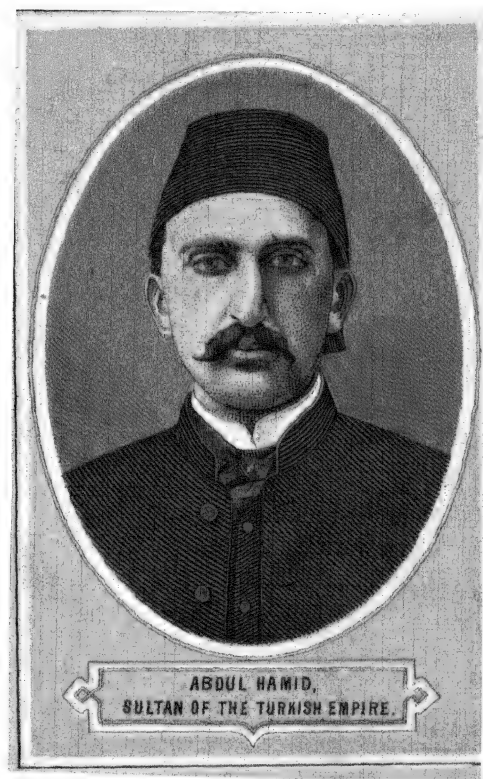
از تنگه جزیره را که ششیم که این تنگه دست راست و دماغه اتن دست چپ بود اما شهر اتن پشت
 دماغه و دور بود دیده نمیشد این جزیره را بواسطه کتا یکم فتلون در احوالات اولیس نوشته که پادشاه این
 جزیره بوده و در جنگ ترواکم شده و تلماک پسرش تقصص آورفته بود بسیار شمه و معروفست بابایا
 که یکت و شک و بی آب و شلف و درخت است سواحل دماغه اتن هم بسیار که همگی خشک دارد و دست
 چپ در سواحل یونان آثار عمارت قدیمی باد و برین دیدیم که روی مکی کنار دریا ساخته بودند ستون مکی
 زیاد داشت مثل آثار تخت جمشید که با هم مر مر بود اما بعضی خراب و افتاده بود این آثار در قدیم معبد بوده است
 و یونان بنحویں نزدیک شهر اتن این آثار زیاد است بعد از سه چهار ساعت از تنگه جزیره مکرپون و جزیره
 اندر که ششیم مکرپون دست چپ بود جزیره بسیار بزرگ است و متعلق یونان اندر و دست راست و جزیره
 کوپلیست کیاعت و نیم غروب مانده از جای جزیره کوپلیست بزرگ که خاک عثمانیت گذشتیم پشت این
 جزیره جزیره که است جزیره بزرگ است که عثمانیت است بگویند دست چپ هم جزیره سکیر و است که خاک
 یونان است اما دور بود دیده نمیشد ساعت از بند یونانی اسلامبول بفرستاده و شادیل و به حساب
 ایرانی دو ساعت و شصت فرسنگ است الحاقه مواصف بود اما با دماغه اتن متصل پشت یونانی
 هم خوب متفاوت با مواج داشت و خوب راه میرفت اما از ساعتی سه فرسنگ دیگر شکست کم میشد که
 ساعتی دو فرسنگ میرفت خواهیم شش ساعت و نیم گذشت یک دفعه اتی ایتاد باعث وحشت شد
 پرسیدم گفتند عداکها شده اند چون بنغاز دار داخل نزدیاست شبانه میخواهند داخل شوند محض اطمینان
 که بدانم گشتی تعیین کرده است گفتیم نیم ساعت هم برانند رفتم خواهیم بعد از نیم ساعت باز گشتی ایتاد ما هم
 تازه طلوع کرده بود هوا بسیار طایم بود و ساعت بعد گشتی رو بار داخل حرکت کرد و روز بهشت و دوم
 صبح که برخاستم دو ساعت از دست گذشت بود از جزیره کوچکی موسوم به تنه دو که طرف دست راست
 واقع است گذشتیم از قلعه آنجا شلیک توپ کردند دست چپ محاذی تنه دو جزیره ملتو و هست
 جزیره بزرگ است بعد از نهار رسیدیم به بنغاز دار داخل طرفین قلعه جات شکم ساخته اند قلعه اول تنه دو دست
 راست قلعه دوم طرف چپ در خاک یورپ است البحر طرف راست مقابل سدا البحر قم قلعه سی قلعه سدا

سمت پشاک یورپ شا بهر قلعه سی است که خرابه و روی تپه نیست از قدیم قلعه بوده حالاً هم مستحفظ و توپ دارد و بعد قلعه سلطانیه است طرف دست راست در خاک آبیاد و دست چپ هم قلاع و برج و پاشیان مقابل قلعه سلطانیه است قلعه سلطانیه توپ زیادی دارد و یارها را بکشتی ساخته اند و سرباز مستحفظ داشتند و در شهر هم آبادی و عمارت زیاد بود خانه های خوب داشتند کشتی زیادی از نجاران و ستیاج و غیره امر و زنده شد کشتیهای کمپانی نمسه بسیار تردد میکرد و درین قلاع و استحکات از قدیم همیشه بوده و سلاطین عثمانی هم تعمیر کرده اند و این است قلعه تازه ساخته باشند دست چپ مقابل آبادی قلعه سلطانیه کنایه از آبادی بود آتش کلید البحر علیه این آبادیها جزو جنای قلعه است خلاصه پنج ساعت از دست رفته بچنانی قلعه کرسیه هم از همه قلاع شلیک توپ کرد و یک کشتی بزرگ جنگی هم از دولت عثمانی تکراراً اخته بود شلیک کرد و خوب کشتی بود سه وکل و سی مراده توپ داشتند محمد رشدی پاشا مشهور بشیر وانی زاده که صدر اعظم حالیه دولت عثمانیه است از بنای سلطان از اسلامبول بجنای قلعه استقبال آمده بود و کشتی مایه انگر از دست مقابل قلعه سلطانیه ایستاد چون از اینجا با اسلامبول ده عت راه است اگر امروزمی رفتیم شب وارد اسلامبول میشدیم و تا عصر اینجا هستیم انشاء الله شبانه حرکت خواهد شد که صبح با اسلامبول بریم صدر اعظم عثمانی و صاحبی حسن خان وزیر مختار ایران از ساحل با قایق نشسته آمدند یک کشتی ماسدر اعظم ماسدر اعظم عثمانی را بجنبه آورد و شیر وانی زاده آدم بسیار باهوش با فم خوش مشرب خوش صحبت زرنگی است مرد و فریق ظهور کوتاهی است رئیس سپاه محرابی در دفاک میدان بعد از چند دقیقه صحبت رفته در ثانی الحال از با صدر اعظم ماسدر اعظمی که با او بودند از این قرار معرفی کرد آدمی دیوان عالیون کتخان بیگ والی خرابه بحر سفید لطیف پاشا رئیس نظامی قلاع خاقانیه بحر سفید ایوب پاشا دفر دار و ولایت امین افندی قاضی چناق قلعه شریف رشیدی افندی که عا داشت رئیس دیوان نیز سارت بیگ عمامه داشت میرالای توپخانه مصطفی بیگ ایضا مصطفی بیگ ابودان صداوت که رتبه قائم مقامی دارد سامی بیگ امیرالامی عساکر ضبطیه بحر سفید حافظ بیگ امیرالای دیگر رشیدی بیگ کیماعت و نیم بغروب مانده انگر اکشیده رو با اسلامبول رفتیم زنهای فرنگی

بسیار خوشگل توی قایقها سوار شده نزدیک کشتی آمده بودند قونول دو نمازجه در چاق قلعه زیاد است
و عمارات خوب ساخته اند صدر اعظم ماسوار قایق شده رفت بکناره باز دید صدر اعظم عثمانی کشتی بخار
صدر اعظم بسیار خوب کشتی است افتاد عقب ماکشتی طلعه هم عقب آن را ندیم از طرفین بغاز قلیجات خوب
و توپ زیاد بود از سه چهار قلعه و باستیا نهایی حاکی که بطرز قریب گمان ساخته بودند که ششم انچه بطرز جد
فرنگهاست ده پانزده سال قبل ازین ساخته اند باقی دیگر که دیوار و برج سنگی است از قدیم است
طرفین بغاز تپه و پشت سر آنها کوه است همه پر درخت و جنگل شهر کالی پولی و استحکامات آنجا در بغاز
دار و اهل است که از آنجا داخل دریای کوچکت مار مارا میشود از اول این بغاز دار و اهل الی آخرش که به
مار مارا داخل میشود چیل میل یعنی دوازده فرسنگ ایرانت از کالی پولی شب که ششم دیده نشد روز
مسیبت و سیوم صبح از خواب برخاستم ساحل طرفین از دور پیدا بود کشتی هم آهسته میرفت چون با سلا
مبول نزدیک بود طوری میرفت که در ساعت معین پنج از دسته کوشته به بغاز برسد رخت پوشیدم
کم کم بطرف دست چپ که سمت روملی و ناک بور و پست نزدیک شدیم بعضی عمارات و آبادیها دید
شد خانههای خوب ساخته اند بعضی کارخانهجات دیده شد گفتند تفنگ سازیت و کرباسن فانی همه کنا
ته و ماهور و درخت کاج و سرو و درخت جنگلی دارد اغلب سرو و بار از وی قبرستانهای بکار انداخته
در باکو و بهام هم سرو هست ازین آبادیها گذشته اسلامبول پیدا شد یا هم قدری کردش کردیم تا
وقت رسید بعد از آن کشتی سلطانیه ایستاد کشتی موسوم به پرتوپاله را که اسم والدۀ سلطان است با صد
اعظم به چاق قلعه فرستاد و بودند که در بغاز سوار آن شویم صدر اعظم در آن کشتی بود همراه ماسامه سوار
قایق شده فیتیم بان کشتی صدر اعظم عثمانی کشتی آمده دوباره همراه ما به کشتی پرتوپاله آمد این کشتی از کشتی
سلطانیه کوچکتر اما بسیار تمیز و قشنگ است اطافش را خاتم کرده اند اسباب خوب دارد رفتم بمر
کشتی از تبعۀ ایران که در اسلامبول زیاد هستند قریب سه هزار نفر در پنج کشتی بخار بسیار بزرگ سوار شده
باستقبال آمده بودند کشتیهایی خود را نزدیک کشتی ما آوردند درین بین صدر اعظم ما با شاهزادگان غیره
بقایق نشسته از آن کشتی باین کشتی میآمدند یکی از کشتیهاییکه تبعۀ ایران در آن بودند و دکرده رانند

که نزدیک کشتی باید قایق صدر اعظم و سایرین کم ماند بود بخورد باین کشتی و غرق شود خدا رحم کرده به
 یک طوری خلاص شده و رسیده آمدند بالا اغلب پیشه متها هم بالباس رسمی بودند سایر پیشه متها و غیره همه
 در کشتی آدل ماندند خلاصه را ندیم دست راست جزایر زیاد است که کوه و درخت و بعضی هم چشمه آب
 دارد از فرنگیها و بعضی متولین غمانی را گفتند اینجا با عمارات بسیارند که تا اینجا میروند و بروند اما عمارت
 ندیم شاید قوی درها و پشت تنها بوده است رسیدیم با اول آبادی شمس اسلامبول دست چپ
 خاک اروپا است دست راست خاک آسیا مانند یک بنجاک اروپا رسیدیم کشتیهای سنجار که اینجا
 خارجه نشسته استقبال آمده بودند دیده شد اول آبادی بعضی خانههاست بعد ابتدا میشود بدو ارکس
 سخی که برج دارد قلعه است از عمد قیصره ساخته شده است چون این نوع قلعات حالا بکار نمی
 خورند تعمیر میکنند اما چون همه از سنگ و تخمک است هنوز غلبی باقی است این قلعه محیط است شهر
 قدیم اسلامبول را که همه در روی تپه و ماهور و دره واقع است آبادی شهر در طول بنار است عرض
 چندانی ندارد و بخوبی آبادی که اصل شهر و سور اسلامبول است در قوی همین قلعه و بعد از قلعه الی
 اسکی سراسی والی عمارت بشکطاش و یالی چراغان سلطان است که مساجد معتبر مثل ایاصوفیا و
 جوامع دیگر و باب عالی که وزیر و وکلای دولت در اینجا می نشینند و باب عسکریه و عمارت وزیر
 معادن و تجارت و سایر خانههای معتبره بیمارخانه بازار کاروانسرا و غیره همه در اینجا هستند از آن
 مسجد هم همه جا و کنار بناز و سر تپه کوهها آبادی و عمارت های خوب و مساجد و غیره دارد والی سیکده
 و طرابیه که میلاق سفرای خارجه است اما کلنگ شده است سمت درت راست هم که طرف آسیا و
 اسکدار میگویند عمارات عالی و مساجد خوبست به خصوص سربازخانه سلیمیه که بسیار خوب ساخته اند این
 طرف هم مثل انظر همه تپه و دره و جنگل سر و کج و بلوط است هر کس هم عمارت و باغی دارد که درختها
 میوه و سبزی کاری و کلا کاری بل آورده در نهایت سلیقه درختها و باغچا را آب میدهند اما سایر درخت
 های جنگلی آب لازم ندارد و می است و انظر این تپا گفتند جنگلهای بسیار سخت انبوه دارد که نمیتوانش
 رفت اما این تپا چون نزدیک آباد است اغلب درختهایش را بریده درختهای کاج و سرو و بعضی دیگر را

برای زینت خانها و تپه ها نگاه داشته اند خلاصه بعد از بروز و دیوار قلعه جانی بود مشهور به بدی قلعه یعنی هفت قلعه
که مثل ارکان این شهر است دیوارهای سنگی و چند برج بزرگ دارد و اشتهار این مکان برای این است که در قدیم
سلاطین عثمانی با هر دولت که اعلام جنگ میکردند یا بروی حاصل میشد فوراً لشکر میفرستادند و دولت را که در اسلامبول
بوده یا تبعه و تحت اسیر کرده در این بدی قلعه محبوس میکردند بعضی اوقات کمی ششدر بعد از آن بجای سلطان
احمد و یا سوفیا و غیره با سنگی سرای یعنی عمارت قدیم سلاطین عثمانی که بر روی تپه بلندی ساخته اند و دورش
هم دیوار محکم است رسیدیم حالا دیگر سلاطین عثمانی نشینند بایب عالی و غیره هم از دور دیده شد عمار
تخانه ایران هم که عمارت عالی و همین جا است بعد بقلعه و یکت اوغلی یعنی پراکه منزل رستگاری منفردی
خارج است و سایر فرنگیان هم اغلبی در آن محله می نشینند بعد رسیدیم بعمارت طولیه بانچه که بشکلاش هم شبیه
که سلطان باحرم و والده سلطان و سایر خانوادۀ سلطنت و شاهزادگان جای نشینند عمارت بسیار عالی
و عجیب است سلطان عبدالحمید خان که برادر این سلطان بوده ساخته است از اینجا که شش عمارت یا چهار عمارت
رسیدیم بسیار عمارت خوب است اصل بنای آن از سلطان محمود خان پدر این سلطان است و این سلطان
نازه تعمیر و تمام کرده اند بعد رسیدیم به محازی عمارت مشهور به بیکر کبی که منزل است دست است طرف
ناطولی لب بغاز واقع است و چون در محله بیکر کبی ساخته شده یان هم سخی اند عمارت بسیار عالی است
چون جریان آب بغاز از بحر قزاق میریزد بار بار است و بسیار تند مثل رودخانه در بعضی مواقع جریان دارد
از آنجمله در محازی همین عمارت که فتمای جریان را دارد و گشتی را نتوانست مقابل عمارت لشکر بندازد
از عمارت که نشسته بر از قدم بالا تر است و بعد از چند دقیقه رسیدیم به سلطان که در عمارت بیکر کبی
بودند و اوراق محبوس که برای ما فرستاده بودند را دیدیم و آمدند گشتی ما و می شنیدیم صدای عظیم
هم نشسته بعد از قدری صحبت بخوابیدیم و گشتی ما پیش آمده با سلطان و اوراقی شدیم صدای عظیم
مسئول وانی پاشای شهر که در قایق ما بودند رسیدیم با سنگی در دست فتمای بر دیو که فوج سربازان
بیکان تی در سیاه و باغ عمارت و در یک کمان بود و سلطان با سایر وندال و الجاقا و منزل را نشان
دادند تا رفتند و یاد می کرد و مرا بعد از عمارت خود نشان نمودند من سلطان جانی را دیدم



هم سن ماستند امروزم آمدن به بغاز از قلاع و کشتیهای جنگی دولت عثمانی شلیک توپ زیادی شد
 چهار کشتی بخار بزرگ جنگی بعضی از آنهم زره پوش است در بغاز دیده شد که جلوه عمارت سلطان و ائمانگر
 انداخته اند بعد از نیم ساعت من سوار قایق شده با صدر عظمی و معتمد الملک و علی بیک تشریفاتی
 باشی رفتم باز دید سلطان بعمارت طولمه باغچه عمارت بسیار خوبیت اغلب پلها و دیوار و ستون
 و غیره از مرمر است سلطان تا پای پل به استقبال آمده در نهایت گرمی دست داده رفتم بالا
 قدری نشستیم صحبت شد برخاسته منزل آمده راحت شدیم عمارت بکلیه یکی عمارت بسیار خوبیت
 پلها و هزاره دیوار پلها از مرمر است عمارت بطور فرنگی و ایرانی و عثمانی و باین جبهه بسیار خوش
 طرح است همه اسباب اطاق از پرده و صندلی و نیم تخت و میز و آئینه و چل چراغ و جار بسیار
 اعلی و خوبست با طاقها پارچه های انسانی فرنگی چسبانده اند پنجره ها همه بلور یکپارچه است خیلی
 عرض و طول و سنگین اما طوری ساخته اند که یک یک میتوانند آسانی ساعتی ده دفعه بالا و پایین کنند
 و بهر اندازه و هر جا هم بخوابد و آنگاه بدو چفت و ریزه و امداد می آید و بدون خطر میتوانند از راه
 زیرش بیرون گردان این نوع پنجره ها را در لندن دیده بودیم بسیار خوب خیریت همه عمارات سلطان بخار
 لیش آئینه و همین طور است عرض بغاز از هزار فرسختی و راست آن طرف هر کس راه برود و در آن
 لباس پوشیده باشد با چشم بدون امداد دور بین میتواند تشخیص داد کلو له تفنگ خوب از سیطرف
 با نظرف را نیز ندعق بغاز از ده فرسعت و مسیت فرسعت و بعضی جاها ای صده فرسعت است کشتیهای بسیار بزرگ
 در همه بغاز میتوان عبور کند موقع و محل شهر اسلامبول و هیچ جای دنیا نیست مثلاً میتوان از نیکی دنیا چهل فرسعت
 و نیزه صندلی و اسباب یک عمارتی را خرید بدون اینکه کردی بر آن نشیند یا حرکت کند آورد بای
 عمارت دم بغاز باز کرد و سنگ مرمر و غیره هر چه بخواهند برای عمارت از همه بلادی و بحال آسانی میتوان
 حمل باین شهر کرد همچنین مال التجاره همه دنیا با بحال سهولت میتواند بکشتی آمد و رفت کند تا لاری بسیار
 وسیع باز نیست خوبی در عمارت بکلیه یکی است اغلب سقفها از خوب و تخته است اما بسیار خوب
 نقاشی کرده اند فرش طاقتها از حصیر بسیار تمیز است کنارهای پارکمی از فرش فرنگی بر روی حصیر

کشیده اند که ازان روراه میرود و زیر این تالار و ضحانه مرمر بسیار خوبی دارد و بعضی اشکال آب میریزد
توی حوض مرمریکه یکپارچه است بسیار خوش هوا و برای تابستان خیلی خوبست و تنهای مرمر خوب
دارد همه ملترین در همین عمارت منزل دارند حمام بسیار خوبی از مرمر توی همین عمارت دارد و حمامها
کوچک مرمر که هر خانه شیری دارد آب سرد و گرم میآید چون مدتی بود حمام نرفته بودیم بجام رفته بعد از
حمام رفتیم پایین باغ عمارت را که دشت کرده خیلی راه پیاده رفتیم باغ چون در دامنه کوه است مرتبه
بمرتبه ساخته اند مرتبه از دو طرف پلهای مرمر دارد و دست اندازهای چوبی کوچک دور مرتبه
باغ است روی دست اندازها تلنگ چراغ کاظم بود دیوار هر مرتبه را از درخت عثقه که بر چار
می بچید و همیشه سبز است کاشته اند چسبیده مثل زمر و سبز کرده است بسیار خوب و درختهای دیگر
از امرود و لود و آلوچه و سیب و غیره دارد باغچه بندیهایی خوب بطور فرتخی کلکاری بسیار خوب
مجموعه و تجاریهای مرمر خوب شکل شیرهای یال دارد افریقا و غیره و در حوضها دیده شد بعضی مجسمه آب
و بیرون از برتر دیده شد پنجشش مرتبه همین طور باغ و پله مرمر و دست انداز و غیره دارد بسیار باصفا
چشم انداز خوب به بنغاز و درین مراتب بالا هم عمارات و قصور عالیته دارد که جز همین عمارت بیکدیگر
است همه را ششتم اسبابهای بسیار خوب دارد و حوضخانه دارد حوض فواره مرمر بسیار خوب داشت
د دیوار دو طرف اطاق را از مرمر تجاری کرده فرو برده اند دیوار مثل کله انامی بزرگ سه قطار تجاری
کرده اند بالای کله انامی اول هر یک شیر آبی است شیر را باز کرده آب تمیز کم خونی بکله انامی اول
میریزد کله انامی لبریز شده همین طور میریزد تا آخر که مثل حوض کوچکی است و سوراخ دارد که آب اینجا
مفقود میشود بسیار تمیز و خوبست و هوای اطاق را سرد میکند درین مراتب بالا و باغات سلطان
که بو ترخانها و کبوترزادی دارد خیلی وسیع است تخمین آنها حاضر بودند در نهایت تنیری نگاہداری
میکند گفتند سلطان اغلب اوقات بتماشای اینجا میآید دیگر طوطیهای مختلف رنگ رنگ سگ
و طوله شکاری مرغ و خروس و انواع حیوانات دیگر هم بود خیلی اینجا با کشته بعد پائین آمده رفتیم بعبادت
باین محل شهر اسلامبول که محله بک اوغلی و غلط و محله قاسم پاشا که نماز دیگری هم هست سوای بنای

بزرگ که آخر آن منتهی بکوه و تپه می شود عرض این بغار خیلی کمتر از بغار بزرگ است و دو جبهه هم دارد که از غلطی با مسلام
مبول عبور می شود و در مینیت و چهارم امرو زنه را را منزل خوردیم بعد از نه ساعت سفرای خارجه
مقیم اسلامبول و وکلای دولت عثمانی به حضور آمدند اول فرید پاشا از جانب والده سلطان یا
حوال پرسی و هینیت و رودمانده بعد وکلای دولت عثمانی و بعد از آنها سفرای خارجه آمدند اول البقا
تیوا ایلمچی کسیر دولت روس آمد در اطاعتی که یک صحبت شد جوان خوش روی خوش صحبتی است ریش را
می تراشد سبیل دارد و اورفت بیرون ایلیو ایلمچی کسیر انگلیس آمد چانه را می تراشد در کونه ریش دارد با و صحبت
زیاد شد او که رفت بعد رفتیم و در آنجا همه سفرای دولی که با اتباع صف کشیده ایستاده بودند ایلمچی روس
اول اتباع خود را که بقدر مینیت نفر میشدند معرفی کرد بعد ایلمچی انگلیس اتباع خود را معرفی کرد بعد نزد یک
ایلمچی رفته با هر یک صحبتی شد اسامی و وزرای مختار و وکلای عثمانی ازین قرار است وکلاد و وزیر عثمانی
محمد رشیدی پاشا شیر والی راده صدر عظمی محنت پاشا وزیر عدلیه رضا پاشا وزیر بحریه سابق حسین پاشا
پاشا سرعکر راشد پاشا وزیر خارجه احمد پاشا وزیر بحریه جودت پاشا وزیر علوم حمدی پاشا وزیر مالیه کافی پاشا
وزیر فواید محمود پاشا وزیر تجارت صادق پاشا ناظر رسومات کمال پاشا ناظر اوقاف غالب بیک فخر
سلطان و وزرای مختار و در آنجا همه ایلمچی کسیر روس ایلیو ایلمچی کسیر انگلیس تسور دسارژ و فرزانه کودلف
ایلمچی اطریش و همان ایلمچی المان کسیرک ایلمچی بلژیک کودسارژ و فرایطالیا بوکر ایلمچی نیکی و سایرین بخت
بغروب مانده باقائین رفتیم بکشتی بر توپا ایستادیم برامی کردش رفتیم بطرف بالایی بغاز سمت سیو که دره از
عمارت سلکریسیکی تا فتمالیه بغاز که سیو که دره باشد با کشتی بخار نیم ساعت راه است عمارات و یا ایها حتی یک
در طرفین بغار دیده شد از آنجا قرار است دس است که سمت خاک آسیاست عمارت کوک سو که از
ینا های سلطان عبد الحمید خان است کلاه فرنگی دو مرتبه کوچک است پلها و دیوارها همه از سنگ مرمر است و در
منبت کاری و مجاری بسیار مرغوبی کرده اند اسباب نینت اطاقا هم همه از عهد سلطان محمد خان مرحوم است که طرز
اسم او در کسبها با بود بلغ و باغچه کوچکی هم دور این کلاه فرنگی است بسیار جاشی شکی است رودخانه
کوچکی از نزدیک این عمارت داخل بغاز می شود موسوم بکوک سو که معنی آب کبود است این کلاه فرنگی هم

بآن اسم موسوم شده است و هرگاه که در عمارات اسلامبول کار میشود از معدن ایتالیا میآوردند و عمارت
عادل سلطان بسیار عمارت و باغ خوب است خانه شریفی عبدالمطلب شریف سابق مکّه مظهر که حالا در
اسلامبول مجبوراً متوقف است خانه مرحوم فواد پاشای وزیر خارجه خانه راشد پاشا وزیر خارجه چاه
خانه زرافسک و غیره طرف خاک اروپا در دست چپ سفارتخانههای وولنا حجه است که
اغلبی باغ و عمارات خوب دارند مثل میرد شیهه بانی خدیو مصر که بسیار ساخته اند یا لی قاطع سلطان خانم
و قمر حرم عبدالمجید خان بن دو یالی در محل موسوم بامیرکان ساخته شده است خانه رشدی
پاشای صدر اعظم خلاصه رفتیم بایو کدره آب بنمازده ساخته حدیسمت دست چپ رفته است
که دور اینجا عمارات و کوه است و همش را بسو کرده میگویند یعنی دره بزرگ برکشتم در محازی عمارت
کوک سوکشی ایستاد سوار قایق شده بعمارت رفته همه را کشتم بسیار قشنگ جایی بود و دوباره بکشتی برگشته
آمدیم منزل روز بیست و پنجم امروز بنهار در عمارت یالی چراغان همان سلطان سستیم رفتیم
دم اسکله صدر اعظم عثمانی مدحت پاشا سرسکر پاشا وزیر بحریه و وزیر دولنا حجه و غیره نظر بودند بایم
احوال پرسید سلطان در پلها بودند دست داده تعارف کرده رفتیم بالا اول باطاق خلوت
رفته قدری با سلطان نشستیم صدر اعظم ما هم بود بعد برخاسته رفتیم باطاق دیگر بطرز اروپایی
کذاشته بودند نشستیم روی صندلیها نهار خوبی خورده با سلطان زیاد صحبت کردیم پادشاه انگلیس
از اسکوتلند مکراف احوال پرسید بایو کدره در آنجا احوال پرسید هم از سلطان کرده بودند همان تلکراف
امروز سلطان نشان داد و سلام پادشاه انگلیس را رساندم بعد از نهار رفتیم باطاق دیگر نشسته
قهوه خورده برخاسته رفتیم منزل عصری از در باغ بالای همین عمارت سوار شده بگردش رفتیم میخواستم
تا سر تپه و کوهی که از همه بلندتر بود رفته شهر و بغاز و اطراف را تماشا کنم از کوه چاراندیم آبادی و خانههای
خوب تلکراف و خانه و باغ خوبی از خدیو مصر دیده شد رفتیم بالا من سوار اسب سین الدوله بودم بالای
کوه پیاده شدم هوا بسیار سرد بود و حالت کوه و گیاهها و هوا بسیار شبیه بود بکوهها و هوای کجور کار
رتاق از نذران مکاتبت قبره باجای کنفرستولی بالای تپه بود بسیار کوچک متولی هم بود کیفیت اینجا پری

درویشی دفن است داخل شیدم قبر طولانی بود چشم انداز با صفائی داشت پشت پها سمت مشرق صحرا سی
 وسیعی است که میرود یا تا طولی الی طهران بلکه الی حین وصل است که هاس پیدا بود اما آبادی چندین دیده
 نغش سمت مغرب دریای مارا را و پنج جزیره آباد با کشتیهائی که ایستاده بود و آمد و رفت میکرد پیدا
 بود طرف شمال بیکو ره و بغاز خلاصه بسیار خوب جانی بود بعد از راه دیگر با این آمده بکوچه سنگ فری
 رسیدیم اسب بزرگمت راه میرفت قدری هم پیاده راه رفته تا بعمارت رسیدیم روزیست و ششم
 نه را در منزل خورده بعد رفتیم شهید اسلامبول برای تماشا سنجی یا صوفیا و سفارتخانه ایران قبل از رفتن یوسف
 غزاله بن افندی پسر بزرگ سلطان که شانزده ساله و شاه زاده خومیت بدین مآدم در اطاق نشیمن قدر
 صحبت شد نشان اقدس با حامیل که از اجله نشانهای دولت ایرانست بسلطان زاده داده شد بعد از
 دقیقه که رفت ما سوار قایق شده رفتیم بعمارت چرخان بیازید یوسف غزاله بن افندی از انجا برخاسته باز
 سوار قایق شده رفتیم با سکه شهر جمیت زیادی از ابالی اسلامبول و تبعه ایران و فرنگی کشتیه و خشکی بودند یکی
 شهر که امش اسمعیل پاشاست و شهر امنی میگویند با انجرامی حکومت و سواره نظام و خواص زیاد برای
 تنظیم مردم حاضر بودند سوار کالکه رو بازی شده رفتیم کوچه اگر چه پست و بلند است اما باز همه جا کالکه
 میرود و اندیم تا رسیدیم مسجد یا صوفیا پیاده شده داخل مسجد شدیم قدم مسجد حنفی کشته بودند احوال
 پرسی شد کمال پاشا وزیر اوقاف هم حاضر شد مسجد بسیار عالی و قدیم است همه را از سنگ ساخته اند چو
 مسجد بسیار بزرگست کتب و طاق بسیار وسیع و بلند ارتفاع کسبیدار زمین گنجینا باید بفقد ذرع باشد بای
 از هزار و سیصد و ده سال قبل ازین است اول تنگه بوده بعد کلیسای نصاری شده بعد از آنکه سلطان محمد
 فاتح فتح اسلامبول را کرد الی حال مسجد است و همین جهت که از اول مسجد نبوده قبله محراب کج است بزرگ
 متعدد دارد که در ایام رمضان و غیره در چند جا و غط و نماز است جانی در غلام کردش مرتبه بالا برای
 سلطان ساخته اند که هر وقت میآیند آنجا نمازی کنند که کسی ایشان را نمی بیند بعضی حجاری و منبت
 کاریهای خوب از سنگ در سر ستونهای مرتبه بالا کرده اند و در سقف هم بعضی خاتم سازنها از سنگ
 دارد اما بمرور ایام و امتداد زمان این مسجد از آن جلوه افتاده است یکطرف مسجد هم اندکی شکسته و

کرده است مثل یکدخت کهنی است که طراوت جوانی از او رفته باشد خلاصه نماز ظهر و عصر را در مسجد کرده بکتابخانه مسجد رفیق قریب دو هزار جلد کتاب بود همه کتابهای عربی از فقه و اصول و معانی و تورات و حکمت و غیره که هر کس بخواهد آمده بهمانجا نشسته میخواند بعد رفیق مرتبه بالا یعنی وسط مسجد که دو ستون خورده بمسجد نگاه میکنند که هر وقت جمعیت زیاد بشود آنجا هم می نشینند راه طولانی بود پله زیاد داشت راه سنگ فرش غریبی است مثل دالان پیچ خورده بالا میرود قدری آنجا کشته پائین آمدیم درین مرتبه معلوم میشود که مسجد یکطرفش شکسته است سوار کالسکه شده رفیق بسفارتخانه ایران که ازینجا خود صدر اعظم است رسیدیم بهر عمارت جمعیت زیادی بود از ایرانی و عثمانی و فرنگی داخل عمارت شده بالا رفیق بهای می مردم داشت عمارت بسیار عالی با اسباب از پرده و صندلی و نیم تخت و چهل چراغ و غیره قدر نشسته میوه و چای خورده معاودت کردیم شام را در عمارت بشکطاش دعوت رسمی بود با لباس رسمی رفیق همه شاهزادها و نوکرهای بزرگان ما و جمیع سفرای خارجه و وکلای عثمانی بودند داخل عمارت شدیم سلطان تا دم پله آمد دست داده رفیق بالا اول در اطاق خلوتی نشستیم صدر اعظم هم بود بعد از چند دقیقه مکث گفتند شام حاضر است رفیق در تالار همه سفرای خارجه صف کشیده ایستاده بودند سلطان بترجمی را شد پاشا وزیر خارجه اول با ایلی روس بعد با انگلیس و سایر یکی تعارف کرده حرف زدند بعد از آن با ترجمی صدر اعظم هم با نطوب با سفر صحبت کردیم تا من چندان محتاج بترجمه نبودم خودم فرانسه حرف میزدیم این صحبت با سفر انیماعط طول کشید بعد رفیق پائین تالار بزرگ بسیار خوبی بود که میز شام شام گذاشته بودند من و سلطان در بالای میز بودیم من طرف دست راست سلطان طرف دست چپ و خیلی پائین تر از ما طرف دست راست اول ایلی روس بعد انگلیس بعد آن عزاله و له حاکم تملطه رحمت پاشا مستملک و غیره الی آخر بودند طرف دست چپ ایلی پائین تر از سلطان اول صدر اعظم ایران بعد صدر اعظم عثمانی اعتضاد سلطه نصره الله و له سرعکر پاشا و غیره الی آخر چهل چراغ بسیار بزرگ خوبی در وسط تالار آویخته بودند که با کار روشن بود چراغهای دیگر هم از جوار دیوار کوب همه با کار روشن بود این تالار با اسباب از بناهای سلطان مجید خان مرحوم است دور تالار غلام کردش وارد در آن بالا

موزیکانچیا موزیکان میزدند اما در وقت زدن موزیک کوشا پر میشد و هیچکس با کسی نمیتوانست حرف بزند
 شام خوبی صرف شد بعد از شام بازن سلطان و صدراعظمین سرعسکر پاشا ایلیچی روس ایلیچی انگلیس باطن
 دیگر رفقه نشستم قهوه آوردند صحبت زیاد شد بعد برخواستیم منزل شب تاریک رفتن قایق در بغاز
 احتیاط داشت روز بیست و هفتم امروز نهرا را منزل خوردیم بعد شارژ در فراسپانول خلفا
 ارامنه بجنور آمدند بعد از آن دو نفر از برکان یهودی که لباس فرنگی داشتند آمدند عریضه مفصلی
 بزبان فرانسه خواندند بعد لباس رسمی پوشیدیم عبدالله که خوب عکس میاندازد و هلس میوی و فرانوی
 بوده اسمش را عبدالله گذاشته است جدیدی عکس ما را انداخت بعد نوار قایق شده فتمیم کشتی جنگی غریزه بالا
 و پائین آن را کشیم این کشتی را در لندن ساخته اند بسیار کشتی خوب است ملاحان و عمار که در کشتی بودند متفق
 کردند پس از آن پائین رفته سوار واپور و پوپا لاله شده فتمیم برای هزاران کشته تپهای جنگی توپ
 کردند رسیدیم بخیر خبره است دو تا کوچک و سه تا بالنه بزرگ درخت بلوط جنگلی زیاد و کوههای سبز
 دارد از بعضی بوتهها و علفها خانهای قشنگ بعضی تجار فرنگی و غیره ساخته اند بسیار عالی که شاکردان بحری در
 اینجا درس میخوانند کشتی جنگی هم مقابل مدرسه لشکر انداخته است که روی دریا هم با آن کشتی بعضی امتحانات
 می کنند در هر یک از جزایر آبادی قشنگ بعضی مست آب شیرین و چشمه ندارد و آبش از چاه است و کوه
 این جزایر روی هم دو هزار خانه میشود در معاودت از ساحل آسیا و اسکندریه آمدیم بعضی دها و آبادیا
 که در کنار دریا و بغل کوهها دیده شد از این قرار است یقین حق کار تال لال چه قریبا غنچه سی بعد کادی کوی است
 که وصل شهر و آباد است و از محلات اسکندریه محسوب میشود در یقین حق و کار تال انکور زیادی عملی
 آوردند انکورش هم خوب است غروب رسیدیم منزل روز بیست و هشتم صبح برخاسته رخت پوشیدیم
 سلطان آمد فتمیم پائین با هم سوار اسب شده از دریاغ بالای عمارت بکلیار سیکی بجا اسکندریه بازی
 نشستیم آفتاب از پیش رو و بسیار تند و زنده بود و ما ندیم بطرف باغ والده سلطان برای صرف ناهایی
 راه یود در آخر آبادی و محله واقع است پیاده شده از پلههای عمارت بالا رفتیم عمارت خوب ساده است
 اسباب اطاق ممتاز دارد قدری شسته فتمیم سر نهرا بعد باز با طاق اول رفقه نشستم خیلی صحبت متفرقه شد

بسیار خوب است
 و بسیار زیاده است

بعد برخواست سوار کالسه شده برشته از درپائین عمارت بیکر سبکی آمدیم تا دم پله سلطان آمدن بالا باز
نشستم صدر اعظمین هم بودند صحبت زیادی شد سلطان بسیار اظهار دوستی کرده برخواست رفتند
مبزل خودشان ما هم الی دم پله مشایعت کردیم همه روزه چند کشتی بنجار بزرگ از صبح تا شام پنج
شش دهنه آدم حمل کرده بطرف بیوکدره و سایر محلات شهر تردد میکنند این کشتیها اغلب مال کمپانی
دولتی راجه است و ازین محل و نقل به محلات هر کشتی سالی ده هزار تومان مدخل دارد هر وقت حمل
اشخاص میکنند ملو از آدم است یکطرف پرده کشیده زنها نشسته اند باقی دیگر پراز مرد است
درآمد و رفت این کشتیها بنغاز برای مرد میکه در قایقها نشسته عبور و مرور میکنند بسیار خطر دارد
اگر قایق نزدیک کشتی بنجار برسد زورچرخ بنجار که در یار ابتلاطم میآورد قایق را غرق میکند سه روز
قبل ازین چند نفر زن و مرد معتبر در بنغاز غرق شده تنها یک بچه با چند نفر قایقی خلاص شده اند رسم
قایق چیمای بنغاز هم این است که هر کس غرق بشود ابتدا بر وزنند بند و کسی نمیفهمد که یار اسی اینست
که مردم وحشت از سواری قایق نکنند و کار آنها کساد نشود در سال خیلی اشخاص شبها
و هنگام طوفان بنغاز غرق میشوند اما این اشخاص چون روز روشن غرق شده بودند مردم دیده
عرض کردند و شب سرشام نشسته بودیم چند صدای شلیک توپ پایی آمد تعجب کرده از پنجره نگاه
کردیم دیدیم اطراف بنغاز شعله آتش زیاد است معلوم شد که یافقین شده است برج و عمارت
بسیار بلندی در شهر است هر شب قراول دارد هر وقت جانی آتش بگیرد قرار این است که بچه ای
مردم هفت تیر توپ میاندازند که با ماد خاموش کردن آتش بروند صبح معلوم شد که ششصد خانه
در محله قاسم پاشا آتش گرفته است چون خانه های اسلامبول اغلب از چوبت بامیشود که اجتناب
آتش میگیرد خلاصه عصری سوار قایق شده رفتم بعمارت یالی چراغان کوچه میان عمارت و باغ یالی
چراغان فاصله است از روی کوچه پلی هم ساخته اند هر وقت که سلطان با حرم و غیره بخواهند
بروند باغ از روی آن میروند با کالسه از خیمه ها با آنها را ندیم سر بالا باغی است جنگلی قوی دره و تپه و است
عمارت نلکات خوب هم بالایی تنها است هنوز ناتمام است عمه مشغول کار بودند و خوش سلطان

در این بناغ است طایفه نیاوی دیده شد چند نفس بود میرمای خوب داشت یک بر سر بسیار
دیوانه بودند همچو بری در بیچکیت از باغهای وحش فرنگستان نمیده بودم متصل فریاد میکرد و در
تجاشاچیدی آمد یک بر شیب دیگر بود که تا بحال دیده نشده بود خالهای سفید زیاد داشت
در پهلوی داشت یعنی بدنش مثل ساریرها و با همان خطوط سیاه بود قفا و قی داشت این خالها
ی سفید علاوه بر آنها در خالهای سفید بجز رال میانه بعضی خالها و طوطیهای خوشترکت هم بودند از
آنجا با کالنگه قی که کجای دیگر که نفس در خالها و طوطیهای قفا و خالها که در هر خانه اشجار و عوض آبی بود و با
تیران این مردمان در نه خالها و قفا و طوطیهای قفا و خالها که در هر خانه اشجار و عوض آبی بود و با
بود در فرنگت نیز قی قفا و طوطیهای قفا و خالها که در هر خانه اشجار و عوض آبی بود و با
کردن پانچ آمده و خالها و قفا و طوطیهای قفا و خالها که در هر خانه اشجار و عوض آبی بود و با
داشته اند این پانچ و خالها و قفا و طوطیهای قفا و خالها که در هر خانه اشجار و عوض آبی بود و با
را از خالها و قفا و طوطیهای قفا و خالها که در هر خانه اشجار و عوض آبی بود و با
سینه رنگ بسیار در دیگر قدر جگر آشفته برافق و صاف می شود و حقیقت کجاست که است اما خالها
کیا بر و ترش ترش کجاست که در خالها و قفا و طوطیهای قفا و خالها که در هر خانه اشجار و عوض آبی بود و با
ایران در خارج و در داخل و در خالها و قفا و طوطیهای قفا و خالها که در هر خانه اشجار و عوض آبی بود و با
کرم می شود و اینهای مکرر کجاست که در خالها و قفا و طوطیهای قفا و خالها که در هر خانه اشجار و عوض آبی بود و با
زیر خالها و قفا و طوطیهای قفا و خالها که در هر خانه اشجار و عوض آبی بود و با
بزرگ و خالها و قفا و طوطیهای قفا و خالها که در هر خانه اشجار و عوض آبی بود و با
کشته و خالها و قفا و طوطیهای قفا و خالها که در هر خانه اشجار و عوض آبی بود و با
نانه و خالها و قفا و طوطیهای قفا و خالها که در هر خانه اشجار و عوض آبی بود و با
شده است اینهای اولش از سلطان محمود خان است اما آنرا خراب کرده خود سلطان از نو ساخته
سرکس افندی سوار با شلی سلطان که جوان نویست زبان فرانسه هم خوب حرف می زد و عمارت با

او ساخته است حاضر بود و غروب آفتاب سوار قایق شده فقیه منزل شب بخوابد زیرا که در آن
 بیاطافه باری چیده بعد از شام رفتیم روی صندلی نشستیم مگر من همه بودم محقق چهار روز است
 که با کسبای ماه و نوبت به است بطرف ایران رفته است خلاصه فقه بازید ترکیبی بود زبان فرانسه
 حرف نیز کارهای عملی کرد چند فقره از آن که بسیار غراست داشت از این قرار است ابتدا چوب
 بارکیت میوراتی از غلش بیرون آورد دوست بردار چوب کمرغ قازری زنده در آورده و با کمرغ
 بریده آن طرفت است بعد آن شتر یا قوتی دست اعتضاد السلطنة بود که گفت که داشت روی میزد و
 میبوی ترش بزرگ هم آورده روی نیز گذاشته گفت کدام را انتخاب میکنی از آن دو میبوی آنجا
 شد آن میبوی دیگر را از میان برید که معلوم شود توی میبوی با چیزی نبوده است بعد آن شتر را برداشته
 توی دستش غیب کرد بعد رفت مرغ قازری را هم که بقدر کجاشلی بود آورد توی دستش مالید تا منقود شد
 بعد از آن میبوی انتخاب شده را با چاقوا از میان بریده قازری را از توی میبوی آورده آن شتر شاه زاده
 بسیار محکم با تافته نازک سرخی بپای قازری بسته بود و دستمال صدر عظم را گرفت داد صنیع الدوله
 با چاقو دستمال را بریده و لوله کرد که داشت توی طباخچه انداخت بعد یک بطری در دست بی
 صبی را آورده گذاشت روی ستر دستمال دیگری گرفته و راهم صنیع الدوله بریده و سوزاند و مال
 مالید بدستش غیب شد چهار عدد قایق سیکار که در جیب پیشینیهها بود گرفته گذاشت روی نیز
 و گفت یکی را انتخاب کنند صدر عظم یکی را انتخاب کرد و داد دست حسام السلطنة فیه در
 دستش بود اول نزد بطری را شکست از میان بطری یک قمری زنده در آمد که دستمال صدر
 عظم را پیش بسته بود بجهت همان دستمال بود که اسم صدر عظم را هم برای نشانه بدستمال نوشته
 بودند بعد از توی قایق سیکار دست حسام السلطنة دستمال دیگری که بریده و سوزخته بود
 در دست و بی غیب در آورده دست آن شتر از مردم گرفت داد دست یکی از پیشینیهها کیلاسی آورد
 تخم مرغی را با سفیده و زرده توی کیلاس شکست آن شتر را راهم انداخت توی آن کلاه جکیم
 و کیسون را گرفت آب تخم مرغها را با آن شتر با از کیلاس خالی کرد توی کلاه بعد کلاه را سر آری

کردن اکثر با هر یک بدسته کلی بسته از کلاه بیرون افتاد توی کلاه هم به سجده تر و تخم مرغی نشده بود باز اکثر شاه
 نداده اعتضاد السلطنه را گرفت گذاشت روی میز دو همد و اندا آورد گفت یکی را انتخاب کنید انتخاب
 شد اکثر را دست گرفته غیب کرده هندوانه را برید از توی هندوانه تخم مرغ درست پنجه درآمد تخم را هم
 شکست یک کردوی بی عیبی درآمد کرد و آورد و جلوه مازنی که گذاشت جلشی بامین السلطنه و اداین السلطنه
 با یکدیگر بفرست تمام شکست اکثر اعتضاد السلطنه از توی کرد و درآمد بازیهای غریب بسیار کرد
 روز طبیعت و ششم امروز نهار را در منزل خوردیم کامل پاشائین دار الشوری دولت عثمانی
 که مردی بسیار خوینگی است بظهور آمد این چند روز که نیامده ناخوش بوده است داماد محمد علی پاشای مصر
 معرفت مرد پرست بسیار صاحب دولت است اورفته را شد پاشای وزیر خارجه آمد برای تشکر نشانی
 که پاه داده بودیم با او صحبت شد دو ساعت نیز و به ماند سوار قایق شده رفتیم کشتی پر توپ و پانزده شسته
 بیای صدر اعظم قدیم قدری نشسته قوه خوردیم بای با صفائی دارد از بیکلر سیکل تا بای صدر اعظم خیلی
 راه است حرف دست چپ در خاک اروپ واقع است در محله یکی کوی از اینجا میرود و بطراییه از اینجا
 میگذرد و مساودت با قایق الی منزل آمدیم غروب میسر شد روز دوشنبه عزمه شهر رجب
 الحریب از اسلامبول حرکت شد به پونی از راه دریای قرا و نیز صبح برخاسته نهاد و منزل خوردیم
 چهار ساعت اردسته رفته باید بجات سلطان برای دوا بر میومش روز زور و تشرفیات بعمل آمدیم
 پائین سوار قایق شده صدر اعظم میرزا ملکم خان علی بکت هم بودند راندیم رسیدیم با سکه طلوعه با نچه صدر
 اعظم عثمانی با همه وکلای دولت اسکنه و سلطان تا پای پله عمارت آمده بودند دست داده رفتیم با ناه و کلان
 معینی کشیدیم صدر اعظم هم بودند خیلی صحبت شد برخاسته آمدیم منزل ایچی کیر الکلیس بحضور آمد قدری صحبت
 شد بعد از یک ساعت دیگر سلطان آمد تا پای پله رفتیم دست داده آمدیم بالا که طاق قدری نشستیم باز
 صحبت شد برخاسته رفتیم در قایق مخصوصی که جای ما و سلطان و غیره متوقف بودند نشستند راندیم برای
 کشتی سلطانی که از بر بندری سوار شده بودیم و انصافا عجیب شتی خوبست قمرین بابا را از صبح و دیروز
 آمده حاضر بودند با سلطان و صدر اعظمین باز چند دقیقه روی صندلی نشستیم سلطان برخاستند الی

۱۹۶
 دم به کشتی مشایعت کردم از کشتیها شلیک توپ کردند بقدر تمیعات هم برای کشیدن لشکر بعضی
 کارهای دیگر معطل شده بالاخره دوساعت و نیم بغروب مانده اسلامبول را در آن کرده براه افتادیم
 کشتی از نیاز با آرامی میرفت نزدیک بود که دره و طرابیه که منزل سلاق سفراست کشتیهای سفرای خارج که
 بمشایعت آمده بودند پیداشد کشتی فیروز انگلیس و روس بسیار کشتی بزرگ خوشیت هر یک लाख زیاد
 داشتند همه بالایی و کلها رفته موراحی کشیدند کشتی ایلمچی فرانسه و غیره همین طو کشتی مالیتا و ایلمچی روس
 سوار قایق شده آمد بالایی کشتی به حضور رسید خیلی صحبت شد بعد اوردت سیر زالمکم خان ایلمچی مقیم لندن
 حاجی محسن خان ایلمچی بنشینم اسلامبول و زما سخنان که سعادت بیاریس میکند با ایلمچی روس گفتند اسلامبول
 طمون صاحب شارژ در فرانکلیس که در این سفر همه جا با ما بود آنهم در اسلامبول ماند که بروی انگلیس
 باز خواهد آمد را ندیم از بنا زد کشتی در آن روز که طرفین آن گوه است لب دریا قلعیات و سنگهای
 مستحکم ساخته اند همه جا توپ بود شلیک کردند کشتی طلوعه که از بند نری همراه ما بود چو در غروب شد
 آن کشتی موسوم به عسیر که کشتی جنگی است آورده اند گفتند خوشیت اغلب توکرها اینجا هستند و این تفصیل
 از سخنانی حسنعلی خان خیرال وزیر فواید مجرب الدوله نصره الملک شجاع السلطانه احتشام الدوله مسرور
 بشا رسالطور خان تاجیک یا اسبهای ما تا این کشتی چون جنگی است تندرو نیست کم قوت مانده
 بالاخره منفذ شد گویا که وزیر از ما انشاء الله چو بی برسد شب را با سودکی خواهیم ماه رجب الحریبا
 قوی دریا ویم بروی نظر حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام علیه اشرف
 پاشای عثمنداران نیستند که کشتی زمین خورده سرد و سفش شکسته است حکیم طولوزان و غیره را آنچه کرده
 امروز طولوزان مارکوپاشا حکیم پاشای سلطان را در عمارت بجهت آورد خیلی صحبت کردیم مردیست چل و پنجاله
 باریک زرد رنگ ریش را بیشتر اش سبیل دارد فرانسه خوب حرف میزند گویا اصلا یونانیست از قدیم حکیم سلطان
 روز شنبه دوم شهر رجب صبح از خواب برخوایتم هوا از رحمت خدای تعالی مثل شبت دیا
 مثل آئینه صاف بود دست همه جا آبست الی سواستما پول و دست راست منگت اما طولی غما نکوت
 همه جا از نزدیک ساحل میرفتم کوههای بلند همه جا پیدا بود همه کوهها بکمال انبوه و درخت کجی هم داشت

در بخت که هوا گنگست ز راحت و آبادی پیدا شود بسیار کوههای خوب و درهای تنگت دار و صفت
که کم از ساحل دور شدیم امشب بیدار ساخت رفته مجازی بندر سینوب میرسیم از آنجا الی بونی دیگر
ساحل دیده میشود سینوب از زمان جنگ سو استا پول که روسها کشتیمای عثمانی را آتش و دناشتا
ری یافته است و قنیک مجازی سینوب رسیدیم بادی از سمت قرم آمده به جلوی کشتی می خورده
چیزی بود اما کشتی را حرکت پر زوری میداد و در صبح تا آنکه که آب دریا خیلی آرام بود اما بسیار
بزرگ بقدریکه آب از دریا آمده روی آب بازی می کردند روز چهارشنبه شهر حبیب
و نیشب آنجا رسیدیم و آب بسیار خوب و دریا آرام بود و ساحل بسیار صاف و صاف بود و دریا
قران خوانده بعد از نوا سیدم شده ساعت بعد برخواستیم آنجا رسیدیم دریا هم آرام بود و در ساحل
چاپاری از طهران رسید از روز گذشته جات داشت از مملکت سیستان اخبار مفصل بود آنجا
نقد هم جای ایران در غایت امنیت و آسودگی بوده است این دیار اگر قره و دیگر اسم که داشته
اندر حقیقت دارد اسم با ستمی است اکثر بنظر من از دریا های بزرگ دیگر سیمیه تراست و دیوار است
که نزدیک بود چند مرغ که کشت نک پریدیم بختی آمده آنجا نشست که سنده اند ساحل دور شد و دست
غیر و اندر به و ننگای استیجی میکنند اگر چه ساحل پیدا نیست اما از فراستی که خدا داده است
رو به سمت راست که ساحل نا طولی است و نزدیکتر است پسند باز بر میگردد یکی از
انبار گرفته نوی قفس انداختند آب خورده بعد از دقیقه مردا مردی که محبت غروب مانده
باز یکباره نزدیک شدیم شهر و بندر طراپوزن پیدا شد شهر و خانه ها را باد و برین دیدیم شهرگی
در دامن کوه نوی دره واقع است باز از کنار دور شدیم شب شکام شام خوردن و عدوت
از سمت مغرب پیدا و هوایره شد اما باد نبود بواسطه همان تیرگی مغربی و رعد و برق که اشد
حالت دریا دارد دریا را منقلب کرد و شام خورده بالای کشتی رفته قدسی شقیم دور آسمان صابر
و تاریک بود و از همه جوانب برق شدید میزد و صدای رعد میآمد وسط آسمان باز بود و با هم کمی
میآمد و میزدیم الی صبح رعد و برق شدیدی بود بسیار مهیب و ایرومه جارا گرفته بنای لریدن آ

۱۹۸
 روز پنجشنبه چهارم امروز باید وارد بندر پوتی بشویم و شب بواسطه انقلاب دریا بهر جهت
 یک ساعت بیشتر خوابم نبرد صبح زود برخاستم نماز کرده قرآن خواندم هوا بسیار منقلب بود باران شدید
 بارید یک برقی بنجاه قدم از کشتی دور تر زد بدریا صدای هزار لوب کرده آب دریا را از دم
 پاشید اگر این برقی بکشتی می خورد کشتی را با لمره از هم متلاشی میکرد و ایها منظور بود یکدو ساعت
 خوابیدم از حرکت کشتی معلوم شد که بسا جل نزدیک شده ایم برخاستم الحمد لله از دریای بزرگ
 خلاص شده بسا جل رسیده بودیم سواحل پوتی پیدا بود همه جنگل و کوه است هوا و طبیعت زمین
 بسیار شبیه کیلانات بود چون کشتی که مانده بودیم خیلی بزرگ بود و نمیتوانست نزدیکت برود ایستاد کشتی
 از دور دیدم در پهلوی میانه معلوم شد کشتی عسیر است که عقب ما بود و می گفتند چون مندر و نیست
 ساعت از ما عقب تر خواهد آمد و شب بعلت بدی دریا کشتی ما را بواسطه دریا برده از نزدیکی کنار ه اجتناب
 کرده بودند و در مقصد که پوتی باشد نیرفته و آن کشتی چون باد از عقب بود باد بانی کرده خیلی بیشتر از ما
 پیوتی رسیده بوده است بسیار شکر کردیم که آنها عقب نمانده رسیدند کشتی بخار کو چکی از طرف پوتی آمد
 که ما را بر دوش منجیکوف و کولونل بزرگ همانداران سابق که ابتدا با تری آمده بودند و آن کشتی بودند
 از دیدن پرش بسیار خوشحال شدم اما دریا چون هنوز تلاطم زیاد داشت هر قدر میخواشتند آن کشتی را بکشتی
 سلطانیه متصل کنند غیث چند دفعه آوردند نزدیک کشتی ما هم خورد و مانع و بغل کشتی منجیکوف شکست اما
 نه زیاد دفعه دیگر خواستند بچسباند پاک کشتی سلطانیه شکست بالاخره قدری صبر کردند دریا قدری
 آرام شد آنوقت آورده بهم وصل کردند قدری از بارهای مخصوص ما را با بعضی از شاخه ها و
 لوکره بار و دبا کشتی ما هم رخصتیم اشرف پاشا صاحب هماندار را دیدم سرش شکسته بازوی راست درفته
 بود رفته بود بکروشن رویش هم گهوده شده با حالت بدی بسیار افسوس خوردم تحتی که عرضی این کشتی
 بان کشتی که داشته بودیم بسیار خطرناک بود از آن روز فقیم بان کشتی صنایع الدوله در کشتی سلطانیه
 ماند که بانی بار بار از بیاورد و جمعی هم مانند بعد از نیم ساعت رسیدیم بدهنه رودخانه پوتی که داخل دریا
 میشود امش ریون نزد خانه بزرگ است اما کشتی از نیمه ششک بیشتر غرق شد و در طرفین رودخانه آبادی

کمی دارد خانه مثل خانه های رعیتی مازندران و کیلانی زمین رطوبتی و هوای بدی دارد و بوی و تب در اینجا بسیار است کم شروع آبادی اینجا کرده اند بندر پوتی هم بست که گاه خوبی ندارد کشتی بزرگ که هیچ نمیتواند برود خانه اینزدایت کنار پیاید باید و دراز بندر با سیر و کشتیهای کوچک حمل و نقل مردم و با تجارتی را کبندیک کشتی بخارا از انگلیسها و دو کشتی بادبانی از عثمانی با در بندر دیده شد صحرای جنگل است و منتهی بکوه میشود هم جنگل انبوه است کنار رودخانه را از دو طرف برق زیاد زده بودند از کشتی که بیرون آمدیم لب رودخانه اطاق کوچکی موجود کرده بودند و کراندوک مثل برادر امپراطور که جانشین و فرمانفرمای قنار است با صاحب منصبان و ژرنا لهادم اسکله حاضر بودند از کشتی پائین آمده دست بشاه زاده داده فوج نظامی را که از اسکله تالیب کار ایستاده بودند پیاده رفته دیدم جمعیت زیادی از طوایف مختلفه ایستاده بودند هر کس لکزی ارمنی کرجی مسلمان و غیره از اهل باش اچق فرنگی و غیره این محاکمات خبری باش اچق است یعنی سر برهنه و اقامت هم اینطور است که اهالی باش اچق سر برهنه هستند ابدان و مرد و بچه عادت ندارد که کلاه سر بگذارد پای تحت باش اچق شهر کوتایس است که باین قنقلیس دیوتی است خلاصه بشاه زاده زیاد تعارف و صحبت کنیم انصافا شاه زاده بسیار خوبست و زمانیکه لپور بورغ بودم شاه زاده آنجا نبود از دیدنش بسیار خوشحال شدم از همه برادرهای امپراطور کوچکتر است از طرفین عارض ریش دارد چانه را میترشد چشمهای بزرگ و خوشحالت قد بلند مزاج قوی بعد از نیم ساعت سوار کالسکه بخار شده را ندیم حکیم الکیم مانند که بار بار آبراه آهن برساند مترجم جانشین کیارف پسر شاه میرخان فارسی فرانسه را خوب حرف میزند کالسکهها همه بهم راه داشت این راه آهن را تازه ساخته اند الی قنقلیس بک خط راه آهن است و آمد و رفت همه درین مکتب است بسیار زحمتهای شیده اند برای ساختن این راه زمین با همه جنگل و با طلاق و پر آبست خشک کردن این طور زمین و ساختن راه آهن کار مشکلی است بعد از باطلایا همه جا کوه و دره است و راه متصل به سنجو در دهم بالا سیر و داز رودخانه و پلها میکند و بعد از قنقلیس باید سرازیر برود باین جهات کالسکه بخار نمیتواند مثل ترنهای فرانسه

تندرو و ساعتی دو فرسنگ و نیم شیر فقیم خاصه نجیاعت بغروب مانده براه افتادیم بود ابرو منصل باران
 شدید میآمد راه هم کوستان و کل بود غروب می رسیدیم بیکت استادیونی که نزدیک شهر کونایس است
 اینجا غذا حاضر کرد و دو روز کا کسکه ایستاد پیاده شدیم رفقیم باطریق برنجیده بودند شام مختصری صرف شد یک
 سرباز هم ایستاد بودند از راه اندک می باش اچق لباس عجیبی پوشیده بودند بطور آن قشون قدیم قباهای کشاد
 سرخ سرشان مثل قاسه پارچه سرخ بسته بودند در کمرشان کتک طلا نخی و یکت بکده داشتند لباسشان شعیه
 لباس نزد و فرانس و طو و هند و کستان اما تفکرشان از تفکر کما ای سوزنی کارچیه خانه طول بود و
 کاسه کشیده را اندیم شب را با راحت خوابیدیم صبح بسیار زود بانه تقطیس نزدیک شده با کالست از خواب
 برخاسته بخت کوشیدیم کاسکه ایستاد رفقیم میرون جانشین با صاحب منصبان زیاد و کیفوج حاضر
 بودند با جانشین سوار کالکس و بازی شدیم و بسیار زد و دیو اسطه آمدن باران با کسب میار سردی هم
 با کرد و خاک میسایر و چغای که پیچیم میسوحته دیدیم در شب جانشین ذبحی بکلی جهنم با
 انطی و خیره ایستاده بودند با همه احوال پیری شد حاکم تقطیس هم با کرد ضایان دکا انتران آمده نان و نمک که
 رسم است آوردند لطف منصفی زبان فارسی نوشته بودند اینا دیم تا لطف را که گفته که فارسی میار است
 با کمال فصاحت بیان کرد بعد رفقیم بالا در اطاق پیش اربیدانند که از شاه زاده های کوچی است با
 بارون بیک که کار که از جرقه ها ز است ایستاده بودند جانشین میرونی کرد در پیش اربلیا انصاف را
 میسایریم هشت سال قبل ازین که به بند فرج آباد ما نذران رفت بودیم از جانب امپراطور با کسب
 جنگی و پس آنجا آمده بود و بعد جانشین اطافها و منازل را از شاه زاده خودش رفت بخار خور و تواریم
 شایق تقطیس در نوی درد و انظار فاش کوه است در دامنه و سر کوه هم خانه هست و دو خانه که از میان شهر
 میگذرد در این فصل آتش زیاد بود پلی بر روی آن بسته اند حرف شمال رو خانه شتر ناز و حمار و فیکسات
 که عمارت جانشین و حاکم نشین هم آن طرفت حرف جنوب شهر قدیم تقطیس است روی شتر آثار طلعه قدیم سلطان
 که جیه است این شهر چاه سال قبل از این بسیار محتر و کثیف بوده حال که کم خانها و عمارات و کتب خانها و کجا
 وسیع سنگ فرش میازند قلعه کوه قاف که فرکیان کا زکیت میگویند از شهر پیدا بود بسیار کوه و قلعی است

معمولاً ز برف بود و سواره عمارده ساخته که حالا با نظرف کوه باکال سکسیر و نذکه شهر و لاد قضا از نظرف
کوه و راه مسکو و حاجی ترخان است از شکلی دور قفلیس کوههای خشک است دور تر از شهر مجکل دارد و هوا
شهر خوب نیست در تابستان و پاییز بسیار گرم و مختلف است کاهیکه باران در اطراف یا شهر باید بسیار
سرد شده بعد باز گرم میشود و هوایش تب و نوبه خیز است پنجاه هزار نفر جمعیت شهر است اغلب غربا و خا
رجی و مخلوط از طوائف مستند ایرانی و کرچی و روسی و اغستانی چرکس المان ارمنی میوه خوب از قبیل هندوانه
انگور و درختان دار و امروزی در بین جانشین که در همین عمارت منزل ماست از چند اطاق که ششم یک تالاری
بود که بناهای ایران ساخته و کچ بری کرده بودند با آئینه عمارات خوبی داشت اسباب اطاقها همه از ایران
بود و قالیهای خوب بزرگ و کوچک و فراوانی قاشنی کرمانی اسباب میز و تخت و غیره از خاتم شیرازی و همدانی
پردهای اطاق از قالی بود پارچهای کلدوزی رشتی در شکا و بالش و روی میز و صندلی و غیره بکار برده بودند
اسباب و صنایع ایران را نه برای اینکه مابین عمارت آمده ایم گذاشته اند بلکه از قدیم بوده است یک
خوس سیاه بزرگی که جانشین سابقاً شکار کرده مثل اینکه زنده است در گوشه اطاق و ادانته اند اگر غفلت
کسی به بیند خیال میکند خوس زنده است جانشین بدو از برای اطاق اسلحه زیادی از قبیل شمشیر قداده
تفنگک طپانچه اسلحه قدیم مثل زره کلاه خود زین و برک بارکاب یراق اسب مرصع طلا و اسباب عاجی و
چیده و آویخته است حتی یک پیوز قدیم که در ایران سابقاً معمول بود در طاقچه اطاقش بود همه اطاقها ششم
از پنجره اطاقها چشم انداز خوبی بشهر قفلیس و کوهچا داشت قدری نشسته بعد رفتم با طاق زوجه جانشین که متصل
بهین اطاق بود آن جاقدری توقف شد زن جانشین خواهر کراندوک بادا است که در شهر کار سر و المان
با برادرش نماز خوریم پنج پسر و یک دختر از جانشین دارد و پسر بزرگش چهارده ساله است اولادش در
سپلاق بودند اسم زوجه جانشین الکافه اود و رونا است بعد برخاسته با طاق خودم آمدم بلافاصله
زن جانشین با جانشین باکال سکسیر نشسته رفتم تماشاخانه تا بسمانی بنای بسیار مخمربست سفیدکاری یک
چهل چراغ برنزد داشت که با کار روشن بود تماشاخانه از صاحبان روس و غیره پر بود همه بیت دوست
نفر آدم میکیر و موزیکیت خوب نژد بعد پرده بالا رفت چند اکت دادند بزبان روسی حرف میزدند خوب خوانند

بازی و رقص و حکایات خوب نشان دادند بسیار با مزه و با خنده بود زنها و جوانان روسی خوب و خوشکل بودند یک رقاص فرانسوی هم بود بسیار خوشکل و خوب میرقصید و دو سال است اینجا آمده در آخر رقص ملتی روسیه را کردند و بعد از آن رقص کرچی که بسیار خوب بود جمعی از کرچی در دو طرف ایستاده دست میزدند مکنفر طنبت و دو نفر سر نای ایرانی میزدند بسیار خوش آهنگ یک دختر و یک پسر میرقصیدند شبیه برقصای ایران در بین بازی که پرده افتاد غنیمت پاشین باغ کوچکی بود چمران خان کرده بودند قدری در چادر یک بالایی سکوی باغ زده بودند نشستیم بعضی از زنهای کرچی و غیره را جانشین معترفی کردیم بمنزل رفته شام خوردیم درین بین منشی حضور حکیم الممالک صنیع الدوله که عقب مانده بودند رسیده بار بار آوردند اما تعریف غریبی از طوفان دریا میکردند منشی حضور و صنیع الدوله که در کشتی سلطانیه بعد از آن مانده بودند گفتند عینکه ما از کشتی خارج شده پیوتی رفته بودیم دریا منقلب شده بود بطوریکه هر قدر خواستیم بودند کشتی بخار کوچک روسها را به سلطانیه بچسباند ممکن نمیشد از شده موج آخر کشتیها بهم خورده چرخ هر دو شکسته بود بالاخره بهر از رحمت کشتی کوچک را نزدیک آورده همین که موج آنرا بلند میکرد است یک لنکه بار از آن کشتی باین کشتی میبازد خستند یا مکنفر آدم خودش را بکشتی میرساند خلاصه با بهر از جان کسندن بار و آدم اهل کرده بودند منشی حضور میکفت اگر چه ساحل نزدیک بود چنان امواج مارا بهو امیرد و از بالا پرت میکرد مثل اینکه از قله کوه پرت شویم الحمد لله تعالی که این انفکات ساعت قبل از آن که ما در دریا بودیم نشد اول بنا بود که از راه کوه قاف و کزنیک به بندر بطر و شکی رفته از آنجا با تریلی برویم و در آن راه اخبار نموده غرا ده و کالاسکه و غیره حاضر کرده بودند چون هر قدر دریا را کم کنیم صرفه در آنست خواستیم از باد کوبه سوار کشتی بشویم قرار شد باده نفر برویم باید کوبه و سایرین همه از راه بطر و شکی رفته سوار کشتی شده بیایند باد کوبه از آنجا ما هم سوار شده با اتفاق برویم انترلی صنیع الدوله را ما مور کردیم که تقطیس مانده بار هائیکه بجا پارچی نمیشد حمل شود با جمعی از همراهمان با تریلی برساند روز جمعه در تقطیس بودیم که تقضیاش نوشته شد روز شنبه ششم امروز بهمن میرزا که از قرا باغ آمده بود بحضور رسیدش هفت پسر بزرگ هم دارد که همه بحضور آمده بودند عصری با جانشین بکالاسکه نشسته شهر را قدری کشیم گرم بود و گرد و خاک

زیاد رفتیم آخر شهری باغ مجتهد که آقا میر قنار ساخته است اکثر اهل تغلیس نظامی هستند و قنار قشون
شب در خانه جانشین شام همان بودیم اول تبالاری رفتیم که صاحب منصبان زیادی از اهل قلم و
نظام و غیره بودند همه ایستاده جانشین یک یک را معرفی کردیم من میرزا هم بود بعد رفتیم در تالاری هر
میز نشستیم جانشین در دست چپ و زوجه ایشان در دست راست و سایرین هم بکمر است مینشسته
نشسته بودند بعد برخاسته بالکون عمارت که مثل جهانبیت و باغ عمارت نگاه میکنند رفتیم حرم افغان
بسیار خوبی در باغ بود کشت بازاری متنازی هم در روی کوه جاو عمارت کردند جمعیت زیادی از نجبا و
رعیت و زنهار و دخترهای خوشگل کرجی و فرنگی در باغ بودند بعد از آتش بازی در قش قزاقی که بطور بسیار خوبی
میرقصند و در بین رقص طپانچه میزدند رفتیم پائین باغ را گردش کردیم باز و باز روی زوجه جانشین
داده بودیم کل خیابانهای باغ را گردش کردیم همه نشان شیر و خورشید ساخته و شش را روشن کرده
بودند مگر افغانی از امپراطور رسیده بود جانشین بپا داد خواندیم احوال پرسید کرده بودند بعد آمدیم بالا باز
قدری نشسته مراجعت منزل کردیم امروزار جانب خلیفه بزرگ اوج کلیسای ایروان کشیشی آمده
عرضیه آورده بود از طهران تلگراف رسیده بود که حاجی سید اسد الله مجتهد اصفهانی تعقیبات سیرفته
در کزند فوت شده است بسیار افسوس خوردیم روز یکشنبه به قشتم باید از تغلیس برویم بپا داد
کو به صبح زود برخاسته نماز خوردیم معتمد الملک و شاهزادها هم امروزار راه پطروشکی رفتند
شش ساعت بغروب مانده راه افتادیم جانشین و همه صاحب منصبان قفاز حاضر بودند
بچ کالسه هم برای ما حاضر شده بود بهر کالسه اسبهای متعدد بسته بودند سوار شده از توی شهر گریه
تغلیس رفتیم جمعیت زیادی بود از شهر خارج شده بچا پاری را ندیم همه جا رودخانه که ماند در دست
چپ بود اما کم کم از ما دور میشد کنارهای رودخانه بید و بعضی درختهای جنگلی بود که بتری میزد هوا
بسیار گرم و کرد و خاک غریبی بود از تغلیس که خارج شدیم دیگر در طرفین راه هیچوجه آبادی نبود تا چشم
کار میکردیم صحرا و کوه خاکی و گلی بود که در هر دو طرف حتی یک چاه یا خانه ساخته اند که اسب عوض کنند
راه هم از تغلیس تا قریب شش فرسنگ ساخته یک ریخته اند چندان که دو خاک نیست اما راه که تمام شد کرد

و خاک زیاد است در چند چایارخانه ایستاده اسب کالسکه را عوض کردند در هر چایارخانه از سواره
 قزاق و مسلمان حاضر بودند که سواره را هم عوض میکردند در چایارخانه الکت زبان ترکی یعنی بکیر و برو
 بنار حاضر کرده بودند یک ساعت بغروب مانده بود بعد سوار کالسکه شده باز را ندیم هتتاب بود از یک
 رودخانه که نشیتم پیش از چایارخانه الکت ملی داشت ملتی بگوشید سه ساعت از شب رفته برود
 خانه اغتفار رسیدیم رودخانه بزرگیت اما درین فصل آب کمی داشت چایارخانه اینچا را هم با هم
 رودخانه موسوم کرده اند از طرف رودخانه چایارخانه بود که باید شب را بنحو اجم و دوسه اطاق داشت
 شام خوردیم کرم بود گفتند حاجی میرزا علی مشکوة الملک آمده است بسیار تعجب کردم حاجی از تبریز از
 ایروان آمده دور از هم همین جا بوده است قدری از اخبار طهران و غیره صحبت کرده بعد رفت
 صبح هم بنخواهر برود و تقیلس روز دوشنبه ششم باید برویم بشهر کجبه صبح زود برخاسته براه افتادیم
 صحرای کرم پر کرد و خاک بدی بود اینجا با محل نشن قزاق تا نا راست این قزاق همه مسلمان و چهار پنجره خانوا
 هستند اما خانوارشان اینجا با اثری معلوم نبود طرف دست راست از نزدیک رسته کوهی بود که پشت
 آن میرود الی دریا که کوچکی ایروان دست چپ هم گیر رسته کوه غامی خشکی از دور پیدا بود رسیدیم بچایارخانه حسن
 سوار اینجا با طرف خاک و محل طایفه شمس الدین لوست است اینطایفه بهم پنج شش هزار خانه و دار هستند
 حسن سوار رودخانه ایست آب کمی دارد قدریکه رفتیم بچایارخانه طادوس چای رسیدیم این رودخانه هم
 آب کمی داشت رسیدیم بچایارخانه نکم اینجا بنار خوردیم در هر چایارخانه از طوایف آنچول و خوش سواره
 پیاده جمعیت زیادی آمده بودند جمیعاً حتی بچای کوجاک اسکی دارند همه این طوایف مسلمان هستند
 بعد از بنار رفتیم بچایارخانه شکور اینجا دیگر طایفه شمس الدین لوست تمام میشود جز کجبه است روی تپه
 کوچکی آثار قلعه آجری محکمی از قدیم دیده شد رودخانه از پائین قلعه میکند رد آب کمی داشت آثار پل
 آجری بزرگی دارد اما نصف پل خراب شده است این صحراها هم همانطور کرم و کم آباد است رسیدیم
 بچایارخانه قره یراز آنجا رانده دو ساعت بغروب مانده بشهر کجبه رسیدیم حاکم بلوکات کجبه در کم آمده
 بود با سواره حاکم شمس هم با سواره و بزرگان دیگر تا نیم فرسخی شهر آمده بودند شهر کجبه دور

باغالت و توی شهر خانهای پست محقر قلعه قدیم کنجه که قلعه آجری سختی بوده حالا خراب و قدری باقی است
 خندق و خاکریز بسیار معتبر داشته است حالا مجلس کرده اند از میان شهر رودخانه میکند و اما آبش
 بسیار گشت پلی تازه ساخته اند آنطرف رودخانه محل فرنگی و ارمنی است اینطرف مسلمان خانه حکم
 در محله فرنگیهاست منزل ما آنجا بود خانه بسیار محقر است در روی تپه پائین آن باغ کوچکی داشت جمعیت
 این شهر بیشتر از نصفت مرثت هزار نفر بنظر بنام روز سه شنبه شهر حجب المرحب
 باید امر و زبر و یم پوریان چای که از محال شکلی است صبح سوار شده از شهر باغات کنجه که شش سحر
 افتادیم دست راست همان رشته کوه دیروزی الی تفرنگ راه دیده میشد بعد کم دور شد بنظر
 دورتر از شهر در سر راه مقبره شیخ نظامی است مقبره آجری بسیار محقری بود بعد رسیدیم بکوارک
 چای که رودخانه بود دست چپ هم خیلی دور همان رشته کوه خاکی بی آب است که بطرف شکلی کشیده است
 خلاصه هوای بسیار گرم و زمین خشک و بد بود رسیدیم بچا پارخانه قارقلی چای از آنجا بچا پارخانه منگی چا
 و ور رسیدیم که در کنار رودخانه کراست برای ما الاچقی زده بودند و در شسته و گرم مثل حمام
 برای صدر عظم و غیره از برک و خشت اطاعتی ساخته بودند خوش هوا بود اما مردم پیدا بودند شایان
 و غیره با عراده جواهر خیلی عقب مانده اند عراده بار جواهر شکسته بود تا جای آن را عوض کرده خیلی زیاد
 مانده بودند قبل از رسیدن آنها بنا را خوردیم بیک ماهی بسیار بزرگی طور انداخته از رود گرفته آوردند
 متاجر و دوزخ بوجوانی ارمنی و آنجا حاضر بود اجاره شیل اینجا جز اجاره شیلات سالیان است
 رود که اینجا عریض است اما کم جریان و عمقش هم پیش از یکت ذرع نبود و کشتی بهم بسته رویش تخته
 بندی نموده فرش کرده بکطاب بطوری از اینطرف با آنطرف کشیده بودند اسباب محقری
 میان کشتی بود بسته بیک دیرک بزرگ کطاب را می کشیدند کشتی ب حرکت آمده بار و آدم را با آنطرف
 میرساند اقل کالسکها را بردند بعد من رفتم بعد صدر عظم و غیره با بار آمدند براه افتادیم الی منگی
 چا و ور خاک کنجه بود آنطرف آب خاک شکلی است رشته کوه دست چپ هم همان طور کشیده بود اما
 حالا بان نزدیکتر بودیم پشت این کوه خاکی کوههای داغستان است و شهر شکلی هم در دامنه همان

کوه افتاده است در قله کوه شکی برف زیادی بود از اینجا تا شهر شکی که حالاً روسها نوخامیکویند پنج
شش فرسنگ راه است بعضی جا های زمین جنگل است بعضی خار بعضی بوته که بعضی خاک خالی از توی
کالسه که که بجا پاری سبفت تفنگ می انداختم روی هوا چند مرغ که بزبان فارسی سبز قبا میگویند زوم
رسیدیم بجا پارخانه چاق لکه در محال ارش شکی واقع است نماز خوانده عصرانه خوردیم از اینجا سوار شدیم
بجا پارخانه عرب فقیم بازار محال ارش شکی است دو ساعت از شب رفته توریان چای رسیدیم رودخانه
عظیم غنی از طرف کوههای دغستان و شکی میآید و در این صحرا بازراحت میشود از تفلیس تا اینجا آبادی
هیچ ندیدیم بجز چا پارخانه و اسم محالات دیگر رسمی از آبادی و ده دیده نشد چا پارخانه اینجا بسیار گرم و
پر شنبه بود لابد لاجقی زده بیرون خوابیدیم بعضی از بیک زاد با و احاطه شکی آمده بودند روز
چهارشنبه دهم صبح زود برخاستیم حکام کجه و شکی و غیره مرض شده فرستند را ندیم دست
راست جلگه بود محال آق داش که ارش هم میگویند و جز شکی است در اینجا واقع است باغات
د بات زیاد بنظر آمد که از توریان چای مشروب میشود قدریکه فقیم محال آق داش تمام شد بجا پارخانه
کوک چای رسیدیم حاکم کل باد کوبه و شیر و انات چون آنجا اول خاکش بود حاضر بود صحبت شد
جوان بسیار مؤدب خویشیت آتش استر اسلکی ایستاده اسب عوض کردیم جمعیت زیادی از
اهل شیروان و علمای اسلام به ملاقات ما آمده بودند قدری با آنها صحبت شد را ندیم دست رشت
باز جلگه وسیعی است که جز شیروان است و از رودخانه کوک چای مشروب میشود د بات زیاد
بنظر آمد جلگه حاصل خیز است اما گرم سیر است چپ همان رشته کوه همه روزه است به چا پارخانه
قره یارنی رسیدیم اسب عوض شد د بات قره مریان و یکه خانه و کرد کنند که از رعایای روس هم
انجا نشاندند و دیده شد این د بات چندان معتبر نیستند رسیدیم به چا پارخانه کولولو نهار آنجا خورده
شد و نمخن که سابقا حاکم شاخی بود و در اوقات سفر ما برشت با قوی مکن حاکم باد کوبه آنجا آمده بودند و
شد همان طور فریه است خانوار روس آنجای نشینند بعد از نهار سوار شده را ندیم از رودخانه کرده
که نشینتم آب کی داشت ده پادار دکلانلو خبر سیروان است این رودخانه ناسیکه نوشتم همه

از کوههای داغستان که پشت همین رشته کوه دست چپ است سرچشمه دارند هر کجای این کوه دره و
 مجرخی دارد این آب با از آن دره گذشته به جلگه شکی و شیروان میریزد رسیدیم بجا پارخانه آقو که ده بسیار
 معتبرست و باغات زیاده از انجیر و انار و غیره دارد بسیار شبیه است بده کند طران اما باغات کند این
 زیاده تر و معتبر تر است رودخانه آقو از وسط باغها میگذرد و قسمت بزرگ ده سمت شرق رودخانه
 طرف مغرب رودخانه محال حوا و زومر قش محال قشون است که بجزه شماخی است خلاصه دکان
 میوه فروشی و غیره زیاده داشت پیاده شده میوه خورده نماز کرده سوار شدیم از آنجا چو خم میرو
 رو بشمال بالای همان کوه دست چپ از همین دره سربالا رفتیم اول بنظر کوه کوچکی میآمد اما خیلی بلند
 بود راه کالسکه را بسیار خوب ساخته اند کالسکه و اسبها راحت میروفتند کم کم رسیدیم بقله آن طرف
 کوه خیلی بلوط بود و قراول زیاده داشت از قلعه کوه با نظر فانی باد کوه بهر همه کوهستان است
 سرازیر شدیم غروب شد و چار پارخانه شرا و ایل قدری مکث کرده باز سوار شده راندم دو ساعت
 از شب رفته وارد شهر شماخی شدیم جمعیت زیادی بود همه جا را چرخانان کرده بودند مردم بسیار
 اظهار خوشحالی میکردند پیاده شدیم دو پسر و پنجین یکی پنج ساله دیگری هفت هشت ساله بالباس حکمی
 دم در بازن و تخمین استاده بودند علمای اسلام صف کشیده بودند با همه تعارف کرده وارد عمارت
 شدیم این عمارت مال لالایف ارمنی شیر و انیت مردی معتبر و صاحب دولت است این
 عمارت سابقا حاکم نشین شماخی بوده حالا لالایف خریده است مشرف به همه شهر شماخی محله ارمنه و
 فرنگیها در بالای تپه و محله مسلمانان توی دره پائین است دو سال قبل زلزله شدیدی شده
 این شهر را خراب کرده است سابقا بسیار شهر معتبری بوده حالا هم سه چهار هزار خانوار دارد
 جمعیتش ده یا نوزده هزار نفر است اغلب اوقات زلزله میشود اطراف شهر همه کوه و تپه اما خانان
 خشک است که آثاری از سبزه و درخت و آب نیست رودخانه کوچکی از سمت کوهستان پائین
 تر از شهر میآید که از آن آب قدری باغات دارند مسجدی از عهد شاه عباس در شهر هست که حالا باز
 میکنند مسجد و تکیه هم حاجی محمد رضا نام ساخته است بسیار عالی اکثر اهل شهر و بلوکات شیروان مسلمان

و ارمنی بسیار کتر است قبر مصطفی خان شیر وانی و اولادش در آن طرف شهر روی تپه واقع است
 عمارت لالایف بسیار چشم انداز خوبی دارد از تخته ساخته اند و فرساخته بنیه یازدهم شهر حرب
 باید برویم باد کوبه صبح زود برخاسته رخت پوشیدیم سوار شدیم جمعیت زیادی تماشا آمده
 بودند را ندیم تا به پست و بلندی تپه و دره رسیدیم چند اریالات در این دره های خشک دیده شدند
 ایل عرب است رسیدیم بچا پارخانه اول که اجمی چای است آب تلخی دارد بعد چا پارخانه مرزی که دهی است
 بزرگ روسهای نشینند بعد چا پارخانه نقی کرپی بعد چا پارخانه خشکی اینجا بنا خوردیم بعد چا پارخانه بلتما بعد
 چا پارخانه ارباب رودخانه هم داشت که همین اسم موسوم است بعد چا پارخانه سرالی بعد شهر باد کوبه
 جمیع راه خشک و بد که باین خشکی و بدی صحرا و کوه دیده و شنیده نشده است مسافتی که امروز عبور شد
 محال قبرستان میگویند واقعا اسم باستانی است بعینا قبرستان است خلاصه حاکم شهر باد کوبه با سوار
 و غیره با استقبال آمد و چا پارخانه سرالی سیاه شده نزدیک غروب بود نماز خوانده سوار شده دو غمت
 از شب گذشته وارد شهر باد کوبه شدیم چون معدن نفت در باد کوبه است امشب همه جا از صحرای شهر
 چراغ نفت روشن کرده بودند اگر چه شب بود و شهر باد کوبه را درست ندیدیم اما در جناب معلوم بود
 که خانه های قشکی است که تازه بسک فرنگستان ساخته اند در کنار دریا است عمارت حاکم بهم
 دریا است خلاصه جمعیت زیادی از مسلمان و غیره بودند صلوات میفرستادند رسیدیم بپای عمارت
 حاکم سوزکیت میزدند پیاده شدیم اول کولونل بزاگ را دیدیم معلوم گشتیم با همراهمان و مسافرین راه پل
 و شکی هم مقارن ورود ما وارد بندر شدند حاکم باد کوبه صاحب منصبان نظامی و قلمی ایالت خود را
 معرفی کرد عمارتی بطرز فرنگی دارد بعد از شام چهار ساعت از شب رفته رفیق کشتی قطنطین عجیب
 بندرست که کشتی بزرگ تالب دریا میاید صد هزار مرتبه شکر خداوند تعالی را کردیم که باز سلامت باین
 کشتی رسیدیم حاکم باد کوبه و غیره آمده مرض شدند شاه زادها و غیره به کشتی موسوم بشاه سوار شدند صدر
 اعظم و عمه خلوت و کولونل بزاگ و پرس منچیکوف و بیکر و ف در کشتی ما بودند همان دریا یکی بهم بود نیم
 ساعت بعد کشتی براه افتاد دریا آرام و خوب باد مراد میوزید شب را خوابیم

ولایت شکی دیروان و غیره شترهای خوب دار و بار عراده اینجی مغول است بکاوش و غیره مینند
 اما کز عراده از چوب ضخیم و بی آهن است روز جمعه و از بهم شهر رجب المرجب
 نزدیک بعید مولود حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه الصلوات و السلام است باید بانه
 صبح برخاستم هوای دریا بسیار خوب بود با کمال خوشحالی میرفتیم و دست فرسنگ با تری مانده همه لباس
 رسمی پوشیده مستعد شدیم که حالا وارد تری خواهیم شد کم ابرهای سیاه از طرف مغرب و جنوب و
 غیره بلند شد دریا بنامی انقلاب گذاشت باز هم بپوس خودیم را ندیم تا رسیدیم ببلنکرگاه یک کشتی جنگی
 رویت موسوم بنی از عا شوره برای احترام ورود ما آمده بود و در بین دیده شد که از حرکت امواج
 بطوری منزلزل است که بسیار باغت وحشت شد کشتی بزرگ جنگی که آنطور حرکت نکند از کشتی ما دیگر چه
 توقعی است یک کشتی بادبانی تجارتی هم که آنطرف تر لنکر انداخته بود بهمان طور مضطرب بود خلاصه رسیدیم
 ببلنکرگاه کشتی جنگی با هزار صعوبت چند تیر توی انداخت برج انزلی و مرد میکه در کنار ه بودند همه پیدار بودند
 لیکن چون کشتی بزرگ زیاده ازین نیست و اندیش رفته داخل انزلی بشود لابد باید کرجی و کشتی بخار کوچک مخصوص
 ما که در تری است آمده و ما را بختکی برد و با این طوفان شدید امکان نداشت لابد ما یوسا از عرشه کشتی
 که امکان ایستادن نداشت پائین آمده رفتم با طاق لباسها را کنده با کمال دستنکی تن بقضاه داده
 نشستم سارین هم که لباسها و نشانها داشتند همه را درین کندن باقی و استفرغ مخلوط کردند و
 در گوشه افتاد که در برخواستن قدرت نداشت دو ساعت بغروب مانده بود باران هم شدت
 میآید امواج دریا بطوری بود که ممکن نبود بتوان نگاه کرد کشتی چنان حرکت میکرد که متصل هر دکل از
 اینطرف آنطرف آب میرسد امواج توی کشتی میرنجست و کشتی چنان کج میشد که چیزی نمیتواند بر
 کرد و ما باید بریزیم صد لیا و میوه اسباب کشتی در حرکت روی هم میرنجست با صداهای میسب
 بدن کشتی از زور امواج صدا میکرد چیری نمانده بود که خرد بشود از بالا باران شدید زیر دریا کشتی
 پر آب از شدت حرکت کشتی امکان راه رفتن نبود اضافه بر آن تختهای کشتی از آب باران و دریا
 طوری تر شده بود که پای آدم هیچ طور بنشیند آخر سفر فرنگستان نزدیک خانه آدم که برج انزلی در دو

قدیمی پیدا است و شخص باین حالت باشد و لابد شود که اگر سهر روز اینطور بگذرد انکار را کشیده برود و نبرد
جز انکار این همه نوکر و غیره که با نزلی آمده اند چه بکنند این نوع خیالات چنان اوقات را برین
طلخ داشت که حد و صف ندارد و مزاجم قدری منقلب شد متصل عرق میکردم از شدت خیال و کرا
با دبینه میخورد و سرفه میکردم شب و روز هم اید خواب کردن با آن طوفان ممکن نبود متصل

هم باران روز شنبه سی و نهم شدیدی میآمد
صبح باز طوفان و حرکت کشتی همان طور بلکه زیاده تر بود کشتی هم که شاه زادها شششنبه بودند از عقب
رسیده انکار انداخت تا شب همان طور هوا بر و باران و طوفان بود بقره دو ساعت خوابیدیم
یکبار قال و مقال شد گفتند که گنجی بزرخواستند دیدیم یک کجک با دوازده نفر داخل طلب شده آمده اند که
که از ما خبری بریند با نزلی دریا هم روی آرامی است قدری خوش حال شدیم مقدمه الملک جواب
کاغذیکه با دلو نوشته بودند نوشته فرستاد ساعت دیگر که صبح چهاردهم حجب نزدیک بود که گنجی دیگر
آمدند یقیناً و میرزا عبید الله نور انداخته رفتند صبح شد چند گنجی دیگر آمد بعضی هم رفتند
هوا رو بخوبی شد آب از مرداب بنا کرد بدین آمدن بالاخره کشتی بخار مایده شد که از مرداب
در آمد میآید تا کشتی رسید نزدیک این کشتی حالا باز بسیار مشکل است فتن ازین کشتی به آن کشتی
قدری دور تر ازین نگاه داشته اند اول گنجی ما را آوردند بهر طور بود داخل گنجی شده را نیکم
برای کشتی بخار یکطرف دست ما را گرفته رفتیم بالای کشتی آسوده شده صد هزار مرتبه شکر

بارتعالی را کرده نفسی کشیدیم وارد اسکله انزلی شدیم

اشخاصی که از طهران و رشت آمده بودند بجنور

آمدند رفتیم بالای برج شکر خدارا هزار

مرتبه کردم شب را آتشبازی

مفصلی شد و راحت

خوابیدم الحمد لله

الحمد سلطان الذي جعل اول ما خلقه عقل الفعّال وسيرورة وتصرفه تسبج له الرمال وبشؤنه يسجد له
الظلال وبهيئته تدكدك له الجبال وبقدرته خلق الانسان من الطين اللدازب والصلصال وبكلمته زين
صورته في احسن تقويم واتمم اعتدال والصلوة وبسلام على مكل الكمال وصاحب الانعام والافضل
محمد المبعوث على البرية لازالة الجبل وتربية الجبال سيما آله البررة لقطاب افلاك الجود والنوال

وبعد چون خداوند گیتا سید و سراسوال بی همتای ویرا اول موجود و مایه هر هست و بود قرار داده به
حکمت بالغه و مواهب سنیه جنابشان را بر کافه موجودات در این آخر زمان و بلوغ هر ظاهر و پنهان
فرستاد بر ذات مقدس خود لازم دانسته که آواز درین قومیش را گوش زد تمام ساکنین کرده
خاک و قاعیدین مراجع افلاک نماید و حجت کامله اش را بر خودی و بیگانه تمام فرماید تا هیچگونه عذری
از جهت هیچ بنسبت متحرک و ساکنی باقی نماند در عصری بطرزى و هر وقتى بکجایات نشی این حله غالی را
جلوه گر ساخته تا این زمان سعادت اقران که در ملکوت اعلى از جانب مالک الملک عوالم فناء بقیان
مبارک خطابه را بنام نامی و اسم کرامی حضرت ملک الملک عجم صاحب تاج خسروى و تخت جم
السلطان ابن السلطان ابن السلطان ابوالمنظر صاحبقران ناصر الدین شاه قاجار خلد الله لک
آخر الزمان خوانند و ذات شاهانه را بدین موهبت عظمی شاد فرمودند بظاہر و موبکب بیا یون بفرم
سیاحت فرنگستان و در باطن با بلاغ آوازه نعمت ذات محمدی و ایمان محمدیان بر اهل جهان حرکت
دادند و در طی مسافت و اوان مسافرت حالات عبرت علامات را بکلمات تامات شیرین و نشین
کلام الملوک ملوک الکلام بقلم قضائیم رقم زد صفحہ بیان فرمودند و ابواب نعم بر روی کافه اهل جهان گشود
و هیچگونه از یثبات تبلیغ فرو کرد و فرمودند پس از اینجا نیکه طبع صاحب طبعان را دیدن و شنیدن کلمات
مبارکات ظل الهی را طبعی است لذا این احمق و عیب قاصر از ذره کمتر میرزا محمد شیرازی ملقب به
ملک الکتاب این کتاب مسافرت نامه عبرتین شامه مشکین خاتمه شائش را بجهت طبع بیرون آورد
با کمال سحر خالی عن التحریف و تغییر باضماف تصاویر عکس مقصوده که از دار السلطنه لندن طبعید
درج نمودم و برخی از اشعار در بار علی حضرت سکندر رتبت شاهنشاه اعظم را در اول کتاب برارستم

۳۲
و این موهبت عظمی و اتمام کرمست که برانیز از زمین مبین اقبال و از توجیه الطاف شاهنشاه زاد مستطاب
فلک رقاب قمر کاب خورشید قباب مرغ انتساب قره باصره خلافت و شهر یاری غره چاهیه
دولت و تاجداری مصباح مشکوه خاقانیت و سراج سیر سلطنت ولی احسان و نعمت حضرت
مستطاب اشرف امجد ارفع و الانایب السلطنه العظمی الایسر الکبیر کامران سیر زاده نطفه العالی

واقباله کور بند معموره بمبئی بر یویر طبع در آورده

و بدین خدمت خود را مقهر و مورد نزار

کونه نعمت و کرمست دیده آید

که ظل عافتش حمد و دیاد

بجاه محمد و آله الامجاد

هر کس از صاحبان که طالب و راغب این کتاب مستطاب بوده باشند بجز در محله عمر کاری مکان ۱۲۸

از نزد بانی طلب دارند

فی شهر محرم الحرام ۱۳۸۱

اتمام بذیت

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یوہیہ دیر اندہ لیا جائے گا۔

۱۔ در این کتاب میں عین حق و حقیقت بیان کی گئی ہے۔
 ۲۔ اس کتاب میں جو کچھ لکھا گیا ہے وہ سب سچا ہے۔
 ۳۔ اس کتاب میں جو کچھ لکھا گیا ہے وہ سب سچا ہے۔
 ۴۔ اس کتاب میں جو کچھ لکھا گیا ہے وہ سب سچا ہے۔
 ۵۔ اس کتاب میں جو کچھ لکھا گیا ہے وہ سب سچا ہے۔
 ۶۔ اس کتاب میں جو کچھ لکھا گیا ہے وہ سب سچا ہے۔
 ۷۔ اس کتاب میں جو کچھ لکھا گیا ہے وہ سب سچا ہے۔
 ۸۔ اس کتاب میں جو کچھ لکھا گیا ہے وہ سب سچا ہے۔
 ۹۔ اس کتاب میں جو کچھ لکھا گیا ہے وہ سب سچا ہے۔
 ۱۰۔ اس کتاب میں جو کچھ لکھا گیا ہے وہ سب سچا ہے۔

